



سال کورش بزرگ

اشفاق و املا در فارسی

پژوهش و نگارش :

بانود کتبر بهین دارائی

نشریه شماره ۱۶ مدرسه عالی تهران ایران

تهران ۱۳۵۰ خورشیدی

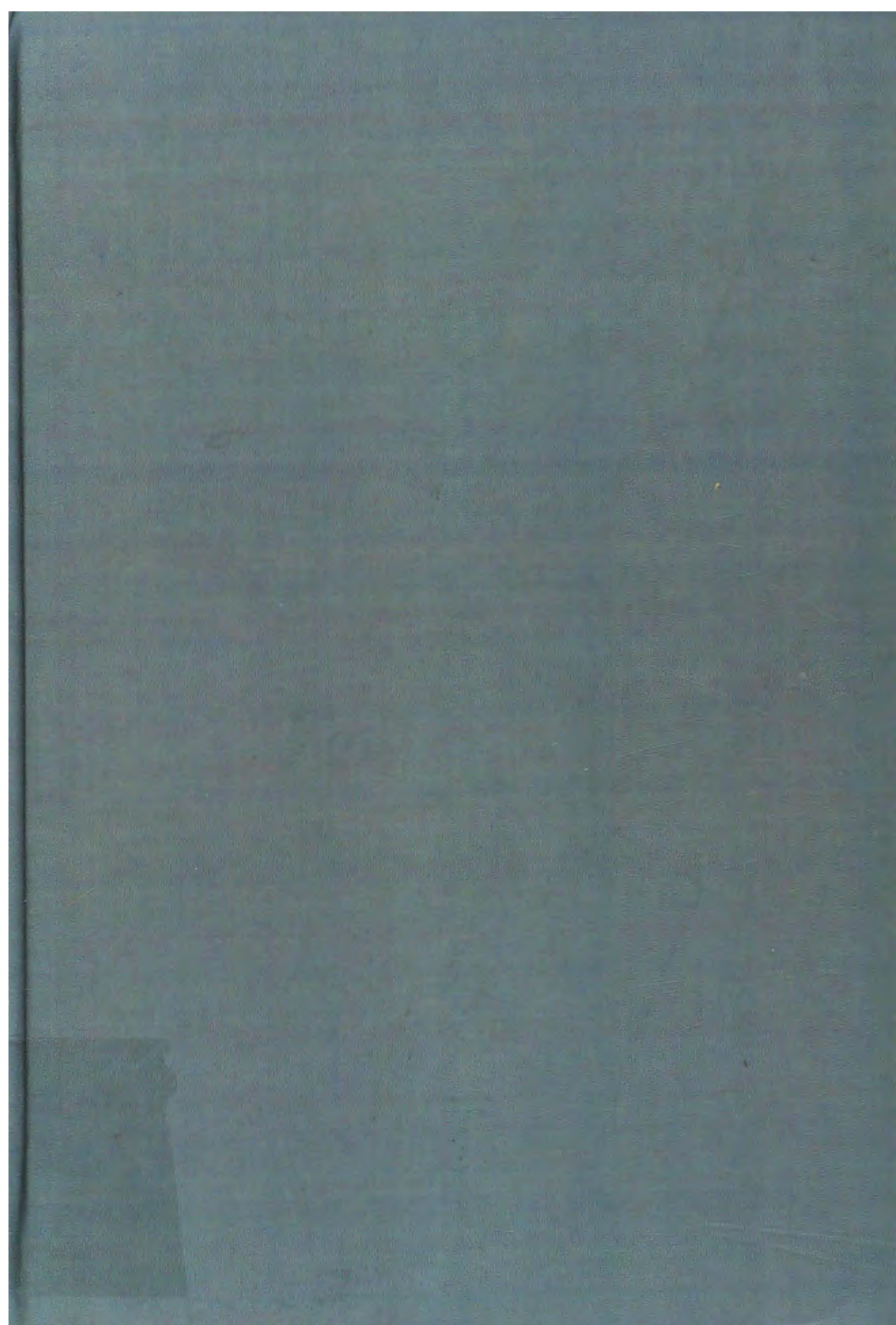


اشفاق واطلا در فارسی

بهین دارانی



۴	۱۰۰
۷	۷





اشتهاق و املا در فارسی

پژوهش و نگارش :

بانود کتبر بهین دارائی

نشریه شماره ۱۶ مدرسه عالی دختران ایران

تهران ۱۳۵۰ خورشیدی

چاپ این کتاب در ۴۰۰۰ جلد در مردادماه

۱۳۵۰ در چاپ آذر به پایان رسید .

کتابخانه عمومی
فرهنگ ای. نیاوران

۰۰۰۷۶۲ B



شماره ثبت

فهرست مباحث کتاب:

صفحه	عنوان
يك	۱- پیشگفتار
۱	۲- تعریف علم املا
۵	۳- تعریف علم اشتقاق
۸	۴- اشتقاق فارسی و تفاوت آن با اشتقاق عربی
۱۸	اقسام کلمات مشتق*، در فارسی
—	جدول کلمات مشتق* فارسی
—	جدول کلمات مشتق* عربی متداول در فارسی
۲۹	۵- حروف آواز فارسی و املاي آنها
۳۱	حرف آواز بلند «آ» و املاي آن
۳۶	تمرین املاي «آ»
۳۶	حروف آواز کشیده: ا - و - ی و املاي آنها
۴۴	حروف آواز کوتاه: ـ ـ ـ و «ه، و»
	نکات املائي در باره کلمات مختوم به حرف آواز
۵۰	«ه، و»

صفحه	عنوان
۵۷	تمرین املای کلمات مختوم به حرف آواز « ه ، ه »
۶۰	حرف آواز مرکب، در فارسی
۶۴	۶- همزه در فارسی و املای آن
۷۸	تمرین املای همزه فارسی
۸۱	۷- اشتقاق و املای افعال رابط: ام - ای - است - ایم - اید - اند
۹۴	نکات املائی درباره افعال رابط
۹۹	تمرین املای افعال رابط
۱۰۵	۸- اشتقاق و املای شناسه‌ها و ضمایر متصل
۱۰۹	نکات املائی درباره شناسه‌ها و ضمایر متصل
۱۱۵	تمرین املای شناسه‌ها و ضمایر متصل
۱۱۷	۹- علامت مفعولی « را » و املای آن
۱۲۱	نکات املائی درباره « را »
۱۲۲	املای ضمایر منفصل در حالت مفعولی
۱۲۵	تمرین املای « را »
۱۲۷	۱۰- پیشاوند و املای آن
۱۳۱	۱۱- پساوند و املای آن
۱۳۶	نکات املائی درباره پساوندها
۱۳۸	تمرین املای پساوندها
۱۴۰	۱۲- حروف اضافه و نقش آن در جمله سازی
۱۴۴	مقایسه حروف اضافه فارسی با حروف جر عربی

- مقایسه حروف اضافه فارسی با حروف اضافه انگلیسی ۱۴۶
- مقایسه حرف اضافه «به» با حرف اضافه «à» فرانسه ۱۴۹
- تفاوت «به» و «پ» ۱۵۲
- حرف اضافه «به» با مفاهیم گوناگون آن ۱۵۳
- نکات املائی درباره حرف اضافه «به» ۱۶۳
- پیشاوند «پـ» ۱۶۸
- تمرین املائی پیشاوند «پـ» ۱۶۹
- حرف زینت «پ» بر سرفعل ۱۷۲
- نکات املائی درباره حرف زینت «پ» ۱۷۴
- تمرین حرف زینت «پ» بر سرفعل ۱۷۷
- ۱۳ تفاوت «بی» و «بیه» ۱۸۰
- تمرین املائی حرف اضافه «بی» ۱۸۲
- پیشاوند «بیه» ۱۸۴
- تمرین املائی پیشاوند «بیه» ۱۹۳
- ۱۴ تفاوت «هم» و «همه» ۱۹۶
- تمرین املائی کلمه «هم» ۲۰۰
- پیشاوند «همه» و املائی آن ۲۰۱
- تمرین املائی پیشاوند «همه» ۲۰۷
- ۱۵ املائی قید نفی «نی»، «نه» و پیشاوند «نَوَ» ۲۱۰
- تمرین املائی قید نفی در فارسی ۲۲۱
- املائی پیشاوند «نَوَ» ۲۲۲

صفحه	عنوان
۲۲۶	۱۶- قید نهی «هه» و املای آن
۲۲۹	نکات املائی درباره قید نهی «هه»
۲۳۱	تمرین املای قید نهی «هه»
۲۳۳	۱۷- قید استمرار «همی» و «می» و املای آن
۲۳۸	تمرین املای «همی» و «می»
۲۴۰	۱۸- اشتقاق و املای «این» و «آن»
۲۴۳	نکات املائی درباره «این» و «آن»
۲۴۸	۱۹- اشتقاق و املای «که»
۲۵۳	نکات املائی درباره «که» در وصل
۲۵۸	تمرین املای «که» در کلمات مفرد و مرکب
۲۶۲	۲۰- اشتقاق و املای «چه»
۲۶۵	نکات املائی درباره «چه»
۲۷۰	۲۱- حرف باستانی «خَو» و املای آن
۲۷۲	نکات املائی درباره حرف «خَو»
۲۷۳	حرف «خَو» در سر کلمه
۲۷۶	حرف «خَو» در وسط کلمه
۲۷۶	تمرین املای «خَو»
۲۷۸	۲۲- املای «وو»
۲۸۱	۲۳- املای «بیی»
۲۸۲	تمرین املای «بیی»
۲۸۴	۳۴- علامت جمع و املای آن

صفحه	عنوان
۲۸۶	نکات املائی درباره علامت جمع
۲۹۲	۲۵- علامت « — تو » و « — ترین » و املای آن
۲۹۴	نکات املائی درباره علامت « تر » و « ترین »
۲۹۵	تمرین املای صفت تفضیل و صفت عالی
۲۹۷	۲۶- املای کلمه « يك » و مشتقات آن
۳۰۰	نکات املائی درباره کلمه «يك»
۳۰۱	تمرین املای کلمه «يك»
۳۰۲	تمرین املای « يك — » در لغات مرکب
۳۰۵	۲۷- املای کلمه « اى ° »
۳۰۶	نکات املائی درباره کلمه ندای «اى °»
۳۰۷	تمرین املای کلمه ندای «اى °»
۳۰۹	۲۸- املای کلمه « نيم »
۳۱۰	۲۹- اصول وقواعد سرهم نوشتن و جدا نوشتن کلمات در فارسی
۳۲۳	۳۰- تشدید در عربی و املای آن
۳۳۰	۳۱- تشدید در فارسی و املای آن
۳۴۳	۳۲- تنوین و املای آن
۳۴۷	نکات املائی درباره تنوین
۳۵۱	۳۳- « ة » عربی و املای آن در فارسی
۳۵۴	نکات املائی درباره « ة ، ة »
۳۵۷	تمرین املای « ة ، ة »

صفحه	عنوان
۳۵۸	۳۴- الف کوتاه عربی و املاي آن در فارسي
۳۶۲	نکات املائي درباره الف کوتاه عربی
۳۶۹	۳۵- همزه عربی و املاي آن در کلمات عربی
۳۷۲	املاي همزه، در سر کلمات عربی
۳۷۶	املاي همزه در وسط کلمات عربی
۳۸۶	املاي همزه در آخر کلمات عربی
۳۹۳	نکات املائي در باره همزه عربی
۳۹۸	۳۶- املاي عبارات عربی در متون فارسي
۴۰۳	تمرین املاي ترکیبات عربی در متون فارسي
۴۰۷	۳۷- نمونه هائي از آشفته گي املاي فارسي
۴۲۱	۳۸- نشانه گذاری
۴۳۲	پاراگراف
۴۳۵	شکلها و نامهای نشانه های نگارش
۴۴۰	انواع نشانه های نگارش
	موارد استعمال هريك از نشانه های نگارش متداول
۴۴۱	در فارسي

کتاب از ارکان اساسی تعلیم و تربیت، وسیله مطمئن^۱ اعتلای دانش و
بینش و اصل مؤثر و مفید تدریس در سراسر جهان است.

هرگاه همه مؤسسات آموزشی، بموازات پرورش معلم و ساختن و
پرداختن دانش آموز و دانشجو و ساختمان و وسایل کار بتهیه کتب سودمند
پردازند و موجبات مطالعه جوانان را فراهم سازند درس و بحث ثمراتی ارزنده تر
بیار می آورد و طالبان علم و عمل که از این رهگذر پشتوانه ای قاطع و متین در
اختیار می گیرند، به بیانات استاد با تعمق بیشتری گوش فرا می دهند و نکته های
حساس و دقیق درس را بهتر بخاطر می سپارند و خود در مواقع فراغت با انطباق
نقش ضمیر و متن کتاب ذهن را بارورتر ساخته، سودی برتر می یابند.

زبان شیرین فارسی که گرانبها ترین میراث گذشتگان و سند قومیت و استقلال
ماست از آغاز تأسیس مدرسه عالی دختران ایران مورد توجه خاص قرار داشته
و از همان اوان برای آموزش این اصیل ترین ماده تعلیماتی کشور، شعار جهان –
پسند «درست خواندن، درست نوشتن و درست گفتن» سرلوحه تعلیمات استادان
عالیقدر زبان ملی بوده و ضمن تلاشی پی گیر تا کنون سه کتاب: متون نظم و نثر،
فن^۲ بیان و دستور زبان فارسی به حلیه طبع آراسته و مورد استفاده دانشجویان

قرار گرفته و اینک نیز که عصر درخشان نو سازی وطن و مصادف با سال کورش
بزرگ است همکار فاضل و علاقمند ما خانم دکتر بهین دارائی باروشی آموزنده
و دقتی شایان تحسین کتاب «املا و اشتقاق فارسی» را تدوین ساخته و بهزینۀ مدرسه
عالی دختران چاپ و منتشر گردیده است.

ضمن سپاس از مؤلف گرامی امیدوار است دانشجویان ازین منبع مشروح
و ممتع بهره‌ها گیرند و بخش زبان و ادب فارسی نیز بطوریکه مقدّمات کار را
فراهم کرده و نوید داده است تا پایان سال تحصیل (۱۳۵۰-۱۳۵۱) برای سایر
موادّ درسی فارسی کتبی سودمند آماده و منتشر سازد.

دکتر کریم فاطمی

پیشگفتار

به نام خداوند بخشنده مهربان

سلام بر خواننده محترم. کتابی که از نظر تان می گذرد ، حاوی مباحثی است دراملاي فارسی که براساس موازین اشتقاق فارسی تدوین یافته و هاف نگارنده، از تألیف این کتاب آن بوده است که با روش تحقیق واز راه بحث و استدلال ، شیوه درست رسم الخط فارسی کنونی را استخراج کند و نادرست بودن برخی از شیوه ها را که متداول و عادت گشته، مدلل گرداند. بدین جهت، در بیان قواعد، هر جا که نیاز به تصریح بیشتر بوده ، به نکات دستوری اشاره نموده و به مقایسه املاي فارسی دری با املاي دوره های باستانی و مطابقه آن با زبانهای همزاد فارسی، مبادرت ورزیده است.

آشفته گی و نابسامانی املاي فارسی ، شاید از سیزده قرن پیش، آغاز شده باشد؛ یعنی از روزگارانی که خط پهلوی ، رفته رفته، منسوخ می گردیده و نقل حروفی فارسی با خطهای اسلامی، اندك اندك، متداول می شده است.

گرچه درسازگار کردن الفبای اسلامی برای املاى فارسى درى ، در طول تاریخ فرهنگ ما، چاره جوئیهایى شده ؛ ولى چون اقدامات ، پراکنده بوده و برای اصلاح خط^۲ و املا بسندگى نداشته یا برپایه علمى استوار نبوده ، دستورهای قاطع به وجود نیامده و رموز فصاحت املاى فارسى ، تاکنون ناگفته مانده است .

دراین دیرکرد ناروا که در تدوین دستور املاى فارسى رخ داده، چند علت اصلی مؤثر بوده است که اختصاراً به آنها اشاره مى شود:

یکی این که خط نویسان ایران اسلامى، بیشتر به فکر آموختن اشتقاق عربى و مقیّد به دُرست نویسى کلمات عربى بوده اند؛ چنانکه هنوز هم، در عرف، کسى صاحب - املا شمرده مى شود که بتواند لغات عربى را ؛ ولو در فارسى کنونى متداول نباشد، درست بنویسد. و هنوز در کلاسهای درس فارسى، یادبرگهای پرسش، آنچه به منظور امتحان املا پرسیده مى شود، تعدادى لغت عربى است، از همان لغات که با املاى متفاوت ، در لهجه اىرانى، تلفظ یکسان دارد، آن هم در روزگارى که توجه به اشتقاق عربى، به سستی گرائیده است!

دیگر این که در خطاطى خط^۲ اسلامى ایران، به خوشنویسى بیشتر از دُرست نویسى توجه شده و بسا که در سستی املا، فدای زیبائى نقش و نگار گردیده است در حالیکه دُرست نویسى با هنر خوشنویسى منافات نداشته است.

مسأله دیگر، رواج نوعى کوتاه نویسى نابجاست . بدین تعبیر که حرف پایان بسیاری از لغات را ، بی جهت، از شکل آخر که درشت است، به شکل وسط که کوچک است، در آورده و کلمات مستقل^۳ متوالى را به هم دیدگر دوخته اند. همچنین، از نهادن زیر و زبَر و پیش که از حروف است و از نگاشتن مد^۴ و تشدید و جزم و دیگر نشانه ها که وجودشان راهنمای درست خواندن است ، خوددارى شده و بدینسان، املاى فارسى، تا حد^۵ ی، جنبه «نمودارى» یافته است.

دیگر پیدایش این تصوّر است که «آنچه مردم بدان عادت کرده‌اند ، سنت است و معتبر . و نباید خرق عادت شود.» درحالی‌که حساب دانش ، از حساب سنت و عادت جداست. و روا نیست که مسائل علمی ، دستخوش احساسات و تعصبات گردد .

تاریخ کهن فرهنگ ما نشان می‌دهد که در این سرزمین ، در دوره‌های باستانی ، چندبار در تکمیل الفبا و اصلاح املا ، اقدام اساسی انجام گرفته‌است که مسلماً در زمان خود خرق عادت بوده ؛ ولی صلاح فرهنگ ما را در بر داشته است .

کهنترین خط^۱ که ما بدان نوشته‌ایم ، خط^۲ میخی است. این خط^۳ را که از چپ به راست نوشته می‌شود ، قوم ایرانی «ماد» در روزگارانی که زیر نفوذ قوم سامی «اشور» به سر می‌بردند ، از خط نویسان اشوری فراگرفتند . و پس از آن که استقلال خود را باز یافتند ، خطی را که آموخته بودند ، بررسی و تکمیل کردند. و این کار پرارزش که در حدود سده^۴ ششم ق. م. انجام گرفت ، نخستین اقدام ایرانی ، در اصلاح خط^۵ خود بوده‌است.

تکمیل خط^۶ میخی که به وسیله^۷ اندیشه‌مندان ایرانی انجام گرفت ، کار ساده‌ئی نبوده ؛ بلکه در جهان تمدن ، جهشی بزرگ بوده‌است. و اهمیت این کار در آن است که این خط^۸ ، به نیروی اندیشه^۹ ایرانی ، از مراحل ابتدائی ، به وضع مترقی «الفبائی» تحوّل یافت. افزون بر این ، ایرانیان ، با تصرّف در شکلهای این الفبا ، برای اصوات خاص زبان خود ، شکلهای خاص ابداع کردند. نیز ، حروف صدادار را به ردیف خط^{۱۰} کشاندند و بسیاری از دشواریهای خط^{۱۱} میخی را برطرف ساختند ، از جمله این که علامت ساده‌ئی برای نمایش

پایان کلمه برگزیدند. و با این کار، فایده نشانه گذاری را به جهانیان آموختند. ما نمی دانیم کدام اشخاص یا چه انجمنها بودند که به این اقدام مهم فرهنگی دست زدند؛ ولی آنچه امروزه بر ما روشن است، این است که خطنویسان هوشمند ایرانی، به لزوم اصلاح خط پی بردند. و شك نیست که کار اصلاح خط به پیشنهاد بزرگان موبدان و هیربدان و به فرمان شاهنشاهان ایران، به مرحله عمل رسید. و در محیط فرهنگی این سرزمین عزیز، خطی ساخته و پرداخته شد که بنیانش بر پایه دانش استوار و با عظمت دربار شاهنشاهی ایران متناسب گشت و کتیبه های جاودان پادشاهانی چون **کوروش بزرگ، داریوش، خشایارشا، اردشستر هخامنشی**، بدان خط نگاشته شد؛ در حالیکه همان خط، در میهن اصلی خود «کلده» و در میان مردم «اشور» و «ایلام»، در مراحل ابتدائی ماند و از حالت «نموداری» و «آهنگی» فراتر نرفت.

یکی از سنگنبشته های پراهمیت تاریخی که پس از گشوده شدن شهر «بابل» به وسیله **کوروش بزرگ** (در سال ۵۳۸ ق. م.) نگاشته شد، اعلامیه همین شاهنشاه هخامنشی است که با خط میخی ایرانی، به سه زبان کلدانی و ایلامی و فارسی باستانی، کنده کاری شد و به خواست پروردگار، جاودانگی یافت. مقایسه خط این سنگنبشته، با دیگر آثار که در «بابل» و «نینوا» و سواحل «دریاچه وان» و «مصر» و «شام» پیدا شده، بخوبی روشن می سازد که خط میخی در آن روزگارا، بر دو نوع بوده است:

یکی، خط میخی کلدانی و بابلی که ابتدائی و بیرخت و ناقص است. دیگری، خط میخی مادی و پارسی که منظم و خوشترکیب و آسان است. امروزه دیگر در خواندن خط میخی دشواری نمانده و پژوهشگران، هر

دو نوع آن را کشف کرده و خوانده و سنجیده اند. و قرائت این خط^۲، در دانشگاه‌های بزرگ جهان، تحت عنوان «اسیریولوژی» (assyriologie) تعلیم می‌شود.

خط^۲ میخی که حروف آن، از ترکیب علامت‌های یکنواخت میخسان درست شده و نمونه آن را در صفحه ۴۲۶ این کتاب ملاحظه می‌فرمائید، خاص کتیبه-نگاری بوده. و با قلم فلز^۳ی، روی آجر، سنگ، الواح فلز^۴ی کنده کاری می‌شده است.

بدیهی است که نگاشتن بدین خط^۲ کار آسانی نبوده. و انگهی، خطی بوده گسترده و جا زیاد می‌گرفته، از سوی دیگر، هنر خطنویسی، دائماً در توسعه و تکامل بوده است. بدین جهات، خط^۲ میخی ایرانی که مد^۵تها خط^۲ ملّی و رسمی دربار شاهنشاهی ایران باستان بود، جای خود را به خط^۲ ظریفتری داد که با آسانی روی چوب، پوست، برگ پاپروس نقش می‌بست. و با مرکبهای رنگارنگ نگاشته می‌شد.

این خط^۲ که از اقوام «ارامی» گرفته شده بود، مد^۶تها همزمان با خط^۲ میخی، در ایران متداول بود و برای نگاشتن منشورها، نامه‌ها، و روزنامه‌های درباری که حاوی گزارش روزانه از وقایع کشوری به پیشگاه شاهنشاهان بود، به کار می‌رفت.

پادشاهان فرهنگ‌پرور هخامنشی که جهان دانش و فرهنگ را از هر گونه تعصب برکنار نگه می‌داشتند، ترویج خط^۲ ظریف ارامی را حمایت فرمودند و این خط^۲ که از عهد هخامنشی در ایران رسمیت یافته بود، در عهد اشکانی مراحل تکامل و خوشنویسی را پیمود و سرانجام، همان خط^۲ شد که در تاریخ ادبیات ما، به «خط^۲ پهلوی» موسوم گردید.

خط ارامی هم از عیب و نقص عاری نبود و خطنویسان خوشقريحه ايراني را خشنود نمي ساخت ، از معايب اين خط ، يكي اين بود كه حروف مصوت کوتاه آن ، در ردیف خط مرقوم نمي گرديد. ديگر اين كه در املاي فارسي آن ، مقداري «هزوارش» راه يافته بود؛ يعني برخي از واژه ها، به زبانهاي غير فارسي نگاشته مي شد و خطخوانان ، با ديدن شكل آنها ، برابر فارسي همان كلمات را بر زبان مي رانند. واين وضع ، يك حالت «نموداري» به خط پهلوي مي داد كه با ذوق ايراني هماهنگي نداشت . بدین جهات ، بارديگر خطاطان ايراني ، به فكر تکميل الفبا و اصلاح املاي خود افتادند و از همان ماده خط ارامی ، چند نوع خط ساختند كه هريك مصرفي خاص داشت و تفصيل آنها در كتب تواريخ و اخبار ، مسطور است.

آخرين و اساسيترين اصلاح خط و املا كه در ميهن عزيزما ، از روي برنامه صورت گرفت ، مربوط است به اواخر دوره ساساني (حدود سده ۴-۶ م.) كه ضمن آن ترتيب الفبای خط پهلوي ، با موازين علمي صوتشناسي ، تعيين گرديد. حروف آواز کوتاه ، ابداع و به رقم خط كشانده شد. ميزان كَشش آواز ، در حروف مصوت نيمه بلند ، با افزودن زايدهي به حروف مصوت کوتاه ، نمايش داده شد. حروف آواز مركب ، خاص تلفظ واژه هاي فارسي ، از تركيب حروف آواز اصلي ، ساخته شد. هزوارشهاي املائي كنار زده شد . پايان هر واژه ، اعم از بسيط يا مركب ، با يك نقطه و ختم هر جمله ، با سه نقطه مشخص گرديد. و بدینسان ، در ايران پيش از اسلام ، كاملترين الفبای جهان به وجود آمد. واين خط زيبا كه نمونه آن را در صفحه ۴۲۷ اين كتاب ملاحظه مي فرمائيد ، چون در اصل براي ثبت وضبط آيات اوستا و استنساخ كتابهاي ديني زردشتي

تهیه شده بود، در تاریخ فرهنگ ما، به «خط آو ستائی» یا «دین دبیری» موسوم گردید.

سازندگان الفبای «دین دبیری» نیز اسماً برای ما ناشناس مانده اند؛ ولی آنچه بر ما روشن است؛ این است که تکمیل الفبا و اصلاح املا، در ایران پیش از اسلام، با موازین علم زبان شناسی انجام گرفت. و آشکال الفبائی، از لحاظ صوت نگاری، به حد کمال رسید. و این اقدام مهم فرهنگی، به تشویق و حمایت شهریاران فرهنگ پرور ساسانی و به کوشش بزرگان کیش زردشتی، از فکر به عمل درآمد.

خط «دین دبیری» و دیگر خطهای پهلوی، تا آمدن اسلام به ایران دوام و رواج داشت و خصوصاً از لحاظ خوشنویسی در پیشرفت بود.

و اما خط امروزی فارسی، دنباله يك نوع خط اسلامی است که آیات قرآنی، بدان نگاشته شد. و این خط با کهنترین نسخه های قرآن مجید، به ایران آمد و ناسخ خطهای دیگر گردید.

این خط، در اصل از شبه جزیره «طور سینا» نشأت کرده و به وسیله منشیان بازرگانان، به سوریّه و حجاز رفته است و در سرزمینهای عرب، در دست خوشنویسان به زیبایی و لطافت گرائیده و نزدیک به ظهور اسلام، متداول می بوده و به دو گونه اصلی، به نامهای «خط کوفی» و «خط نسخ»، نگاشته می شده است.

در ظهور اسلام، خط کوفی که تکامل بیشتری یافته بود، برای ضبط آیات قرآنی برگزیده شد و «خط نسخ» به نوشتن نامه ها اختصاص یافت؛ تا اینکه از سده هفتم هجری، کم کم خط کوفی به کنار نهاده شد و دیگر قلمهای خط اسلامی، مانند: نسخ، ثلث، تعلیق، ریحانی، محقق، رقاع، مقرمط، باریک

و شکسته، متداول گردید و در همه آنها، هنر خوشنویسی و جنبه نگارگری در درجه اول اهمیت قرار گرفت.

همان طور که معروض گشت، درسازگار کردن خط اسلامی برای املاى فارسی، در طول تاریخ ادبیات ما، چاره جوئیهای شده، از جمله این که با افزودن دو نقطه به حرف «ب» و «ج» و «ز» و کشیدن يك خط دیگر بر سر «ک» چهار حرف پ، چ، ژ، گ، خاص ضبط واژه های فارسی ساخته شده. و با انتخاب شکل ظریف حرف «ه، ه» برای ضبط حرکت آخر واژه ها، يك حرف صدا دار، خاص فارسی ابداع گردیده. نیز، صورتهائی از همزه عربی، مانند «ئ، ثو، ئی» برای ضبط آوازهای متوالی در سیلابهای متوالی، به کار گرفته شده. ولی، این تدابیر، نه هرگز برای تکمیل الفبا بسنده بوده و نه چندان تأثیر در دُرست نویسی فارسی داشته است؛ زیرا که برای املاى درست، افزون بر ایجاد الفبای کامل و رسا، می باید، ساختمان و اشتقاق واژه ها را نیز شناخت. و این رشته از علوم ادبی، هنوز هم در فارسی دری به طور کامل و آموزنده، تدوین نشده است.

مسأله دیگر که نابسامانی املاى فارسی را تشدید کرده، مقایسه بیمورد آن با املاى عربی بوده است که بویژه در ضبط واژه های مرکب و دراز، سرگردانی به وجود آورده و تصوّر شده است که چنین کلمه ها باید به پاره های کوتاه تقسیم شود.

لغات عربی، با داشتن اوزان خاص و قالبهای معروف، شاید چندان نیاز به نهادن فتحه و کسره و ضمه نداشته باشد؛ زیرا همان «وزن» می تواند راهنمای تلفظ باشد. وانگهی، تمامیت هر لغت عربی، با داشتن «ال» (حرف تعریف) در سر یا اعراب و تنوین در پا، خود به خود معلوم است. بدین سبب،

شیوهٔ متراکم‌نویسی اصولاً در عربی مسأله ایجاد نمی‌کند و بی‌فاصله نوشتن کلمات هم در قرائت عربی، چندان دشواری به بار نمی‌آورد. ولی، فارسی وضع دیگر دارد. در فارسی لغت از راه پیوند شدن پیشاوند و پساوند به کلمهٔ اصلی یا پیوند شدن کلمات اصلی به همدیگر، تکثیر می‌یابد و لغات اصلی فارسی هم تشابه وزنی ندارد. و دشواری املاي 'چنین زبان'، با داشتن الفبائی که حروفش برخی گسسته و برخی پیوسته است، خود معلوم است. بنابراین، جز از راه شناخت ساختمان زبان فارسی و مطالعهٔ اشتقاق آن، نمی‌توان تمامیت واحدهای لفظی فارسی را در املا با الفبای اسلامی مجسم کرد. و وارد نبودن به همین مسأله است که املاي فارسی را در چسبیده نگاشتن یا جدا نگاشتن، کلمات، سرگردان کرده است.

به علل مذکور، از دیرباز آشفتگی عجیبی در املاي مایه‌دید آمده؛ چنانکه لفظ شیرین فارسی دری را، هر کس به نوعی ضبط کرده و هر فرد، تنها بامیل خود به شیوه‌ئی خط^۱ نوشته و به همین که دستخطش قابل خواندن باشد و کشف مقصودش امکان داشته باشد، اکتفا نموده است. گروهی، 'چنان به متصل کردن کلمات معتاد شده‌اند که حتی لغات مستقل^۲ را که هر یک در تلفیق جمله نقشی خاص بر عهده دارد، به همدیگر می‌دوزند؛ بی آنکه متوجه باشند با این افراط، چه زیبایی به فصاحت و قدرت خط^۳ و زبان خود وارد می‌سازند! و گروهی، 'چنان شیفتهٔ پراکنده نویسی شده‌اند که اجزاء متشکّل کلمهٔ بسیط را از هم می‌گسلند و واژه را پاشیده می‌سازند و ملتفت نیستند که با این تفریط، با پی‌کردن ظریف خط^۴ و زبان خود، چه می‌کنند!

در کتابی که از نظر تان می‌گذرد، بانشان دادن معایب این افراط-تفریطها، شیوه‌هائی برای املا پیشنهاد شده که مناسبات دستوری، لطایف معانی بیانی،

فهم کامل اغراض و درك نکات بلاغی را 'میسر' سازد. و تعلیم خط و زبان ما را برای خودی و بیگانه، آسان گرداند.

دستورهای املائی که در این کتاب پیشنهاد شده، از میان همان شیوه‌های مختلف که در هر عصر، به میل و ذوق افراد به وجود آمده، استخراج شده است. همچنین روش صحیح به کار گرفتن حروف موجود به طریقی که تا حدّا کثر ممکن، از خاصیت آوازرسانی و صوتنگاری آنها استفاده شود، از راه بحث و تمرین، تعلیم شده است. و مطالب کتاب، در چهار بخش اصلی تنظیم گردیده که عبارت است از:

۱- شرح اشتقاق فارسی و ذکر تفاوت‌های آن با اشتقاق عربی

۲- املای درست واژه‌های فارسی

۳- املای درست واژه‌های عربی متداول در فارسی

۴- نشانه‌گذاری و شرح اهمیت آن در قرائت

و در سراسر مباحث این چهار بخش، جنبه آموزشی کتاب در نظر گرفته شده، و بدینسان، نخستین کتاب جامع، در دستور املای فارسی، به فرهنگ میهن عزیز، تقدیم شده است.

از صاحب نظرانی که این تألیف را مطالعه می‌فرمایند، تمنا می‌شود که از انتقاد و اظهار نظرهای صائب خود، دریغ نفرمایند و با اشاره به اشتباهات، نگارنده را رهین منت خود سازند.

در پایان این گفتار، بر خود وظیفه می‌دانم که از صمیم قلب، مراتب حق شناسی و سپاسگزاری خود را به جناب آقای دکتر کریم فاطمی، مؤسس و رئیس محترم مدرسه عالی دختران ایران تقدیم دارم؛ زیرا که در تألیف این اثر، مشوق نگارنده، ایشان بوده‌اند و کلیه امکانات پژوهش، در محل

مدرسه‌ئی که به همت بلند ایشان به وجود آمده و اینک یکی از مراکز علمی و تحقیقاتی کشور شده ، برای نگارنده فراهم بوده است. از خداوند متعال، برای ایشان و برای همه شخصیت‌هایی که در پیشبرد فرهنگ ایران عزیز، صادقانه جانفشانی نموده‌اند، توفیق یزدانی و اجر مینوی مسألت می‌دارم.

مهرماه ۱۳۵۰ - سال کورش بزرگ

بهین دارائی - دکتر در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران

تعریف علم املا

کلمه «املا» لغتی است عربی، مصدر باب افعال از ریشه «ملء» و صورت اصلی آن «املاء» است.

این لغت، مانند اکثر لغات مشابه، در لهجه فارسی کوتاه شده و همزه از آخر آن حذف گردیده است.

لغت «ملء» در عربی از افعال لازم است، به معنای «پر بودن» و لغت «املاء» متعدی است به معنای «پر کردن» و همین لغت است که در فارسی اصطلاحاً مرادف کلمه «نوشتن» (با مفهوم پر کردن صفحه سفید) به کار رفته و مفاهیم گوناگون یافته که عبارت است از:

از بر نویسی - مطلبی را تقریر کردن که دیگری بنویسد - مطلبی که معلم بگوید و شاگرد بنویسد - تمرین درست نویسی - درست نویسی - طریقه نگاشتن کلمات - رسم الخط و دیکته *

* - این لغت از فرانسه وارد فارسی شده و متداول گشته است. در فرانسه dictier (با علامت مصدری) به معنای املا کردن و dictée (با پسوند صفت مفعولی) به معنای نوشته‌ئی است که یکی گفته و دیگری شنیده و از بر نوشته باشد. این لغت، به انگلیسی نیز وارد شده و به صورت « dictation » شکل مصدری یافته است.

کلمه «املا» ، مانند بسیاری از مصدرهای عربی ، در فارسی فعل معین گرفته و به صورت مصدر مرکب «املا کردن» و «املا نوشتن» درآمده است ، چنانکه کلمه «دیکته» هم با فعل معین فارسی ، صورت فارسی پیدا کرده و مصدر مرکب «دیکته گفتن» و دیکته نوشتن را ساخته است . *

اصطلاحات دیگری که از لغت «املا» در فارسی پیدا گشته ، از این - قرار است :

صاحب املا - به قیاس صاحب نظر و صاحب قلم ؛ به معنای آن که کلمات را درست نویسد و دیکته اش خوب باشد .

بی املا - به قیاس بیهنر و بیسواد ، به معنای آن که کلمات را غلط نویسد و دیکته اش بد باشد .

آمالی - این لغت را ادبای فارسی - زبان ، جمع «املا» گرفته اند و مقصود از آن ، مجموعه هائی از درس مدرّسان است که شاگردان ، در حلقه درس ، به طریق املا نگاشته و فراهم کرده باشند . مانند کتاب «الآمالی» ، در لغت و ادب ، گردآوریده ابوعلی قالی ، اسماعیل بغدادی . *

مستملی - به کسانی گفته می شد که دست تندی داشتند و در حلقه درس ، از بیانات استاد یادداشت . برمی داشتند .

نگارنده ، در این تألیف ، اصطلاح «املا» را به معنای «درست نویسی» گرفته و آن را در مقابل لغت اروپائی «ارثوگرافی» به کار برده است .

امروزه ادبای اروپا ، کتابهای مفصل دستور زبان را ، در چهار بخش مدون می کنند که عبارت است از :

* - افزودن فعل معین فارسی به مصدرهای غیر فارسی ، اجتناب ناپذیر است ؛ زیرا بدون فعل معین ، صرف آنها در فارسی ممکن نمی گردد .

* - متولد ۹۰۱ م . و متوفی ۹۶۷ م .

۱ - املا (Orthography)

۲ - نشانه گذاری (Punctuation)

۳ - صرف (Etymology)

۴ - نحو (Syntax)

اما در تدوین دستور زبان فارسی ، محققان ایران ، به املا چندان توجه نموده اند. قواعد املائی که در مقدمه برخی از تألیفها ذکر شده ، بسیار مختصر است و حل مشکلات مسکوت مانده . درباره نشانه گذاری هم ، مطالبی که در برخی از کتب تعلیم انشا ذکر شده ، بسیار مختصر و فاقد جنبه آموزشی است. آشفته گی حیرت-آوری که در رسم الخط متون فارسی ، از دیر باز تا کنون ، به چشم می خورد ، ناشی از آن است که در هیچ عصری ملاکی مبتنی بر موازین علم املا ، در دست نبوده و با آنکه فارسی ، پس از نقل حروفی (Transliteration) به الفبای کوفی ، نیاز مبرمی به نگارش کتابهای جامع و کامل در راهنمایی املا داشته است ، محققان به این مسأله مهم نپرداخته اند. در نتیجه ، هر خط - نویس ، خویشتن را در تصرف در املا آزاد پنداشته و بر حسب ذوق شخصی ، شیوه ئی - را برگزیده است .

بدیهی است که آشفته گی املا ی فارسی ، علت های دیگر نیز دارد که مربوط به معایب الفباست . مانند : وارد نبودن حروف آواز کوتاه ، به ردیف خط و منقسم- بودن اشکال الفبا به دو گروه «پیوسته» و «گسسته» .

حروف پیوسته ، که از هر دو طرف به حروف دیگر می چسبند ، خطای متصل- نگاشتن بیجای کلمات مستقل را موجب گشته . و حروف گسسته (ا-د-ذ-ر-ز-ژ-و-ه) که از سمت چپ به حروف دیگر نمی چسبند ، توهمی در جدا نگاشتن اجزای کلمات مرکب به وجود آورده و در متلاشی کردن پیکر کلمه واحد ، تأثیر داشته است .

در این تألیف جامع ، سعی شده است که با وضع الفبای موجود سازگاری - شود و قدرت آوازنگاری همین الفبا ، تا حد " اکثر آن ، نشان داده شود ، و هیچ حرفی یا هیچ شکلی از حرفی یا هیچ علامتی ، مهمل نماند و نابجا به کار نرود . در این کتاب ، از روشهای متداول املا ، آن روش پیشنهاد شده است که منطبق بر اصول اشتقاق فارسی باشد ؛ تا شناخت کلمه را آسان کند . نقش واژه را در ساخت جمله نمودار سازد و موارد استثنائی را به حد " اقل رساند . در این کتاب مجموعه‌ئی از قواعد املا ، ارائه می‌شود که با رعایت آن ، آموزش املاى فارسی ، با اسلوب منظم و منطقی ، برای غیر اهل زبان آسان می‌گردد .

در این کتاب سعی شده است که املاى درست انواع کلمات ، با توجه به اشتقاق فارسی و مقایسه با زبانهای هم‌نژاد ، با دلایل و شواهد علمی ، اثبات - شود تا تردید و اختلاف از میان برخیزد . همچنین با ارائه مثالها و تمرینها ، جنبه آموزندگی کتاب تقویت شده است ؛ تا محصلان ، در هر پایه و در هر رشته از تحصیل ، صاحب - املا بار آیند و زبان شیرین فارسی را بهتر بشناسند . بدیهی است که ترك عادت برای اکثر مردم دشوار است و پس گرفتن نظر نسنجیده ، برای برخی از صاحب نظران دشوار تر . به همین سبب ، یادآور می‌شود که نظرهای پیشنهادی این کتاب ، در اصلاح املاى فارسی ، اگر درست باشد و پذیرفته شود ، برای نسل آینده ، برای نهالهای شکوفان و برای فرزندان جوان ایران است .

تعریف علم اشتقاق

کلمه « اشتقاق » لغةً مصدر باب افتعال است ، از ریشه « شق » به معنای پراکندن ، شکافتن ، نیمه چیزی را گرفتن . و اصطلاحاً ، در علم « صرف » به معنای : گرفتن کلمه‌ئی از کلمه دیگر یا بیرون آمدن لفظی از لفظ اصلی است ، به قصد تکثیر لغت و به طریقی که میان لفظ و معنا مناسبتی موجود باشد . مانند اشتقاق کلمات : افتخار - تفاخر - مفتخر - مفاخر - مفخر ... از ریشه « فخر » و اشتقاق کلمات : دیده - دیدار - پدید - پدیدار - دیدزدن - دیددبان - دیدنی ... از ماده « دید » و اشتقاق کلمات : روش - رونده - روا - روان ... از ماده « رو » .

علم اشتقاق دانشی است که در آن از چگونگی و قواعد بیرون آمدن یا بیرون آوردن و ساختن لغات ، به شرطی که میان آنها ، اصالة و فرعاً ، مناسبتی باشد ، گفتگو می شود .

اصطلاح اشتقاق در علوم ادبی ، در جای دیگر نیز به کار رفته و آن فنی - است در علم بدیع ، و نوعی از آرایش لفظی یا معنوی سخن است که آن را « شبه اشتقاق » گفته اند . در این صنعت ، نویسنده یا شاعر ، می کوشد ؛ تا در

سخن خویش کلماتی بگنجانند که از يك ریشه مشتق شده باشد . مثال :
حکیم آن کس که حکمت نیک داند سخن محکم به حکم خویش راند
مثال دیگر :

نشد مقبول مقبولان*عالم قبولی در دل ناقابلیم نیست.
مثال دیگر :
راه نفسم بسته شد از آه جگر تاب کوه منفسی تانفسی رانم از این باب*؟
(خاقانی)
مثال دیگر :

سریر فقر ، تو را سرکشد به تاج رضا
تو ، سربه جیب هوس در کشیده ، اینت خطا
بر آن سریر ، سر بیسران ، به تاج رسد
تو ، تاج برنهی ؛ ار سر فرونهی عمدا
سراست قیمت این تاج ؛ اگر سرش داری
به «من یزید»* چنین تاج ، سر بیارویا
تورا چو شمع زتن هر زمان سری روید
سری که در دسر آرد ، بریدن است دوا
نگر که نام سری بر چنین سری ننهی
که گنبد هوس است این و دخمه سودا
چرا ، چو لاله نشکفته ، سرفکنده نه ای؟
که آسمان ز سرافکنندگی است پابرجا
(خاقانی)

* - مقبولان یعنی : زیارویان * - از این باب ، اینجا یعنی : دلخواه و موافق طبع
* من یزید ، عبارتی است عربی ، به مفهوم : مزایده

در این ابیات ، واژه‌هایی که از لغت اصلی « سر » ساخته شده ، از این-
قرار است :

سر کشیدن ، به معنای رسانیدن (فعل متعدی است)

سر در کشیدن به ... ، به معنای سر فرو بردن به ...

بیسران ، به معنای مردمان گمنام یا فروتن

سر فرو نهادن ، به معنای تسلیم شدن ، راضی شدن

سر چیزی را داشتن ، به معنای در اندیشه چیزی بودن

درد سر ، به معنای سردرد ، گرفتاری

سری به معنای بزرگی ، سروری (اسم مصدر است)

سرفکنده ، به معنای شرمگین ، فروتن

سرافکندگی ، به معنای شرمگینی ، فروتنی

کلمه‌ئی را که از واژه اصلی جدا شده باشد ، « مشتق » گویند . مانند :

ناله - گفتار - روش که از ماده : **نال - گفت - رو** برآمده و مانند :

تعلیم - محسن - اصراف که از ریشه **علم - حسن - صرف** گرفته شده است .

فایده اشتقاق و نقش آن در هر زبان ، تکثیر لغت و ایجاد لغات هم‌ریشه -

است ؛ تا یک رشته واژه جدید ، به طریقی که باتوجه به ریشه ، دریافت مفهوم

آنها آسان باشد ، به وجود آید .

در علم صرف عربی ، مراد از « اشتقاق » ، استخراج لغات از ریشه فعل

است و بس که طبق موازین معین انجام می‌گیرد . در دستور زبان فارسی نیز

غالباً همین معنا اراده می‌شود ؛ ولی در این تألیف ، به مناسبت موضوع کتاب ،

لغت « اشتقاق » در برابر اصطلاح اروپائی « Etymology » به کار رفته که مراد از

آن ، شناخت واژه ، بررسی طرز تکثیر آن و تحقیق در تغییرات صرفی هر نوع کلمه است .

اشتقاق فارسی و تفاوت آن با اشتقاق عربی

زبان فارسی ، همزادزبانهای آریائی* و زبان عربی ، همزادزبانهای سامی* است و چون اصل و نحوه اشتقاق در زبانهایی که همزاد نباشد ، همانند نیست ، اشتقاق فارسی هم ، شباهتی به اشتقاق عربی ندارد و تفاوت آندو بسیار است .

در این گفتار ، اهم موارد اختلاف این دو زبان ، از نقطه نظر اشتقاق ، بیان می شود :

۱- در فارسی و زبانهای همزاد آن ، کلمه اصلی ، خواه ماده فعل باشد خواه اسم بسیط ، با گرفتن پیشاوند و پساوند یا از راه پیوند شدن به کلمه اصلی دیگر ، موجب تکثیر لغت می شود ؛ به نحوی که در خود ریشه یا کلمه اصلی ، دگرگونی پیدا نمی شود و حروفش از هم نمی گسلد ؛ حال آنکه ، در زبان عربی ،

* - مهمترین زبانهای آریائی عبارت است از : انگلیسی - هلندی - آلمانی - سوئدی - نروژی - دانمارکی - یونانی - ایتالیائی - فرانسه - رومانی - سنسکریت - پراگرایت - ارمنی - البانی - زبانهای اسلاوی - فارسی .

* - مهمترین زبانهای سامی عبارت است از : اشوری - بابلی - عبری - آرامی - سریانی - حبشی - عربی .

حروف اصلی ریشه ، در قالبهای لفظی خاصی که وزنهای خاص دارد، ریخته- می‌شود و همین « توزین » سبب می‌شود که لغت تکثیر گردد و معانی جدید به وجود آید .

دیگر اینکه ، حروف ریشه‌های عربی ، در اشتقاق از هم می‌گسلند ؛ تا بتواند با قالب هموزن خود منطبق شود . و اگر هم حروف ریشه از هم دور- نیفتد ، حرکت آنها تغییر می‌یابد و به هر حال ، در ریخت اصلی خود باقی نمی‌ماند . اینک مثال و توضیح هریک :

نمونه اشتقاق در فارسی ، از ماده فعل :

الف- از ماده امر که لفظاً برابر است با صیغه مفرد امر حاضر یا اسم-

مصدر بسیط :

رنج (ماده امر یا اسم مصدر بسیط)

مشتقات :

رنجش - اسم مصدر (رنج + ش)

رنجبر - صفت فاعلی مرکب مرتخم (رنج + بر)

رنجآور - صفت فاعلی مرکب مرتخم (رنج + آور)

رنجور - صفت مرکب (رنج + -ور)

رنجه - صفت مرکب (رنج + -ه)

برنج - فعل امر مفرد حاضر (ب + رنج)

مرنج - فعل نهی مفرد حاضر (مه + رنج)

برنجد - مضارع سوم شخص مفرد (ب + رنج + -د)

می‌رنجد - مضارع سوم شخص مفرد (می + رنج + -د)

مرنجد - دعا (مه + رنج + ا + -د)

رنجیدن - مصدر لازم (رنج + -یدن)

رنجانیدن - مصدر متعدی (رنج + انیدن)

۲- از مادهٔ ماضی که برابر است با صیغهٔ سوم شخص مفرد ماضی مطلق

یا مصدر مرخم:

رنجید - ماضی مطلق سوم شخص مفرد .

می رنجید - ماضی استمراری سوم شخص مفرد (می + رنجید)

رنجیده - صفت مفعولی (رنجید + ه)

رنجیده است - ماضی نقلی سوم شخص مفرد (رنجید + ه + است)

رنجیده بود - ماضی بعید سوم شخص مفرد (رنجید + ه + بود)

شاید رنجیده باشد - ماضی التزامی سوم شخص مفرد

(شاید + رنجید + ه + باشد)

خواهد رنجید - فعل مستقبل سوم شخص مفرد (خواهد + رنجید)

رنجیدگی - اسم مصدر (رنجید + ه + گ + ی)

رنجیده خاطر - صفت مرکب (رنجید + ه + خاطر)

نمونه اشتقاق فارسی ، از راه پیوند کلمات اصلی با پیشاوند و پساوند :

پیشاوند	حرف واسطه	کلمه اصلی	ع. ه. ا. ت. حرف واسطه	کلمه اصلی	پساوند	کلمه ساخته شده
هم -	-	سر	-	-	-	همسر
هم -	-	داستان	-	-	ی	همداستانی
-	-	گل	-	-	-	گلستان
-	-	زن	ا	-	ئی	زناشوئی
-	-	کار	-	-	ه	کارخانه
-	-	آب	-	-	-	آبکش
-	-	سر	-	-	ی	سرسری
بر	-	خورد	-	-	ار	برخوردار
نا	-	بین	-	-	ا	نابینا
نا	-	پا	-	ی	ی	ناپایداری
ور، ز -	ی	آمد	-	-	ه	ورنیامده
در	-	ماند	-	-	ه - گ - ی	درماندگی *
بی -	-	خان	-	-	-	بیخانمان
-	-	خوش	-	-	-	خوشاهنگ

* - حرف آواز «ه» چون به وسط منتقل گشته با شکل وسط خود (ه -) نوشته شده است . - بنگرید به بحث حروف آواز فارسی در همین کتاب .

نمونه اشتقاق در عربی :

ریشه « علم » به معنای دانش با حروف اصلی : (ع-ل-م)

قالب یا میزان	نوع کلمه	ریشه در میزان	معنایی که میزان به دست می دهد	نمایش گستگی حروف ریشه
افعال	مصدر	اعلام	آگاهی دادن	إ ع ل ا م
تفعیل	»	تعلم	آموختن (به کسی)	ت ع ل م
تفعّل	»	تعلم	آموختن (از کسی)	ت ع ل م
استفعال	»	استعلام	آگاهی خواستن	ا س ت ع ل ا م
فاعِل	اسم فاعل یا صفت مشبّه	عالم	دانا، دانشمند	ع ا ل م
مفعول	اسم مفعول	معلوم	دانسته شده، آشکار	م ع ل و م
فعالة	صیغه مبالغه	علامة	بسیار دان	ع ل ا م ة
فَعِيل	» »	علیم	بسیار دانا	ع ل م
مفعّل	اسم فاعل	معلم	آموزنده، آموزگار	م ع ل م
متفعّل	» »	متعلم	آموزنده، شاگرد	م ع ل م
افعلّ	اسم تفضیل	اعلم	داناتر، داناترین	أ ع ل م
فُعلاء	جمع مکسر	علماء	دانشمندان	ع ل م اء
فُعُول	» »	علوم	دانشها	ع ل و م
فَعْل	صفت	علم	آشکار، مشخص	ع ل م

حرکات حروف اصلی ، در صرف فعل ثلاثی مجرد نیز تغییر می کند. مثال :

صرف فعل از ریشه «علم» :

عَلِمَ	(دانست)	ماضی ، مفرد مذکر غایب
يَعْلَمُ	(می‌داند)	مضارع ، « » « »
اعْلَمَ	(بدان)	امر ، مفرد مذکر حاضر

از آنچه بیان شد، واضح می‌گردد که برای دانستن معنای هر يك از مشتقات عربی، باید «قالب» یا «وزن» آن و معنایی را که میزان به ریشه می‌بخشد، شناخت؛ مثلاً «فَعُول» قالبی است برای صیغه مبالغه و هر ریشه از این قالب لفظی درآید، دلالت بر صفتی می‌کند که در موصوف به حد کثرت وجود داشته باشد. مثال :

ریشه	در میزان صیغه مبالغه	ترجمه فارسی
صَبَر	صَبُور	بسیار شکیبا
حَسَد	حَسُود	بسیار حسدورز
غَفَر	غَفُور	بسیار آمرزنده
نَفَر	نَفُور	بسیار متفَر
خَجَل	خَجُول	بسیار شرمگین
حَقَد	حَقُود	بسیار کینه ورز

یا مثلاً وزن «فَعَال» که نیز برای ساختن صیغه مبالغه است، بیشتر به دارنده شغل ثابت دلالت می‌کند. مثال :

ریشه	در میزان صیغه مبالغه	ترجمه فارسی
فَرَش	فَرَّاش	آن که کارش برافراشتن بساط است
عَلَف	عَلَّاف	گیاهفروش
حَرَف	حَرَّاف	پر حرف، آن که پرو خوب سخن گوید

نقش	نقاش	نگارگر
عطر	عطّار	دارو فروش ، فروشنده گیاههای بودار
دل	دلال	راهنما (در معاملات)

یادآوری - یکی از فواید مهم دانستن علم اشتقاق عربی ؛ خصوصاً برای غیر اهل زبان، این است که داننده آن دراملا، حروف قریب المخرج را باهم اشتباه نمی کند . و خطاهای املائی را که در بعضی نوشته ها مشاهده می شود، مرتکب نمی گردد .

مثلاً متوجه است و می داند که کلمه **منظم**، از ریشه **ضم**، با حروف اصلی «ض - م - م»، به معنای **ضمیمه شده** است و نباید به صورت **منظم** نگاشته شود که از ریشه **نظم** و حرف اصلی آن «ن - ظ - م» است، یا مثلاً کلمه **متوسل** از ریشه **وسل**، با حروف اصلی «و - س - ل» به معنای **وسیله جو** می باشد و نباید از روی بیدقتی به صورت **متوصل** املا شود که از مشتقات ریشه **وصل** و حروف اصلی آن «و - ص - ل» است !

املائی صحیح لغات عربی، خصوصاً برای غیر اهل زبان ؛ نه تنها نیاز به تحصیل کافی علم صرف دارد، بلکه تا اندازهائی هم به تعمق و سنجش ذهنی بستگی دارد .

می باید هنگام تردید در صحت املائی لغات عربی، به معنا و ریشه و دیگر مشتقات آن توجه شود ؛ تا حروف اصلی ریشه که در همه مشتقات آن باقی و ظاهر است، معین گردد .

۲- دومین تفاوت اشتقاق فارسی با اشتقاق عربی، این است که شماره

حروف ریشه‌های فعل، در فارسی مختلف است؛ لیکن شماره حروف ریشه‌های فعل، در عربی، اصالة و «قاعدة»، سه‌تاست. البته، ریشه‌های چهار حرفی نیز در فعل عربی وجود دارد؛ ولی تعداد آنها بسیار اندک است.

در عربی، به ریشه‌های سه‌حرفی، **ثلاثی مجرد** و به ریشه‌های چهارحرفی **رباعی مجرد** گفته می‌شود. منتها، در رباعی مجرد، خود ریشه چهار حرفی به کار نمی‌رود؛ بلکه این ریشه‌ها، پس از الحاق حرف زاید «ة» در آخر کلمه یا حرف زاید «ا» قبل از آخرین حرف کلمه، صرف می‌شود. مثال:

مصدر متداول	حروف اصلی	حرف زاید	حرف اصلی
* زَلَزَلَة	ز - ل - ز - ل	ة	
زَلْزَال	ز - ل - ز	ا	ل

هر يك از ریشه‌های عربی، نام و عنوان خاص دارد که همیشه و در همه مشتقات برایش محفوظ است. این عنوانها، پس از سنجش ریشه‌ها با حروف کلمه «فعل» معین شده است. بدین ترتیب:

ریشه	فاء الفعل	عين الفعل	لام الفعل
فعل	ف	ع	ل
صدق	ص	د	ق
قول	ق	و	ل
وجد	و	ج	د
یسر	ی	س	ر



ریشه	فَاء الفعل	عین الفعل	لام الفعل
بیع	ب	ی	ع
أمر	أ	م	ر
سأل	س	أ	ل
نشا	ن	ش	أ
ضد	ض	د	د

ریشه‌های رباعی مجرد نیز با حروف کلمه « فعل » سنجیده می‌شود. مثال :

ریشه	فَاء الفعل	عین الفعل	لام الفعل اول	لام الفعل ثاني	حرف زاید
فعللة	ف	ع	ل	ل	ة
وَسَوَسَة	و	س	و	س	ة
طَمَآنَة	ط	م	أ	ن	ة

مثال دیگر :

ریشه	فَاء الفعل	عین الفعل	لام الفعل اول	حرف زاید	لام الفعل ثاني
فَعْلَال	ف	ع	ل	ا	ل
وَسَوَاس	و	س	و	ا	س

یاد اوری ۱ - در عربی ، حروف مصوَّنة کوتاه (مَ ، نَ ، یَ) جزء حروف ذکر نمی‌شود ؛ مثلاً کلمه ضوب که از چهار حرف (ض - ب - ر - ب) تشکیل یافته و کلمه شرف که از پنج حرف (ش - ر - ف - ف - ف) ساخته شده ، ثلاثی مجرد نامیده می‌شود .

یاد اوری ۲ - در اشتقاق عربی ، سه نکته را می‌باید در نظر داشت .

اول - برخی از ریشه‌ها ؛ در برخی از قالبها ریخته نشده است .

دوم - همه مشتقات يك ریشه عربی ، در فارسی متداول نشده است .
 سوم - معنای برخی از مشتقات عربی در فارسی اندکی تغییر یافته است .
یادآوری ۳ - اخیراً در دستور زبان فارسی نیز سعی شده است شماره های حروف اصلی (ریشه فعل) ، معین و تقسیم بندی شود ؛ ولی این کار در فارسی لزوم ندارد . زیرا تأثیری در شناخت ریشه ها ندارد .*

۳ - تفاوت دیگر اشتقاق فارسی با اشتقاق عربی این است که در عربی ریشه کلیه کلمات ، موجود و معلوم است و در قاموسها ثبت شده است ؛ و لو بتهنایی مورد مصرف نداشته باشد . دیگر اینکه حروف اصلی ، بجز حروف **ع** و **ا** - ی و بجز همزه ، در مشتقات ، به حرف دیگر مبدل نمی شود . و تبدیل حروف **ع** و همزه به حروف دیگر نیز تابع قواعدی است معلوم و مرتب . و صرف عربی ، از این باب ؛ دارای منظمترین قواعد دستوری است .

اما در فارسی ، بسیاری از ریشه ها ، بتهنایی به کار نمی رود و تبدیل حروف ریشه به حروف دیگر (در مشتقات) پرو قواعد پیچیده ای است که موارد استثنائی بسیار دارد . به عبارت دیگر ، فعل ببقاعده در فارسی فراوان است و به همین جهت ، آموزش صرف فارسی چندان آسان نیست . در زیر تغییر حروف چند ریشه امر برای مثال نشان داده می شود :

ریشه امر و مضارع	ریشه ماضی	تبدیل
انداز	انداخت	خ به ز :
گمار	گماشت	ش به د :
یاب	یافت	ف به ب :
گو	گفت	ف به و :

* - بنگرید به کتاب دستور جامع زبان فارسی تألیف «همایون قرخ» بحث فعل .

ولی مسلم است که هرگونه پیچیدگی قواعد را با امعان نظر، از راه تحقیق، می‌توان منظم گردانید و موارد استثنائی را، گرچه بسیار باشد، آشکار- ساخت. و تدوین دستور زبان فارسی نیاز مبرمی به اینگونه تحقیقات دارد. مسأله دیگر این است که تدوین دستور زبان عربی، از دیرباز آغاز گشته و قرنهای متوالی روی آن کار شده است و شگفت این است که گرههای این علم، بیشتر به دست ادبا و محققان ایرانی* گشوده شده است، اما تدوین دستور زبان فارسی قرنهای متمادی مسکوت مانده و این تعطیل طولانی و تأخیر ناروا، گم شدن و آمیختگی بیشتر ریشه‌ها را باعث شده است.

۴- تفاوت دیگر، در اشتقاق فارسی و عربی این است که در عربی، کلیه مشتقات هم - اصل، از يك ریشه منشعب می‌گردد؛ حال آنکه در فارسی، به علل مذکور در بالا، این نظم در برخی موارد به هم خورده است. امروزه برای تنظیم اشتقاق فارسی، می‌باید از هر فعل دو ریشه در نظر- گرفته شود؛ زیرا مطالعه نشان می‌دهد که گروهی از مشتقات از ماده امر و گروهی دیگر از ماده ماضی منشعب شده است.

روی هم، در فارسی چهارده نوع کلمه مشتق یافته می‌شود که از دو ماده بیرون آمده و عبارت است از:

اول- مصدر - که با افزودن علامتهای نه گانه مصدری به ماده امر، ساخته می‌شود؛ چنانکه در جدول پشت صفحه ملاحظه می‌فرمائید:

*- مانند «سیبویه نحوی» فارسی بیضاوی، متوفی ۱۸۵ ه.ق. که عالمترین شخص در نحو عربی بوده و تألیف او به نام «الکتاب» اساس نحو عربی است و سنانند «زمخشری» متوفی ۵۳۸ ه.ق. که دو تألیف وی به نامهای «مقدمة الادب» و «اساس البلاغة» از مبانی علوم ادبی عرب است.

شماره	مصدر	ماده ابر	علامت مصدري	توضیح
۱	بُردن	بر	- دن	در تلفظ باستانی این ریشه، حرف «ب» زبر دارد.
	گشادن	گشا	»	
	خوردن	خور	»	
۲	رسیدن	رس	- یدن	
	دویدن	دو	»	
۳	کُشتن	کُش	- تن	
	رفتن	رو	»	بالتبديل ف ، به و
۴	نهادن	نه	- ادن	
	اُفتادن	اُفت	»	
۵	اُفروندن	اُفرا	- ودن	در این نوع، چون دو حرف آواز در پی هم افتاده، برای زیبا کردن لفظ، یکی از آنها اسقاط شده است.
	نمودن	نما	»	
۶	دانستن	دان	- ستن	
	توانستن	توان	»	
۷	گریستن	گری	- ستن	
	شُستن	شو	»	بالتبديل ـ به ـ و برای زیبایی لفظ
۸	کشانندن	کش	- اندن	این علامت مصدري خاص فعل متعدی است
	رسانندن	رس	»	» » » » » »
۹	خندانیدن	خند	- انیدن	» » » » » »
	جُنبانیدن	جنب	»	» » » » » »

یادآوری- در فعلهای ببقاعده که حروف آنها ، در صرف فارسی دری
 در امر و ماضی متغیر است ، ظاهراً مصدر از مادهٔ ماضی ، با افزودن « ن - ن »
 ساخته می شود ، ولی در واقع ارا مر بر آمده است. و این اختلاف ظاهری ، ناشی از
 تغییر یا تحول حروف یا فراموش گشتن و متروک شدن مصدر اصلی است مثال :

امر	ماضی	مصدر
دار	داشت	داشتن
خواه	خواست	خواستن
نویس	نوشت	نوشتن
بین	دید	دیدن
آموز	آموخت	آموختن
میر	مرد	مردن
ده	داد	دادن

دوم- مصدر مرخم- که لفظاً برابر است با صیغهٔ ماضی مطلق ، سوم
 شخص مفرد .

مصدر مرخم با حذف قسمت آخر علامت مصدری (ن - ن) به دست-
 می آید . مانند :

نشست و برخاست- دید و باز دید- رفت و آمد- بود و نبود- گفت و شنود

شنو د ن : مصدر - شنو د : مصدر مرخم

سوم - مصدر متعدی- که با افزودن علامت مصدری « - اندن » یا
 « - انیدن » به مادهٔ امر ، به دست می آید . مانند :

مادهٔ امر	مصدر متعدی
روی	رویانندن ، رویانیدن (روی + انیدن)
خشک	خشکانندن ، خشکانیدن

چسب : چسباندن ، چسباندن

گری : گریاندن ، گریانیدن

چهارم - مصدر مرکب - مصدرهای مرکب ، از پیوند مصدر بسیط با پیشوندها یا کلمات اصلی ، ساخته می‌شود. مانند:

مصدر مرکب	کلمه اصلی	پیشوند	مصدر بسیط
در رفتن	-	در	رفتن
سربر آوردن	سر	بر	آوردن
دم در کشیدن	دم	در	کشیدن
غم خوردن	غم	-	خوردن

پنجم - فعل - مقصود فعلهای اصلی* است (ماضی - مستقبل - امر - مضارع) که با الحاق شناسه‌ها* به آخر ماده ماضی یا ماده امر ، صرف می‌شود. شناسه‌ها در ماضی پنج صیغه و در امر و مضارع شش صیغه دارد:

در ماضی		در امر و مضارع	
م -	یم -	م -	یم -
ی -	ید -	ی -	ید -
-	ند -	د -	ند -

خوردم - ماضی مطلق ، اول شخص مفرد (خورد + م)

می‌خوردم - استمراری » » » (می + خورد + م)

* - اقسام دیگر فعل (نهی - نفی - شرط - تمنا - رجا - دعا - استفهام ...) همه از افعال اصلی ساخته می‌شود و تفصیل آن در کتابهای دستور زبان مسطور است .

* - اصطلاح «شناسه» نخست بار به وسیله استاد دکتر خانلری پیشنهاد شده . همچنین تشخیص آن از ضمیر به وسیله همین مؤلف بزرگ بیان شده است - بنگرید به دستور زبان برای دبیرستانها تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری .

خورده‌ام - ماضی نقلی سوم شخص مفرد (خورد + ه + ام)
 خورده بودم - « بعید » « » « (خورد + ه + بود + م)
 شاید خورده باشم - « التزامی » « » « (شای + د + خورد + م)
 داشته می خوردم * - « ملموس » « » « (داشت + م + می + خورد + م)
 خواهم خورد - فعل مستقبل اول شخص مفرد (خواه + م + خورد)
 شاید بخورم - مضارع التزامی اول شخص مفرد (شای + د + خورد + م)
 می خورم - « اخباری » « » « (می + خورد + م)
 دارم می خورم - « ملموس » « » « (دار + م + می + خورد + م)
 بخورید - امر جمع حاضر (خور + ه + ید)
 ششم - اسم فاعل - که بالحق دوپساوند « - ان » و « - نده » - به
 ماده امر، ساخته می شود. مثال :

ماده امر	پساوند	اسم فاعل
گری	- ان	گریان

* - هرگاه فعل ماضی یا مضارع با ماضی یا مضارع فعل « داشتن » صرف شود، به مداومت فعل در زمان مورد نظر دلالت می کند. این نوع فعل که سابقاً در کتب دستور مذکور نمی شد، امروزه مورد توجه دستور نویسندگان قرار گرفته و ماضی یا مضارع « ملموس » نامیده شده است. این نوع فعل در انگلیسی با « ing - » ساخته می شود.

رو	— ان	روان
جنب	»	جنبان
جوى	نده	جوینده
رو	»	رونده
پر	»	پرنده

هفتم - صفت مشبّهه - که با الحاق پساوند « - ا » به ماده امر ساخته -

می شود . مثال :

ماده امر	پساوند	صفت مشبّهه
گوی	— ا	گویا
زیب	»	زیبا
رو	»	روا
دان	»	دانا

هشتم - صفت مفعولی - که با الحاق پساوند « - ۵ ، ۴ » به ماده ماضی

ساخته می شود . مثال :

ماده ماضی	پساوند	صفت مفعولی
برآمد	— ۵	برآمده
وازد	»	وازده
چسبید	»	چسبیده
گرفت	— ۴	گرفته
بست	»	بسته
برجست	»	برجسته

نهم - صیغه مبالغه - که با الحاق چهار پساوند « - ار » ، « - گار » ،

« - کار » ، « - گر » ساخته می شود و این پساوندها، گاهی به ماده ماضی ،

گاهی به ماده امر و گاهی به اسم یا صفت الحاق می شود. بدین ترتیب :

صیغه مبالغه

خرید	+	از	:	خریدار	ماده ماضی :
خواست	»	»		خواستار	
نامبرد	»	»		نامبردار	
برخورد	»	»		برخوردار	
پرست	»	»		پرستار	ماده امر :
آموز	»	گار		آموزگار	
پرهیز*	»	»		پرهیزگار	
ساز*	»	»		سازگار	
خواست	»	»		خواستگار	ماده ماضی :
آفرید	»	»		آفریدگار	
کرد	»	»		کردگار	
ورز	+	ش	+	کار	ماده امر :
جوش*	»	»		جوشکار	
فریب*	»	»		فریبکار	
گناه	»	»		گناهکار	اسم معنا :
بزه	»	»		بزهکار	
تبه (تباه)	»	»		تبهکار	صفت :

* - کلماتی مانند: پرهیز، ساز، جوش، فریب، نگار که لفظاً برابر است با ماده امر، معنای مصدری نیز دارد و اسم مصدر بسیط شمرده می شود .

ماده ماضی :	رفت	+	گر	رفتگر
	ریخت	+	»	»
	ریخته گر			
ماده امر :	باز	+	ی	بازیگر
	نگار		»	»
	نگارگر			
	دان	+	ش	دانشگر
	آرای	»	»	»
	آرایشگر			
اسم معنا :	ستم		»	»
	ستمگر			
	داد		»	»
	دادگر			
	کار		»	»
	کارگر			
اسم ذات :	مس		»	»
	مسگر			
	روی		»	»
	رویگر			
	آهن		»	»
	آهنگر			
	شیشه		»	»
	شیشه گر			

دهم - صفت لیاقت - که با افزودن پساوند « - ی » به مصدر ساخته -

می شود. مثال :

مصدر	پساوند	صفت لیاقت
خوردن	ی	خوردنی
شکستن	»	»
شکستنی		
مردن	»	»
مردنی		
دوست داشتن	»	»
دوست داشتنی		

یازدهم - اسم مصدر - که با الحاق چهار پساوند ساخته می شود که

عبارت است از : « - ش » ، « - ه » ، « - ار » ، « - ی »

بدین ترتیب :

۱- مادهٔ امر با پساوند «ش» . مانند :

پرور + ش : پرورش

خور » خورش

کن » کنش

۲- مادهٔ امر با پساوند «ه، ۴» . مانند :

گری + ه : گریه

بوس + « : بوسه

خند + • : خنده

لرز + » : لرزه

۳- مادهٔ ماضی با پساوند «ار» مثال :

رفت + ار : رفتار

گفت + » : گفتار

جست* + » : جستار

دید + » : دیدار

کرد* + » : کردار

پند* (پنداشت) + » : پندار

۴- صفات مختلف مرکب (که جزئی از آن مشتق از ریشهٔ فعل باشد)،

*- جستار به معنای تفحص از لغات قدیم است و در فارسی امروزی، دارد فراسوش-

می‌شود . * جزء اول کلمهٔ کردار هنوز تلفظ باستانی خود را دارد .

* جزء اول کلمه «پندار» صورت تحوّل یافته‌ئی است از دولغت باستانی «پت این»
(به این)

خندانروی	(خند + ان + روی)
گشاده زبان	(گشاد + ه + زبان)
بینادل	(بین + ا + دل)
آزرده خاطر	(آزرد + ه + خاطر)
دانانتر	(دان + ا + تر)
برجسته ترین	(بر + جست + ه + ترین)
دانشگاهی	(دان + — + ش + گاه + ی)
چهاردهم - اقسام اسمهای مرکب - مقصود اسمی است که جزئی از اجزاء متشکل آن ، از مشتقات فعل باشد . مثال :	
کشتارگاه	(کشت + ار + گاه)
نگارستان	(نگار + — + ستان)
دیده بان	(دید + ه + بان)
ریخت وپاش	(ریخت + و + پاش)
رفت وروب	(رفت + و + روب)
گفتگو	(گفت + — + گو)
جستجو	(جست + « + جو)

مطلبی که در پایان این مبحث، به یادآوری آن مبادرت می شود، این است که اشتقاق ؛ خواه در فارسی خواه در عربی ، امری است سماعی ، نه قیاسی ؛ یعنی از يك ریشه همه انواع مشتقات بیرون نیامده است و نمی توان در اشتقاق به قاعده‌ئی کلی قیاس کرد . از مشتقات هر ریشه ، فقط لغات شنیده شده به کار برده می شود، لغاتی که در گذشته ساخته و پرداخته شده و در زبان به کار رفته است . برای نمایش « سماعی بودن » اشتقاق ، چهار جدول از نظر خواننده گرامی می گذرد که در آنها جای لغات معدوم (ساخته نشده) علامت « - » نهاده شده است .

جدول اشتقاق فارسی از ریشه یا مادهٔ امر

(۱) فعل‌دها	اسم نمونهٔ اسمها و اسم مصدرهای مرکب	نمونهٔ صفت‌های مرکب	اسم ابزار یا وسیله	اسم مصدر			صیغهٔ مبالغه		صفت مشبهه	فاعل		فعل مضارع ، سوم شخص مفرد		فعل نهی	فعل امر	مصدر مستعملی	مصدر	مادهٔ امر
				باپساوند ا، ۰، ۰	باپساوند یش	باپساوند گار	باپساوند گار	باپساوند کار		باپساوند ان	باپساوند	ان خبری	التزامی					
گیراد	دستگیره ، گیرودار خواربار ، شیرین‌خوران کش مکش	دستگیر ، درگیر درخور ، پرخور کشدار	گیره خوره	گیرندگی -	-	-	-	-	گیرا خورا	-	گیرنده	می گیرد	بگیرد	مگیر	بگیر	-	گرفتن*	گیر
-	-	-	-	-	خورش	-	-	-	-	-	-	می خورد	بخورد	مخور	بخور	خورانیدن	خوردن	خور
-	-	-	-	کشندگی	کشش	-	-	-	-	کشان	کشنده	می کشد	بکشد	مکش	بکش	کشانیدن	کشیدن	کش
-	ریشخند ، پوزخند	خنده‌دار	-	-	-	-	-	-	-	خندان	-	می خندد	بخندد	مخند	بخند	خندانیدن	خندیدن	خند
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	نهان	-	می نهید	بنهید	منه	بنه*	-	نهادن	نه*
-	-	-	-	-	-	-	-	-	گویا	-	گوینده	می گوید	بگوید	مگو	بگو	-	گفتن	گو
-	دانشگاه	بدگویان ، شکرگویان نادان ، دانشجو	-	نادانی دانندگی	دانش	-	-	-	دانا	-	داننده	می داند	بداند	-	بدان	-	دانستن	دان
-	خودکشی	حشره کش ، آدمکش	-	-	کشش	-	-	-	-	-	کشنده	می کشد	بکشد	مکش	بکش	-	کشتن	مکش
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	میوس	میوس	-	بوسیدن	بوس
پیناد	خودبینی	خودبین	-	-	بینش	-	-	-	بینا	-	بیننده	می بیند	بیند	مبین	بین	-	دیدن*	بین
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	می گیرد	بگیرد	مگری	بگری	گریانیدن	گریستن	گری
-	جستجو ، پرس و جو	کینه‌جو ، جنگجو خودآموز ، دانشآموز	-	-	-	-	آموزگار	-	جویا	جویان	جوینده	می جوید	بجوید	مجو	بجو	-	جستن	جو
-	-	مالخر ، شرخر	-	-	آموزش	-	-	-	-	-	آموزنده	می آموزد	بیاآموزد	میاموز	بیاآموز	-	آموختن	آموز
-	-	چاروب	-	-	-	-	-	-	-	-	-	می خرد	بخرد	مخور	بخر	-	خریدن	خر
-	خاکروب	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	می روید	پروید	مروب	پروب	-	رفتن*	روب
داراد	گیرودار	پولددار ، سرایدار	-	دارندگی	-	-	-	-	دارا	-	دارنده	می دارد	بدارد	مدار	بدار	-	داشتن	دار
میراد	بخور و نمیر ، سرگ و نمیر	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	می میرد	بمیرد	ممیر	بمیر	میرانیدن	مردن*	میر
-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	می پرهیزد	بپرهیزد	مپرهیز	بپرهیز	-	-	پرهیز
-	-	-	-	فریبندگی	-	-	-	-	فریبا	-	فریبنده	می فریبند	بفریبند	مبفریب	بفریب	-	فریفتن	فریب

(۱) - فعل‌دها در فارسی امروزی مانند فعل مضارع است ، ولی در قدیم ساخت مخصوص داشته است .
 * - در افعال بی‌قاعده که حروف آنها در صرف فارسی دری ، در امر و مضارع متغیر است ، ظاهر آن مصدر از مادهٔ ماضی با افزودن لفظ «تن» ساخته می‌شود ؛ ولی در واقع از مادهٔ امر است و اختلاف ظاهری ، مربوط به تبدل حروف است .

جدول اشتقاق مصدرهای عربی - نمونه‌هایی از لغات متداول در فارسی امروزی

نمونه مصدرهای عربی با فعل معین فارسی	استفعال	انفعال	افتعال	افعال	مفاعلة	تفاعل	تفعّل	تفعیل	ریشه سه حرفی
تعمین کردن - احسان کردن - استحسان نمودن	استحسان	-	-	احسان	-	-	-	تعمین	حَسَنَ
مخاطره کردن - خبر دادن - خبر گرفتن - خبر بردن	استخبار	-	اختیار*	اخبار	مخاطره	-	-	-	خَبَرَ
کسب کردن	-	-	اکتساب	-	-	-	-	-	كَسَبَ
تکلم کردن - مکالمه کردن	-	-	-	-	مکالمه	-	تکلم	-	كَلَّمَ
تصرف کردن - تصرف کردن - صرف کردن	-	انصراف	-	انصراف	-	-	تصرف	تصرف	صَرَفَ
مکاتبه کردن	-	-	-	-	مکاتبه	-	-	-	كَتَبَ
تدریس کردن - درس دادن - مدارست نمودن	-	-	-	-	مدارست (مدارسة)	-	-	تدریس	دَرَسَ
ترکیب کردن - ترکیب یافتن	-	-	ارتکاب	-	-	-	ترکیب*	ترکیب	رَكَّبَ
وصل کردن - وصل شدن - اتصال دادن - اتصال داشتن	-	-	اتصال	-	مواصلت (مواصلَة)	-	-	-	وَصَلَ
اغراق نمودن - اغراق گفتن	استغراق	-	-	اغراق	-	-	-	-	غَرَقَ
حکم راندن - تحکم کردن - محاکمه کردن - محاکمه شدن - استحکام یافتن - استحکام داشتن	استحکام	-	-	احکام	محاکمه	-	تحکم	تحکیم	حَكَّمَ
خرج کردن - خرج شدن - اخراج کردن - اخراج شدن - استخراج کردن - استخراج شدن	استخراج	-	-	اخراج	-	-	-	-	خَرَجَ
تعریف کردن - تعارف کردن - اعتراف نمودن	-	-	اعتراف	-	معارفه	تعارف	تعرف*	تعریف	عَرَفَ
تصدیق کردن - تصدیق شدن - تصدیق کردن - مصادقت ورزیدن	-	-	-	-	مصادقت (مصادقة)	-	تصدق	تصدیق	صَدَّقَ

* اختصار: آزمودن - ترکیب: سرکب شدن - تعرف: شناختن

جدول اشتقاق صفت و اسم در عربی - نمونه‌هایی از لغات متداول در فارسی امروزی

ریشه	اسم فاعل - صفت مشابه از مصدر مجرد	اسم مفعول - صفت مشابه از مصدر مجرد	اسم فاعل - صفت مشابه از مصدر مزید	اسم مفعول - صفت مشابه از مصدر مزید	اسم تفضیل	اسم مصدر	صیغه بیالغه	اسم آلت	جمع مکتوب - جمع سالم	اسم - اسم مصدر
حَسَن	خبره - کاسب	مکتوب	مکتوب	مکتوب	حسن - حسنی	مکتوب	حَسَن	-	مجانس - اخبار - مکتوب - کتابه	-
کَلِم	کاتب - کاتبه	مکتوب	مکتوب	مکتوب	حسن - حسنی	مکتوب	کَلِم	-	مکتوب - مکتوب - مکتوب	کلام - کلمه
صَرَف	-	مصرف	مصرف	مصرف	حسن - حسنی	مصرف	صَرَف	-	مصرف - مصرف - مصرف	صرفه
کَتَب	-	مکتوب	مکتوب	مکتوب	حسن - حسنی	مکتوب	کَتَب	-	مکتوب - مکتوب - مکتوب	کتاب - کتابت
دَرَس	-	مدرس	مدرس	مدرس	حسن - حسنی	مدرس	دَرَس	-	مدرس - مدرس - مدرس	مدرس
رَكِب	راکب	مکتوب	مکتوب	مکتوب	حسن - حسنی	مکتوب	رَكِب	-	مکتوب - مکتوب - مکتوب	رکاب - رکوب
وَصَل	واصل	موصول	موصول	موصول	حسن - حسنی	موصول	وَصَل	-	موصول - موصول - موصول	وصول - وصله
عَرَف	خارج - عارف	مخروج	مخروج	مخروج	حسن - حسنی	مخروج	عَرَف	-	مخارج - مخارج - مخارج	خروج - عرفان
صَدَق	صادق - صادق	مصدق	مصدق	مصدق	حسن - حسنی	مصدق	صَدَق	-	مصدق - مصدق - مصدق	صدق - صدقه - صدقات

* صرف: جمع صرف است به معنای گردشها، حوادث - غرقه: این لغت در فارسی ساخته شده است.

جدول اشتقاق فارسی از ریشه یا مادهٔ ماضی

نمونهٔ اسمها و اسم مصدرهای ترکیب	نمونهٔ صفت‌های ترکیب	صفت مفعولی	اسم مصدر		صیغهٔ مبالغه		صفت لیاقت	فعل مستقبل	فعل ماضی سوم شخص مفرد			* صفت مفعولی	فعل ماضی سوم شخص مفرد		* مصدر مرتفع	مادهٔ ماضی
			باپس‌او‌ند — ی ، گ	باپس‌او‌ند — ار	باپس‌او‌ند باپس‌او‌ند — گر	باپس‌او‌ند باپس‌او‌ند — ار			التراسی	بعید	نقلی		استمراری	مطلق		
برخورد ، خوردخوراک	سرگرفته	—	—	—	—	—	گرفته	خواهد گرفت	گرفته باشد	گرفته بود	گرفته است	گرفته	می گرفت	گرفت	—	گرفت
	دست‌نخورده ، نیم‌خورده	—	—	—	—	برخوردار	خوردنی	خواهد خورد	خورده باشد	خورده بود	خورده است	خورده	می خورد	خورد	خورد	خورد
	دشمنیده ، برکشیده	—	—	—	—	—	کشیدنی	خواهد کشید	کشیده باشد	کشیده بود	کشیده است	کشیده	می کشید	کشید	—	کشید
	—	—	—	—	—	—	خندیدنی	خواهد خندید	خندیده باشد	خندیده بود	خندیده است	—	می خندید	خندید	—	خندید
نهاد (آفرینش ، قرار)	سر نهاده	—	—	—	—	—	نهادنی	خواهد نهاد	نهاده باشد	نهاده بود	نهاده است	نهاده	می نهاد	نهاد	نهاد	نهاد
	ناگفته ، ناگفتنی	—	گفتار	—	—	—	گفتنی	خواهد گفت	گفته باشد	گفته بود	گفته است	گفته	می گفت	گفت	گفت	گفت
گشت و شنود ، گفتگو	ندانسته ، ندانسته	—	—	—	—	—	دانستی	خواهد دانست	دانسته باشد	دانسته بود	دانسته است	دانسته	می دانست	دانست	—	دانست
گشتارگاه ، گشت و گشتار	گشته سرده	—	گشتار	—	—	—	گشتنی	خواهد گشت	گشته باشد	گشته بود	گشته است	گشته	می گشت	گشت	گشت	گشت
دیدو بازدید ، دید زدن	خوابدیده ، ندید - بدید	—	دیدار	—	—	—	بوسیدنی	خواهد بوسید	بوسیده باشد	بوسیده بود	بوسیده است	—	می بوسید	بوسید	—	بوسید
	دیدمه بانی	—	—	—	—	—	دیدنی	خواهد دید	دیده باشد	دیده بود	دیده است	دیده	می دید	دید	دید	دید
جستجو	—	—	—	—	—	—	گریستی	خواهد گریست	گریسته باشد	گریسته بود	گریسته است	—	می گریست	گریست	—	گریست
	—	—	چهار	—	—	—	جستی	خواهد جست	جسته باشد	جسته بود	جسته است	—	می جست	جست	—	جست
خربدو فروش	پیشخربد	—	—	—	—	—	آموختنی	خواهد آموخت	آموخته باشد	آموخته بود	آموخته است	آموخته	می آموخت	آموخت	—	آموخت
	خرید و روب	—	—	—	—	خریداری	خریدنی	خواهد خرید	خریده باشد	خریده بود	خریده است	—	می خرید	خرید	خرید	خرید
بهداشت ، یادداشت	نگه داشتنی	—	—	—	—	—	رفتنی	خواهد رفت	رفته باشد	رفته بود	رفته است	رفته	می رفت	رفت	—	رفت
بزرگداشت ، برداشت	—	—	—	—	—	—	داشتنی	خواهد داشت	داشته باشد	داشته بود	داشته است	—	می داشت	داشت	—	داشت
دلوردگی ، سرده‌ریگ *	دلورد	سردار	—	—	—	—	سردنی	خواهد سرد	سرده باشد	سرده بود	سرده است	سرده	می سرد	سرد	—	سرد

* - جای برخی از مصدرهای سرختم و صفات مفعولی که معمولاً در زبان ستداول مورد مصروف ندارد ، خالی گذاشته شد .

* - مرده ریگه : آنچه از مرده به ارث برسد ، میراث .

جدول اشتقاق فارسی از ریشه یا مادّة امر

(۱) فعل دعا	نمونه اسمها و اسم مصدرهای مرکب	نمونه صفت‌های مرکب	اسم ابزار یا وسیله	اسم مصدر			صیغه مبالغه		صفت مشبیه	صفت فاعلی		فعل مضارع ، سوم شخص موقود		فعل نهی	فعل امر	مصدر تملک ساختگی	مصدر	ماده امر
				گیرنده	خویره	پاساوند	پاساوند	پاساوند		پاساوند	پاساوند	پاساوند	پاساوند					
گیراد	دستگیره ، گیرودار خوربار ، شیرینچوران خور و خواب کش مکش	دستگیر ، درگیر درخور ، پرخور کشدار	خوره	—	خورش	—	—	خورا	—	گیرنده	—	می گیرد	بگیرد	مگیر	بگیر	—	گرفتن*	خور
—	—	—	—	خوره	خورش	—	—	—	—	—	—	می خورد	بخورد	مخور	بخور	خورانیدن	خوردن	—
—	—	—	کشندگی	—	کشش	—	—	—	—	کشان	کشنده	می کشد	بکشد	مکش	بکش	کشانیدن	کشیدن	کش
—	—	—	—	خنده	—	—	—	—	—	خندان	—	می خندد	بخندد	مخند	بخند	خندانیدن	خندیدن	خند
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	نهان	—	می نهید	ببند	منه	بند	—	نهادن	نه
—	—	—	—	—	گویش	—	—	گویا	—	—	گوینده	می گوید	بگوید	مگو	بگو	—	گفتن	گو
—	—	—	نادانی دانندگی	—	دانش	—	—	—	—	—	داننده	می داند	بداند	—	بدان	—	دانستن	دان
—	—	—	—	—	کشش	—	—	—	—	—	کشنده	می کشد	بکشد	مکش	بکش	—	کشتن	مکش
—	—	—	—	بوسه	—	—	—	—	—	—	—	—	—	بوس	بوس	—	بوسیدن	بوس
—	—	—	—	—	پیشش	—	—	—	—	—	پیشنده	می بیند	بیند	بین	بین	—	دیدن*	بین
بیناد	خودبینی	خودبین	—	گریه	—	—	—	—	—	—	—	می گرید	بگرید	مگری	بگری	گریانیدن	گریستن	گری
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	می جوید	بجوید	مجو	بجو	—	جستن	جو
—	جستجو ، پرس و جو	کینه جو ، جنگجو خودآموز ، دانشآموز مالجو ، شرخر	—	—	آموزش	—	—	آموزگار	—	جویان	جویانده	می آموزد	بآموزد	سیاموز	بسیاموز	—	آموختن	آموز
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	می بخرد	ببخرد	مخور	ببخر	—	خریدن	خر
—	خاکروبه	جاروب	—	—	—	—	—	—	—	—	—	می روید	بروید	مروب	بروب	—	رفتن*	روب
داراد	گیرودار	پولدار ، سرایدار	—	—	—	—	—	—	دارا	دارانده	—	می دارد	بدارد	مدار	بدار	—	داشتن	دار
میراد	بخور و نمیر ، سرگ و میر	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	می میرد	بمیرد	ممیر	بمیر	میرانیدن	مردن*	میر
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	می میرد	بمیرد	میر	بمیر	—	—	میر
—	—	دلفریب	—	—	—	—	—	پرهیزگار	—	فریبکار	فریبنده	می فریبد	بفریبد	مفریب	بفریب	—	فریفتن	فریب

(۱) - فعل دعا در فارسی اسروزی مانند فعل مضارع است ، ولی در قدیم ساخت مخجوص داشته است .

* - در افعال بی‌نقاعده که حروف آنها در صرف فارسی درازی، در امر و مضارع متغیر است، ظاهراً مصدر از مادهٔ ماضی با افزودن لفظ «-تن» ساخته می‌شود؛ ولی در واقع از مادهٔ امر است و اختلاف ظاهری، مربوط به تبدیل حروف است.

جدول اشتقاق مصدرهای عربی - نمونه‌هایی از لغات متداول در فارسی امروزی

ریشه سه حرفی	تفعیل	تفعّل	مُغَاعَلَة	اَفْعَال	اِنْفَعَال	اُنْفَعَال	اِسْتَعْمَال	نمونه مصدرهای عربی با فعل معین فارسی
حَسَن	تحسین	—	—	احسان	—	استحصان	تحسین کردن - احسان کردن - استحصان نمودن	
خَبَر	—	—	مخابره	اخبار	—	استخبار	مخابره کردن - خبر دادن - خبر گرفتن - خبر یافتن - خبر بردن	
كَسَب	—	—	—	—	اکتساب	—	کسب کردن	
كَلَّمَ	—	—	مکالمه	—	—	—	تکلم کردن - مکالمه کردن	
صَرَفَ	تصرف	—	—	امراف	—	انصراف	تصرف کردن - تصرف کردن - صرف کردن	
كَتَبَ	—	—	مکاتبه	—	—	—	مکاتبه کردن	
دَرَسَ	تدریس	—	مدارست (مدارسة)	—	—	—	تدریس کردن - درس دادن - مدارست نمودن	
رَكَّبَ	ترکیب	—	—	—	ارتکاب	—	ترکیب کردن - ترکیب یافتن	
وَصَلَ	—	—	مواصلت (مواصلَة)	—	اتصال	—	وصل کردن - وصل شدن - اتصال دادن - اتصال داشتن	
عَرَفَ	—	—	—	اغراق	—	استغراق	اغراق نمودن - اغراق گفتن	
حَكَّمَ	تحکیم	—	محاکمه	احکام	—	استحکام	حکم راندن - تحکیم کردن - محاکمه کردن - محاکمه شدن - استحکام یافتن - استحکام داشتن	
خَرَجَ	—	—	—	اخراج	—	استخراج	خرج کردن - خرج شدن - اخراج کردن - اخراج شدن - استخراج کردن - استخراج شدن	
عَرَفَ	تعریف	تعارف	معارفه	—	اعتراف	—	تعریف کردن - تعارف کردن - اعتراف نمودن	
صَدَّقَ	تصدیق	—	مصداققت (مصداقَة)	—	—	—	تصدیق کردن - تصدیق شدن - تصدیق کردن - مصداققت ورزیدن	

حروف آواز فارسی و املاي آنها

اصطلاح **حروف آواز***، در فارسی، در برابر لغت « The vowels » انگلیسی قرار دارد و در علم صرف عربی، اصطلاحی که معادل آن باشد، نمی‌توان یافت.

حروف آواز عربی، عبارت است از سه علامت (اَ اِ اُ) که حرکات نامیده می‌شود و خارج از ردیف خطّ، در زیر یا زیر حرف بیصدا می‌نشینند. و سه حرف (ا - ی - و) که **حروف مدّ** خوانده می‌شود و در ردیف خطّ، بعد از حرف بیصدا در می‌آید.

حروف آواز عربی را با حروف آواز فارسی نمی‌توان سنجید؛ زیرا تلفظ و کشش آنها، در این دوزبان، متفاوت است، وانگهی، حذف و تبدیل **حروف مدّ** که در عربی به آن **اعلال** گفته می‌شود، اصول و قواعد صرفی خاصی دارد که به قواعد حذف و تبدیل حروف فارسی، مشابهتی نتواند داشت.

* - حروف صدا دار فارسی را، مصوّته، جنبان، با صدا، واکه و حرف آواز گفته‌اند و حروف بیصدا را، صائت، اجنبان، همخوان و حروف آوازپذیر نامیده‌اند. نگارنده، در این کتاب، دو اصطلاح «حروف آواز و حروف آوازپذیر» را که شادروان استاد بهمنیار، در مقاله‌ئی در مقدمه لغت‌نامه، پیشنهاد کرده است، برگزید.

۳- ا - ے - و، و مثال : اُمید - گُم - دُو ، تو

چهارم - حرف آواز مرکب* با دوشکل :

او - و ، و مثال : اورنگ - خسرو - نوذر

حرف آواز «آ» و املای آن

«آ» ، یا «الف اول» را، در زبان آموزی فارسی، «آ» با کلاه گویند و یگانه حرف آواز بلند الفبای فارسی است .

شکل ظاهری این حرف، همانند «الف مدی» عربی است که از اجتماع دو حرف به وجود آمده و نماینده ترکیب همزه و الف یا همزه و همزه است* و شاید همین همانندی صوری باعث شده است که «الف اول» فارسی را با «الف مدی» عربی یکی پندارند و به وجود همزه در اول واژه‌های فارسی قائل شوند !

«آ» فارسی، در ترکیب، به جهت انتقال به میان کلمه، ممکن است تخفیف یابد و کشش آن کاسته شود. در این صورت مد (کلاه) آن می افتد و به شکل «الف دوم» (ا، ا) نگاشته می شود. مثال :

پیشا هنگ	آهنگ
دلارام	آرام
نیامد	آمد

* - حرف آواز سرگب را در دستور زبان اروپائی «Semi vowel» گویند.

* - بنگرید به پایان مبحث همزه عربی و املای آن - در همین کتاب .

اما، «آ» عربی در میان کلمه نیز به صورت مدی نوشته می‌شود و کشش آن، ثابت می‌ماند. مثال:

در سر کلمه: آخر:

أ ف ع ل

أ ا خ ر

آ

در میان کلمه: مآخذ:

م ف ع ل

م ا خ ذ

آ

«آ» عربی، در تلفظ نیز با «آ» فارسی تفاوت دارد. جهت کشش آن در عربی، تمایلی به جهت کشش «ا» دارد؛ حال آنکه در تلفظ فارسی، کشش آن روبه بالا است.

تلفظ بلند «آ» فارسی؛ نه تنها برای عربیزبانان و ترکیزبانان دشوار است؛ بلکه اروپائیان نیز با آن مانوس نیستند و لغاتی هم که در فرانسه با حرف بلند «â» نوشته می‌شود، اندک است. با اینهمه، «آ» فارسی با حرف «a» انگلیسی، در کلماتی نظیر: arm، hart قابل مقایسه است.

«آ» فارسی، با کشش بلند خود، خاص فارسی دری و خاص اول واژه است. این حرف، پس از نقل حروفی (Transliteration) فارسی به خط کوفی (عربی) به جای اولین حرف دین دبیری* (خط اوستائی) انتخاب شده

* - خط اوستائی یا دین دبیری، در عهد ساسانی (حدود قرن ۴ تا ۶ میلادی) از خط پهلوی استخراج و تکمیل گردیده و برای تحریر ایات اوستا و ستون مقدس زردشتی به کار رفته است - بنگرید به مزدیسنا و ادب پارسی - ص ۱۷۲ و فرهنگ فارسی - دکتر معین.

ولی به جهت تغییر لهجه و تغییر رسم الخط، با آن تفاوت‌هایی یافته است؛ به طوری که امروزه این حرف اوستائی را با حرف «ا» فارسی (الف دوم) می‌توان مقایسه کرد نه با «آ». این حرف، با کشش ثابت، در سر، میان و پای واژه‌های باستانی درمی‌آمده است. مثال:

در سر واژه:

س م د ل . (آذر، آتش)

ا ت ر (آتر)

در میان واژه:

س م د ل ، (دادار)

د ا ت ر (داتر)

در پای واژه:

ک م ک س (بامجد، مجید، بزرگ)

م د ا (مзда)

نکاتی که در املای «آ» فارسی می‌باید مراعات شود، از این - قرار است:

۱- هرگاه حرف آواز «آ»، بر اثر، ترکیب، در وسط کلمه مرکب قرار گیرد، برای املای آن باید به اکسان* کلمه مرکب توجه شود. مثلاً در کلمه «درآمد» به معنای «مطلع - عایدی»، اکسان روی جزء دوم است. به همین جهت نهادن مد بر روی الف، لازم نمی‌شود. امّا، در کلمه «درآمد»، به معنای «وارد شد»، اکسان روی جزء اول است. به همین جهت برای نمایان ساختن سیلاب دوم، مد روی الف می‌ماند.

* - اکسان در تلفظ فارسی نقش مهمی دارد و چه خوب می‌بود اگر برای راهنمایی تلفظ صحیح، در املای فارسی، نهادن اکسان بر روی اجزاء واژه متداول می‌بود.

اپادانا - اریانا - اتوسا

این حرف، چنانکه در مبحث پیش گذشت، در الفبای دین دبیری، در سر واژه‌ها نیز درمی آمده است.

دوم- حرف آواز او - و، ۱و، ۱و = ۱و، ۱و با آواز کشیده، به سمت پیش. شکل اول آن (او) خاص سر واژه است و به آن « او، اول » گفته می شود و شکل دوم آن (و، و) برای پای سیلاب است و به آن « و، دوم » گفته می شود.

شکل دوم این حرف آواز، با حرف آواز پذیر « واو » همنام و هم شکل است. بعلاوه، به چند آواز دیگر نیز دلالت می کند. و بجاست که برای تشخیص آنها، نشانه های الفبائی در نظر گرفته شود. و این همان کار ساده ئی است که مدت ها ست در تکمیل الفبای لاتین انجام گرفته است. مثلاً حروف :

c - i - a - u

با نهادن علامت کوچکی، به صورت :

ç - î - â - ü

نماینده صدائی دیگر شده است.

در الفبای دین دبیری، هریک از حرف، آواز « و » و حرف آواز پذیر « واو » شکلی جداگانه داشته است. اما پس از نقل حروفی فارسی به خط کوفی، شکل « و » را که در الفبای عربی، هم حرف مدّ است و هم حرف بی صدا، گرفته و برای نمایش صدای چند حرف به کار برده ایم و به فکر تکمیل الفبای خود نیفتاده ایم !

حرف آواز « او، و » (ou) هرگاه در سرواژه قرار گیرد، در املا ی فارسی: با شکل اول خود (او) نگاشته می شود. و به همین سبب آن را « او، اول » نامیده اند. مثال :

او (ضمیر شخصی)

او رمزد

او لاس (نوعی درخت جنگلی)

او مید (لهجه‌ئی از لغت « امید »)

ولی هرگاه در میان یا پای واژه در آید ، با شکل دوم خود (و ، و) نگاشته می‌شود. مثال :

دود - رود - سود - رو - نیکو

این حرف، در انگلیسی ، با حرف مرکب «oo» در کلمه stood و blood ، soon و با حرف مرکب «ou» در کلمه soul ، قابل قیاس است . و در فرانسه با حرف مرکب «au» ، در کلمه ouvrir ، bourse مقایسه می‌شود. شکل دیگر این حرف (ئو) در املائی فارسی ابداع شده و خاص مواردی است که این حرف آواز، پس از سیلاب مختوم به حرف آواز قرار گیرد. مثال : زائو - کائوچو - مانو ...

این حرف در الفبای دین دبیری دو صدا داشته : کوتاه و کشیده. و صدای کشیده آن با افزودن زائیده‌ئی بر شکل اوّل، مشخص می‌شده است . مثال :

۱- شکل کوتاه: او ش ت ر

او ش ت ر (اشتر، شتر)

۲- شکل بلند: او ش ت ر

او ش ت ر (چربی)

در الفبای امروزی، تفاوت املائی و تلفظی این دو حرف از میان رفته و هر دو با يك شکل نشان داده می‌شود .

گفتیم که این حرف، با شکل دوم خود (و ، و) نماینده حرف آواز پذیر

تمرین املاي « آ »

رفتني و نمي شوي فراموش مي آئي و مي روم من از هوش

از در در آمدني و من از خواه به در شدم

گوئي كه ز اين جهان به جهاني دگر شدم

طيران مرغ ديدني؟ تـوز پايـبند شهوت ،

به در آي ؛ تـسا بيـنني طـيران آدميت

(سعدي)

در دير مي زدم من كه ندا ز در در آمد

كه در آ - در آ ، عراقي ، كه تو خاص از آن ما اي

نيامدي كه فلك خوشه - خوشه پروين داشت

كنون كه دست سحر دانه - دانه چيد ، بيا

(سيمين)

الا اي خيمگي ! خيمه فر و هل

كه پيشاهنگ بيرون شد ز من زل

(منوچهری)

حروف آواز کشیده و املاي آنها

در الفبای فارسی، سه حرف آواز کشیده وجود دارد و هر يك از آنها

شکلهای مختلف دارد. بدین قرار :

اول - حرف آواز « ۱ » = « a » با آواز کشیده ، به سمت بالا* . این حرف در انگلیسی با حرف « a » در کلمه far و past و حرف « u » در کلمه Cup و but و حرف « o » در کلمه son و حرف مرکب « au » در کلمه author ، مقایسه می شود . و در فرانسه با حرف « a » در میان کلمه admirable و attaché و در سر کلمه amouré و با حرف « e » در کلمه en قابل قیاس است .

املائی صحیح و کامل این حرف در عربی ، با خط کوتاهی همراه است که نمودار کشش آن به بالاست و تلفظ الف عربی هم با تلفظ الف دوم فارسی تفاوت دارد ، چنانکه در کلمات زیر ملاحظه می فرمائید :

عربی	فارسی
خالق	دارا
کتاب	توانا
إرادة	راهوار
قضایا	سرباز

الف دوم ، در عربی به صورتهای دیگر نیز املا می شود که خاص برخی از لغات عربی یا لغات دخیل عربی است . و به آن « الف مقصوره* » گفته می شود .

الف دوم ، در عربی هرگز در سر لغت یا در سر سیلاب قرار نمی گیرد و در فارسی هم بندرت ، در سرواژه های باستانی و اسمهای خاص دیده می شود .

مثال :

* - جهت کشش حروف آواز فارسی ، در کتب زبان شناسی و کتب تدریس الفبا ، به طور بصور نشان داده شده است .

* - بنگرید به مبحث املائی الف کوتاه عربی ، در همین کتاب .

۲- هرگاه حرف «آ» ، بر اثر ترکیب، در میان کلمه مرکب قرار گیرد، و ترکیب محسوس باشد، مدّ و کشش الف محفوظ می ماند. مثال :

جهان آرا - مهر آرا - عباس آباد - مهر آباد. اما اگر ترکیب نامحسوس باشد، مدّ می افتد. مثال :

سیلاب - نوشابه - خونابه - آسیاب - شباويز .

۳- هرگاه حرف «آ» در کلمات مرکب، در پی سیلابی قرار گیرد که به حرف آواز مختوم باشد، مدّ و کشش بلند آن محفوظ می ماند. مثال :

بآرامی - بآسودگی - بآزادی - بیآزار - بیآبرو - باآبرو....

۴- هرگاه حرف «آ» ، بر اثر ترکیب ، در جزء دوم کلمه مرکب قرار گیرد و در پای سیلاب افتد، کشش آن کاسته می شود و مدّ (کلاه) آن می افتد. مثال :

تجزیه سیلابی

آمدن :	پیشامد	(پی - شا - مد)
آرام :	دلارام	(د - لا - رام)
آب :	فاضلاب	(فا - ض - لا ب)
آب :	گندابرو	(گن - دا ب - رو)
آرا :	گلارائی	(گ - لا - را - ئی)
آموز :	دانشاموز	(دا - ز - شا - موز)
آمد :	بیامد - نیامد - بیا - میا	
آزار :	میازار - بیازار	

یادآوری - در نقل حروفی (Transliteration) لغات اروپائی به فارسی - باید توجه داشت که کشش بلند حرف آواز «آ» در واژه های اروپائی

کمیاب و نامأنوس است و آن را جز در مقابله « â » فرانسه نمی توان نوشت . مثلاً*
در کلمات زیر ، حرف « a » کشش بلند « آ » را ندارد . به همین جهت ناچار
باید با « ا » نقل گردد :

لغت اروپائی	نقل حروفی درست	نقل حروفی غلط
accolade	اکلاد	آکلاد
accent	اکسان	آکسان
ampoule	امپول	آمپول
article	ارتیکل	آرتیکل

یادآوری ۲ - در نقل حروفی لغات اروپائی برای نمایش آواز دوسیلاب
متوالی که دومی با حرف « a » آغاز شود ، از حرف « آ » یساری گرفته -
می شود . مثال :

تجزیه سیلابی

thé - âtre	théâtre	تآتر (به فرانسه)
sé - ance	séance	سآنس » »
i - dé - ale	idéale	ایدآل » »
re - a - lisme	realisme	رآلیسم » انگلیسی
re - ac - tive	reactive	رآکتیو » »
Be - at - rice	Beatrice	بآتریس (اسم خاص)

اما اگر ماقبل « a » یا حرفی که صدای « a » دهد ، حرف آواز پذیر
باشد ، با « ا » نقل می شود . مثال :

for - ma - lité	formalité	فرمالیته (به فرانسه)
sci* - ence	science	سیانس » »

* - در این کلمه ، حرف « j » صدای یاء دارد و آواز پذیر محسوب می شود .

نیز هست و می‌تواند با همین شکل ، در سر ، میان و پای لغات فارسی و عربی قرار گیرد. بدینسان:

در فارسی : و رانداز - و ر پریده - و رامین

داور - مهوش - نود - ربواس

تذرو - سرو

در عربی : واسطه - وطن - وجود - وهم

جواد - موس

جو - کفو

چنانکه می‌بینید، اگر این حرف در سرواژه یا پس از الف قرار گیرد ، تکلیف تلفظ آن روشن است؛ ولی در دیگر موارد، چون معمولاً فتحه و کسره و ضمه بر حرف نهاده نمی‌شود، ممکن است با حرف آواز « و » مشتهب گردد . وجه نیک می‌شد اگر با افزودن علامت یا زائده کوچکی بدان، صدای دوم آن از صدای اول آن، مشخص می‌گردید .

یادآوری - صدای کوتاه این حرف، که دستور نویسندگان آن را «واو مجهول» نامیده‌اند، در فارسی امروزی تقریباً از میان رفته و جز در چند کلمه نمانده و تلفظ آن، به تلفظ حرف آواز « ء » بسیار نزدیک شده است. مثال :

مورد (گیاه معروف) - دوچار - بوته و گاهی تلفظ کلمه دو، تو در شعر. مثال :

از دم طاووس نر، ماهی سر برزده است

دستگکی مورد تر، گوئی بر پر زده است

(منوچهری)

از چه ای کَل با کَلان آمیختی؟

تو مگر از شیشه روغن ریختی؟

(مثنوی)

برابر دو رخ او بداشتم می سرخ

ز شرم، دو رخ اوزرد گشت چون دینار

(فرخی)

سوم- حرف آواز کشیده، به سمت پائین، با صدات « i, y » فرانسه که

با سه شکل دیده می شود :

شکل اول : ای - در سر واژه

شکل دوم : ی، ی، ئی، ئی - در میان واژه

شکل سوم : ی، ی، ئی، ئی - در پای واژه

شکلهای ئی، ئی، ئی، ئی، ئی، ئی، بر خلاف تصور، همزه نیست و ربطی به

همزه عربی ندارد؛ بلکه شکلهائی است که در املاى فارسى، برای نمایش

اصوات، در موارد خاص، ابداع و در آن از شکل همزه استفاده شده است*،

همان طور که برای نمایش « آخر » از شکل هاء آخر (ه، ه) استفاده شده است.

این حرف، در املاى فارسى، اگر در سرواژه باشد، با شکل اول خود

یعنی « ای » نگاشته می شود که « ای، اول » نامیده می شود. مثال :

ایران ایرج ایرمان ایزد ایست

« ای، اول » ابداع فارسى و خاص املاى فارسى است و در عربى بدین

شکل وجود ندارد؛ مگر اینکه نتیجه اعلال و مجموعه ئی از همزه و حروف

علّه یا همزه و همزه باشد. مثال :

* - بنگرید به بحث همزه در فارسى، در همین کتاب.

قابل قیاس است .

یادآوری - بسیاری از واژه‌های پهلوی ، در فارسی دری ، کوتاه شده .

از آن جمله است نامها و صفت‌هایی که به پساوند « ڪ » مختوم می‌شود . مانند :

بندڪ - زندڪ - فرستڪ

که در فارسی دری ، آخرین حرف آنها افتاده و به صورت :

بند - زند - فرشت

درآمده است . و پس از نقل حروفی فارسی به خط کوفی (عربی) ، برای

این که آواز آخر اینگونه کلمات ، حتماً ثبت و تلفظ شود ، از شکل ظریف

حرف « هاء آخر » (ه ، ه) برای ضبط این آواز ، استفاده شده و کلمه ، به

صورت : بنده - زنده - فرشته ... درآمده است .

تلفظ این کلمات ، بار دیگر ، تحوّل یافته و آواز آخر آنها ، خصوصاً در

لهجه پایتخت ، از ه به م تبدیل گشته است . به همین جهت است که در این

تألیف ، حرف آواز « ه ، ه » ، ضمن شکل‌های حرف آواز « ا » (زیر)

آورده می‌شود .

شکل وسط این حرف (ے) که در فارسی خاص میان واژه است ، پس

از یادگیری الفبا ، از رقم خط اسقاط می‌شود . و باز همان اشکال تلفظ را ،

خصوصاً برای غیر اهل زبان ، فراهم می‌سازد .

دوم - ا - ه - ڪ - ڄ

این حرف که « زیر » نامیده می‌شود ، صدائی کوتاه و مایل به سمت پائین

دارد . شکل اول آن (ا) و شکل آخر آن (ه ، ه) خاص املائی فارسی است ؛

اما شکل وسط آن (ے) در خط عربی نیز هست که در میان کلمه ، « کسره »

و در پای کلمه مجرور ، « جَر » نامیده می‌شود .

شکل اول این حرف آواز، دراملای فارسی، برای آغاز کلمه است و به آن « اِ ، اوّل » گفته می‌شود. این حرف نیز، پس از یادگیری الفبا، دراملای فارسی، ساده می‌شود و به صورت الف (ا)، درمی‌آید. و بدیهی است که تلفظ آن، خصوصاً برای غیراهل زبان، نامعلوم می‌گردد.

« اِ ، اوّل »، درعربی وجود ندارد و آنچه درخطّ عربی به آن شباهت ظاهری دارد، « همزة اوّل مکسور » است (اِ) که نیز درفارسی، اختصاراً، به صورت الف نگاشته می‌شود. مثال :

درعربی	درفارسی
اِمام	امام
اِرادَة	راده

صورت دوم این حرف، (اَ) که در فارسی خاص میان واژه است ؛ نیز دراملا، ازرقم خطّ، اسقاط می‌شود و با آنکه وجود دارد، نگاشته نمی‌شود و نامرئی می‌ماند و در نتیجه، تلفظ واژه، خصوصاً برای غیراهل زبان، نامعلوم می‌گردد. اینک شکل‌های مختلف این حرف آواز، دراملای فارسی:

اِ (درسرواژه ،) اَ (در میان واژه) اِ ، اَ (در پای واژه)

اشکنه	جگر	دنده
اسپهان (اصفهان)	دبستان	زنده
استاره (ستاره)	کوشش	روژه
امروز	سپر	آماده
امسال	شش (شش)	تشنه
اوین (دهکده‌ئی در شمال تهران)	گل (گیل)	بسته
ارپه (گیاه معروف)	دل	گشته

درسرواژه	درمیان واژه	درپای واژه
یار	پیاله	کی
یاور	پیک	پی
یکران	پیکار	ری
یافتن	خُنیاگر	می
یادگار	میکده	های وهوی

و اما دراملای صحیح عربی تشخیص آن؛ نه تنها در سرواژه، بلکه در میان و پای واژه نیز اشکال ندارد؛ زیرا اولاً همیشه مقابل مفتوح است. ثانیاً علامت مدّ به پائین (۶) را ندارد. مثال :

درسر کلمه	درمیان کلمه	درپای کلمه
یقین	میسور	حتی
یاقوت	بیضاء	کی
یوسف	میمون	طی

حروف آواز کوتاه و املای آنها

درالفبای فارسی، سه حرف آواز کوتاه وجود دارد :

اول - آ ، ا -

این حرف که « زَیَر » نامیده می‌شود، صدائی کوتاه و مایل به سمت بالا دارد. وبا دوشکل، درخط فارسی به کار می‌رود .

شکل اول آن (آ) خالص خط فارسی است ودرسرواژه نگاشته می‌شود

و «آ، اوّل» نامیده می‌شود؛ امّا پس از فراگیری الفبا، به منظور اختصار، ساده می‌شود و دراملاً به صورت الف (ا) درمی‌آید. بدیهی است که این اختصار نابجا، به زیان فارسی است؛ زیرا تلفّظ این حرف را، خصوصاً برای غیراهل زبان، نامعلوم می‌گرداند. مثال:

آبر - آست - آندك - آختر - آرج - آروند - آشك - آفسر - آندوه... که به اختصار، به صورت: ابر - اسب - اندك... نگاشته می‌شود.

درالفبای دین دبیری، شکل این حرف، ثابت است و درسر، میان‌وهای واژه، به يك شکل نگاشته می‌شود. مثال:

د م د ا د د د ك ف س د (خدای بزرگ)
 آ ه و ر م م ز د ا (اهورامزدا)

شکل دوم این حرف (ـِـ) ، درفارسی، خاص میان‌کلمه است؛ ولی در خطّ عربی، هم درمیان‌کلمه درمی‌آید و هم درپای‌کلمه. درمیان‌کلمه «فتح» و درپای‌کلمات منصوب، «نصب» خوانده می‌شود. و شکل اوّل آن (آ) درعربی وجود ندارد و آنچه به آن شباهت ظاهری دارد، «همزه اوّل مفتوح» است (آ) که نیز درفارسی، اختصاراً، به صورت الف نگاشته می‌شود. مثال:

درعربی	درفارسی
أمیر	امیر
أدب	ادب

این حرف آواز، درانگلیسی، با حرف «a» درکلمه Hat ، Bad ، Absent و در فرانسه، با حرف «a» در سر کلمه Abandonné ، Avoir و حرف «i» در کلمه Jardin ، Installé ، Impasse

در باب افعال :	ریشه
ا ف ع ل	
ا و ج د	وجد
ا ی ق ن	یقن
ا ی ق ن (ایجاد)	
ا ی ق ن	
ا ی ق ن (ایقان)	
ا ء ح ل ن	امن
ا ی ح ل ن (ایمان)	

این حرف دراملای فارسی، در میان واژه، پس از حرف بیصدا، با شکل دوم خود (ی، ی) نگاشته می شود. مثال :

نوید - زین - سفید - کینه

ولی پس از حروف آواز (وقتیکه پس از سیلاب مختم به حرف آواز، قرار گیرد)، برای نمایش و راهنمایی تلفظ درست، با شکل دیگر خود (ئی، ئی) که دراملای فارسی ابداع شده است، نگاشته می شود. مثال :

تجزیه حروفی

پ ا ئ ی	پائیز
م و ئ ی	موئین
ب ی ا ئ ی	بیائید
ب گ و ئ ی	بگوئید

دراملای صحیح عربی، این حرف، با خط کوتاهی در زیر آن.

نگاشته می شود تا نشانه کشیدگی صدا به پائین باشد و آن را از حرف یاء (حرف آوازپذیر) مشخص گرداند. مثال :

مزید - عزیز - کریم - سعید - رحیم - مجید

شکل سوم این حرف (ی ، ی) دراملای فارسی و عربی، خاص پای کلمه است. مثال :

فارسی: درزی عربی: الوادی

دودی البادی

بینی الصوفی

کشتی القاضی

و شکل دیگر آن (ئی ، می) ابداع فارسی و خاص فارسی است * و پس از سیلاب مختم به حرف آواز، درمی آید. مثال :

دارائی کشتی (يك كشتی)

نیکوئی صوفی (يك صوفی)

این حرف آواز، با شکل دوم و شکل سوم خود، نماینده حرف آوازپذیر (یاء) نیز هست که در سر، میان و پای کلمه درمی آید. و خواندن آن در سر کلمه اشکال ندارد؛ ولی در میان و پای کلمه ممکن است با حرف آواز مشتبه شود.

البته با استفاده از علامت جزم (ـــ) می توان تاحدی از اشتباه پیشگیری کرد؛ ولی بهتر آن است که با ابداع زایده یا علامتی، صدای دوم آن، مشخص گردد. مثال

درسرواژه درمیان واژه درپای واژه

يك فاریاب پای

* - بنگرید به مبحث همزه در فارسی ، در همین کتاب .

نمونه‌های بالا، با طرزی که نشان داده شد، شاید بتواند نقص الفبای فارسی را بهتر هویدا سازد. این همان نقصی است که در الفبای پهلوی نیز وجود داشت؛ ولی در اواخر عهد ساسانی، صاحب‌نظران گردهم نشستند و به رفع نقایص الفبا همت گماشتند و با کشانیدن حروف آواز به رقم املا، الفبای «دین دبیری» را که کاملترین الفبای جهان است، به وجود آوردند.

این حرف آواز کوتاه، با شکلهای مختلف خود، در انگلیسی (با اندک تفاوت)، با چند حرف قابل قیاس است :

با حرف «e» در سر و میان کلمه elevator

«i» در کلمه This ، Sit

«e» در سر کلمه end

با حرف مرکب «ea» در کلمه Lead

و اما در فرانسه، با توجه به این که در تلفظ صحیح، کشش «è» اندکی بلندتر از «e'» و کشش «é» بلندتر از «è» و کشش حرف مرکب «ai» بلندتر از «e» می‌باشد، در مقایسه و در نقل حروفی، ناگزیر همه آنها، با شکلهای این حرف آواز فارسی (ا - - - - - ه ، و) نشان داده می‌شود.

شکل و کشش این حرف، در الفبای «دین دبیری»، درواژه‌های باستانی دو گونه است. بدینسان :

۱- شکلی که نشان‌دهنده «- کوتاه» است. مانند :

{ ل } و { و } (راست، درست)

{ ر } و { ش } (اِ رِش)

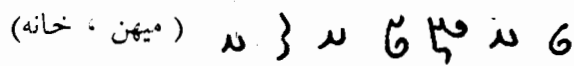
۲- شکلی که با دنباله کشیده تر خود، نشان‌دهنده کشیده است. مانند :

{ ۶ } و { ۷ } و { ۸ } و { ۹ } (توانا، زورمند)

{ ا } و { م } و { و } و { ت } (اِ مَوْت)

۳ - شکلی که خاص میان واژه است و مورد استعمال خاص دارد .

مانند :


 م - ه - ن - (مِشْن)

چنانکه ملاحظه می کنید ، شکل سوم این حرف ، در الفبای «دین دبیری» .
 خاص مواردی است که حرف آواز (=) پس از سیلاب مختوم به حرف آواز
 قرار داشته باشد .

در املای فارسی ، در چنین موارد ، برای نمایش وثبت تلفظ هر دو سیلاب ،
 از شکل همزه استفاده و چاره جوئی شده است * .

یادآوری - چون حرف « ه ، ه » با همین شکل ، نماینده حرف « هاء
 آخر » نیز می باشد ، برای اینکه به حرف نوع دوم خود (آواز پذیری) دلالت
 کند ، بهتر است در صورت لزوم با نهادن جزم یا علامت خاصی که می توان
 ابداع کرد * ، مشخص گردد . و برای تعیین تلفظ ، خصوصاً برای غیر اهل
 زبان ، چاره جوئی شود .

حرف « ه ، ه » با صدای اول خود حرف « ه ، ه » با صدای دوم خود (هاء)

مه (قید نهی) مه° (ماه)

مه (ضمیر ، مخفف ، من) مه° (ابررقیق)

که (موصول ، ضمیر استفهامی ، کلمه ربط) چه° (چاه)

کنه (حشره معروف) دیبه° (دیباه ، دیبا)

* - بنگرید به مبحث همزه در فارسی ، در همین کتاب .

*- البته اینگونه اقدامات بر عهده فرهنگستان است و افراد فقط می توانند یادآوری

و پیشنهاد کنند .

به (حرف اضافه)	گنه ° (گناه)
چه	به ° (میوه معروف)
ر مه	به ° (بهتر)

نکات املائی دربارهٔ واژه‌های مختوم به « ه ، ۴ »

قواعد دستوری و املائی واژه‌های مختوم به « ه ، ۴ » بسیار دقیق است و سزااست که در کتب دستور، فصلی بر آن اختصاص داده شود .
املائی صحیح اینگونه لغات ، با دقت در اشتقاق فارسی و توجه به اصول حروفشناسی و تهجی ، معلوم و اختلاف نظر برطرف می‌گردد .
برای اطمینان از درستی املا ، می‌باید به نکات وقواعد زیر توجه شود :

۱ - در جمع :

کلمات مختوم به « ه ، ۴ » هرگاه نام یا صفت انسان باشد ، در جمع ، به جای علامت « - ان » با علامت « - گان » جمع بسته می‌شود ؛ یعنی حرف « گ » میان مفرد و علامت جمع واسطه تلفظ می‌شود . مثال :

مفرد	جمع
بنده	، بندگان (بند - گ - ان)
تشنه	، تشنگان (تشن - گ - ان)
آزاده	، آزادگان (آزاد - گ - ان)

در دستورهای مدون امروزی غالباً نوشته‌اند :

« در اینگونه کلمات ، هاء غیر ملفوظ ، به گاف مبدل می‌شود . »

ولی این نظر درست نمی‌تواند باشد ؛ زیرا اولاً حرف مورد بحث ، « هاء آخر » نیست بلکه حرف آواز و « ه ، ه آخر » است . ثانیاً غیر ملفوظ نیست ؛ بلکه ملفوظ است . ثالثاً « مبدل » به‌گاف نمی‌شود ؛ بلکه املائی آن به جهت انتقال از پای واژه به‌میان واژه ، از شکل آخر خود (ه ، ه) به شکل وسط خود (-) برمی‌گردد ؛ چنانکه در مثالهای بالانشان داده شده است .

بیشتر دستورنویسان متذکر شده‌اند که در اینگونه کلمات « رجوع به اصل شده است » یعنی کلمه به صورت باستانی خود برگشته ، سپس علامت جمع گرفته است . بدینسان :

بنده ، بندگان (بندا + ان)

گرچه این نظر را می‌توان پذیرفت ، ولی نظر نخستین روشنتر و علمیت‌ر است ، زیرا در موارد دیگر نیز صادق است . مثلاً در لغات عربی مختوم به « ة ، ة » که در فارسی ، حرف آخر آن مبدل به « ه ، ه » شده است ، می‌بینیم که باز حرف « گ » میان مفرد و علامت جمع واسطه تلفظ می‌شود * . مثلاً :

در عربی	در فارسی	در جمع فارسی
الجملة	جمله	جملگی (جمل + گ + ی)

پس اگر بگوئیم با واسطه کردن حرف « گ » در میان دو حرف آواز ، برای حفظ اصالت و آسانی تلفظ چاره جوئی شده است ، بهتر است که بگوئیم کلمه به تلفظ باستانی خود رجعت نموده است .

یادآوری - لغات عربی مختوم به « ة ، ة » در جمع فارسی ، ندره^۱ به‌جای علامت « - گان » ، علامت « - یان » می‌گیرد ؛ یعنی حرف « ی » میان دو حرف آواز واسطه تلفظ می‌شود . مثال :

* بنگرید به مقدمه لغت نامه دهخدا - ص ۱۵۷ - مقاله شادروان استاد بهمنیار .

در عربی	در فارسی	در جمع فارسی
الشَّيْعَة	شیعه	شیعیان (شیع + ی + ان)

۲- در اسم مصدر :

کلمات مختوم به حرف آواز « ه ، ه » و تیکه از آنها ، با الحاق پسوند « - ی » ، اسم مصدر ساخته می شود ، به جای « - ی » ، « - گی » می گیرد ، یعنی حرف « گ » میان دو حرف آواز ؛ واسطه تلفظ می شود . مثال :

خسته - خستگی (خسته + گ + ی)

زنده - زندگی (زند + گ + ی)

۳- در صفت نسبی :

هرگاه از کلمات مختوم به حرف آواز « ه ، ه » با الحاق پسوند « - ی » صفت نسبی ساخته شده باشد ؛ نیز حرف « گ » ، میان دو حرف آواز ، واسطه تلفظ می گردد . مثال :

هفته - هفتگی (هفته + گ + ی)

خانه - خانگی (خانه + گ + ی)

همه - همگی (همه + گ + ی)

جامه - جامگی (جامه + گ + ی)

قاعده املائی - با توجه به قواعد دستوری مذکور ، قاعده املائی ، بدینسان

توجیه می شود :

کلمات مختوم به حرف آواز « ه ، ه » ، و تیکه علامت جمع « - ان » یا پسوند اسم مصدر « - ی » یا پسوند نسبت « - ی » می گیرد ، چون حرف آواز « ه ، ه » به جهت انتقال به میان واژه ، به شکل دوم خود (-) بر می گردد و این شکل ، معمولاً در املا اسقاط و در تلفظ ابقا می شود ، نگاشتن مجدد آن ، غیر

لازم، خلاف قیاس و غلط املائی است. و این قاعده، مادامکه در تکمیل الفبای فارسی اقدام اساسی به وجود نیامده است، مقبول و خلاف آن مردود است. مثال :

املائی درست	املائی غلط
بندگان	بنده گان
رفتگان	رفته گان
ویژگی	ویژه گی
پژمردگی	پژمرده گی
هفتگی	هفته گی
خانگی	خانه گی

۴- کلمات مختوم به حرف آواز «ه» هرگاه علامت یا پساوندی بگیرد که با حرف بیصدا آغاز شود و نیاز به حرف واسطه نداشته باشد، چون تبدیل «ه» به «ـ» ، در شناخت و تلفظ واژه، موجب گمراهی می شود، ناگزیر در املا به صورت خود باقی می ماند و بدون فاصله چاپی نوشته می شود. مثال :

با علامت جمع	املائی درست	املائی غلط و گمراه کننده
چشمه + ها	چشمه ها	چشمها
روده « «	روده ها	رودها
نامه « «	نامه ها	نامها

مثال دیگر:

با پساوند

اندیشه + مند	اندیشه مند	اندیشمند
بهره « و	بهره ور	بهرور

پساوند املای درست املای غلط

سه + گانه سه گانه سگانه

پیشه « و پیشه ور پیشور

یادآوری - اگر کلمه به صورت مخفف در آمده و باهمان صورت مخفف متد اول شده است، از قاعده مذکور مستثنا خواهد بود. مثال:

روزنامه + چه : روزنامه چه (اخبار مکتوب درباری، در عهد قاجار)

یادآوری ۲- شکل دوم این حرف (ـ) بتنهائی یکی از علایم نحو فارسی است که در حالت اضافی، به پای مضاف نهاده می شود. اما، متأسفانه، هرگز به لزوم ثبت آن توجه نمی شود. و زبان آموز فارسی، می باید آن را به طور ذهنی فراگیرد و به یاد داشته باشد و تلفظ کند. مثال:

درخت گل - اهل دل - کتاب املای ..

که پس از طی مراحل نخستین زبان آموزی، به اختصار، بدون «ـ» نگاشته می شود.

۵- آن قسمت از کلمات عربی مختوم به «ة، ة» که حرف آخرشان در فارسی به حرف آواز «ه، ه» مبدل شده است، به جهت شباهت ظاهری و لفظی به واژه های فارسی، باید قواعد املائی لغات فارسی مختوم به «ه، ه» را به خود بگیرد. و اگرچه در املای اینگونه کلمات، هنوز قاعده یکسانی به وجود نیامده است، ولی صلاح آن است که املای آنها یکنواخت شود، زیرا اینگونه لغات، خصوصاً در ترکیب فارسی، دیگر جنبه یا صورت عربی ندارد. مثال:

در عربی	در فارسی	در ترکیب فارسی	
		املائی درست	املائی غلط
الدَّفْعَة	دفعه	یکدفعگی	یک دفعه گی
القَابِلَة	قابله	قابلگی	قابله گی
الحَوَصْلَة	حوصله	بیحوصلگی	بی حوصله گی
الفَايِدَة	فایده	بیفایده گی	بی فایده گی
العِلَاقَة	علاقه	بیعلاقگی	بی علاقه گی
الْجَمْلَة	جمله	جملگی	جمله گی
الْعَرَضَة	عرضه	بیعرضگی	بیعرضه گی
الطُّرْفَة	طُرفه	طُرفگی	طُرفه گی
النَّظَارَة	نظاره	نظارگیان	نظاره گیان
الْخَاصَّة	خاصه	خاصگان*	خاصه گان

۶- کلمات عربی مختوم به «ة ، ة» که حرف آخرشان در فارسی، به حرف «ه ، ه» مبدل شده است : هرگاه با علامت یا پساوند یا کلمه‌ئی دیگر ترکیب شود، برای پرهیز از گمراهی در شناخت کلمه و تلفظ ، در املائی آنها، حرف آخر، شکل خود را حفظ می کند و اجزاء کلمه مرکب بدون فاصله چاپی نگاشته می شود . مثال :

در عربی	در فارسی	در ترکیب فارسی	
		املائی درست	املائی غلط
العِلَاقَة	علاقه	علاقه ها	علاقها

* بنگرید به تاریخ بیهقی - ص ۲۲۸

العلاقة	علاقه	علاقه مند	املاى درست	املاى غلط
الحملة	حمله	حمله ور	حملور	علاقمند
العقدة	عقده	عقده ئى	-	-
الخليفة	خليفه	خليفه گرى	خليفه گرى	خليفه گرى
الطبقة	طبقه	طبقه بندى	-	-
الجلوة	جلوه	جلوه گر	جلو گر	جلو گر
المرثية	مرثيه	مرثيه سرائى	--	--
الروضة	روضه	روضه خوانى	--	--
المقاطعة	مقاطعه	مقاطعه كارى	--	--
الصرفة	صرفه	صرفه جوئى	صرفه جوئى	صرفه جوئى

۷- درنقل حروفى لغات اروپائى :

درنقل حروفى لغات اروپائى مختوم به « e' ، ee' ، et ، er » همچنين در سيلابهاى مختوم به « e' » كه بيان حركت ماقبل ضرور باشد ، از شكل آخراين حرف آواز (ه ، ه) يارى گرفته مى شود . مثال :

crochet	كلاسه	classe'	كروشه
tiret	انكادره	encadre'	تيره
dicter	مبله	meuble'	دبكته
copier	دكوراژه	de'courage'	كوپيه

licensie'	لیسانسیه	ceré'monie	سره‌مونی
cliche'	کلیشه	re'alisme	ره‌الیسم
plisse'	پلیسه	ide'ale	ایده‌ال

تمرین املاي کلمات مختوم به « ۴ ، ۵ »

سخت زیبا می‌روی یکبارگی در تو حیران می‌شود نظارگی

* * *

چشمهای نیم‌خوابت سال و ماه همچون مست‌اندبی می‌خوارگی
خستگان‌ت را شکیبائی نماند یا دواکن یا بکش یکبارگی

* * *

دوست، تاخواهی، * بجای مانکوست

در حسودان اوفتاد آوارگی

سعدیا ! تسلیم فرمان شو که نیست

چاره عاشق بجز بیچارگی

سوم - ا - و ، و

این حرف که «پیش» نامیده می‌شود، صدائی کوتاه و مایل به سمت پیش دارد و با سه شکل در خط فارسی به کار می‌رود .
شکل اول (ا) برای آغاز کلمه است و به آن «اُ ، اول» گفته می‌شود .

مانند :

* بجای (برای ، درباره، در حق) از حروف اضافه قدیم است .

اُستان - اُمید - اُستاد - اُستخوان

این شکل هم دراملای فارسی، پس از فراگیری الفبا، معروض اختصار گشته، به صورت الف (ا) نگاشته شده است. بدینسان:

اُستان - اُمید - اُستاد - اُستخوان

و بدیهی است که تلفظ آن، خصوصاً برای غیر اهل زبان، نامعلوم گشته است.

شکل اول این حرف آواز، خاص فارسی است و در خط عربی، آنچه به آن شباهت ظاهری دارد، «همزه اول مضموم» است (ا) که نیز املایش در فارسی به اختصار، به صورت الف (ا) نگاشته می شود. مثال:

در فارسی	در عربی
----------	---------

اصول	أُصول
------	-------

اناث	أُناث
------	-------

شکل دوم این حرف (ـِ) در خط فارسی، فقط میان واژه درمی آید و به آن «ـِ دوم» گفته می شود که آن نیز مانند «ـِ، دوم» و «ـِ، دوم»، از رقم املا خارج می گردد و با آنکه وجود دارد، نگاشته نمی شود. مثال:

رُفتگر - پُر - آشفته - شُتر - بزرگ - ترش ...

که نوشته می شود: رفتگر - پر - آشفته - شتر - بزرگ - ترش ...

اما همین شکل دوم (ـِ) در خط عربی، هم در وسط می آید که به آن «ضمه» گفته می شود و هم در آخر کلمه «مرفوع» می نشیند که به آن «رفع» گفته می شود و در هر دو مورد روی کلمه نهاده و نگاشته می شود.

در الفبای دین دبیری، این حرف آواز، دونوع است بلند و کوتاه و با دو شکل املا می شود.

۱- کوتاه، مثال :

د د د د (پر، بسیار)

پ پ پ پ (پُورو)

۲- کشیده، مثال :

ر ر ر ر (نی، نه)

ز ز ز ز (نثیت)

شکل آخرین حرف ، خاص فارسی است و در عربی مشابه املائی ندارد.
این حرف با شکل ظاهری «و، و» در پای سیلاب یا در پای واژه درمی آید و خود کمیاب است . مثال :

دو - تو - آندو - دوباره - دوچار

مقصود از نگاشتن این حرف در پای کلمه ، ضبط حرکت ماقبل است.
این حرف آواز، در انگلیسی با حرف «O» در کلمه **woman** ، **Order** ،
مقایسه می شود . در فرانسه نیز با حرف «O» در کلمه **Obeir** ، **monter** قابل
قیاس است.

نکات املائی

۱- چون مراد از نهادن شکل آخر این حرف (و، و) در پای کلمه ،
بیان حرکت ماقبل است، بنابراین هرگز نباید آنرا از کلمه باز گرفت . مثال :

املای درست املای غلط

تورا ترا

۲- در نقل حروفی لغات اروپائی، برای بیان حرکت ماقبل، در کلماتی که سیلابی از آن به « o » یا « u » مختوم باشد، از شکل سوم این حرف استفاده می‌شود: (این شکل به وسط کلمه انتقال می‌یابد).

نقل حروفی درست نقل حروفی غلط

motor موتور -

telephon تلفون تلفن

biology (به فرانسه) بیولوژی بیولوژی

otobusse اتوبوس -

و به همین قیاس است نقل حروفی و املای : میکروفون - میکروب - تلهویزیون - اکوردئون - ساکسان فون - مزون ، سالون - پانسیون ...

چهارم - حرف آواز مرکب : او - و ، aw =

این حرف آواز که يك نوع است و بیش از دوشکل ندارد، به جهت آواز خاصی که دارد، مرکب* نامیده می‌شود. این حرف در خط فارسی نه اسمی خاص خود دارد و نه شکلی از آن خود. و از شکلهای حرف کشیده « او ، و » برای ضبط آن استفاده شده است.

این حرف ، در الفبای عربی مشابه ندارد؛ ولی در انگلیسی با حرف « o » در کلمه go، no و با حرف مرکب «aw» در کلمه pawl ، lawny ، paw مقایسه می‌شود و در فرانسه با حرف مرکب «eau» در کلمه l'eau ، manteau ، قابل قیاس است.

این حرف آواز، در آغاز واژه به شکل اوّل خود (او) و در میان و پای

* - در دستور اروپائی، اینگونه حروف را «Semi-vowel» می‌نامند .

واژه ، به شکل دوم خود (و، و) نگاشته می‌شود . مثال :

درسرواژه	درمیان واژه	درپای واژه
اورنگ	نوبر	خسرو
اوراسن	بوجاری	درو
اوباریدن	نوبید	نو
اوکندن	نوذر	گرو
اوژنیدن	سوهان	مو (درخت انگور)
	نوباوه	جو (غله معروف)
	گروگان	کرو (نوعی قایق)
	روشن	تو (تاب)
		دو (تاخت)

این حرف ، درالفبای «دین دبیری» نیز يك حرف مرکب است و از ترکیب دو آواز ساخته شده است. یکی آوازحرف (ا) و دیگری آواز حرف (ـ) کوتاه و نگارش آن بدین شکل است :

س

یادآوری - این حرف اگر درپای واژه باشد، هنگام افزودن به‌پساونند یا کلماتی که با حرف آواز آغاز می‌شود، برای آسانی و نرمی تلفظ ، به حرف آوازپذیر مبدل می‌گردد . مثال :

جو - جوین گرو - گروی

همچنین است با علامت اضافه (ـ) . مثال :

پرتو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است

تربیت نا اهل را چون گردکان برگنبد است

یادآوری - حرف : واو، تاء، و در فعل امر و نهی ، به این حرف آواز

مرکب مبدل می‌شود. مثال :

دویدن	بدو	مدو
شنودن	بشنو	مشنو
جویدن	بجو	مجو
رفتن	برو	مرو
شدن	بشو	مشو

یاداوری - این حرف آواز، در لهجه‌های محلی فارسی، فراوان است.

مثال:

تاگو ساله‌گو شود، دل صاحبش او شود (گاو-آب)

مثال دیگر:

چو شو گیرم خیالت را در آغوش، (شب)

سحر از بسترم بی‌وی گل آیه

(باباطاهر)

نکتهٔ املائی

در کلمات عربی، هرگاه حرف «و» ، ساکن و ماقبل مضموم باشد،

همیشه حرف مد (حرف آواز کشیده) خواهد بود. مثال:

أُولَى (نخستین) - شُورَى - رُوح - نُور - رَسُول - صُدُور - أُمُور...

اما اگر ساکن و ماقبل مفتوح باشد، حرف صامت (آواز پذیر) است.

مثال:

أَوْلَاد - أَوْلِيَاء - أَوْرَاد - يَوْم - قَوْم - نَوْر (شکوفه) - رُوح (باد) - مَوْلَانَا -

دَوْرَان - مَوْضِع - مَوْعِد - مَوْت...

در لهجه فارسی، این لغات با اندکی تغییر چنین تلفظ می‌شود :
أُولَاد - أُولِيَاء - أُوْرَاد . .

هرگاه این کلمات در جمله یا عبارت یا ترکیب عربی واقع شود، لازم است
برای حفظ تلفظ اصلی، با املای عربی نگاشته شود - مثال :

أُولَادُنَا أَكْبَادُنَا - أَلْيَوْمَ يَوْمَان - يَوْمَ لَكَ وَ يَوْمَ عَلَيْكَ الْمَرْءُ يَعْرِفُ بِقَوْلِهِ
وَيُوصَفُ بِفَعْلِهِ .

همزه در فارسی و املاي آن

از شرحی که درباره حروف آواز فارسی داده شد ، نتیجه می گیریم که حرفی همانند و همصدای همزه عربی ، در فارسی وجود ندارد و اینکه در کتابهای مَدون دستور زبان غالباً نوشته اند:

«همزه در فارسی همان او"ل کلمه در آید و در وسط و آخر کلمه واقع نگردد.»
نظراشتباه آمیزی است که از مقایسه ناقص و نابجای دوزبان فارسی و عربی ناشی گشته است.

در عربی، چنانکه در مباحث پیش بیان شد، حروف مصَوّت و حرکات هرگز در آغاز کلمه قرار نمی گیرد و آنچه در سر لغات عربی به صورت الف دیده می شود ، همزه ثی است با یکی از حروف مَد یا یکی از حرکات . بدین ترتیب:

حرف مَد	حرکت
آ : ء + ا	أ : ء + ا
أید : ء + ی	إ : ء + ی
أو : ء + و	أ : ء + و

به عبارت دیگر، همزه در عربی یکی از حروف صامت (the consonants)

است که باید به یاری شش حرف مصَوّت متحرک گردد.

اما در فارسی، آنچه در اوّل کلمه قرار می‌گیرد و شباهت خطّی به همزه عربی دارد، همزه نیست، بلکه شکلی است از حروف آواز فارسی که دراملای فارسی، برای آغاز کلمه ابداع شده است.

در فارسی، مانند دیگر زبانهای آریائی، حروف آواز (the vowels) علاوه بر این که موجب حرکت و کشش حروف بیصدا می‌شود، خود نیز قادر است در اوّل کلمه یا در اوّل سیلاب درآید و مستقلاً تلفظ شود و بتنهایی سیلابی را تشکیل دهد.

برخی از ادیبان و محققان، از دیر باز، متوجّه تفاوت همزه و حروف آواز شده و نیز عربی بودن این حرف را متذکّر گردیده‌اند. از آن جمله است «نظام‌الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری» معروف به «نظام‌اعرج» که در «شرح کافیّه*» خود می‌گوید:

«همزه چون از بیخ‌بایخ حلق گفته می‌شود و آوازش به آواز تهوع کننده شباهت دارد، تلفظ آن بر گوینده سنگین و دشواری آید و قومی از عرب، آن را به تخفیف ادا می‌کنند و ایشان بیشتر اهل حجاز و مخصوصاً قریش‌اند.»

در زبان‌شناسی امروزی که مبنی بر علم و منطق و تحقیق است، دیگر در این که همزه يك حرف آواز پذیر است، اختلاف نظر نمانده است.

مخرج همزه، انتهای دستگاه صوتی است که با فشردن دنده‌های پائین به قفسهٔ صدرو به یاری عضلات بیخ حلق، تلفظ می‌شود.

همزه، همراه بسیاری از لغات عربی وارد فارسی شده؛ لیکن تلفظ عربی آن، هرگز در فارسی رایج نگردیده است؛ زیرا با موسیقی کلمات فارسی

* - شرحی است بر کتابی از «ابن حاجب، ابو عمرو، عثمان بن عمر، متوفی به سال

۶۴۶ هـ. ق. - بتگرید به مقدمهٔ لغت نامهٔ دهخدا، ص ۱۵۹، مقالهٔ استاد «بهمنیار».

هماهنگی نداشته و با لطافتی که در گویش فارسی است متناسب نبوده است ؛ چنانکه حرف حلق « ع » نیز ، در فارسی مانند حروف آواز فارسی تلفظ می‌شود .

حال باید دید شکل همزه دراملای واژه‌های فارسی ، از کجا پیداشته و چرا به کاررفته است .

پس از نقل حروفی فارسی با الفبای کوفی ، به جهت نبودن هماهنگی و همانندی میان دوزبان و دوخط ، املای بسیاری ازواژه‌های فارسی به اشکال برخورده و بلا تکلیف مانده است . از آن جمله است مواردی که دو حرف آواز متوالی ، درپا و در سر سیلاب ، واقع شود .

برای ضبط اینگونه کلمات ، نوعی حرف آواز ، با اقتباس از شکل‌های ظریف و متنوع همزه عربی ، در فارسی ابداع شده و همزه فارسی به وجود آمده است .

در این کتاب ، برای نخستین بار در تحقیقات ادبی فارسی ، موارد استفاده از شکل همزه دراملای واژه‌های فارسی یا لغات خارجی به نقل حروفی ، با ذکر مثال‌های متعدد ، از نظر خواننده گرامی می‌گذرد و مقصود نهائی ، تعیین تکلیف املاست .

شکل‌های ابداعی همزه فارسی و آوازهائی که از آنها خواسته شده ، با قواعد املای عربی تطابق ندارد و لزوم هم ندارد که برابر باشد . * این شکل‌های ابداعی ، عبارت است از :

برابر فارسی برابر لاتین

e

ه، و

* - بنگرید به مبحث همزه عربی واملای آن در همین کتاب.

برابر فارسی برابر لاتین

o	نو، ئو
i	ئی، ئی
oo ، ö ، ou	وو
yé	ئی

اینک موارد استعمال این اشکال :

۱- هرگاه درواژه‌ئی دو حرف آواز، در دو سیلاب، بی هم قرار گیرد و تلفظ کامل هر دو لازم باشد. مثال :

نقل حروفی به لاتین	تجزیه سیلابی	تجزیه حرفی
âine آئین	آ - ئین	آ - ئی - ن
païse پائیز	پا - ئیز	پا - ئی - ز
daraï دارائی	دا - رائی	دا - را - ئی
rouïne روئین	رو - ئین	رو - و - ئی - ن
zaö زائو	زا - ئو	زا - ا - ئو

و در لغات اروپائی چنانکه در املای «سوئد»

در «دین دبیری» گذشته از این که بر اثر تکمیل الفبا، حروف آواز (کوته و بلند) به ردیف خط کشیده شده بود، حروف آواز خاصی نیز برای میان واژه ابداع شده بود که در چنین موارد، ضبط کلمه را آسان می ساخت.

به واژه های اوستائی زیر توجه کنید و ببینید چسان دو حرف آواز متوالی در دو سیلاب، باسانی نگاشته می شود. و قیاس کنید که امروزه چگونه ناگزیر شده ایم برای ضبط این واژه ها از شکل ابداعی همزه فارسی استفاده کنیم.

د د ا د د د (غیر ایرانی ، بیگانه)

آ ئ ی ر ی ن (اثرین)

مثال دیگر:

د د ع ی د (خشم)

آ ئ ش م (آشَم)

مثال دیگر:

د د ع د د (میهن ، خانه)

م ی ئ ش ن (مثن)

۲- هرگاه اسم مختوم به حرف آواز ، علامت وحدت و نکره (ی) بگیرد، برای ضبط تلفظ ، « ی » به صورت « ئی » نگاشته می شود . مثال:

تجزیه حروفی

پا پائی پ-ا-ئی

مو موئی م-و-ئی

کشتی کشتیئی ک-ش-ت-ی-ئی

خنده خندهئی خ-ن-د-ه-ئی

دراملای کلمات بالا، دو یا سه شیوه متداول گشته ، بدین معناکه علامت وحدت و نکره، در این واژه ها، دراملای امروزی، به سه شیوه نگاشته می شود.
بدین ترتیب:

ی- ای - ئی

مثال :

میوه‌یی	میوه‌ای	میوه‌ئی
جایی	-	جائی
سبویی	سبوای	سبوئی

باید سنجید و دید کدام يك از این شیوه‌ها درست است . به نظر نگارنده، صورت اول (یی) چون نمایشگریك حرف بیصدا و يك حرف صدا دار است و تلفظی را ضبط می‌کند که خارج از موسیقی خوش واژه‌های فارسی است ، زیباییست و صورت دوم (ای) چون برابر است با املای فعل رابط ، دوم شخص مفرد، و املائی است خاص آغاز کلمه ، انتخابش صلاح نیست . اما صورت سوم (ئی)، درست منطبق است با اصل ابداع همزه فارسی برای ضبط دو حرف آواز متوالی در دو سیلاب .

در توضیح بیشتر باید گفت: علامت « - ی »، در فارسی لفظی است که فقط از يك حرف آواز تشکیل یافته است . این لفظ ، به واژه‌های مختوم به حروف بیصدا، بآسانی و با همان شکل خود، افزوده می‌شود. اما در واژه‌های مختوم به حروف آواز، ناگزیر رسم الخط آن از « ی » به « ئی » مبدل می‌شود تا راهنمای تلفظ صحیح باشد. و این قاعده‌ئی است عام و روشن که بهتر است بدون استثنا اجرا شود .

۳- در الحاق پساوند « - ی » نیز وضع به همین منوال است . این پساوند انواع و معانی مختلف دارد که عبارت است از: پساوند تشبیه رنگ ، پساوند نسبت ، پساوند اسم مصدر .

اینك مثال هريك و املای آن :

« - ی »، پساوند تشبیه رنگ (در صفت)

با اسمهای مختوم به حرف آواز پذیر:

اسم	صفت	
نارنج	نارنجی	نارنج - ی
خاکستر	خاکستری	خاکستر - ی
فلفل نمک	فلفل نمکی	فلفل نمک - ی
شیر	شیری	شیر - ی

با اسمهای مختوم به حرف آواز:

اسم	صفت	
قهوه	قهوه‌ئی	قهوه - ئی
سُرمه	سرمه‌ئی	سُرمه - ئی
مغزپسته	مغزپسته‌ئی	مغزپسته - ئی
خُرما	خُرمائی	خُرما - ئی
آلبالو	آلبالوئی	آلبالو - ئی

« - ی »، پساوند نسبت (در صفت نسبی)

با اسمهای مختوم به حرف آواز پذیر:

اسم	صفت	
تهران	تهرانی	تهران - ی
جَنگ	جنگی	جَنگ - ی
کشور	کشوری	کشور - ی

با اسمهای مختوم به حرف آواز:

اسم	صفت	
ساوه	ساوه‌ئی	ساوه - ئی
گنجه	گنجه‌ئی	گنجه - ئی

اسم	صفت	
اروپا	اروپائی	اروپا - ئی
ماکو	ماکوئی	ماکو - ئی

« - ی » ، پساوند اسم مصدر:

با صفت‌های مختوم به حرف آوازپذیر:

صفت	اسم مصدر	
خوب	خوبی	خوب - ی
مهربان	مهربانی	مهربان - ی
خوشرفتار	خوشرفتاری	خوشرفتار - ی

با صفات مختوم به حرف آواز:

صفت	اسم مصدر	
پارسا	پارسائی	پارسا - ئی
خوددارا	خوددارائی	خوددارا - ئی
راه پیم	راه پیمائی	راه پیم - ئی
پررو	پرروئی	پررو - ئی
خوشبو	خوشبوئی	خوشبو - ئی

یادآوری - درمبحث حروف آوازفارسی گفته شد که در کلمات مختوم

به حرف آواز «ه، ه»، پساوند مصدری (- ی) به « - گی» مبدل می‌شود.

مانند:

صفت	اسم مصدر	
بنده	بندگی	(بندگی)

۴- هرگاه ریشه فعل، مختوم به حرف آواز باشد، شکل حرف اول علامت

مصدری، دراملا، از «و» به «ئی» مبدل می‌شود. مثال:

ریشهٔ امر			مصدر
بو	بوئیدن	بو - ئی - دن	
رو	روئیدن	رو - ئی - دن	
سا	سائیدن	سا - ئی - دن	
پا	پائیدن	پا - ئی - دن	

مشتقات این ریشه‌ها نیز همین املا را دارد. مثال:

بو	بوئیده	بوئیدنی
سا	سائیده	سائیدنی
رو	روئیده	روئیدنی

۵- سه شناسه از شناسه‌های فاعلی (ـی، ـیم، ـید) چون با حرف آواز کشیده آغاز می‌شود، در اتصال آنها به ریشه‌های مختوم به حرف آواز، برای ضبط تلفظ درست، از شکل ابداعی همزهٔ فارسی (ئی، ئی) استفاده می‌شود. مثال:

ریشهٔ امر			مضارع:
گو	گوئی	گوئیم ، گوئید	
جو	جوئی	جوئیم ، جوئید	
آ	آئی	آئیم ، آئید	
افزا	افزائی	افزائیم ، افزائید	

امر: بگوئید ، بجوئید ، بیائید ، بیفزائید
 نهی: مگوئید ، مجوئید ، میائید ، میفزائید

یادآوری - در سه شناسهٔ دیگر (ـم، ـد، ـند) که با حرف آواز

کوتاه آغاز می‌شود، حرف بیصدای «یاء» میان دو قسمت ریشه و شناسه واسطه می‌شود. مثال:

گویم ، گوید ، گویند

۶- اسم مصدرهائی که باپساوند «- ی» یا «- گی» ساخته شده باشد، همچنین صفت‌های نسبی باپساوند «- ی» و اسم‌های مختوم به «ی»، هرگاه علامت وحدت و نکره نیز بگیرد، برای این که هر دو لفظ به تلفظ درآید، املای دومی، از شکل «ی» به صورت ابداعی «ئی» مبدل می‌شود، مثال:

اسم مصدر	:	صفت	پساوند مصدری	علامت وحدت
نومیدی	:	نومید	ی	ئی
فرورفتگی	:	فرورفت	گی	ئی
پراکندگی	:	پراکند	گی	ئی

صفت نسبی: اسم

تهرانی	:	تهرائی	:	تهرا	:	ئی
صوفی	:	صوفیی	:	صوف	:	ئی

اسم:

بینی	:	بینی	:	بین	:	ئی
کشتی	:	کشتیی	:	کشت	:	ئی
اعرابی	:	اعرابیی	:	اعراب	:	ئی

یاداوری - کلمات مذکور در بالا، غالباً، از روی بیدقتی، در املا مخفف می‌گردد و تلفظ اصلی خود را از دست می‌دهد و این شایسته نیست. مثال از کلمه «طوطی»:

«طوطئی باز اغ در قفس کردند...» (طوطِ ئی)

املای درست:

طوطینی با (طوطی - می)

یادآوری ۲- بدیهی است که هرگاه آخر کلمه اصلی ، «یاء» (حرف آواز پذیر) باشد ، استفاده از شکل ابداعی همزه فارسی ، لازم نمی گردد. مثال از کلمه می (شراب):

نکره

می به دست من اندر ، چومشگبوی شراب (می - ی)
بتی به پیش من اندر ، چو تازه - روی بهار
(فرخی)

بتی چون حور، زانو زد . می چون لعل، پیش آورد
تو گوئی تا بزم حافظ ؟ ز ساقی شرم باد آخر!
۷- می دانیم که علامت اضافه ، در فارسی دری ، لفظ کوتاهی است که فقط از يك حرف تشکیل می یابد و خود با آنکه عادةً مرقوم نمی گردد ، تلفظ می شود . مانند :

کشور ایران (کشور - ایران)

این علامت، هرگاه پس از واژه های مختوم به حرف آواز درآید ، تلفظ آن از - به ی مبدل می شود؛ تاگویش نرم وآسان و زیبا گردد . مثال :

پا	پای دیوار
جا	جای پا
مو	موی گربه
رو	روی میز
سینی	سینی غذا

بینی بینی سگ

اما در پای کلمات مختوم به حرف آواز «ه ، ه» به نظر می‌رسد که چون نهادن لفظ «ی» در پای کلمه ، اشکال رسم الخطی داشته ، با توجه به حسن خط ، آن را ظریفتر کرده به شکل «ه» روی حرف آواز نگاشته‌اند و به مرور زمان ، این شکل کوتاه شده ، بار دیگر ساده شده و به صورت (ه) درآمده و همچنان روی حرف مانده است . مثال :

خانه خدا - سایه درخت - آشیانه انس - گوشه انزوا

باید در نظر داشت که تحولات مذکور ، در رسم الخط پیدا شده نه در تلفظ به عبارت دیگر ، علامت اضافه در کلمات مختوم به حرف آواز «ه ، ه» ، قرنهایست که به صورت همزه روی حرف نهاده شده و ایرانی با تلفظ و صدای خاص آن که فرقی با صدای «ی» ندارد ، آشنا شده است . و امروزه رجعت دادن املای آن به مرحله ابتدائی و نگاشتن آن به شیوه : جامه‌ی سفید - ناله‌ی بیمار ... چنانکه در برخی از مطبوعات به چشم می‌خورد ، نازیبا و ناسودمند است . همچنین غفلت از نهادن «ه» در پای اینگونه کلمات ، نشانه بی‌مبالاتی و غلط املائی است . در دواملای زیر ملاحظه می‌فرمائید که چگونه نهادن همزه اضافه موجب تغییر معنا گردیده است :

املای غلط :

دایه دلسوزتر از مادر است . - همه مطالب را نوشتند .

املای درست :

دایه دلسوزتر از مادر است . - همه مطالب را نوشتند .

یادآوری - کلمات مختوم به حروف آواز «ه ، ه» در حالت اضافی ، اگر

به ضرورت شعری مخفف شده باشد ؛ نیز باید همزه اضافه آن نهاده شود ؛ زیرا

در این موارد، کلمه، لفظاً تغییر می‌کند نه کتباً. مثال :

چون گریزان ای ز ناله خاکیان ، (تلفظ می‌شود : نالی..)
غم چه ریزی بر دل غمناکیان؟

(مثنوی - ص ۱۱۰)

مثال دیگر :

قطره‌ئی کو در هوا شد ؛ یا بریخت ،
از خزینه قدرت تو کی گریخت؟ (تلفظ می‌شود: خزینی...)

(مثنوی- ص ۱۵۵)

عقدۀ سخت است بر کسیۀ تهی (تلفظ می‌شود: کیسی تهی)
۸- در نقل حروفی (transliteration) لغات اروپائی، در مواردی که
دو حرف آواز متوالی، در دو سیلاب قرار دارد، برای ضبط تلفظ درست، اشکال
مختلف همزه فارسی به کار گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، حروف آواز، هنگام
نیاز، با اشکال ابداعی فارسی نگاشته می‌شود. مثال :

تجزیه حروفی	نقل حروفی	تجزیه سیلابی	لغت اروپائی
ز - ئو - ل - و - ج - ی	زُئولوژی	zo o lo gy	zoology
ت - ئو - ر - ی	تئوری	the' o rie	the'orie
پ - ر - و - ت - ئی - ن	پروتئین	pro te in	protein
ل - ن - گ - و - ئی - ج	لنگوئینج	lan gu age	language
ل - و - ئی	لوئی	lou is	Louis
ن - ا - پ - ل - ئو - ن	ناپلئون	Na po le on	Napoleon

۹- در متون قدیم فارسی دری، در املائی کلمه جمع بسته شده با «ها»، هنگام اضافه، به جای لفظ «ی» نشانه اختصاری آن (ع) نهاده می‌شد و این همان تحوّل است که دربند ۷ تشریح گردید. این شیوه، امروزه متروک گردیده است. مثال:

«سپاس خدای توانا [ی] جاوید را، آفریننده جهان و گشاینده کارها و راه نماینده بندگان خویش را به دانشه‌ها گوناگون... و پیدا کریم همه ناحیه‌ها زمین... و پیدا کردیم همه شهرها جهان که جز او بیافتیم اندر کتابها پیشینگان...»
(حدود العالم من المشرق الى المغرب)

۱۰- آن دسته از لغات عربی مختوم به «ة، ة» که در فارسی آخرشان به حرف آواز «ه، ه» مبدل شده است، حکم واژه‌های مشابه فارسی را دارد و قواعد املائی مذکور در این مبحث، بر آنها نیز جاری است. مثال:

کلمه	:	کلمه‌ئی نامفهوم
جمله	:	جمله‌ئی نارسا
شبهه	:	شبهه قوی
دفعه	:	دفعه اول
مشاهده	:	مشاهده عینی
مکالمه	:	مکالمه تلفونی

تمرین املاي همزه فارسي

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست؛
تا بر سرش بود چو توئی ، سایه خدا
(گلستان)

ای بُتِ شنگِ پرده‌ئی! گرتونه فتنه کرده‌ای،
هرنَفَسی چنین حَشَر، بر درِ ما چه می کند؟
(دیوان کبیر)

چه شود گرز ملاقات دوائی سازی
خسته‌ئی را که دل و دیده به دست تو سپرد؟
(دیوان کبیر)

چو شیرینی بایدت سودمند ،
ز سعدی ستان داروی تلخ پسند
(بوستان)

یکی گفت با صوفی در «صفا»
ندانی فلانت چه گفت از قفا
(بوستان)

اگر زان سبب - بُن سببی شکافم، حوری زاید
که عالم را فرو گیرد؛ ار او جنّات من گردد
(دیوان کبیر)

تا ، نماند در جهان نصرانی

بی‌هویدا دین و بی‌پنهانی

(مثنوی - ص ۲۲)

همیشه تا به گیتی شادبختی از پی بود غم را

چنانچون کز پی هر سود ، دارد دهر ماتم را

(فرخی)

دشمن جانهای ماست ، دوستی . دوستان !

مادر فتنه شده است حامله یا مسلمین !

(دیوان کبیر)

چون نی ای سباح و نی دریائی

در میفکن خویش از خودرانی

(مثنوی - ص ۹۹)

داستان شد عشق مجنون در جهان

از جهان این داستان خواهم گزید

هرکجا زبور خانه * عاشقی است

جای چون شه ، در میان خواهم گزید

(خاقانی)

در وسط آن دشت پهناور ، فرورفتگی به چشم می‌خورد.

گوئی در میان آن سرزمین ، پراکندگی به وقوع پیوسته است.

در ساحل تنهائی ، غرق اندوه بودیم که ناگهان کشتی از دور پدیدار

گردید.

۱- تلفظ می‌شود : خانی ...

چگونه می‌توان نومیدینی را که در آثار قلمی او سویداست ، ندیده گرفت ؟

شکر ، در همه احوال واجب است.

صیّادی به شکار رفت . آهوئی بیفکند و برگرفت ...

هوشیار آن را توان شناخت که احوال دیگران آئینه نمودار حال خویش گرداند.

اشتقاق و املاى افعال رابط

مقصود از افعال رابط ، شش صیغه زمان حال است از مصدر مفروض «استن» که امروزه در صرف فعل ، زمان حال از مصدر «بودن» محسوب است و با شش لفظ :

ام - ای - است - ایم - اید - اند

صرف می شود .

این فعل ، به جهت درامیختگی چند ریشه باستانی ، از لحاظ اشتقاق ، بسیار پیچیده گشته است و امروزه يك فعل بیقاعده شمرده می شود .

املاى شش صیغه این فعل ، در فارسی دری ، از دیرباز نامنظم بوده ، چنانکه در هر دوره و در هر تألیف ، به شیوه‌ئى خاص نگاشته شده است . و این بینظمی ، پس از تغییر خط از پهلوی به کوفی ، و بعد از دور شدن ذهن ادبا از مفاهیم معانى بیان فارسی پهلوی و قواعد دستوری آن ، به وجود آمده است .

وشگفت این است که ادبای ایران ، چنان سرگرم تعلیم و تعلّم املاى لغات عربی شده‌اند که هیچگاه به لزوم اصلاح املاى این افعال نیندیشیده‌اند .

برای تنظیم و اصلاح اساسی املاى این افعال ، ورد روشهای غلط املائی که نسلها به آن عادت کرده‌اند ، به چند اصل باید توجه نمود .

- ۱- بررسی و شناخت ریشه لغت .
- ۲- بررسی و شناخت ریشه‌هایی که باهم درآمیخته‌اند.
- ۳- توجه به ریشه‌های مفقود .
- ۴- توجه به مراحل تحوّل لغت.
- ۵- توجه به معنا و مفهوم افعال رابط و شناخت موارد استعمال آنها.
- ۶- توجه به نقش مهمی که این افعال در ساختن مصدرهای مرکب ، صرف مصدرهای غیرفارسی و مرتبط کردن مبتدا و خبر یا نهاد و گزاره، برعهده دارد .

برای شناختن ریشه یا ریشه‌های این فعل ، باید دو فعل باستانی را شناخت و تحوّل و آمیختگی آن‌دو را بررسی کرد .

اول - فعل **اِسْتَاتَن** که امروزه به **ایستادن** تحوّل یافته است . این فعل ، از ریشه باستانی **لو م** (ستا) در فارسی پهلوی، با هزوارش به صورت **۱۳۱ ۴۱ ۱۳۱** (یکویمونتن) نگاشته شده و همیشه فعل معین بوده و برای صرف ماضی نقلی و مضارع به کار می‌رفته است . مثال :

«بَتْ کمارنامک ی آرَتخِشتری پاپکان ایتون نِشَت اِستات کو پس هِجْ
مرگک ی اَلکساندر ی اُرومیک اِیرانشتر و ۲۴۰ کتکخوتای بوذ .» (۱)

ترجمه - در تاریخ زندگی اردشیر بابکان چنین نوشته شده است که پس از مرگ اسکندر رومی، در کشور ایران، ۲۴۰ فرمانروا بود .
مثال دیگر :

۱- کارنامه اردشیر بابکان ، آغاز کتاب .

«کاروان ی ایرانشتر ایتون ور است کد وانک او آسمان شود او پتان
دشخو شود.»^(۱)

توجه : «لشکر کشور ایران چنین اند که خروش بانگشان بر آسمان شود
و آواز گامهایشان به دوزخ رسد.»

فعل معین استاتن، در فارسی پهلوی، درهمه صیغه‌ها به کار می‌رفته؛ ولی
در فارسی دری، صرف آن ناقص گشته و تنها سوم شخص مفرد آن، با تحول
لفظی و معنوی، تا چند سده پس از اسلام، در استعمال بوده است. مثال:

وهوا سخت گرم ایستاد^(۲). (هوا، گرم شد - هوا، همچنان گرم بود.)
صیاد... گرازان به تک ایستاد^(۳) (مشغول دویدن شد - همچنان می‌دوید.)

«در میانه، بوسعید گفت: این باغچه بنده، در نیمفرسنگی شهر، خوش
ایستاده است.»^(۴) (خوش واقع شده است - خوش افتاده است.)

شاید همین کلمه استات (ایستاد) باشد که کم‌کم به صورت «است» درآمده
و درشش صیغه ماضی نقلی صرف شده است. بدینسان:

شنیدستم (شنیده - است - م)	شنید ستیم (شنیده - است - یم)
شنیدستی (« « ی)	شنید ستید (« « ید)
شنیدست (« « -)	شنید ستند (« « -ند)

و نیز این که در برخی از لهجه‌های محلی فارسی، این فعل، «است» تلفظ
می‌شود، تأییدی بر نظر مذکور تواند بود.

۱- یادگار زریران - ترجمه بهار - چاپ بمبئی - ص ۴.

۲- تاریخ بیهقی - ص ۱۳۴.

۳- کلیله و دمنه - باب حمامه - ص ۱۳۷.

۴- تاریخ بیهقی - ص ۵۹۶.

در فارسی امروزی، صرف ماضی نقلی، به صورت مذکور، منسوخ گشته و فعل معین، کوتاه و ساده شده است. شاید بتوان گفت که صرف کوتاه امروزی همان مخفف صورت کهن است. این نیز هست که صیغه سوم شخص مفرد، هنوز به صورت کهن خود مانده و تخفیف نیافته است، چنانکه در زیر ملاحظه می‌فرمائید:

شنیده ام - استم	شنیده ایم - استیم
شنیده ای - استی	شنیده اید - استید
شنیده است - است ×	شنیده اند - استند

دیگر این که پس از دو ضمیر استفهامی کی و چی و پس از قید نفی نی، هر شش صیغه این فعل، هنوز با صرف کهن خود مانده و بی آنکه تخفیف یافته باشد، فشرده و مدغم شده است:

کیستم ؟ (کی - استم)	چیستم ؟ (چی استم) . . الخ
کیستی ؟ « استی	
کیست ؟ « است	نیستم (نی - استم) ... الخ
کیستیم ؟ « استیم	
کیستید ؟ « استید	
کیستند ؟ « استند	

۲- ریشه باستانی دیگری که باید شناخت «درم» (آه) است که مصدر مفروض آن (هستن) مفقود است و اسم مصدر آن (هستی)، به معنای «وجود داشتن» یا «موجود بودن» به کار می‌رود. و زمان حال آن، به طور کامل صرف می‌شود:

هستم	هستیم
هستی	هستید
هست	هستند

این شش صیغه ، در حالت منفی ، لفظاً قدری دگرگونی یافته و شاید توان گفت که باریشهٔ قبلی ، مخلوط شده است ؛ یعنی بجای **نی هستم** ، **نیستم** گفته می شود.

معنای دومصدر مفروض و مفقود **استن** و **هستن** ، با آنکه به همدیگر بسیار نزدیک است ، تفاوتی دارد و آن این که اولی فعل عام و ثومی فعل خاص است و معنای مخصوص دارد .

مثال از فعل عام :

«چنین است رسم سرای سپنج .»

این است همان درگه^۵ ، کو را ز شهان بودی

دیلَم ملک بابل . هندو ، شه ترکستان

حقهٔ مهر ، بدان مهر و نشان است که بود .

مثال از فعل خاص :

در اخبار شاهان پیشینه هست که چون تُوکله* بر تخت شاهی نشست...
(بوستان)

گویند مه را چو زاد مادر ، پستان به دهن گرفتن آموخت
شها بر گاهوارهٔ من ، بیدار نشست و خفتن آموخت

* * *

پس هستی من ز هستی اوست تا هستم و هست ، دارمش دوست
شش صیغهٔ افعال رابط از ریشهٔ «آه» در متون باستانی بدین صورتها دیده می شود :

* - پسر اتابک زنگی پسر مودود، از اتابکان فارس (۵۷۵-۵۹۰)

۶۳۴ - هم	۴۴۳ - هم
۲۴۳ - هینی	۳۴۳ - هیت
۱۲۴۳ - هت	۳۴۳ - هند*

و همین الفاظ است که در فارسی دری به دو صورت تحول یافته:

۱- ام - ای - است - ایم - اید - اند (افعال رابط)

۲- هستم - هستی - هست - هستیم - هستید - هستند (افعال خاص)

با توجه به شباهت لفظی میان صورت کهن و صورت امروزی ، چنین

نیز توان گفت که پنج صیغه افعال رابط ، از ریشه باستانی «آه» و يك صیغه (سوم

شخص مفرد) آن ، از ریشه باستانی «ستا» می باشد.

هر يك از دو نظر مذکور را پذیرفته باشیم ، مآلاً به این نتیجه می رسیم که

شش صیغه افعال رابط ، در فارسی کنونی عبارت است از :

ام - ای - است - ایم - اید - اند

تصادفاً در زبانهای همتراد فارسی نیز صیغه های این فعل ، از ریشه های

مختلف صرف می شود و از افعال بیقاعده به حساب می آید.

امروزه ناگزیر باید مصدر فعلهای رابط را کلمه «بودن» گرفت ؛ زیرا

* - نقل از داستان جم - شرح و ترجمه دکتر مقدم و دکتر کیا (شماره ۶ ایران

کوده - ص ۴۴)

دیگر مصدرها (استادن ، هستن ، استن ، باشیدن) فراموش شده است .
 مصدر «بودن» ؛ خواه فعل رابط باشد، خواه فعل معین، در انگلیسی،
 با مصدر **to be** ، به ترتیب زیرسنجیده می شود :

زمان گذشته – past	زمان حال – present
i was = من بودم	i am = من ام
you were = تو بودی	you are = تو ای
he was = او بود	he is = او است
we were = ما بودیم	we are = ما ایم
you were = شما بودید	you are = شما اید
they were = ایشان بودند	they are = ایشان اند

امر – imperative

باش = **be**

به ترجمه دوجمله ساده زیر، توجه فرمائید :

من ، معلم ام. i am a teacher.

من ، معلم بودم. i was a teacher.

ملاحظه می کنید که کلمات، در جمله بندی هر زبان، ترتیبی خاص خود دارد که اگر رعایت نشود، جمله فصیح نخواهد بود. برای مثال، عباراتی نظیر: من هستم يك معلم يا من بودم يك معلم که از مترجمان کمسواد شنیده می شود، فارسی فصیح نیست.

مصدر «بودن» در فرانسه با مصدر **être** بدینسان سنجیده می شود :

مضارع حال – indicatif présent

nous sommes = ما ایم	je suis = من ام
vous êtes = شما اید	tu es = تو ای
ils sont = ایشان اند	il est = او است

ماضی مطلق - passé défini

nous fûmes	= ما بودیم	je fus	= من بودم
vous fûtes	= شما بودید	tu fus	= تو بودی
ils furent	= ایشان بودند	il fut	= او بود

امر - impératif : باش = sois

یادآوری - مقایسه شش صیغه افعال رابط (ام - ای - است - ایم -

اید - اند) با عربی، امکان پذیر نیست ؛ زیرا در عربی لغت مشابه ندارد .

مثال :

عربی	فارسی
علیُّ اِمَامٌ .	علی، امام است

بعید نیست که بر اثر مقایسه نابجای فارسی و عربی، در املائی فارسی، بارز نگاشتن افعال رابط و نمودار ساختن آن، متروک و اشتقاق آن پوشیده مانده است .

مراد نگارنده از این مقایسه‌های اجمالی آن بود که املائی فعلهای رابط در فارسی باستان و در زبانهای هم‌تراز فارسی، یادآوری شود و از آن، برای تعیین تکلیف املائی این افعال و ردّ روشهای غلط املائی نتیجه‌گیری شود. این افعال، آنقدر مهمّ است و آنقدر فراوان به کار می‌رود که می‌باید از نخستین مراحل زبان‌آموزی، با تلفظ دقیق و املائی صحیح، به هر کس که بخواهد فارسی بیاموزد، آموخته شود .

این فعلهای سازنده و زننده و سرشار از معنا را نباید با تخفیف املائی و چسباندن به کلمه قبلی یا بعدی، مخفی کرد یا از قوت انداخت .

در فارسی دری کهن که هنوز قواعد دستوری و املائی پهلوی فراموش -

نگشته بود، فعلهای رابط ، به وجه بارزی جدا و مشخص املا می شد. مثال :
«خبر بدو برداشته بودند که اندر پادشاهی تو کسها اند ... مَلِك گفت: تو کیستی؟ و از کجا ای؟»^(۱)

مثال دیگر:

« حسین گفت: ایها الوزير. من پیری ام در این دولت.»

(تاریخ بیهقی - ص ۱۴۰)

مثال دیگر:

« به فریاد من رس که چهار سال است که تا من درمطموره ام^(۲) که آسمان ندیده ام.»

« چون بروم، اینها خصم اوی اند.»

(اسکندرنامه)

« و این چهارروحها ، میانجیها اند میان نفس ، به غایتِ پاکی و میان تن، به غایتِ کثیفی.»

(کتاب رگک - ابن سینا)

مثال دیگر:

بدبخت کسی ام که از آن چندین نعمت ،

امروز همه قصّه من ، قصّه نان است

(مسعود سعد)

۱- از تاریخ بلعی - نقل از سبکشناسی - ج ۱ - ص ۳۶۶ ، استاد فقید، «بهار» در این کتاب، افعال رابط را ضمایر خبری نامیده است .

۲- املاي این کلمه به شیوه قدیم است. امروزه نوشته می شود: «مطموره‌ئی»

مثال دیگر :

طُرفه مردی ام . چندین چه غم عمر خورم ؟
چون یقین ام که سرانجام من از عمر ، فناست
(مسعود سعد)

مثال دیگر :

خبری ده . خبری ده . تو کجا ای ؟ تو کجا ای ؟
من غمخواره تورا ام . تو خونخواره که را ای ؟
(نظامی)

یکی از مسائلی که موجب آشفتگی املاي افعال رابط شده است ، مشابهت لفظی آنها ، به «شناسه‌ها» (ضمایر متصل فاعلی) است این شناسه‌ها ، در فعل ماضی ، پنج صیغه دارد؛ از این قرار :

مَ	—	یم
ی	—	ید
—	—	ند

که با پیوستن به ریشه ماضی ، موجب صرف فعل می گردد . بدینسان :

ریشه ماضی	شناسه فاعلی	فعل
رفت +	مَ	: رفتم

و در فعل امر و مضارع ، شش صیغه دارد :

مَ	—	یم
ی	—	ید
د	—	ند

که به ریشه امر می پیوندند و موجب صرف فعل می گردد . بدینسان :

ریشه امر شناسه فاعلی

روند (رو - -ند)

چنانکه معلوم است، چسبانیدن این شناسه‌ها، به آخر ریشه، برای صرف فعل، ضرور است؛ ولی افعال رابط؛ خواه فعل عام باشد، خواه فعل معین، لغتی است مستقل و نباید بی جهت به کلمه قبلی یا بعدی چسبانیده شود. عیب این شیوه غلط، تنها این نیست که با موازین اشتقاق تطابق ندارد و این نیست که موجب تیرگی خط و دشواری قرائت می گردد، بلکه این نیز هست که به بازشناسی لغت زیان می رساند. به مثالهای زیر که يك بار با املای غلط و يك بار با املای درست نگاشته شده است، توجه فرمائید:

املای غلط:

از صحبت دوستی بونجم* کاخلاق بدم حسن نماید

(گلستان)

املای درست:

از صحبت دوستی به رنج ام

مثال دیگر:

املای غلط:

«چهار کس، از چهار کس همی ترسند و به جان بونجند*...» (گلستان)

املای درست:

* - بونجم، بونجند: فعل مضارع است از مصدر رنجیدن، درحالیکه «به رنج ام» و

«به رنج اند»، ماضی نقلی است از مصدر گروهی: «به رنج بودن».

.... و به جان به رنج اند .

مثال دیگر :

املای غلط :

«دین به دنیا فروشان، خوفد . یوسف فروشد ، تا چه خرنند ؟
(گلستان)

املای درست :

« دین به دنیا فروشان، خراند»*

يك مثال ساده دیگر :

شریکم (شریک من) — شریک ام (شریک می باشم)
املای افعال رابط ، درمتون مختلف با روشهای املائی مختلف نگاشته-
شده است. دوم شخص مفرد (ای) دربرخی کتب، به شکل همزه املاشده است.
بدینسان :

تو اندر جهان خود زنده (زنده ای)

به کینه چرادل برآکنده؟ برآکنده (برآکنده ای)

مثال دیگر :

توانی که ازیک مگس رنجه (تو آن ای - رنجه ای)

که امروز ، سالار سر پنجه (سرپنجه ای)

مثال دیگر :

جای دگر بوده . زانک نهی روده (بوده ای - نهی روده ای)

آب دگر خورده زانک گل آلوده (خورده ای - گل آلوده ای)

(دیوان کبیر - تصحیح استاد فروزانفر - ص ۲۴۶)

* - خرنند، فعل مضارع است از مصدر خردیدن - درحالیکه خرناند، دو کلمه جد است
که اولی اسم و مستند و دومی فعل رابط است .

و در برخی کتب به صورت « ی » نگاشته شده . بدینسان :

نگهدار این لشکر، اکنون توی (تو ای)

نگه کن بدینسان ، مگر بغنوی

و در برخی کتب ، به صورت « پی » نگاشته شده است . مثال :

تویی برابر من ؟ یا خیال در نظرم ؟ (تو ای)

مثال دیگر:

گهی به سینه در آئی . گهی ز روح بر آئی

گهی به هجر گرائی . چه آفتی ؟ چه بلایی ؟ (آفت ای - بلا ای)

(دیوان کبیر - تصحیح استاد فروزانفر - ص ۲۸۵)

املای سوم شخص مفرد (است) در برخی کتب ، گاهی به کلمه * قبلی

چسبانیده شده است . مثال :

گوهر مخزن اسرار ، همانست که بود

حُقهٔ مهر ، بدان مهر و نشانست که بود

گاه نیز حرف اول آن بی هیچ سبب حذف شده است . مثال :

«... پس ، در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی ، شکری واجب...»

(مقدمه * گلستان)

برای پایان دادن به این آشفته گی املائی ، در این تألیف پیشنهاد می شود که

افعال رابط ، همیشه و در کلیه موارد ، به صورت اصیل خود ، ثابت و یکسان املا

شود . بدین صورت :

ام - ای - است - ایم - اید - اند

نکات املائی

۱- افعال رابط ، اگر بعد از کلمات مختوم به حرف آواز پذیر باشد ، هرگز نباید محذوف یا مخفف املا شود.

املای درست	املای غلط
دیر است	دیرست
نزدیک است	نزدیکست
ممکن است	ممکنست
تاریک است	هوا تاریکست
پروفسور است	وی پروفسورست
پیرام	من پیرم
صبورام	من صبورم
نادان ام	من نادانم
نامهربان ای	تونامهربانی
گرفتار ای	توگرفتاری
مسلمان ایم	مامسلمانیم
بیگناه ایم	مایبگناهم
مهربان اید	شمامهربانید
هوشیار اید	شما هوشیارید
جمع اند	دوستان جمعند
همکار اند	ایشان همکارند

۲- تخفیف افعال رابط، در شعر، پس از کلمات مختوم به حرف آوازپذیر، لفظی است نه کتبی. مثال:

مستان خدا ؛ گرچه هزار اند ، یکی اند

مستان هوا، جمله دوگانه است و سه گانه است

(دیوان کبیر)

بیستی چشم ، یعنی وقت خواب است

نه خواب است آن، حریفان را جواب است

(دیوان کبیر)

آن ره که بیامدم ، کدام است ؟

تا باز روم ؟ که کار خام است

(دیوان کبیر)

ز میخانه دگر بار این چه بوی است ؟

دگر بار این چه شور و گفتگوی است ؟

بیا ای عشق ! این می از چه خُم است ؟

اشارت کن. خرابات از چه سوی است ؟

(دیوان کبیر)

۳- فعل « است » پس از کلمات مختوم به « ا » تخفیف می یابد و حرف اول آن در املا اسقاط می شود. مثال:

چوبشنوی سخن اهل دل ، مگو که خطا است

سخنشناس نه ای ، جان من ، خطا اینجا است

(حافظ)

کعبه ندارد خبر . قبله ندارد اثر
درگذر از هر دو ؛ گر روی دلت با خدا ست
(دیوان کبیر)

جمشید ساخت جام جهانبین از آن سبب
کاگه^۵ نبود از این که جهان جام خود نما ست
(سعدی)

ز نگارها ست در دل آلودگان دهر
هر پاك جامه را نتوان گفت : پارسا ست
(پروین)

۴- فعل « است » پس از کلمات مختوم به حرف آواز « و » نیز مخفف

می شود و حرف اول آن در املا اسقاط می گردد. مثال :

تواضع ز گردنفرزان نکو ست

گدا گر تواضع کند ، خوی او ست

(سعدی)

بداندیش تو ست او و خونخوار خلق

که نفع تو بیند در آزار خلق

(بوستان)

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزو ست

بگشای لب که قند فراوانم آرزو ست

(دیوان کبیر)

همچنین است بعد از « و » کوتاه . مثال :

چون به صورت بنگری، چشم تو، دوست (دوناست)
تو، به نورش در ننگر کز چشم رُست

(مثنوی - ص ۴۲)

هـ فعل «است» پس از کلمات مختوم به حرف آواز «ی» در تلفظ
مخفف می شود، نه در املا. مثال :

اگرچه در ره هستی هزار دشواری است ،
چو پَر کاه پریدن زجا ، سبکساری است
به پات رشته فکنده است روزگار و هنوز ،
نه آگه ای تو که این رشته گرفتاری است
به گرگ مردمی آموزی و نمی دانی
که گرگ را، ز آزل ، پیشه مردمازاری است
پرس راه ز علم ، این نه جای گمراهی است
بخواه چاره ز عقل ، این نه روزناچاری است

(پروین)

وـ فعل «است» پس از کلمات مختوم به حرف آواز «ه ، ه ، ه» نیز در تلفظ
مخفف می شود، نه در املا. مثال :

بیائید . بیائید که گلزار دمیده است
بیائید . بیائید که دلدار رسیده است
بیائید . به یکبار همه جان و جهان را
به خورشید سپارید که خوش تیغ کشیده است

(دیوان کبیر)

همینت بسنده است اگر بشنوی

که گر خار کاری ، سمن ندر روی

(بوستان)

۷- فعل «است» پس از کلمات عربی مختوم به «ة، ة» که در فارسی حرف

آخر آنها تبدیل به حرف آواز «ه، .» شده است نیز لفظاً مخفّف می شود نه کتباً . مثال :

ظالمی را خفته دیدم نیمروز

گفتمش فتنه است . خوابش برده به

(سعدی)

سه بوسه مه را بر تو وظیفه است ؛ ولیکن

آگاه نی ای کز پس هر بوسه کناری است

(فرخی)

۸- پس از قید نفی «نی» ، سوم شخص مفرد (است) مخفّف و متصل ؛

ولی دیگر صیغه ها بدون تخفیف املا می شود . بدینسان :

نی ام - نی ای - نیست - نی ایم - نی اید - نی اند
مثال :

گفت که دیوانه نی ای . لایق این خانه نی ای

رفتم و دیوانه شدم . سلسله درنده شدم

گفت که تو کُشته نی ای . وز طرب آغشته نی ای

پیش رخ زندگیش ، کُشته و افکنده شدم

گفت که شیخ ای و سر ای . پیشرو و راهبر ای

شیخ نی ام . پیش نی ام . امر تو را بنده شدم

(دیوان کبیر)

من آن نی‌ام که تودیدی . تو آن ای و به از آن ای
تو را فزود جمال و مه را نمائند جوانی

(نظامی)

تمرین املای افعال رابط

تمرینهای زیر تفاوت املائی افعال رابط را با شناسه های فاعلی بخوبی
نشان می‌دهد :

نشینده ای که گفته اند : هر که خیانت ورزد، پشتش از حساب بلرزد؟

(گلستان)

تو همچو صبح ای و من شمع خلوت سحر ام
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم

(حافظ)

این من ام با تو گرفته ره صحرا در پیش ؟
وین تو ای با من و غوغای رقیبان از پس ؟

(سعدی)

صبر و ظفر ، هردو ، دوستان قدیم اند
بر اثر صبر ، نوبت ظفر آید

(حافظ)

من خاك تو ام بدین خرابی
تو آب که ای که روشن آب ای؟

(لیلی و مجنون نظامی)

امین و بداندیش ، طشت اند و مور
نشايد دراو رخنه کردن به زور

(بوستان)

درویش و غنی ، بنده این خاک در اند
وانان که غنیتر اند ، محتاجتر اند

(گلستان)

برو تا ز خوانت نصیبی دهند
که فرزندگانت به سختی در اند

(بوستان)

هر یکچندی یکی برآید که من ام
با نعمت و با سیم و زر آید که من ام
چون کارك او نظام گیرد ، روزی
ناگه اجل از کمین برآید که من ام

(خیام)

تو کین روی داری به حسن قمر ،
چرا در جهان ای به زشتی سمر ؟

(بوستان - باب اول)

بیدل نه امی ؛ گر به رُخَب ننگرمی
گمره نه امی ، گر به درت نگذرمی
غمخوار تو ام . کاش تورا درخور امی
گر درخور امی تورا ، چرا غم خورمی ؟

(خاقانی)

آن کس که به قرآن و خبر زو نرهی
آن است جوابش که جوابش ندهی

(گلستان - باب چهارم)

آیا تو کجا و ما کجا ایم ؟
تو زان که ای و ما تو را ایم ؟
ما ایم و نوای بینوایی
بسم الله اگر حریف ما ای

(لیلی و مجنون نظامی)

من وحشی ام و تو انس جوئی
آن نوع طلب که جنس او ای

(لیلی و مجنون نظامی)

(لفظاً مخفف می شود)

« « «

از نا خلفی که در زمانه ام
دیوانه خلق و دیوِ خانه ام

(لیلی و مجنون نظامی - ص ۷۵)

در خود غلط ام که من چه نام ام
معشوق ام و عاشق ام ؟ کدام ام ؟

(لیلی و مجنون نظامی - ص ۱۵۷)

دانی چه گفت مه را . آن بلبل سحرّی ؟
تو خود چه آدمی ای کز عشق بیخبر ای

(گلستان - باب دوم)

دوستی ام ، چنانکه او خواهد
که دعاگویمش به لیل و نهار

مادحی ام ، چنانکه او داند
 گفته در مدح او ، بسی اشعار
 شاعری ام که هیچ بُرش را
 هیچوقت نکرده ام انکار
 کمتری ام ، چنانکه او گوید
 بر مرادش مه را ره و رفتار
 مشفقِ ام ، چنانکه او جوید
 که ندارم خبر زعرض و شمار
 (مسعود سعد)

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مست اند
 جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند
 حریف مجلس ما ، خود همیشه دل می برد؛
 علی الخصوص که پیرایه‌ئی براو بستند
 کسان که در رمضان چنگ می شکستندی
 نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند
 بساط سبزه ، لگد کوب شد به پای نشاط
 زبسکه عارف و عامی به رقص برجستند
 دودوست قدر شناسند عهد صحبت را
 که مدتی ببردند و باز پیوستند
 به در نمی رود از خوانگه یکی هشیار
 که پیش شهنه بگوید که صوفیان مست اند

یکی درخت گُل اندر میان خانه ما ست
 که سروهای دگر ، پیش قامتش پست اند
 اگر جهان همه دشمن شود ، به دولت دوست ،
 خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند
 مثال راکب و دریا ست حال کُشته عشق
 به ترك یار بگفتند و خویشان رستند
 به سرو گفت کسی : «میوه ئی نمی آری»
 جواب داد که «آزادگان تهیدست اند»
 به راه عقل برفتند ، سعدیا ، بسیار
 که ره به عالم دیوانگان ندانستند
 (سعدی)

هَلْکِه هُشدار که در شهر دوسه طرار اند
 که به تدبیر ، کُله از سرمه بردارند
 دوسه رند اند که هشیار دل و سرمست اند
 که زمین را به یکی عربده در چرخ آرند
 یار آن صورت غیب اند که جان طالب او ست
 همچو چشم خوش او ، خیره کُش و بیمار اند
 صورتی اند ؛ ولی دشمن صورتها اند
 در جهان اند ؛ ولی از دوجهان بیزار اند
 خرقه پوشانه ، یکی با دگری در جنگ اند
 لیک ، چون درنگری ، متفق و یککار اند
 همچو شیران بدرانند و به لب می خندند
 دشمن یکدیگر اند و به حقیقت یار اند

پیش تو، نیک سرایند و ز پس بدگویند
 آشکارا چو گُل افند و به نهان چون خار افند
 به کف ارخاک بگیرند، زر سرخ شود
 زان که این مردم دیگر، همه، مردمخوار افند
 (دیوان کبیر)

«جوهر اگر در خلایب افتد، همچنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد،
 خسیس. استعداد، بی تربیت، دریغ است و تربیت نامستعد، ضعیف. خاکستر،
 نسبیه عالی دارد که آتش، جوهر علوی است؛ ولیکن چون به نفس خود
 هنری ندارد، با خاک برابر است. و قیمت شکر، نه ازنی است که آن خود
 خاصیت وی است * .»

(گلستان)

*- اگر به متون چاپ شده دقت شود، ملاحظه می شود که املاي افعال رابط،
 در آنها تا چه حد دچار آشفتگی است!

اشتقاق و املاي شناسه‌ها و ضمائر متصل

شناسه‌ها علایمی است که به ریشه فعل می‌چسبد؛ تا شخص و تعداد فاعل را معین کند. و ضمائر متصل کلماتی است که به پای فعل و اسم می‌چسبد تا شخص و تعداد را در حالت مفعولی و اضافی، مشخص گردانند.*
شناسه های فاعلی عبارت است از:

مفرد : جمع :

اول شخص (متکلم) م (am) — یم (im)

دوم شخص (مخاطب) ی (i) — ید (id)

سوم شخص (غایب) د (ad) — ند (and)

این شناسه‌ها، به ریشه ماضی و امر متصل و موجب صرف فعل می‌گردد.

بدینسان :

ریشه ماضی شناسه ریشه امر شناسه

رفتم (رفته — م) روم (رو — م)

رفتی (رفته — ی) روی (رو — ی)

* — این شناسه‌ها را در کتب دستور « م — ی — د — یم — ید — ند » نوشته‌اند

که ناقص و نارساست و با تلفظ درست تطابق ندارد.

رفت (رفت - * رَوَد (رو - د)

رفتیم (رفته - یم) رویم (رو - یم)

رفتید (رفته - ید) روید (رو - ید)

رفتند (رفته - ند) روند (رو - ند)

این شناسه‌ها ، با پنج صیغه از افعال رابط ، تشابه لفظی دارد ؛ لیکن معنا و املای آن‌دو متفاوت است و با حفظ همین تفاوت املاست که می‌توان از مشتبه شدن آن‌دو پیشگیری کرد.

افعال رابط ، با حروف آواز آغازی ، نگاشته می‌شود ؛ زیرا که باید جدا و مشخص املا شود اما شناسه‌ها با حروف آواز میانی نگاشته می‌شود ؛ زیرا که می‌باید به ریشه بچسبد . مقصود از حروف آواز آغازی « آ - ای » و مراد از حروف آواز میانی « - ی ، ی ، است * .
ضمایر متصل مفعولی عبارت است از :

مفرد : جمع :

اول شخص (متکلم) — م (am) — مان (eman)

دوم شخص (مخاطب) — ت (at) — تان (etan)

سوم شخص (غایب) — ش (ash) — شان (* eshan)

* شناسه سوم شخص مفرد (- د) ، در صرف فعل امرو مضارع آشکار و در صرف فعل ماضی ، نهان است .

* بنگرید به مبحث حروف آواز فارسی در همین کتاب .

* - این ضمایر را در کتب دستور (م - ت - ش - مان - تان - شان) نوشته اند که ناقص و نارساست و با تلفظ درست تطابق ندارد .

این ضمایر، قاعدهٔ به ریشهٔ ماضی و امر می‌چسبد، مگر اینکه در شعر، در موارد استثنائی، از ریشهٔ فعل فاصله گیرد و به واژهٔ دیگر پیوندد. مثال:

ریشهٔ ماضی + ضمیر متصل مفعولی

گفتم (گفتـم) یعنی: من را گفت، به من گفت
گفت (گفتـ) «ت» تو را گفت، به تو گفت
گفتش (گفتـش) «ش» او را گفت، به او گفت
گفتمان (گفتـمان) «مان» ما را گفت، به ما گفت
گفتتان (گفتـتان) «تان» شما را گفت، به شما گفت
گفتشان (گفتـشان) «شان» ایشان را گفت، به ایشان گفت

ریشهٔ امر + حرف واسطه + شناسهٔ فاعلی + ضمیر متصل مفعولی:

گویدم (گو-ید-م) یعنی: مرا گوید، به من گوید
گویدت (گو-ید-ت) «ت» تو را گوید، به تو گوید
گویدش (گو-ید-ش) «ش» او را گوید، به او گوید
گویدمان (گو-ید-مان) «مان» ما را گوید، به ما گوید
گویدتان (گو-ید-تان) «تان» شما را گوید، به شما گوید
گویدشان (گو-ید-شان) «شان» ایشان را گوید، به ایشان گوید

مثال از موارد استثنائی در لغات شعری:

کنون گزمت باشد به ایران گذر، (اگر گذر باشدت)

ز گودرز گشواد یابی خبر

(شاهنامه)

به دشمن برت مهربانی مباد (بر دشمنت)

که دشمن درختی است تلخ از نهاد

(ابوشکور بلخی)

یادآوری - سوم شخص مفرد این ضمائر، در فارسی دری کهن؛ در فعل ماضی، شناسهٔ فاعلی نیز بوده است، امروزه این صرف فقط در تداول عامه مانده است.

مثال :

گفتش که ... یعنی او گفت که ...

مثال از شا نامه :

برفت و به « رخش » اندر آورد پای

برانگیخت آن پیل-پیکر ز جای

سوی مرز تورانش بنهاد روی (او سوی توران روی بنهاد)

چو شیر دُر آگاه نخجیری جوی

ضمائر متصل اضافی، لفظاً همان ضمائر متصل مفعولی است؛ لیکن معنأ تفاوت دارد. این ضمائر به ریشهٔ فعل متصل نمی‌گردد، بلکه به اسم * می‌چسبد. مثال :

اسم + ضمیر متصل اضافی

دستم (دست - م) یعنی : دست من

دست (« ت) « « تو

دستش (« ش) « « او

* - در فارسی پهلوی و فارسی دری کهن، به حروف اضافه نیز می‌چسبیده است. مثل : ازش (ازاو). این استعمال امروزه در تداول عامه رایج است؛ چنانکه گفته می‌شود: بهش (به او) .

اسم + ضمیر متصل اضافی

دستمان (دست - مان) یعنی: دستِ ما
دستتان (دست - تان) « شما
دستشان (دست - شان) « ایشان

نکات املائی

۱- هرگاه ضمایر متصل به کلمات مختوم به دو حرف آواز کشیده «ا، و» متصل شود، برای نرمش لهجه، حرف آوازپذیر «ی» میان آندو فاصله می‌شود. مثال

جایم	جایمان	رویم	رویمان
جایت	جایتان	رویت	رویتان
جایش	جایشان	رویش	رویشان

اینگونه کلمات، اگر در شعر مخفف شود، حرف واسطه و حرف اول ضمیر، هم در تلفظ و هم در املا از آن می‌افتد. مثال:
دورکن از دامن اندیشه دست

قسمت محذوف

از پی مقصود برو قات پاست (تایت: تا - پی - - ت)

(پروین)

کمندی کرده گیسوش از تن خویش (گیسوش: گیسو- پی- ش)
فکنده در کجا؟ در گردن خویش

(خسرو و شیرین نظامی)

گردش این گنبد و مهر و دهانش
گردد بر آورد هم از اولیاش
کینه نجوید مگر از دوستان
برچه نهادی تو الهی، بناش؟

۲- هرگاه ضمائر متصل اضافی، به کلمات مختوم به حرف آواز «ه، و» متصل شود؛ در سه صیغه مفرد، حرف اول ضمیر، در املا از شکل «ـ» به شکل «آ» مبدل می شود و در سه صیغه جمع، لفظاً و کتباً محذوف می گردد. مثال:

خنده ام

خنده مان

خنده ات

خنده تان

خنده اش

خنده شان

در شعر، گاهی، صیغه های مفرد نیز مخفف می گردد و حرف اول ضمیر از آنها لفظاً و کتباً حذف می شود. و املاي آن، وضع دقیقی به خود می گیرد. مثال:

تشنه م به لب فرات بردی (تشنه - م)

ناخورده به دوزخم سپردی

(لیلی و مجنون نظامی)

نه مئه غذای فرزند، از خون حیض باشد

پس آبله ش برآید و صورت شود مجدر (آبله - ش)

(خاقانی)

۳- هرگاه ضمایر متصل اضافی ، به کلمات مختوم به «ة، ة» عربی که در فارسی مبدل به حرف آواز «ه، ه» شده است ، متصل شود؛ نیز وضع مذکور در بالا را خواهد داشت . مثال :

خطابه ا م	خطابه مان
خطابه ا ت	خطابه تان
خطابه ا ش	خطابه شان

مثال از تخفیف در شعر :

ای غنچه دهانت ، از چشم سوزنی کم

سوزن شکاف غمزه ت و سوسنمای عبهر* (غمزه - ت)

(خاقانی)

صاحب سفر کدام راه است ؟

سفره ش به کدام خانقاه است؟ (سفره - ش)

(لیلی و مجنون نظامی)

۴- هرگاه ضمایر متصل به کلمات مختوم به حرف آواز کشیده «ی»

متصل شود ، در سه صیغه مفرد ، برای نرمش لهجه ، حرف آواز پذیر «ی»

میان دو قسمت واسطه می شود و در سه صیغه جمع حرف اول ضمیر ، لفظاً و

کتاباً می افتد . مثال :

خوبیم	خوبیمان
خوبیت	خوبیتان
خوبیش	خوبیشان

*- عبهر، کنایه از چشم معشوق است.

جهانا پېروردیش در کنار
و زان پس ، ندادی به جان زینهار
(فردوسی)

لاله‌اش از سیلیبت نیلوفری شد . آه ، آه
ای معلّم ! شرم از آن رویت نشد ؟ رویت سیاه !
دراملای اینگونه کلمات ، نکته قابل توجه این است که اگر مخفّف نشده
باشد، نباید حرفی از آن اسقاط شود*.
توجه فرمائید:

املاى غلط	املاى درست
پېروردیش	پېروردیش
سیلیت	سیلیبت
شیرینیم	شیرینیم

مثال از تخفیف در شعر :

پروین به چه ماند؟ به یکی دسته نرگس یا نسترن تازه که در سبزه نشانش
(ناصر خسرو)

هـ- دوم شخص مفرد ضمیر متصل مفعولی (ت) در شعر کهن فارسی
دری، با کلمه « این » ترکیب شده ، یکی از لغات شعری را به وجود آورده که
غالباً به صورت مخفّف به کار رفته است . در املای این لغت ، برای نمایش
تخفیف، بهتر است از نهادن جزم غفلت نشود . مثال :

مخفّف

اینت، واینت اینت ، وینت

*- این اشتباه املائی در اغلب کتب دیده می‌شود:

دوست ، نزدیکتر از من به من است
وینت مشکل که من از وی دور ام
(گلستان - باب دوم)

۶- هرگاه شناسهٔ فاعلی و ضمیر متصل مفعولی ، در پی هم باشد، بدیهی است که هر دومی باید متصل املا شود . مثال :

گفتمش سیربینم ، مگر از دل پرود (گفته - م - ش)
آنچنان پای گرفته است که مشکل پرود
(سعدی)

همی زین فزون بایدم لشکری (باید - د - م)
هم از مردم و هم ز دیو و پری
(شاهنامه)

۷- هرگاه شناسهٔ فاعلی و ضمیر متصل مفعولی در پی هم باشد و در شعر مخفف گردد ، بهتر است برای نمایش تخفیف ، از نهادن جزم غفلت نشود .
مثال :

اگر تند بادی بر آید ز «گنج» ،
به خاک افکند نورسیده ترنج ،
ستمکاره خوانیمش ، ار دادگر (خواز - یم - ش)
هنرمند گوئیمش ، ار بیهنر (گو « «)
(شاهنامه)

سخن چون بدینگونه بایدت گفت ،
مگوی و مکن رنج با طبع جفت
(باید - د - ت)
(شاهنامه)

۸- برای نمایش هر تخفیفی که در شعر درشناسه یا ضمیر حاصل گشته ، بهتر است از نهادن جزم استفاده شود تا راهنمای قرائت صحیح باشد .
مثال :

به بند کمرش اندر آورد چنگ
جدا کردش از پشت زین پلنگ

«

به ایران برادرت شاه نواست
جهاندار و بیدار و کیخسرو است

«

بر این کاریزدان، تو را راز نیست ؛
اگر جانت با دیو انباز نیست

*

کف اندر دهانشان شده خون و خاک

همه گبر و برگستوان ، چاک چاک

(شاهنامه)

پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش برکنار نهاد

بر سر لوح او نبشته به زر : «جور استاد ، به ز میهر پدر»

(گلستان - باب هفتم)

۹- هرگاه ضمیر متصل مفعولی (م -) به ضمیر منفصل « تو » متصل

شود ، صلاح آن است که حرف اول ضمیر متصل (-) عیناً در املا مرقوم

گردد ؛ تا نمایشگر تفاوت آن با فعل رابط « ام » و راهنمای قرائت صحیح

باشد . مثال :

روزگاری است که سودا زده روی تو ام (فعل رابط)

خوانگه نیست ؛ مگر خاک سرکوی تو م (ضمیر متصل)

به دو چشم تو که شوریده تر از بخت من است ،
 که به روی تو من آشفته تر از موی تو ام (فعل رابط)
 نقد هر عقل که در کیسه پندارم بود ،
 کمتر از هیچ برآمد به ترازوی تو ام (ضمیر متصل)
 همدمی نیست که گوید سخنی پیش منت
 « « محرمی نیست که آرد خبری سوی تو ام
 چشم برهم نزنم ؛ گر تو به تیرم بزنی ،
 « « لیک ترسم که بدوزد نظر از سوی تو ام
 زین سبب خلق جهان اند مرید سخنم
 که ریاضتکش محراب دو ابروی تو ام (فعل رابط)
 دست مَوتَم نکند میخ سراپرده عمر ،
 (ضمیر متصل) گر سعادت بزند خیمه به پهلوی تو ام
 تو مپندار کز این دربه ملامت بروم
 که گَرَم تیغ زنی ، بنده بازوی تو ام (فعل رابط)
 سعدی از پرده عشاق چه خوش می گوید:
 « تُرک من ! پرده برانداز ! که هندوی تو ام » « «

تمرین املاي شناسه ها و ضمایر متصل

چو دیوانه ، میخواره ، هر چه ت بگوید
 نه بر بد ، نه بر نیک ، باور مدارش

* * *



جهان دشمنی کینه دار است با تو

نباید که بفزایدت آشکارش *

من آگاه گشتم از غدر و غورش

چگونه بوم ، زین سپس ، یار غارش

(ناصر خسرو)

نفرستیم پیام و نگوئی به حسن عهد

کنند حصار بسته ، چون بیژن چگونه ای

(مسعود سعد)

یکم* روز ، بر بنده بی دل بسوخت

که می گفت و فرماندهش می فروخت :

« تو را بنده از من به افتد بسی

مه را چون تو خواهی نیفتد کسی »

(بوستان)

ای که هرگز فرامشت نکند !

هیچ از بنده یاد می آید ؟

(گلستان)

یارب ! چه خوش اتفاق باشد

گربا منت اتفاق باشد

من باتو نشسته ، گوش در گوش

با من تو کشیده ، نوش در نوش

در بر کشمت ، چو رود در چنگ

پنهان کنمت چو لعل در سنگ

گردم ز خمار نرگست مست

مستانه کشم به سنبلیت دست

* - آشکارش ، یعنی : ظواهر دنیا .

* - یکم روز ، یعنی : يك روز مه را ...

برهم شکنم شکنج گیسوت تا گوش کشم کمان ابروت

* * *

گه در بر خود کنم نشست گه نامه غم دهم به دست

* * *

چشمه منما چو آفتابم مفرب ز دور چون سراپم

از تشنگی جمالت ، ای جان ! جو-جوشده ام چو خالت ، ای جان !

(لیلی و مجنون نظامی)*

علامت مفعولی «را» و املای آن

کلمه «را» نماینده حالت مفعولی اسم است .

این کلمه ، در فارسی دری کهن ، معانی گوناگون داشته . از جمله :

«را» به معنا «برای» . مثال :

« پسندیده تر سیرتی ملوک را آن است که حکیم خویش عقل کل را

سازد .»

(کليلة و دمنه)

نوآموز را ذکر و تحسین و زه ز تو بیخ و تهدید استاد به

(بوستان - باب هفتم)

«را» به معنای «از» . مثال :

« طفل بودم که بزرگی را پرسیدم از بلوغ .»

(گلستان - باب هفتم)

* - نقل از غزلی که مجنون برای لیلی سرود .

قضا را من و پیری از فاریاب
 رسیدیم در خاک «مغرب» ، به آب
 (بوستان)

« را » به معنای « از آن »* . مثال :
 فرومانده گردون گردان به جای
 شده سست خورشید را دست و پای
 جهان را دل از خویشتن پر هراس
 جَرس بر گرفته نگهبان پاس
 (شاهنامه)

و اما مسأله‌ای که در این کتاب موضوع بحث است ، املاي این علامت
 مفعولی است که آیا به اسم بچسبد یا از آن جدا باشد ؟
 برای روشن کردن این نکته ، به ذکر مقدماتی مبادرت می‌شود :
 فارسی باستان ، در روزگارهای بسیار دور ^{مُعَرَّب} بوده است ؛ یعنی آخر
 واژه به‌مناسبت حالتی که در جمله پیدا می‌کرده ، اعرابی خاص می‌داشته است .
 اعراب ، در فارسی پهلوی تقریباً از میان رفته . و فارسی دری ، گرچه
 هنوز آثار ضعیفی از اعراب در آن باقی است ، دیگر يك زبان ^{مُعَرَّب} به‌شمار
 نمی‌آید .

مراد از اعراب ضعیف ، نشانه‌هائی است که اسم در حالت ندائی ،
 اضافی و مفعولی (در مفعول صریح) با خود دارد ؛ ولی هر سه ، کمقوت و
 متزلزل است .

* - می‌توان آن را جانشین علامت اضافی کرد . بدینسان :
 خورشید را دست و پای = دست و پای خورشید . جهان را دل = دل جهان .

اعراب ندا که در دستورها به آن «پساوند ندا» گفته شده ، تعمیم ندارد و بسا که به جای آن ؛ کلمه ندا که از اصوات به شمار است ، پیش از اسم در می آید . مثال :

ای خدا = خدایا

ای شاه = شاها

ای دل = دلا

علامت اضافه ، در برخی موارد حذف می شود . از جمله در اضافه مقلوب در کلمات مرکب و در ضرورت شعری .
علامت مفعولی هم با آسانی حذف می گردد ، بی آنکه معنا مختل یا نارسا شود . مثال :

« و این کتاب بیاوردند از بغداد »

(مقدمه ترجمه تفسیر طبری)

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند

تکیه ، آن به که ، بر این بحر معلق نکنی

(حافظ)

در فارسی امروزی ، در زبان محاوره ، در لهجه های مختلف محلی ، هنوز نشانه هایی از اعراب اسم در حالت مفعولی ، هست . از این قرار :

مثال : مهین دیدم (مهین را دیدم .)

۱- مهینا « « « «

ر- مهینر « « « «

ر- مهینر « « « «

بدیهی است که نمی‌توان گفت که این نشانه‌ها ، همان اعرابهای باستانی است ، ولی هست و پیداست .

اما در فارسی رسمی و ادبی ، تنها کلمه « را » علامت مفعولی است .
املائی این علامت ، همیشه نا منظم بوده و در متون ، گاه متصل به اسم و گاه جدا از آن نگاشته شده است .

برای تعیین تکلیف املائی « را » و انتخاب شیوه‌ئی ثابت در نگاشتن آن ، می‌توان گفت :

چون در فارسی دری مسأله اعراب مطرح نیست ، پس لزوم ندارد که این علامت به اسم چسبانیده شود . نیز ، فایده جدا نوشتن آن این است که خط زیبا و روشن می‌گردد .

مقایسه دو شیوه املائی در عبارات زیر ، این نکات را روشن می‌سازد :

راه را بگیر و برو . راه را بگیر و برو .

دست را بده به من . دست را بده به من .

آموزگاران را احترام کنید . آموزگاران را احترام کنید .

یکی را چو سعدی دلی ساده بود ... یکی را چو سعدی دلی ساده بود ،

حکیمی پسران را پند همی داد ... حکیمی پسران را پند همی داد ...

توانگران را وقف است و نذر ... توانگران را وقف است و نذر ...

داد آب ز نرگس ارغوان را داد آب ز نرگس ارغوان را

در حوضه کشید خیزران را در حوضه کشید خیزران را

نکات املائی

۱- در فارسی فقط دو کلمه مرکب هست که جزء دوم آنها کلمه « را » است و می باید متصل به جزء اول املا شود :

یکی - کلمه استفهام « چرا » که حکم يك کلمه را دارد و نشاید که اجزاء متشکل آن، از هم گسسته شود.

یادآوری - هرگاه کلمه « چرا » پیش از افعال رابط قرار گیرد ، فقط در سوم شخص مفرد ، حرف اول فعل در املا حذف می شود :

چرا ای ؟ - چرا ام ؟ - چرا ست ؟ چرا ایم ؟ - چرا اید ؟ - چرا اند ؟

دیگری - کلمه ربط مرکب « زیرا - زیرا که - ایرا - ایراک - ازیرا - ازیراک - ازیراکه » که نیز در حکم يك کلمه است و اجزاء متشکل آنها را نباید از هم گسست . مثال :

سپیدار ، مانده است بی هیچ چیزی ؛ ازیراکه بگزید مستکبری را

نیکو ثمر شو ؛ ایراک مردم ، بجز ثمر نیست

بدو بندم من ؛ ازیراک تن و جان را

عقل بسته است و به جان بسته و حیران ام

نیارم که یارم بو د جاهل ؛ ایرا

که را جهل یار است ، یار است مارش

(ناصر خسرو)

۲- ضمائر مبهم مرکّب که جزء آخر آنها «چه» باشد، نباید متصل به «را» نگاشته شود. مثال :

آنچه را نمی دانی، پرس. - هوچه را شنیدی، فراموش کن.
 املای این کلمات به صورت : آن چرا- هر چرا - خطا و خلاف اصل اشتقاق است.
 ۳- ضمیر استفهامی «که» و ضمیر مبهم «که» نباید متصل به «را»
 املاشود. مثال

که را جاودان ماندن امید ماند؟ که کس را نبینی که جاوید ماند
 (بوستان)

که را سیم وزرماند و گنج و مال پس ازوی به چندی شود پایمال
 (بوستان)

املای این کلمات به صورت «کرا» خلاف فصاحت و غلط املائی
 است.

۵- هرگاه اصل جدا نگاشتن علامت مفعولی «را» را پذیرفته باشیم،
 ضمائر منفصل نباید از این قاعده مستثنا شود. و همه آنها می باید به يك شیوه
 املاشود. بدینسان :

ما را	مه را
شمارا	تورا
ایشان را ، آنان را	او را ، وی را

چون ممکن است در صحت املای «مه را و تو را» برای خواننده
 گرامی تردید حاصل آید، یا این شیوه، خرق عادت محسوب شود، درباره این دو
 ضمیر، به توضیح مبادرت می شود :

ضمیر «هن»، در فارسی باستانی، خصوصاً در لهجه های شرقی ، بانون
 غنه (nasal)، ازبینی تلفظ می شده است .

نون غُنه، در فارسی دری متروک گشته و در الفبای امروزی ما، معدوم است؛ ولی در لهجه‌های فارسی هند، پنجاب، افغانستان، خصوصاً پس از حرف آواز «ا»، هنوز باقی است. و در املای هندی، این نون را با اسقاط نقطه آن مشخص می‌گردانند.

توان گفت: کلمه «مه» که تلفظ آن از بینی است، نمایشی است از تلفظ قدیم و املای آن بدین صورت، برای مشخص کردن نون غُنه ابداع شده است. نیز توان گفت: کلمه «مه» مخفف کلمه «من» است و این تخفیف، در حالت مفعولی این ضمیر، برای حفظ نرمی و زیبایی لهجه، ضرورت یافته است.

به هر حال، کلمه کوچک «مه» از دو حرف «م، ه» تشکیل شده است و چون حرف آواز «ه» در پای کلمه، به ابداع ایرانیان*، به صورت «ه» نگاشته شده، پس املای کلمه به صورت «مه» درست است و ایرادی ندارد نظیر این کلمه، در لهجه‌های محلی فارسی، «قه» است به معنای «تو» مثال:

به صحرا بَنگُرم، صحرا قه وینم (تو را بینم)
به دریا بَنگُرم، دریا قه وینم « « «

(بابا طاهر)

ضمیر «تو» نیز از دو حرف (ه-ا) تشکیل یافته است. و چون حرف آواز کوتاه «ه» در الفبای فارسی، شکل آخر ندارد، از شکل حرف آواز «و» برای بیان حرکت استفاده شده است*.

* - بنگرید به مبحث حروف آواز فارسی، در همین کتاب.

* - بنگرید به مبحث حروف آواز فارسی، در همین کتاب.

نظیر این کلمه ، در لهجه‌های محلی فارسی ، ضمیر «مو» است که حرف
آخرش برای بیان حرکت ماقبل است و کوتاه است . مثال :

چو مو يك سوتۀ دل پروانه‌ئی نه (چو من)
به عالم همچو مو دیوانه‌ئی نه (همچو من)
(بابا طاهر)

مگر شیر و پلنگ ای . ای دل ، ای دل ؟
به مو دایم به جنگ ای . ای دل ، ای دل ! (به من ، با من)
(بابا طاهر)

ضمیر منفصل «تو» کوتاه و ظریف است . و حرف آخر آن ، برای بیان
حرکت ، است و نباید از آن سلب شود . به همین جهت املای آن در حالت
مفعولی به صورت «توا» اختصاری است نابجا و غلط است .

در پایان این مبحث ، دوشیوة املائی برای مقایسه ، از نظر خوانندۀ گرامی
می‌گذرد . یکی ، پیشنهاد نگارنده که در آن ، هم اصل اشتقاق و درستی کلمه
رعایت شده و هم جنبۀ زیبایی و روشنی خط . دیگری املای متداول که آشفته
و تیره است و امید است که نحوه املای درست از طریق مقایسه ، برای خوانندۀ
گرامی ، روشن گردد .

مه را مرا

تو را ترا

او را ، وی را ویرا

ما را —

شما را —

ایشان را ، آنان را ایشانرا ، آنانرا

تمرین املاي «را»

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که ابلیس را دید شخصی به خواب
 به بالا صنوبر . به دیدن چو حور چو خورشیدش از چهره می‌تافت نور
 فرارفت و گفت: «ای عجب این توای؟» فرشته نباشد بدین نیکوئی !
 تو کین روی داری به حسن قمر ، چرا در جهان ای به زشتی سمر ؟
 چرا نقشبندت ، در ایوان شاه ، دژ مروی کرده است و زشت و تباه ؟
 تو را سهمگین - روی پنداشتند به گرما به در ، زشت بنگاشتند
 شنید این سخن بخت بر گشته دیو به زاری بر آورد بانگ و غریو
 که «ای نیکبخت ! این ، نه شکل من است ؛ و لیکن قلم در کف دشمن است
 برانداختم بیخشان از بهشت کنونم ، به کین ، می‌نگارند زشت»

* * *

مه را همچنان نام نیک است ، لیک ز علت نگوید بداندیش نیک *

* * *

اگر محتسب گردد ، آن را غم است که سنگ ترازوی بارش کم است
 چو حرفم برآمد درست از قلم ، مه را از همه حرفگیران چه غم ؟

* * *

*- یعنی: بداندیش به علتی از ذکر نیکی نام من خودداری می‌کند - مقصودش
 «حسد» است و ضمیر «مه» در این بیت، راجع است به خود سعدی .

کسی را نظر سوی شاهد رواست که داند بدین شاهی* عذرخواست

* * *

نکونام را جاه و تشریف و مال بیفزود و بدگوی را گوشمال

* * *

تحمل کند هر که را عقل هست نه عقلی که خشمش کند زیر دست
(بوستان - به اختصار)

مثال دیگر:

که را آمد این پیش کامد مه را
بکُشتم جوانی ، به پیران سرا
(شاهنامه - داستان رستم و سهراب)

* - شاهد یعنی معشوق و شاهی یعنی نکوئی و معنای مصرع دوم این است: که
بتواند بدین نکوئی پوزش خواهد. و بدین زیبایی سخن گوید.
* - یعنی: پیرانه سر، سرپیری - الف در آخر آن زاید است.

پیشاوند و املای آن

پیشاوند* به کلمه کوتاه و غیرمستقلی گفته می‌شود که بتنهایی مورد مصرف ندارد؛ ولی با قلاب شدن بر سرواژه‌های اصلی، واژه‌ئی نو با معنائی جدید می‌سازد. با این تعریف، لفظ وقتی پیشاوند است که مفهوم لغت اصلی را تغییر داده باشد. مانند پیشاوند: در، ۱۹، و ر که با لغت اصلی رفتن ترکیب شده، لغات: در رفتن، وارفتن، و در رفتن را می‌سازد که هر يك مفهومی خاص دارد.

پیشاوندها، در زبانهای آریائی نقش بسیار مهمی در تکثیر لغت دارد و این وضع، یکی از وجوه امتیاز زبانهای آریائی از زبانهای سامی است. گاهی ترکیب پیشاوند با کلمه اصلی، نامحسوس است. مانند «آ» در لغت مرکب **انوشیروان*** و «پَر» در کلمه **پرتو**. و گاه بارز است. مانند «پَر»

* - پیشاوند از اصطلاحات جدید دستوری است که در مقابل اصطلاح اروپائی préfixe ساخته شده است. شاید نیز ترجمه‌ئی است از اصطلاح قدیم **تصدیر** یا **مؤید** مقدم. به هر حال، جزء دوم این کلمه (**آوند** یا **وَنَد**) در فرهنگها، معانی مختلف دارد ولی هیچ يك با مفهومی که در ساختن این اصطلاح مورد نظر بوده، تناسب ندارد یا رسانیست. با اینهمه، لغتی است که ساخته شده و متداول گشته است.

* - اجزاء متشکل این لغت مرکب، در شکل باستانی آن، بدین ترتیب است:

باقی پاورقی در صفحه ۱۲۸

در کلمهٔ برجسته و « نا » در کلمهٔ نامورد.

ترکیبهای نامحسوس ، خاص پیشوندهای باستانی است و درواژه‌های کهن دیده می‌شود و تشخیص آنها نیاز به علم زبانشناسی دارد. در دستور زبان اروپائی ، یکی از شرایط پیشوند شمرده شدن لفظ ، آن است که چون از سر کلمه بریده شود ، باقی کلمه در زبان معاصر ، مورد مصرف داشته باشد.

برخی از پیشوندها کمیاب و برخی فراوان است . مثلاً ، پیشوند « ذَ » اندک و پیشوند « نا » فراوان است .

پیشوند های فارسی ، هم بر سرواژه فارسی می‌نشیند ، هم بر سر واژه غیرفارسی. مانند: ذَ ، پَ ، یَ ، با ، که با واژه فارسی ، صفات مرکبی چون : نجسب ، بجا ، بیکار ، با هوش ، می‌سازد و با کلمهٔ عربی ، صفات مرکبی مانند :

« نفهم - بقاعده - بیرحم - باتربیت »

گاه ممکن است يك کلمهٔ مرکب دوپیشوند داشته باشد . مانند :

نابسامان (نا - پ - سامان)

از آنچه بیان شد ، روشن می‌گردد که پیشوند ، همیشه می‌باید متصل به کلمهٔ اصلی املا شود. و اگر کلمهٔ اصلی مختوم به حرف غیرمتصل باشد ، می‌باید بدون فاصلهٔ خطی یا چایی مرقوم گردد.

اینک پیشوندهای مشهور و متداول فارسی ، با املاي آن :

پیشوند نفی حرف واسطه لغت اصلی پساوند لغت اصلی

آ - ذَ - اوش - ك روان (رو - ان)

اوش یا هوش به معنای مرگ و کلمهٔ انوشکروان به معنای بیمرگ و جاوید است.

بر: برافتادن - برنشستن - برخاستن - برآمدن - بردویدن

ور: ورافتادن - ورانداز کردن - ورشکستن - ورپریدن

اندر: اندرافتادن - اندرآویختن - اندرشدن

در: درافتادن - درآویختن - درخواست - درگذشت

فرا: فراگرفتن - فرا رفتن - فرا پوشیدن

فرو: فرونشستن - فروباریدن - فروخواندن - فروکش

فراز: فراز آمدن - فراز کردن *

باز: باز یافتن - باز گفتن - باز گشتن - دید و بازدید - بازخواست -

بازجوئی - بازنشسته.

۱۹: وا شدن - وا کردن - وانمودن - واماندن

آ: آسامان (بیسامان) - آمدرداد (بیمرگ) - آکار (بیکار) - انیران (غیر

ایرانی ، بیگانه) - آنوش (بیمرگ) *

با: باهوش - بادب - بامروت - بامعنا - باکمال - باوقار - باشکوه

ب: بخرد - بشکوه - بآندام - بسزا - بمورد.

بی: بیکار - بیعار - بیخرد - بیشعور - بیجا

بر: برآمده - برجسته .

در: درخور - درکار - درآمد .

فر: فرزانه - فرزام - فرسوده .

فرا: فراخور.

* حافظ گوید: حضور مجلس انس است و دوستان جمع اند

«وَأَنْ يَكَادَ» بخوانید و در فراز کنید (ببندید)

*- این پیشاوند، باستانی و کمیاب است .

فرو: فرومایه - فروتن - فرونشسته .

نا: ناچار - نابینا - نامحرم - ناسزا - ناکام - ناامید

نَ: نسپاس - نمرد - نچیز - نفهم - نجسب - نسوز - نشکن .

۱۹: وارفته - وازده - واگذار .

ور: ورآمده - ورنیامده - ورمالیده - ورشکسته

هم: همسر - همکار - هموزن - هموطن

پساوند و املاى آن

پساوند* به کلمه غیر مستقلی گفته می‌شود که بتنهایی مورد مصرف ندارد؛ لیکن با قلاب شدن به پای واژه اصلی، وسیله تکثیر لغت و موجد معنای جدید می‌گردد.

پساوند، مانند پیشاوند، از مشخصات زبانهای آریائی است و چون از نظر اشتقاق، موقعیت صرفی، نقش سازندگی و نحوه ایجاد معانی، در همه زبانهای آریائی یکسان است، از لحاظ املانی باید تابع قاعده کلی باشد و همان‌طور که در املاى علمى و منطقى اروپائى متداول است، همیشه و بدون استثنا، متصل به کلمه اصلی نگاشته شود.

در املاى اروپائى، هرگز پساوند از کلمه اصلی بریده نمى‌شود. مثال از انگلیسى:

* - کلمه «پساوند» اصطلاح دستوری جدید است که در مقابل اصطلاح اروپائی «suffixe» ساخته شده است.

۱- صفتهای مرکب با پساوند :

ترجمه فارسی	پساوند	لغات اصلی	لغت مرکب
برین ، عالی	+ ent	excel	excellent
بیوسان ، منتظر	+ ant	expect	expectant
شکّامیز	+ ful	doubt	doubtful
گران ، پرخرج	+ sive	expend	expensive
راحتبخش	+ able	comfort	comfortable

۲- اسمهای مرکب با پساوند :

گذرگاه ، راهرو	+ age	pass	passage
آمیزش ، ترکیب	+ ture	mix	mixture
ناخوشی ، بیماری	+ ness	sick	sickness
گوناگونی ، تفاوت	+ ence	differ	difference

۳- قید :

مهربانوار	+ ly	kind	kindly
-----------	------	------	--------

پساوندهای فارسی ، هم با واژه های فارسی ترکیب می شود هم با غیر فارسی. مانند :

* - پساوند در انگلیسی فراوان است و برای ساختن اقسام صفت و اسم و قید ، از

کلمه اصلی (verb) به کاری رود . پساوندهای مشهور این زبان عبارت است از :

ent - able - ary - ant - en - ed - ern - al - ful - less - sive....

(برای صفت)

ness - tion - or - er - ment - ance - t - ant - ent - est - al -

ure - ture - age - th - hood - ship - ity - ism - y - dom... (برای اسم)

— مند : هوشمند ، ثروتمند

— ومند : دانشمند، حاجتمند

— ك : مرغك ، طفلک

— گین : خشمگین، غمگین

— ناك : نمناك، طربناك

— كده : دانشكده ، محنتكده

— گر : ستمگر ، صورتگر

— وار : شاهوار ، صدفوار

— كار : ستمكار ، طلبكار

ممکن است دو پساوند ، دنبال هم ، به کلمه اصلی پیوندند . مانند :
توانگری (توان — گر — ی)

دراملای برخی از پساوندها، حتی در چاپهای معتبر ، قاعدهٔ یکسان
مراعات نگردیده است و دو قسمت کلمهٔ مرکب جدا از هم املا شده است .
مانند :

عیب ناك — شاهوار — برق آسا — فلك وش

که املای علمی و صحیح آنها چنین است :

عیبناك — شاهوار — برقاسا — فلكوش

پساوندهای مشهور و متداول فارسی از این قرار است : *

— آسا ، اسا : مرگاسا — نهنگاسا — گرگاسا — صبحاسا — وحشی آسا

— ا : زیبا — شنوا — گویا

— ار : خواستار — دوستار — خریدار — گفتار — گرفتار *

* — برای دانستن معانی پساوندها، به کتابهای مفصل دستور زبان مراجعه فرمائید.

ان	:	دوان - خندان - گریان
انه	:	دوستانه - یارانہ - عاقلانہ - زیرکانہ
اور	:	دلاور - تکاور
اوند	:	خویشاوند - پستانوند (زمین ناهموار)
نده	:	دونده - شنونده - خواہنده
ك	:	مرغك - باباك - طفلك - عروسك
ور	:	جانور
ه، ۵	:	خانه ، سبزه ، خسته ، دختره *
ستان	:	فرهنگستان - کودكستان - گلستان - سُنبلستان
م	:	یکم ، دوم ، چندم
مین	:	یکمین ، چندمین ، هزارمین
و، ۹	:	یارو - گیسو
ور	:	مزدور - رنجور - دستور - گنجور
ومند	:	دانشومند - حاجتومند
ویه	:	شیرویه - سیبویه - کاکویه - بابویه
ی	:	شیری - نیلی - کاری - سپیدی *
ئی	:	قهوهئی - لیموئی - دارائی *
یز	:	کنیز
یزك	:	كنيزك
یچه	:	دریچه

* - معانی مختلف این پساوند، در کتای مفصل دستور ، نوشته شده است.

زَرین - سیمین - نگارین - غمین - جوین	:	ین -
زَرینه - پشمینه	:	ینه -
باغبان - نگهبان - پاسبان	:	بان -
زنگبار - جویبار	:	بار -
شکمبار - زنباره - عشقبار	:	باره -
سپهبد - رامبد - باربد - کُهبُد *	:	بد -
خیلتاش - شهرتاش - خواجه تاش (مأخوذ از ترکی)	:	تاش -
گُلپام	:	پام -
باغچه - کتابچه - دریاچه	:	چه -
نمکدان - گلدان - قلمدان - یخدان - دوک ان	:	دان -
دیس ، دیسه ، دِس : تندیس - تندیس - فرخاردیس - تندِس		
چمنزار - نمکزار - کشتزار	:	زار -
زیرکسار - نگوئسار - خاکسار - شرمسار	:	سار -
پیلسان - آنسان . آبسان	:	سان -
بوستان - هندوستان	:	ستان -
گرمسیر ، گرمسیر	:	سیر ، سیل -
شیرفش	:	فش -
نیلفام - سیهفام - مُشگفام	:	فام -
تبهکار - گنهکار . طلبکار - خدمتکار - ستمکار	:	کار ، کاره -
دوستکانی	:	کانی -

* این پساوند در لهجه باستانی ، «بَد» تلفظ می شده است . و در فارسی دری تحوّل

یافته است.

دهکده - دانشکده - محنتکده - حسرتکده	:	-- کده
یادگار - آموزگار - کردگار	:	- گار
مهرگان - گروگان - خدایگان - شایگان	:	-- گان
پنجگانه - یگانه	:	- گانه
جایگاه - دانشگاه - فروشگاه	:	- گاه
ستمگر - صورتگر - منادیگر	:	- گر
نیلگون - گلگون - گندمگون - میگون - شفقگون	:	- گون
گلگونه - چگونه - دگرگونه	:	- گونه
اندوهگین - شرمگین	:	- گین
دانشمند - هوشمند - ثروتمند - دولتمند	:	- مند
تابناک - نمناک - هولناک	:	- ناک
گوشوار - دوستوار - عربوار - صدفوار - شاهوار	:	- وار
ساروان - دشتوان - پشتیوان	:	- وان
پشتوانه - دستوانه	:	- وانه
دانشور - تاجور - نامور	:	- ور
پریوش - مهوش - صبحوش - تلخوش	:	- وش
سُتروَن	:	- ون
خداوند - پولادوند	:	- وند
دستیار - کوشیار - ماهیار - کوهیار	:	- یار

نکات املائی

۱- هرگاه کلمه مختوم به حرف آواز «ه ، ه» ، پساوند بگیرد ، برای

پیشگیری از تلفّظ غلط ، شکل این حرف همچنان به صورت آخر خود می ماند
و پساوند، بدون فاصله خطّی یا چاپی مرقوم می گردد . مثال :

املائی درست املائی غلط

— لاله زار

اندیشه مند اندیشمند

اندیشه ناك اندیشناك

سایه بان سایبان

— گله بان

— خواجه تاش

۲- پساوند « - آسا » ، پس از ترکیب ، اگر در سرسیلاب افتد، باالف
اول نگاشته می شود ، ولی در پای سیلاب کشش آن کاسته می گردد و کلا هش
می افتد. در صورت اول ، بهتر است میان دو قسمت، خطّ پیوند نهاده شود .
بدینسان :

تجزیه سیلابی

آسمان_آسا : آس_مان - آ - سا

وحشی_آسا : وح_شی - آ - سا

گرگاسا : گر_گا - سا

نهنگاسا : نه_هنگ - گا - سا

برقاسا : بر_قا - سا

۳- پساوند ؛ خواه یک حرفی باشد خواه چند حرفی ، می باید متّصل به
کلمه اصلی املا شود .

تمرین املائی پساوند ها

گوئی که نگون کرده است ، ایوان فلکوش را
حکمِ فلکِ گردان یا حکمِ فلکِ گردان
(خاقانی)

آن تلخوش که صوفی ، اُمُّ الخبائش خواند ،
أَشْهَى لَنَا وَ أَحْلَى ، مِنْ قُبَلَةِ الْعَذَارَا
(حافظ)

یکی تخت را نام بُد میشسار سرمیش بودی براوبر نگار
(شاهنامه)
گنهار اندیشه ناک از خدای به از پارسای عبادت‌نمای

* * *

گنه بود مرد ستمکاره را چه تاوان زن و طفل بیچاره را؟
(بوستان - باب اول)
یکی رفت و دینار از او صد هزار خَلَف بود ، صاحب‌دلی هوشیار
نه چون مُمسکان دست بر زر گرفت ، چو آزادگان بند از او برگرفت
ملا متگری گفتش : ای باد دست به يك ره پریشان مکن هر چه هست
(بوستان - باب دوم)

مده بوسه بر دست دوستوار بُرو دوستاران من دوست دار
(بوستان - باب اول)

بالله که همو بود که می آمد و می رفت هر قرن که دیدی
تا عاقبت آن شکل عربوار بر آمد دارای جهان شد

حلاجوشان ايم که از دارنترسيم مجنون-صفتان ايم که در عشق خدا ايم
(ديوان کبير)

چو در رسی تو ، بدان شه که نام او نبرم ،
به حق شاهي آن شه که شاهوار نگر
(ديوان کبير)

مریمکده ها بسی است ؛ لیکن کس را چومسیح ، يك پسر نیست
(سنائی)

تکاور به دنبال صیدی براند شبش در گرفت از حشَم باز ماند
(بوستان - باب اول)

ضرابوار ، شاخ گل زرد ، هرشی دنیار های گردِ مجدّد کند همی
(منوچهری - ص ۱۱۴ دیوان)

مه را همچنین چهره گُلپام بود بلورینم از خوبی اندام بود
(بوستان - باب اول)

حروف اضافه و نقش آن در جمله سازی

حروف اضافه * کلماتی است غالباً كوچك و عموماً غير مستقل و بتنهائی مورد مصرف ندارد. این کلمات، در جمله، پیش از اسم درمی آید و اسم را مفعول غیر مستقیم می سازد. به عبارت دیگر، حرف اضافه، میان فاعل و مفعول، ارتباط و مناسبت برقرار می کند.

بدیهی است که مفعول غیر صریح، همیشه يك اسم نیست؛ بلکه ممکن - است ضمیر، شبه جمله یا يك جمله باشد. اینك چند مثال:

من به او دادم دو چشمان سیاه.

مادرم، همیشه، با عینك قرآن می خواند.

قلم شما، روی میز تحریر من است.

هوا، دیروز، در تهران بسیار گرم بود.

* - در کتاب دستور جامع زبان فارسی، حروف اضافه، به جهت این که پیش از اسم قرار می گیرد، «حرف پیشین» نامیده شده است. و شاید مقصود ترجمه اصطلاح اروپائی «preposition» بوده است.

هیچکس از « دوست دارم » ، بدش نمی آید .
رفتار او با من جوانمردانه نبود .
این گیاه ، در مناطق گرمسیر افریقا می روید .
او ، سر انجام ، از رفتار خویش پشیمان گردید .
پیمودن این مرحله ، بی راهنمای کاردان ، بسیار دشوار است .
آندو ، بوسه این موضوع ، مدتی مجادله کردند .

در جدول زیر، ترکیب نحوی مثالهای مذکور، نشان داده شده است .

قید	فعل	مسند وفعل رابط	مفعول صریح	حرف اضافه یا مفعول غیر صریح	فاعل یا مستدالیه
—	دادم	—	دوچشمسان سیاه	به او	من
همیشه	می خواند	—	قرآن	با عینک	مادرم
—	—	است	—	روی میز تحریر من	قلم شما
دیروز، بسیار	—	گرم بود	—	در تهران	هوا
—	—	بلش نمی آید	—	از دوست دارم	هیچکس
—	—	جوانمردانه نبود	—	با من	رفتار او
—	—	می روید	—	در مناطق گرمسیر افریقا	این گیاه
سرانجام	—	پشیمان گردید	—	از رفتار خویش	او
—	—	دشوار است	—	بی راهنمای کارداران	پیمودن این مرحله
ملنی	مجادله کردند	—	—	پرسو این موضوع	آندو

حروف اضافه ، ازاركان جمله است ، چه اگر حذف گردد ، جمله مهمل یا بی‌معنایی شود.

مثلاً جمله « استاد با گچ روی تخته سیاه نوشت . » ، پس از برداشتن حروف اضافه ، چنین می‌شود : استاد گچ تخته سیاه نوشت .
 برخی از حروف اضافه فارسی بسیط است ، یعنی يك جزء بیشتر ندارد.
 مانند :

از - اندر - به - با - بی - بر - بر - برای - بهر - پی - پیش - تا -
 جانب - در - روی - زیر - زیر - زی - سر - سوی - سوای - طرف -
 میان - نزد - نزدیک - هنگام ...

و برخی مرکب است . حروف اضافه مرکب ، ممکن است با پیشاوند ساخته شده باشد ، مانند : همراه یا با تکرار کلمه ، مانند : برابر . و ممکن است از سرهم نشستن دو حرف اضافه درست شده باشد . مانند : بسوی (به - سوی) .

این نوع حروف اضافه ، در حکم کلمه واحد است و به همین سبب بهتر است که سرهم املا شود ؛ تا دو کلمه محسوب نشود . بدینسان :

از برای = برای	درمیان = میان ، وسط
از بهر = بهر	بجانب = سوی ، جانب
از پی = پی	در زیر = زیر
بر زیر = زیر ، روی	تابه = تا
در پی = پی ، دنبال	بنزد = نزد - پیش
در نزد = نزد ، پیش	بنزدیک = « «
بسوی = سوی ، طرف	بهمراه = همراه

بطرف = سوی ، طرف بهنگام = هنگام *

یادآوری - اگر قسمت اول به حرف گسسته مختوم باشد ، دو قسمت می باید

بدون فاصله نگاشته شود . مثال :

املاي درست املاي غلط

درپي کارخود رفت . در پي کارخود رفت

برسر ميز نشستند . بر سر ميز نشستند .

مقایسه حروف اضافه فارسی با حروف جرّ عربی

منظور از مقایسه حروف اضافه فارسی ، با حروف جرّ عربی ، شناختن تفاوت آنهاست . می دانیم که زبان عربی مُعَرَّب است ؛ یعنی حرکت آخر کلمه ، به مناسبت حالت های مختلف نحوی ، فرق می کند . و حرف جرّ از عوامل اعراب است .

در عربی ، حروف اضافه را «حروف جرّ» گویند ، زیرا این حروف ، اسم را مجرور می کند ؛ یعنی برای نمایش حالت اضافی ، پای اسم را کسره می دهد .

برخی از حروف جرّ عربی ، لفظ های کوتاهی است که بیش از يك حرف و يك حرکت ندارد . مانند :

« ب - ل - ك »

* هر يك از حروف اضافه فارسی ، مفاهیم مختلف دارد . برای اطلاع از آنها ،

باید به کتاب های مفصل دستور زبان مراجعه شود .

این الفاظ، در املاى عربى، متصل به اسم نگاشته مى شود. و این شیوه، در عربى از لحاظ شناخت کلمه، اشکال ایجاد نمى کند؛ زیرا همان حالت جبرى که به اسم مى دهد، معلوم مى دارد که حرفى یا لفظى بر سر اسم افزوده شده است؛ ولى در فارسى وضع چنین نیست. حروف اضافه فارسى، تأثیری در اعراب ندارد. به همین سبب، متصل نگاشتن آن صلاح نمى باشد.

هريك از حروف جرّ عربى، مفاهیم متنوعی دارد که در مقام مقایسه با حروف اضافه مشابه فارسى، مى باید به همه آنها توجه شود. بدین ترتیب:

مِنْ = از (برای ابتدای حرکت مکانی یا زمانی - برای برداشت جزء از کُل - برای بیان جنس).

إِلَى، إِلَى، إِلَيْهِ = به، تا، بسوی

عَنْ = از

عَلَى، عَلَى، عَلَيْهِ = بر

فِي = در، در موقع، به جهت

أَزْ = از آن

أِ = خاص، تا، برای

بِ = به وسیله، سوگند به، به سبب

خِلا - عِدا - حاشا = جز، مگر

رُبَّ = ای بسا، بسا

مُذْ، مُنْذُ = از (برای ابتدای زمانی)

حَتَّى = تا (برای انتهای زمانی)

كَ = مانند، چون

وَ، تَ = سوگند به، به

دراملای عربی ، برخی از این حروف منفصل و برخی متصل به اسم نگاشته می شود. برخی نیز گاهی متصل و گاهی جدا املا می شود .
 به نظر می رسد که متصل نگاشتن حرف اضافه « به » در فارسی ، به تقلید املای عربی متداول شده است. و به علتی که مذکور شد ، این شیوه می باید متروک شود. در دو جمله زیر ، تفاوت املائی دو زبان را ملاحظه می فرمائید:

آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَبِمَلَائِكَتِهِ وَبِرُسُلِهِ وَبِكُتُبِهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ

ترجمه: به پروردگار ، به فرشتگانش ، به پیامبرانش ، به کتابهایش و به روز واپسین ، ایمان آورده ام.

مقایسه حروف اضافه فارسی با حروف اضافه انگلیسی

در انگلیسی ، حروف اضافه متعدّد ، بامفاهیم مختلف وجود دارد و به آنها «prepositions» گفته می شود. و همه آنها ، دراملا ، جدا از اسم نگاشته می شود. برای مقابله حروف اضافه انگلیسی با حروف اضافه فارسی ، می باید کلیّۀ مفاهیم آنها در نظر گرفته شود. بدینسان :

about = درباره - اندر - در - اطراف - دور - گرد - پیرامین -
 نزدیک به - در حدود - در پیش - در نزد - همراه - با - راجع به - در خصوص -
 در شرف

above = در بالای - بر فراز - بالاتر از - در روی

across = در میان - از وسط

after = بعد از - پس از - پشت سر - در عقب

along =	در طول - در امتداد
as =	مانند - مثل - به رسم - به عنوان - در نقش
before =	پیش از، قبل از
behind =	پشت - سر - پس از
beside =	پهلو - کنار - جنب - خارج از - غیر از - در کنار
besides =	بعلاوه (عربی) - علاوه بر
between =	میان
by =	نزد - نزدیک - کنار - با - همراه - در هنگام - از سمت - مطابق - بنابر - از روی - به واسطه - به موجب - از راه - طبق - در (ظرف زمانی آینده)
beyond =	خارج از - بیش از - آن طرف - آن سوی
concerning =	راجع به - درباره - در مورد - از بابت
down =	پائین - پائین دست
during =	در مدت - در هنگام
for =	برای - تا (برای دوره زمانی) - به - به قصد - در برابر به منظور
from =	از - (برای ابتدای حرکت مکانی)
in =	در - اندر - داخل - درون - توی
inside =	در داخل
into =	در داخل
near =	نزدیک به - شبیه به
of =	از - (علامت اضافه) - ی (علامت اضافه)

off =	از - دوراز - از روی
on =	روی - درباره - کنار - نزدیک - بسوی - جهت
opposite =	رو به روی - مقابل - ضد
out =	بیرون از - دور از ساحل
out of =	بیرون از - خارج از
outside =	در خارج - بیرون
over =	روی - بالای - بر - به - بر سر - از روی - آن طرف
past =	گذشته از - بعد از
round =	در اطراف - گرداگرد - درباره
since =	از (برای ابتدای زمانی گذشته)
than =	از
through =	در ظرف - از توی - مدت - از وسط - از میان
till =	تا (برای انتهای زمانی) - الی
to =	به - بطرف - بسوی - پیش - نزد - نسبت به - در برابر - مقابل - (= علامت اضافه)
under =	زیر - تحت
until =	تا، تا اینکه
up =	بالای - از بالای
upon =	روی - فراز
with =	با - در نتیجه - مقارن - نزد - پیش - همراه
without =	بی - بیرون از - عاری از - بدون

شناختن حروف اضافه يك زبان و از بر کردن معانی گوناگو آن، گرچه

مفید است ؛ ولی در درك مفاهیم ادبی چندان تأثیر ندارد . برای دانستن يك زبان و برای احراز مقام مترجمی ، دانشجومی باید ، به طور مداوم ، آثار فصیحی آن زبان را مطالعه کند و با تمرین متمادی ، در نگارش ، عملاً با موارد استعمال کلمات آشنا گردد . برای تسریع موفقیت در این هنر ، بهتر آن است که دانشجو از بدو تحصیل زبان خارجی ، هر مصدری را با حرف اضافه خاص آن بیاموزد و همیشه به فرهنگهائی مراجعه کند که مصدر را با حرف اضافه اش ضبط می کند.

مقایسه حرف اضافه « به » فارسی با حرف اضافه « à » فرانسه

در تکمیل این مبحث ، حرف اضافه « به » با حرف اضافه « à » فرانسه ، از لحاظ مفاهیم و املا ، مقایسه می شود .

حرف اضافه « à » در فرانسه ، کلمه ئی است کوتاه و یک حرفی که هرگاه با ارنیکل « le » و « les » همراه باشد ، دو ارنیکل ترکیبی « au » و « aux » را به دست می دهد .

این حرف اضافه ، مانند حرف اضافه « به » ، مفاهیم و تعبیر گوناگون دارد و در هر حال ، فعل را به مفعول غیر صریح خود (Le complément indirect) ارتباط می دهد . همیشه جدا و مشخص املا می شود . اینك ، مثالهای مختلف و ترجمه آنها :

۱- ظرف مکانی ، مرادف « در » :

ما، در تهران سکونت داریم .. Nous habitons à Teheran

۲- ظرف زمانی، مرادف «در»، «در عرض» :

Vous viendrez à quatre heures.

شما، در (در عرض) چهار ساعت برمی گردید.

۳- برای تعیین مفعول غیر صریح، مرادف «به»، «در» :

Je pense à vous. من، به تو می اندیشم.

Il est allé à Londres. او، به لندن رفته است.

Il est à la maison. او، در منزل است.

۴- برای نمایش مفعول غیر صریح، در مصدرهایی که همیشه با مفعول خود صرف می شود و در فارسی آنها را مصدر مرکب گفته اند:

penser à quelque chose به چیزی اندیشیدن

être destiné à disparaître محکوم به زوال بودن

۵- برای نشان دادن جهت فعل، مرادف «بسوی» :

Il leva ses bras au ciel. دست بسوی آسمان برداشت.

۶- برای ذکر انتهای زمانی، مرادف «تا» :

Attendez s'il vous plaît jusqu' à demain.

لطفاً، تا فردا صبر کنید.

۷- مرادف حرف اضافه «بر» :

monter à cheval بر اسب نشستن

۸- به معنای «از» :

Il boit à la source. او، از چشمه آب نوشید.

۹- به معنای «سر» :

Nous nous mettons à table.

ما، سر میز غذا می نشینیم.

۱۰- به معنای « با » ، « به وسیله » :

Je travaille à l' aiguille. من، با سوزن کار می‌کنم.

۱۱- به معنای « آن » ، « از آن » ، « مال » :

Ce livre est à moi. این کتاب، از آن من است.

۱۲- به معنای « دم » :

Il était à la porte , quand je suis arrivé.

وقتی من رسیدم، او، دم در بود.

۱۳- به معنای « توی » :

Il est maintenant au jardin.

او، هم‌اکنون، توی باغ است.

۱۴- به معنای « به طریق » ، « - انه » :

Nous achetons cette maison à l' amiable.

ما، این خانه را دوستانه معامله کردیم.

۱۵- به معنای « مانند » ، « در هیئت » ، « - وار » :

Il vivait à l'Anglaise. او، انگلیسی‌وار زندگی می‌کرد.

۱۶- با مفهوم کسره اضافه (—)، برای اختصاص، توصیف، ذکر

نوع :

C'est le livre à vous. این، کتاب شماست.

une tasse à thé فنجان قهوه

۱۷- برای تعیین انتهای زمان منظور، مرادف « سر » :

Réveillez - moi à six heures du matin.

مه را، سر ساعت شش بامداد، بیدار کنید.

۱۸- برای تعیین انتهای مکان منظور، به معنای « تا »، « الی » :

ما، از اینجا تا پاریس رفتیم. Nous allâmes d'ici à Paris.

۱۹- به معنای « برای » :

j' ai quelque chose à vous dire.

مطلبی برای گفتن به شما دارم.

۲۰- به معنای « از نوع » ، « - ی » (پساوند نسبت) :

j' aime le gateau à la crème.

من، نان خامه‌ئی را دوست دارم.

یادآوری - معانی این حرف اضافه فرانسه، به آنچه مذکور شد، محدود نمی‌شود. جزئیات این مبحث را می‌توان در کتابهای مفصل لغت و گرامر فرانسه مطالعه کرد.

تفاوت « به » و « بِ »

در گفتارهای پیش، به تعریف حروف اضافه و پیشاوند مبادرت شد و نتیجه گرفته شد که حرف اضافه جدا و مشخص و پیشاوند چسبیده به کلمه اصلی املا می‌شود.

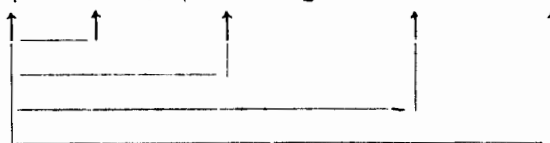
اینک، در این گفتار، در باره حرف اضافه « به » و پیشاوند « بِ - » و حرف زینت یا حرف تأکید « بِ - » بحث می‌شود؛ تا شناخت آنها آسان و تکلیف املائی آنها معلوم گردد.

اول - حرف اضافه «به»

این کلمه، لفظ تحوّل یافته‌ئی است از کلمه باستانی «پیتی» که در فارسی پهلوی به لفظ «پت» تحوّل یافته و با مفاهیم مختلف به کار رفته است از جمله بامفهوم: بسوی - نزدیک - برضد - به وسیله - بر - بنابر - برابر*
لفظ «پت» در لهجه‌های فارسی دری، به لفظهای: بد - بد - بد - بد - بد - بد تحوّل یافته و سرانجام، با حرف ابداعی فارسی (ه)، به صورت «به» لفظاً و کتباً استوار شده است.

این کلمه، حرف اضافه و از عوامل سازنده جمله است و با جمله سروکار دارد. به همین سبب، لازم است همیشه جدا املا شود و بارز باشد.
در مبحث گذشته، تفاوت املائی این کلمه، با مشابه آن در عربی (حرف جر «بِ» مذکور شد. در اینجا اضافه می‌شود که این کلمه در عربی يك گونه بیش نیست؛ ولی در فارسی، با لفظ مشابه، سه نوع دارد که عبارت است از:
حرف اضافه - پیشاوند - حرف زینت. به همین سبب، متصل نگاشتن آن در عربی، از لحاظ شناخت کلمه، اشکال ندارد؛ ولی در فارسی برای اینکه نوع آن مشخص باشد، می‌باید املاى آن متفاوت باشد.
نقش «به» در ساخت جمله، این است که مانند دیگر حروف اضافه، میان فعل و فاعل و مفعول، ارتباط برقرار می‌سازد. بدینسان:

از مدرسه، با اتوبوس، همراه خواهرم، به خانه رفتم.



* - بنگرید به داستان جم - ترجمه استادان گرانمایه دکتر مقدم و دکتر کیا

ص ۸۲.

مثال دیگر:

این اقدامات جاهلانه، به حوادث ناگواری منجر^۳ خواهد شد.

↑ _____ ↑

مثال دیگر:

او را به تو و تو را به خداوند می سپارم.

↑ _____ ↑

چند مثال دیگر:

پس از رفع خستگی، بار دیگر، به جستجو پرداختم. - به کجایم خواهید بروید؟ - این کار، به شما مربوط نیست. - به که شکایت کنم؟
حرف اضافه « به » بیش از حروف اضافه دیگر به کار می رود و معنای آن نیز متنوعتر است. در مثالهای زیر، این کلمه با مفاهیم مختلف خود دیده می شود.

۱- با مفهوم « همراهی، مصاحبت ». مثال:

دیر بماندم که شست سال بماندم تا به شبانروزها همی بروم من
(ناصر خسرو)

مادرم، به سلامت، از زیارت کعبه بازگشت.

برو، به سلامت.

۲- با مفهوم « از روی ». مثال:

به خنده گفت که: « من شمع جمع ام. ای سعدی!

مه را از آن چه که پروانه خویشان بکشد؟ »

دانشجو، به ادب به استاد تعظیم کرد.

او، به عمد به من اهانت کرد.

۳- با مفهوم ظرفیت مکانی؛ مرادف «در، اندر». مثال:

به دریا در، منافع بیشمار است؛ اگرخواهی، سلامت برکناراست.
(گلستان)

چونکه درجان من ای، شسته* به چشمان من ای

شمس تبریز! خداوند! تو چون ای به سفر؟

(دیوان کبیر)

به کدام مذهب است این؟ به کدام ملت است این؟

که کشند عاشقی را که «تو عاشقم چرا ای؟»

(عراقی)

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود

تعبیر رفت و کار، به دولت حواله بود

(حافظ)

غلامی به مصر اندرم بنده بود که چشم ازحیا در برافکنده بود

(بوستان - باب هفتم)

به سر منزلی کین قدر خون کنند،

در آن، خواب آزادگان چون کنند؟

(پروین)

۴- با مفهوم ظرفیت زمانی، مرادف «هنگام، درایام». مثال:

یکچند به کودکی به استاد شدیم یکچند به استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که مارا چه رسید ازخاک درآمدیم و بردباد شدیم

(خیام)

* - شسته؛ صفت مفعولی است از مصدر شستن. این کلمه، با پیشاوندباستانی، به صورت نشستن درآمده است.

ندیدی به نوروژ ، گشته به صحرا به عیوق مانده ، لاله طری را ؟
(ناصر خسرو)

۵- با مفهوم قَسَم ، مرادف «سوگند به» . مثال :
به جان او که گَـرَم دسترس به جان بودی ،
کمینه پیشکش بندگانش ، آن بهـودی
(حافظ)

چو در رسی تو ، بدان شه که نام او نبرم ،
به حق شاهی آن شه که شاهوار نگر
(دیوان کبیر)

۶- با مفهوم بیان جنس ، مرادف «ازجنس ، ازنوع» . مثال :
هیچ کس را تو استوار مدار کار خود کن . کسی به یار مدار
(سنائی)

۷- با مفهوم «طرف ، سوی» . مثال :
این اطاق يك پنجره به کوچه و يك پنجره به خیابان دارد .
مثال دیگر :

چو زین کرانه ، شه شرق دست برد به تیر ،
بر آن کرانه نمائد از مخالفان دیار

۸- با مفهوم استعانت و ابزار کار ، مرادف «به وسیله» . مثال :
به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم

بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بر چینم
(حافظ)

خوشر شوی به فضل ز لعلی که در زمی است
 برتر شوی به علم ز مرغی که در هواست
 (پروین)

۹- با مفهوم علت و سبب. مثال :

به امرش وجود از عدم نقش بست که داند جز او کردن از نیست، هست؟
 (مقدمه بوستان)

به جرم چه راندی مه را از درِ خود؟ گناه هم نبوده است ؛ جز بیگنائی
 (فرخی)

۱۰- برای تعیین مقدار، مرادف «به اندازه». مثال :

گر غنی زر به دامن افشاند ، تا ، نظر در ثواب او نکنی
 کز بزرگان شنیده ام بسیار صبر درویش به که بذل غنی
 (گلستان - باب دوم)

پرده بردار از زمین. بنگر چه بازی می رود
 با عزیزان زمانه ، زیر پرده ، هر زمان
 تا به خرمن خار یابی در کلاه یزد جرد
 تا به دامن خاک بینی بر سر نوشیروان
 (نظامی)

۱۱- برای آغاز سخن، مرادف «با». مثال :

به نام خداوند جان و خرد کز این برتر، اندیشه، برنگذرد
 (شاهنامه)

۱۲- با مفهوم «برای». مثال :

به طواف کعبه رفتم. به حرّام رهم ندادند
 که تو، در برون چه کردی که درون کعبه آئی؟
 (عراقی)

این لطف، به خاطر من مسکین؟ یا آنکه به خاطر خدا کردی؟
(بهار)

۱۳- برای مقابله، مرادف «عَوَضَ - مقابل - در برابر - برای -
به بهای» . مثال:

آسمان، گو: مفروش این عظمت؛ کندر عشق،
خرمن منه به جوی، خوشه پروین به دو جو
(حافظ)

به شکرانه سلامت، از مستمندان و افتادگان دستگیری کنید.
که بَرَد به نزد شاهان، زمن گدا پیامی؟
که به کوی می فروشان، دوهزار «جم» به جامی
(حافظ)

مه را به هیچ بدادی و من هنوز بر آن ام
که از وجود تو موئی به عالمی نفروشم
(سعدی)

۱۴- با مفهوم سازگاری، مرادف «بروفق، موافق، مطابق» .
مثال:

اگر جز به کام من آید جواب؛ من و گرز و میدان افراسیاب
(شاهنامه)

ایّام به کام و سعادت مستدام باد.
این، به سود او و به زیان شماست.
من، به میل شما رفتار خواهم کرد.
این اقدام، اگر به نفع ما نیست، به ضرر ما هم نیست.

۱۵- با مفهوم «بر». مثال:

نهاد آن سرش پست بر خاک بر
همی خواند نفرین به ضحاک بر
(شاهنامه - پادشاهی فریدون)

۱۶- با مفهوم «را» (علامت مفعول صریح). مثال:

بدان مانند اندرز شوریده حال
که گوئی به کژدمگزیده : منال !
(بوستان)

مثال دیگر:

به خود سرزنش کرد. یعنی: خود را سرزنش کرد

۱۷- با مفهوم «نزد». مثال:

که فردا به داور بود خسروی
گدائی که پشت نیززد جوی
(بوستان - باب اول)
زباندهانی آمد به صاحبدهلی
که «محکم فرومانده ام درگیلی»
(بوستان)

۱۸- با مفهوم «انتها» بعد از حرف اضافه «تا». مثال:

از سر تا به پایا بود - کتاب را از سر تا به پا ، با دقت خواندم -
تا به کی بدانیشان پیروز خواهند بود ؟ - از آسیا تا به افریقا ، همه جا را
سیاحت کرد .

۱۹- با مفهوم «تا». مثال:

الا ای که عمرت به هفتاد رفت !
مگر خفته بودی که بر باد رفت ؟
(بوستان - باب نهم)

۳۰- برای مقایسه . مثال :

ای ° آن که به اقبال تو در عالم نیست ،

گیرم که غمت نیست ، غم ما هم نیست ؟
(گلستان)

۳۱- با مفهوم شباهت ، مرادف «بسان» . مثال :

لطفش به بهار شادمانی است قهرش به سموم زندگانی است

۳۲- برای توضیح و بیان ، مرادف «از حیث» ، از بابت ، از لحاظ . مثال :

نه هر که به قامت مهتر ، به قیمت بهتر . (گلستان)

به چهره شدن چون پری ، کی ° توانی

به افعال مانده شو مر پری را

(ناصر خسرو)

به دیدار ماه ای . به کردار ، شاه ای

به فرهنگ ، پیرای . به دولت ، جوان ای *

به فرمان ، کیا ای . به میدان قضا ای

به نعمت ، زمین ای . به قدر ، آسمان ای *

(عنصری - ص ۱۶۵ دیوان)

۳۳- با مفهوم «بر اثر» ، در نتیجه . مثال :

آشتر به شعر عرب ، در حالت است و طرب

گر ذوق نیست تورا ، کژ طبع جانور ای *

(سعدی)

۳۴- با مفهوم «به قصد» ، برای . مثال :

* - در این بیتها کلمه «ای» فعل رابط است.

درخت غنچه بر آورد و بلبان مست اند
جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

(سعدی)

۲۵- با مفهوم «مین باب ، از بابت» . مثال :
من اگر کامروا گشتم و خوشدل ، چه عجب
مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

(حافظ)

۲۶- با مفهوم «نهایت ، پایان» . مثال :
از آسیا به امریکا رفت - از شرق به غرب کشید.

۲۷- با مفهوم «از» . مثال :
دولت به توست زنده و ملت به توست شاد .

۲۸- با مفهوم «بنابر» . مثال :
ابن سینا، به قول خود، عرض زندگی را می دید، نه طول آن را . وی ،
به گفته خود ، در جوانی از تحصیل همه علوم عصر خود فراغت یافت .

۲۹- با مفهوم «برسبیل» . مثال :
به رسم پیشکش ، تقدیم گردید . - به رسم یادگاری ، اهدا شد.
یادآوری - حرف اضافه « به » با مفهوم حرف اضافه « با » ، مورد
استعمال فراوان دارد . و این خود نشانه‌ئی است برای شناختن آن . مثال :
به کدام سازت برقصند ؟

گلستان به نراست و بوستان به نظم .
این تمایل ، درهرسنی ، به شکلی خاص جلوه می کند .
مردم را به زبان میازارید.

به موجب این سند، ادعای مالکیت می کند.
 به مناسبت نوروز شاد باش می گویم.
 از مهمانان، به بهترین وجه پذیرائی شد .
 این شخص، به گمان خود، مرد داننده‌ئی است .
 به مرور زمان، این خاطره تلخ را فراموش خواهی کرد.
 این قضیه را به چند طریق می توان اثبات کرد.
 این تصویر را به دوشکل کشیده اند.
 در آنجا، دیواری عظیم، به طول دویست متر، به عرض يك متر و به
 ارتفاع پنج متر کشیده شده بود .
 این رسم، میان قبایل كوچك، به نسبت کمتری دیده می شود .
 من دوست تو ام؛ به عبارت دیگر، خیرخواه تو ام.
 مهرش را به جان خریدار بود .
 به یاری پروردگار، تألیف این کتاب را به پایان خواهم رسانید.
 او، با رفتار انسانی خود، به من مردمی آموخت . به همین جهت من
 خود را رهین منت او می دانم .
 شکل این بنا، به همان صورت قدیم، حفظ شده است .
 بازرگان، به عزم تجارت، روانه هندوستان شد .
 سعدی. بارها به قصد زیارت کعبه، پیاده به دیار حجاز رفت.
 طاعت از دست نیاید، گنهی باید کرد
 در دل دوست، به هر حيله، رهی باید کرد
 (نشاط)

آن که بسنجید رُخت را به ماه، ز آشتباه ،
گفت که همسنگ ترازوی توست ، از تو کاست
(و ثوق الدوله)

به خرمی و به خیر آمدی و آزادی
که از صُروف* زمان، در امان حق بادی *
(سعدی - قصاید)
به دستهای نگارین چو در حدیث آئی ،
هزار دل ببری . زینهار از این دستان !

نکات املائی

۱- بسیاری از مصدرهای مرکب ، در فارسی ، در حکم کلمات گروهی است . و به صورت ترکیب (locution) به کار می رود . هرگاه « به » یکی از اجزاء گروه لغات این مصدرها باشد ، می باید جدا املا شود ؛ در این مصدرها ، « به » حرف اضافه و اسم بعد از آن، در اصل ، مفعول غیر مستقیم است . مثال :

به خود آمد - به کار افتاد - به قتل رسید

اینگونه مصدرهای گروهی در فارسی فراوان است و از آنها مشتقانی نیز به وجود می آید که در همه آنها کلمه « به » جدا املا می شود. اینک تعدادی از این مصدرها:

*- صروف ، جمع صرف است . یعنی: گردشها، حوادث - بادی ، فعل دعاست.

به وجود آمدن - به نظر رسیدن - به جانهادن - به طول انجامیدن - به
 عرض رساندن - به خاطر سپردن - به دست آوردن - به دست آمدن - به دست
 افتادن - به دست دادن - به دست نبودن - به آخر رسیدن - به درد خوردن -
 به زمین خوردن - به خواب رفتن - به کاربردن - به بار آمدن - به بار آوردن -
 به گوش رسیدن - به تجربه رسیدن - به دور افتادن - به چشم خوردن - به شمار
 رفتن - به شمار بودن - به عمل آمدن - به عمل آوردن - به عهده گرفتن -
 به حساب آمدن - به خود بالیدن - به ستوه آمدن - به راه افتادن - به راه
 انداختن - دل به دریا زدن - دل به مرگ نهادن - دل به دست آوردن - سربه
 جیب گریبان فرو بردن - سربه در کردن - سر به صحرا نهادن - جان به کف
 گرفتن - کار به کار کسی نداشتن - پستان به دهن گرفتن - سربه زمین نهادن
یاداوری - هرگاه قسمت اول اینگونه فعلها ، وضع مزجی داشته باشد ؛
 یعنی اسم یا صفت مرکب باشد ، مسلم است که سرهم نگاشته می شود
 مثال :

بدرود کردن - بآرام بودن - بقاعده بودن - بهوش بودن

۲- کلمه « به » در صفات مرکبی که از لغات گروهی تشکیل یافته و به
 صورت ترکیب (locution) به کار می رود ، نیز جدا املا می شود . مثال :

خود به خود - در به در - سر به هوا - سربه فلک کشیده - تن به تن
 دست به گریبان - حق به جانب ...

۳- کلمه « به » در قیدهای گروهی نیز جدا املا می شود . مثال :

جا به جا - دم به دم - قدم به قدم - رو به رو - روبه قبله - کوبه
 کو - سر به سر - تا به حال - دوش به دوش - دست به دست -
 پا به پا ...

گر، به تو افتدم نظر، دیده به دیده، زو به رو ،
 شرح دهم غم تو را ، نکته به نکته ؛ مو به مو
 از پیِ دیدن رُخت ، همچو صبا فتاده ام
 خانه به خانه، در به در، کوچه به کوچه، کوبه کو
 (قرّة العین)

همه ، سر به سر ، جان به کشتن دهیم ،
 از آن به که کشور به دشمن دهیم
 (شاهنامه)

۴- درقیدهای دو کلمه‌ئی ، چون کلمهٔ مرکب را می‌توان ترکیب مزجی
 شمرد، شاید بتوان آنها را سرهم نوشت. مثال:

بعکس - بشدت - بنرمی - بخوبی - بفراوانی - بکلی - بجمله -
 بجملگی - بتنهایی - بناگاه - بموقع - بهندام - بحق - بدرستی -
 براستی - بآسانی - بدقت - بگرمی - بسختی - بهولت - بتدریج -
 بسرعت - ییقین - بمراتب - بعیان - بتندی - بغیراز - بدون .

مثال :

از مدعوّین بگرمی پذیرائی شد - بسختی نفس می کشید - نامهٔ او را
 چند بار بدقت خوانده‌ام - این میوه ، در شمال ، بفراوانی به دست می آید -
 بنرمی آغاز سخن کرد - بتندی برآشت ...
 اما اگر لغت، وضع گروهی داشته باشد یا تعداد کلماتش بیش از دو باشد،
 جدا املا می شود . مثال :

به طور کلی - به طور قطع - به طور حتم - به رسم یادگار - به
 مروزمان - به یکباره - به یکبارگی - به غمخوارگی ...

۵- در کلمات ربط مرکب نیز ، وضع به همین منوال است ؛ یعنی اگر کلمه مرکب با « به » آغاز شود و بیش از دو کلمه نداشته باشد (گروهی نباشد) باید آنها را سرهم نوشت . بدینسان :

بویره - بخصوص - بعلاوه - باضافه ...

در غیر این صورت ، البته جدا املا می شود . مثال :

به هیچ وجه - به هیچ رو - به هیچ عنوان - به همین ترتیب -
به همان صورت - به همین سبب - به همان نحو - به هر حال - به هر
صورت - به هر جهت - به همین مناسبت ...

۶- گفتیم کلمه باستانی «پیتی» ، در فارسی پهلوی ، به «پت» و در فارسی دری به «بد ، بد» تحول یافته است و این حرف اضافه ، پیش از دو ضمیر « او ، ایشان » و پیش از دو صفت اشاره‌ئی « این ، آن » ، متصل نگاشته می شود . بدین نحو که موجب تغییر شکل حرف اول این چهار کلمه می گردد :

در پهلوی	در فارسی دری
پَت اوِی	بدو یا به او
پَت اوِیشان	بدیشان « به ایشان
پَت این	بدین « به این
پَت آن	بدان « به آن

علت اتصال املائی این چهار کلمه این است که اگر جدا نگاشته می شد ، معنای کلمه باستانی «بد» نا معلوم می گشت .

۷- دو کلمه «بدین ، بدان» با دو پساوند «- سان» و «- گونه» قید تشبیه مرکب می سازد و متصل نگاشته می شود :

بدینسان - بدینگونه - بدانسان - بدانگونه

اما اگر با کلمه مستقل همراه باشد، حکم صفت اشاره‌ئی را دارد و جدا از موصوف املا می‌شود. مثال:

بدین قرار - بدین شکل - بدین ترتیب - بدین نحو - بدان ترتیب ...

۸- حرف جرّ عربی (بِ) در کَلِمَةُ ترکیبات و عبارات عربی متداول در فارسی، به شیوهٔ املائی عربی، متصل نگاشته می‌شود. در چنین ترکیبات، اگر میان دو قسمت، حرف تعریف «آل» باشد، تکلیف املا روشن است؛ زیرا عربی بودن آن معلوم است. مثال:

بِالْفَرْض - بِالْفِعْل - بِالْفَطْر - بِالْقَوَّة - بِالْمَال - بِالنَّتِیْجَة - بِالنَّسْبَة ...
در غیر این صورت، می‌باید به عربی بودن آن توجه داشت. مثال:
بِحَمْدِ اللَّهِ - بِحَقِّ شَأْنِهِ - بِحَقِّ الْمَعْرِفَةِ - بِعِبَارَةِ أُخْرَى - مَا بَازَاء -
بِذَاتِهِ - جُزْءٌ بِجُزْءٍ - بَعِیْنِهِ - بَعِیْنِهَا - بِرَأْیِ الْعِیْنِ - بِشَرْطِهَا - بِلَطَائِفِ
الْحِیْلِ - بِإِسْتِثْنَاءٍ - بِإِلْمَقْدَمِهِ - بِإِلْوَاسِطَةِ - بِإِلْشَرْطٍ - بِإِلْعَوُضٍ -
بِلِافْصَلٍ - بِإِلْمَعَارِضٍ - بِإِلْمَانَعٍ - بِإِلْوَارِثٍ ...

۹- در قید تشبیه مرکّب، چون کلمه وضع مزجی دارد؛ یعنی مجموعاً قید است، باید آن را سرهم نوشت. مثال:

بِکُودَارٍ - بِکُودَارَةٍ - بِمَآنَدٍ - بِسَانٍ - بِکُودَنَةٍ

همهٔ این کلمات مرکّب، معنأً برابر است با قید تشبیه بسیط «مانند، چون»
مثال:

وان سبب، بِکُودَارٍ یکی مردم بیمار
کز جملهٔ اعضا و تن، او را دُورْخان است

(منوچهری)

ای صنم ماهروی! خیزو به باغ اندر آئی
 زانکه شد از رنگ و بوی، باغ بسانِ صنم
 (منوچهری)

جَدّی، هم بگرداره چشم رنگی*
 سُها، هم بگرداره چشم نملی*
 (منوچهری)

چو مَنی بگونه یاقوت شد، هوا بستد
 پیاله های عقیقی، ز دست لالهستان*

دوم - «ب» - پیشاوند

لفظ «ب» وقتی پیشاوند است که بر سر کلمه اصلی در آمده و از آن صفت مرکب ساخته باشد. مانند کلمه «بخورد» که متشکل است از دو جزء «ب» - خرد.

«ب» پیشاوند، چون از اجزاء کلمه است و با کلمه سروکار دارد، میباید متصل املا شود. صفاتی که با این پیشاوند ساخته شده باشد، در فارسی کمیاب است و برخی از آنها هم قدیم است و امروزه رایج نیست*. اینک نمونه های اینگونه صفات:

بجل (حلال کرده) بجا (درست)

* رنگ : بزکوهی - نمل : مورچه - لالهستان : لاله زار

* - در تداول عامه، بعضی فعلها را با حرف زینت، مثل صفت یا اسم به کار برده اند. مثال : بشور و بیوش (صفت لباس). بخور و نمیر (غذای اندک). بمانی (نام دختر). که شباهت ظاهری به صفت های مرکب با پیشاوند «ب» دارد.

نابسامان (بیسامان ، مشوش)	نابجا
بقاعده (درست ، مرتب)	بنفرین (نفرین شده)
بصلاح (صالح)	بشکوه (شکوهمند)
نابکار (تبهار)	بخرد (خردمند)
بخود (آگاه ، هشیار)	بخیر (خوش ، خوب)
بنام (نامور)	بهوش (هوشمند)
بآندام (خوش هیكل)	بحق (درست)
بواجب (شایسته)	بناحق (نادرست)
بآسا (بقاعده ، مرسوم)	بسزا (سزاوار)
بمورد (بجا ، درست)	بموقع (سروقت ، بجا)
بخیره (هیچ و پوچ ، بیخود)	بلذت (لذیذ)
بآئین (بقاعده)	بعزت (عزیز)

این پیشاوند ، در فارسی باستان و در فارسی پهلوی نیز با تفاوت لهجه وجود داشته و متصل به کلمه املا می شده است و هنوز در چند کلمه باقی است :

پگاه (بگاه ، بموقع) - پدید - پدیده - پدیدار - پدram - پنداشت - پندار .

تمرین املاي پیشاوند « پ - »

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست؟

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

(حافظ)

بدوگفت : ای بداندیش بنفرین !

مه تو بادی* و مه ویس و مه رامین
(فخرالدین اسعدگرگانی)

خون بناحق ، نهال کندن او^ی است

دل ز نهال خدای کندن ، برکن
(ناصر خسرو)

در بساط نکته دانان ، خودفروشی شرط نیست

باسخن دانسته گو، ای مرد بخرد ، یاخמוש
(حافظ)

نه خود را به آتش بخود می زنم که زنجیر شوق است در گردنم
(بوستان)

در آمد کوهکن ، مانند کوهی کز او آمد خلاق را شکوهی

* * *

رقیبان* حَرَم ، بنواختندش بواجب جایگاهی ساختندش
(خسرو و شیرین نظامی)

« عجب آن است که چون مرد بصلاح و نیکو سیرت باشد ، آب بر او

برچکد ... » (تاریخ سیستان - ص ۱۴)

« جشنی بآئین برپا کردند . »

« روز بخیر - شب بخیر - سفیر بخیر » (بخیر باد)

« خلعت سلطان ، اگرچه عزیز است ، جامه ^۱ خلقان خود ، بعزتر . و

* - رقیبان ، یعنی : مراقبان ، گماشتگان .

خوان بزرگان ، اگرچه لذیذ است ، خردۀ انبان خود ، بلذتتر»

(بوستان - باب هشتم)

نی‌نیزه ، در حلقه کارزار ، بقیمتر از نیشکر ، سد هزار

(بوستان - باب دوم)

بآئینتر پیرسیدند خود را فرو گفتند لختی نیک و بدر را

(خسرو و شیرین نظامی - ص ۱۱۷)

توکنجی سر بمهر ای ، نابوده بدونیک جهان ، نا آزموده

(خسرو و شیرین نظامی - ص ۱۱۹)

به تفاوت دواملا ، دقت فرمائید :

« سبب ایالت نورماندی ، به خوبی مشهور است . »

(حرف اضافه)

« باغبان ، بخوبی ، از عهدۀ پرورش درختان ، برآمده است . »

(قید مرکب)

« او ، به خود نیز دروغ می گفت . » (حرف اضافه)

« او ، در این گفتار ، بخود نبود . » (صفت مرکب)

« به نزدیک * من ، صلح بهتر که جنگ . » (حرف اضافه)

« بامداد بگاه ، بنزدیک او رفت . » (حرف اضافه مرکب)

« برنامه ، نکته به نکته ، به موقع اجرا نهاده شد . »

(مصدر گروهی)

« سخنش ، بسیار بموقع افتاد . » (صفت مرکب)

* نزدیک ، یعنی : نظر ، عقیده .

« او ، از خود ، چهاراثر ارزنده ، به جای نهاد . »

(مصدر گروهی)

« سخنانش ، بجا ست . » (صفت مرکب)

« هرروز ، مدتی به عکس او نگاه می کردم . » (حرف اضافه)

« من ، بعکس او ، تاب صبوری ندارم . » (قید مرکب)

سوم « و » حرف زینت

حرف زینت « و » که آن را حرف تأکید نیز خوانده اند ، فقط برسر فعل می نشیند. این حرف شاید در قدیم برای موکّد ساختن فعل هم به کار می رفته است ؛ ولی در فارسی کنونی ، اثر تأکیدی آن ، از میان رفته و بعکس ، جنبه آرایشی آن ، افزوده است .

در فارسی کهن ، این لفظ ، برسر ماضی نیز می نشست ؛ ولی بتدریج از آن افتاده است* . و در فارسی کنونی ، فقط با مضارع التزامی و با فعل امر ممکن است بیاید.

از قرنهای پیش ، این لفظ برای تلفّظ فعل ، خصوصاً برای امرهای یکسیلابی ، فقط وسیله تکیه شده است ؛ تا آهنگ کلمه را خوش وادای آن را آسان گرداند ؛ یعنی نهادن آن برسر فعل موکّد ، جنبه الزامی را از دست داده و اختیاری شده است . مثال :

* - هرگاه این لفظ ، حرف تأکید محسوب شود (مانند « ل » و « قَد » در فعل عربی ، باید قبول کرد که در گذشته ، همه فعلهای ماضی فارسی ، موکّد بوده و امروزه ، با برداشتن حرف تأکید ، همه نا موکّد شده است ! وانگهی ، این حرف ، برسر فعل مضارع الزامی که جنبه شك و تردید دارد ، نه قطع و یقین ؛ نیز می نشیند.

گفت که تو مست نه ای . رو که از این دست، نه ای

رفتم و دیوانه شدم . وز طرب آکنده شدم

(دیوان کبیر)

در دو مثال زیر، چند فعل، در استعمال مشابه، يك بار با « بِـ » و يك بار بدون آن آمده، بی آنکه در تأکید مؤثر باشد:

خور و پوش و بخشای و راحت رسان

نگه می چه داری برای کسان ؟

(بوستان)

پوش و بنوش و بخش و بده

برای دگر روز، چیزی بنه

به هر حال، این لفظ، نه حرف اضافه است، نه پیشاوند، زیرا خاصیت هیچ کدام را ندارد؛ بلکه نوع سومی است از لفظ مشابه مذکور که کوتاهتر از حرف اضافه « به » ادا می شود و فقط بر سرفعل می نشیند. و چون تلفظ فعل، با آن، زیبا و استوار می شود، می باید چسبیده به فعل نگاشته شود. مثال :

بغیرد بر من که عقلت کجاست ؟

چو دانی و پرسی، سؤالت خطاست

(بوستان)

بمیر تا برهی ای حسود ! کین رنجی است

که از مشقت آن، جز به مرگ، نتوان رست

(گلستان)

آن کس که مه را بکُشت ، باز آمد پیش
مانا که دلش بسوخت برکُشته خویش
(گلستان)

ای بخرد ! با جهان مکن ستد و داد
کو بستاند ز تو ، کُـلـنـد ، به سوزن
(ناصر خسرو)

نکات املائی

۱- هرگاه حرف زینت « بِ » و قید نفی « نَ » و قید استمرار « می » ،
هرسه ، بر سرفعل درآید ، به ترتیب ، بر سرهم می‌نشینند و جدا از فعل املا
می‌شود مثال :

ای دل ! به غمش جان ده ؛ یعنی : بنمی ارزد
بیسرشو و بیسامان ؛ یعنی : بنمی ارزد
چون لعل لبش دیدی ؛ يك بوسه بدزدیدی ،
برخیـ ز لعل و کان ؛ یعنی : بنمی ارزد

(دیوان کبیر)

۲- هرگاه حرف « بِ » بر سر افعالی که با حرف آواز آغاز می -
شود ، در آید ، برای تلطیف تلفظ ، حرف آواز پذیر « یَ » ، میان آندو

واسطه * می شود. در املائی چنین فعلها، باید به نکات زیر توجه نمود:

الف : در فعلهائی که با حرف آواز « ا » آغاز شود ، املائی آن به « ـ » مبدّل می شود . و روی « ی » می نشیند ؛ یعنی از شکل اول خود ، به شکل دوم خود تغییر می یابد . مثال :

تجزیه حروفی باحرف زینت

ماضی :	اَفْکَنْدَ	بِـ	یِـ	فَکَنْدَ
مضارع :	اَفْکَنْدَ	بِـ	یِـ	فَکَنْدَ
امر :	اَفْکَنْ	بِـ	یِـ	فَکَنْ

ب - در فعلهائی که با حرف آواز « اُ » آغاز شود ؛ نیز املائی آن ، به صورت دوم خود (ـ) مبدّل می شود و روی « ی » می نشیند . مثال :

تجزیه حروفی باحرف زینت

ماضی :	اُفْتَادَ	بِـ	یِـ	فُتَادَ
مضارع :	اُفْتَدَ	بِـ	یِـ	فُتَدَ
امر :	اُفْت	بِـ	یِـ	فُت

ج - در فعلهائی که با حرف آواز « آ » آغاز شود ، چون « آ » به پای سیلاب

* - در اغلب دستور های مدون ، نوشته اند « اگر باء زینت بر سر افعالی در آید که اول آنها همزه باشد ، همزه به یاء بدل شود . » . این تعریف ؛ از دولحاظ درست نیست . یکی آن که در لغات اصیل فارسی ، همزه وجود ندارد . دیگر آن که این حرف که همزه شمرده شده ، به چیزی بدل نمی شود ، بلکه می ماند و بر روی حرف زاید « ی » می نشیند . به عبارت دیگر ، این حرف ، همزه نیست ، بلکه حرف آواز است .

منتقل می شود و کوتاه می گردد، کلاه آن می افتد (به صورت «الف دوم» در می آید).
مثال :

تجزیه حروفی		با حرف زینت	
ماضی : آمد	بیامد	ب - پیامد	
مضارع : آید	بیاید	ب - پیاید	
امر : آ، آی	بیا		

د - در فعلهائی که با حرف آواز مرکب «اِو» آغاز می شود ؛ نیز املای آن به صورت دوم خود (و)، مبدل می شود. مثال :

تجزیه حروفی		با حرف زینت	
ماضی : اوژنید	بیوژنید	ب - پیوژنید	
مضارع : اوژنند	بیوژنند	ب - پیوژنند	
امر : اوژن	بیوژن	ب - پیوژن	

ه - در فعلهائی که با حرف آواز «اِو» آغاز می شود ، افزودن حرف واسطه لازم نمی گردد. مثال :

تجزیه حروفی		با حرف زینت	
ماضی : ایستاد	بایستاد		
مضارع : ایستد	بایستد		
امر : ایست	بایست		

یادآوری - در متون قدیم، این فعل، به صورت «بیست - بیستاد» املا شده که درست و حساب شده نبوده است. *

یادآوری ۲- قواعد املائی مذکور ، در فعل نهی و نمنی نیز ملحوظ است.

مثال :

نهی			
		ماضی	مضارع
افکندن:	میفکن	بیفکنند	بیفکنند
افتادن :	میفت	نیفتاد	نیفتد
آمدن :	میا	نیامد	نیاید
اوباریدن :	میوبار	نیوبارید	نیوبارد
ایستادن:	مایست	نایستاد	نایستد

تمرین

املای درست	املای غلط
بینداخت	بیانداخت
بینداز	بیانداز
مینداز	میانداز
بیامد	بیآمد
بیاید	بیآید
بیا	بیآ
میا	میآ

«چاره جز آن ندیدیم که رخت و سلاح و جامه‌ها را کردیم و جان به سلامت

(گلستان)

بیاوردیم.»

«اگر هنرمند از دولت بیفتد، غم نباشد که هنر، در نفس خود، دولت

(گلستان)

است.

«افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود».

«شبی در جزیره کیش، مه را به حجره خویش در آورد. همه شب نیارمید

(گلستان)

از سخنهاى پریشان گفتن ...»

«هربدقی که براندی، به دفع آن بکوشیدمی و هرشاهی که بخواندی، به

فرزین پوشیدمی؛ تا نقد کیسه همت در باخت و تیر جعبه حجت، همه،

(گلستان)

بینداخت.»

«خبری که دانی که دلی بیازارد، تو خاموش؛ تا دیگری بیارد»

(گلستان)

برودست گیر. ای نصیحت-پذیر! نه خود را بیفکن که دستم بگیر

(بوستان)

بروشیر درنده باش. ای دغل! مینداز خود را چو روباه شل

(بوستان)

بیار آنچه داری ز مردی و زور که دشمن به پای خود آمد به گور

(گلستان - باب هفتم)

وز آن پیش بس کن که گویند بس

بیندیش و آنگه بر آور نفس

(گلستان)

چوپرخاش بینی، تحمل بیار

که سَهلی * بیند در کارزار
(گلستان)

بیاموز فرزند را دسترنج؛

اگر دست داری چوقارن به گنج
(گلستان)

پدر مرده را سایه بر سر فکن

غبارش بیفشان و خارش بکن
(بوستان)

* - سَهلی : کوتاه آمدن، آرایش.

تفاوت « بی » و « بیه — »

کلمه « بی » از حروف اضافه و از عوامل سازنده جمله است و همین کلمه، با املای « بیه »، پیشاوند است و از اجزاء متشکل کلمه .

در اغلب دستورها، این کلمه را، بدون توجه به نوع املای آن، حرف نفی خوانده‌اند. و در همه فرهنگها، در سر کلمات مرکب، آن را گاه جدا و گاه متصل ضبط کرده‌اند !

« بی »، مانند دیگر حروف اضافه، میان فعل و فاعل و مفعول، ارتباط و مناسبت برقرار می‌سازد و در ساخت جمله نقشی مستقل برعهده دارد. مثال :
« او، خواندن و نوشتن را در گوشه و کنار؛ بی آموزگار، پیش خود، فراگرفت. »

برای تشخیص حرف اضافه « بی » از پیشاوند « بیه — »، ضوابطی هست که با اندک دقت می‌توان به آنها پی برد.

یکی این که حرف اضافه را گاهی می‌توان با مفعول غیر صریح از جمله برداشت، بی آنکه باقی جمله مهمل شود. مثال :

او، بی اطلاع قبلی، وارد شد — او وارد شد.

در آن مهمانی، بی حضور شما، به ما خوش نگذشت — در آن مهمانی به ما خوش نگذشت.

اما کلمه مرکب پیشاونددار را نمی‌توان از جمله باز گرفت ؛ و گرنه معنا مختل می‌شود . مثال :

عالمِ **بِ**عمل ، زنبور **بِ**عسل است - عالمِ زنبور است !
آدم **بِ**سواد ، کورو **بِ**چاره است - آدم کور است !
دیگر این که حرف اضافه « بی » ، با کلمه « بدون » مرادف است و می‌تواند با آن عوض شود ، بی آنکه فصاحت از میان برود . مثال :
بی همگان به سر شود . بی تو به سر نمی‌شود .
بدون همگان به سر شود . بدون تو به سر نمی‌شود .
ولی اگر پیشاوند « بی » با این کلمه عوض شود ، فصاحت از میان می‌رود .
مثال :

این مدعیان در طلبش **بی**خبران اند .
« « « « **بدون** **خبران** اند ! (که جمله فصیحی نیست !)
دیگر از علایم خاص حرف اضافه « بی » ، آن است که گاهی پس از آن ، کلمات « هیچ - آنکه » می‌آید . مثال :
« او ، **بی** هیچ دشواری ، به فرانسه تکلم می‌کند . »
« او ، **بی** آنکه توقعی داشته باشد ، درباره هر کسی نیکی می‌کند . »
حرف اضافه « بی » ، در انگلیسی ، با حرف اضافه « without » مقایسه می‌شود . مثال :

I can't see it without my glasses.

ترجمه : من ، آن را **بی** عینک ، نمی‌توانم بینم .

She speaks English without any difficulty.

ترجمه : او ، **بی** هیچ دشواری ، انگلیسی حرف می‌زند .

This class is without teacher.

ترجمه : این کلاس، عاری از معلم است (بدون معلم مانده است).

تمرین املاي «بی»

وی ، بی مُحابا ، عقاید خود را افشا کرد .
او ، بی شک ، از خیر خواهان ما بود .
مَدَنی ، بی دغدغه خاطر ، به زندگی آرام خود ، ادامه داد .
وی ، ماجرا را ، بی کم و کاست ، برای ما ، نقل کرد .
وی ، از ما ، در نهایت سادگی ، بی تعارف ، پذیرائی کرد .
بی زحمت ، آن کتاب را بدهید به من .
بی هیچ دردسر ، به مقصد رسیدیم .
او ، آنچه گفت ، بی غرض گفت .
او ، سالها ، بی هدف ، به کارهای عادی ، می پرداخت .
احسان ، آن است که بی منت کرده شود .
بی گفتگو ، شروع به کار کردیم .
مجلس ما ، بی شما ، رونق نداشت .
بی وجود تو ، زندگی بر من حرام است .
بی جهت ، مزاحم دیگران مشوید .
سه چیز ، بی سه چیز ، پایدار نمائند : مال ، بی تجارت و علم ، بی بحث
و ملک ، بی سیاست .

(گلستان)

مزن بی تأمل به گفتار دم نکوگو ، اگر دیرگوئی ، چه غم
(گلستان)

بی همگان به سرشود . بی توبه سر نمی شود
داغ تو دارد این دلم . جای دگر نمی شود
بی تواگر به سرشدی ، زیر جهان زبرشدی
باغ ارم ، سقرشدی . بی توبه سر نمی شود
خواب مه را بیسته ای . نقش مه را بشسته ای
وز همه ام گسسته ای . بی توبه سر نمی شود
(دیوان کبیر)

بی روی تو خورشید جهانسوز مباد
هم بی تو چراغ عالم - افروز مباد
با وصل تو ، کس چو من ، بداموز مباد
روزی که تو را نبینم ، آن روز مباد
(رودکی)

لعلی که در «بَدخشان» ، هرگز نشد دُرافشان ،
بی رنج و غصه ، آسان ، در کان ماست ، امشب
(دیوان کبیر)

ما را سفری فُتد بی ما	آنجا ، دل ما ، گشاد بی ما
آن مه که ز ما نهان همی شد ،	رخ بر رخ ما نهاد بی ما
چون در غم یار جان بدادیم ،	ما را غم او بزاد بی ما
ما ایم همیشه مست بی می	ما ایم همیشه شاد بی ما
ما را مکنید یاد ، هرگز	ما خود هسنیم یاد ، بی ما

بی ما، شده ایم شاد . گوئیم : ای ما که همیشه بادی بی ما
 درها ، همه، بسته بود با ما بگشاد چو راه داد بی ما
 با ما دل « کیقباد » بنده است بنده است چو « کیقباد » بی ما
 مست ایم ز جام شمس تبریز جام می او ، مباد بی ما
 (دیوان کبیر)

خُنْكَ آن دم که نشینیم در ایوان من و تو
 به دو نقش و به دو صورت ، به یکی جان من و تو

* * *

من و تو ، بی من و تو ، جمع شویم از سرشوق
 خوش و فارغ ز خرافات پریشان من و تو
 (دیوان کبیر)

یارانِ من ، ز بادیه آسان گذشته اند
 من ، بی رفیق ، در ره دشوار مانده ام
 (عراقی)

بر او زیبا تر آمد زر و دیبا که بی هر آندوان ، خود بود زیبا
 (ویس و رامین)
 هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعد ، انجمنی

املاي پيشاوند « بي — »

این پيشاوند ، در فارسي ، فراوان به کار می رود و همیشه ، مصدر یا

صفت منفی می سازد . و می باید ، مانند دیگر پیشاوندها ، چسبیده به واژه اصلی
املا شود .

در فارسی پهلوی ، همین پیشاوند ، با لفظ « آپی » ، در سرواژه ها ،
دیده می شود . مانند « آپیکانك » که در لهجه فارسی دری ، « بیگانه » شده
است . *

پشاوند « یی - - » در انگلیسی ، با پیشاوندهای :

A - , I - , IN - , IM - , UN - , DIS -

و با پساوند : LESS - ، مقایسه می شود ؛ چنانکه در جدول صفحه بعد می بینید

* - كلمه آپیکانك ، با سه جزء « آپی - کان - ك » ، در فارسی پهلوی ، به معنای
غیر ایرانی و « تازه وارد » است که در کشور خانه نمی نداشته باشد . این واژه ، در فارسی دری ،
معنای خود را حفظ کرده و مرادف « اجنبی » به کار رفته است .

کلمه مرکب	اجزاء کلمه مرکب	ترجمه
abiding	a – bide * ing	بیزوال ، جاویدان
anonym	a – non – ym	بینام ، گمنام
acardiac	a – cardiac	بیقلب *
irregular	i – r – regular	بینظم ، بیقاعدہ
illiterate	i – l – leter – ate	بیسواد
ineffective	in – effecte – ive	بینتیجہ
involuntary	in – voluntary	بیقید ، بیمیل
improvident	im – provide – ent	بیتدارک
impolite	im – polite	بیتراکت
unquiet	un – quiet	بیقرار
unfounded	un – found – ed	بیپایہ ، بی - اصل
unsalted	un – salt – ed	بینمک
dishonourable	dis – honour – able	بیحرمت ، بیشرف
disorderly	dis – order – ly	بینظم
powerless	power – less	بیقدرت ، ناتوان
useless	use – less	بیمصرف ، بیفایده
sharmless	sharm – less	بیحیا

*- bide از لغات باستانی است .

*- بیقلب ، اصطلاح زیستشناسی است .

یاداوری - باید در نظر داشت که در بسیاری از لغات مرکب اروپایی ریشه (واژه اصلی) ، با آنکه مشخص است ، بتنهایی به کار نمی رود . بدین سبب ، پیشاوند (pre'fixe) و پساوند (suffixe) ، به آن قسمت از کلمه اطلاق می شود که چون بریده شود ، مانده واژه ، در زبان متداول ، مورد مصرف داشته باشد.

یاداوری ۲- هرگاه کلمات مرکب ، از دو یا چند واژه اصلی ساخته شده باشد، دراملای اروپایی، برای حفظ و نمایش پیوستگی کلمه، میان اجزاء متشکّل، خطّ پیوند نهاده می شود. مثال از انگلیسی :

absent – minded = بیحواس ، گیج

non – existence = بیوجود ، معدوم

good – for – nothing = بیمصرف

پیشاوند « پی - » ، در زبان فرانسه هم نظایری دارد که عبارت است از پیشاوندهای :

A – , E' – , IM – , IN – , DE'S – , DI – , DIS –

چنانکه در جدول مقابل می بینید.

کلمه مرکب	اجزاء کلمه مرکب	ترجمه
aphone	a - phone	ببصدا ، خاموش
aboulie	a - boule -- ie	بیحسی ، فقدان اراده
e'honte'	e' - honte - _	بیشرم
ille'tre'	i - l - lettre - _	بیسواد
immobile	im - mobile	بیحرکت ، ساکن
impatient	im - patient *	بیحوصله
incalculable	in - calcul - able	بیشمار
inattandu	in - attand - u	بیخبر ، غیرمنتظر
de'colore'	de' - colore - _	بیرنگ شده
dirime'	di - rime - _	بیوزن و قافیه
diforme	di - forme	بیریخت
discordant	dis - cord - ant	بیآهنگ ، ناموزون
dissemblable	dis - semblable *	بیشباهت
desarme'	des - arme - _	بیسلاح

*- ریشه این لغت ، در زبان متداول فرانسه ، بتنهائی مورد مصرف ندارد .

یادآوری - دراملای فرانسه نیز، اگر اینگونه کلمات ، از دو واژه اصلی
و مستقل ساخته شده باشد، برای حفظ و نمایش پیوستگی کلمات ، میان اجزاء
متشکل ، خط پیوند می گذارند. مثال :

sans – coeur	بیجگر ، بیدل و جرأت
sans – doute	بیشک ، بتردید
sans – souci	بیغم ، راحتطلب
non – sens	بیمعنائی
non – activite'	بیکاری
non – solide	بیدوام

پیشاوند « بی - - » ، در عربی مشابهی ندارد . فقط تعدادی لغت ، بر اثر
لزوم و نیاز ، با کلمه « لا » حرف نفی ، به صورت صفت منفی در آورده شده
و این کار بیشتر به وسیله عربیدانان غیر عرب و مترجمان اسلامی انجام گرفته یادر
فارسی ساخته شده است. مثال :

لاقتال - بدون جنگ و خونریزی (از اصطلاحات اوایل اسلام)

لامکان - بیمکان	اصطلاح فلسفی و دینی
لایتناهی - بیپایان	« « «
لالی نهایی - بینهایت	« « «
لامذهب - بیدین	ساخته شده در فارسی
لابالی - بیباک	« « « «
لایعقل - بیخرد	« « « «
لاقید - بیقید	« « « «
لاکتاب - بیدین	« « « «

لامرّوت - بيمرّوت ساخته شده در فارسی

لاطایل - بیفایده ، بیهوده « « « «

لاعلاج - بیدرمان « « « «

و از این قبیل است : لَابُدّ - لابشرط - لاتحصی^۱ . . . که در فارسی و عربی به کار می رود .

در املای پیشاوند « یی » ممکن است تصوّر شود که چسبیده نوشتن آن ، در کلیّۀ موارد زینده نیست یا موجب دشواری قرائت است . امّا این توهّم ، صرفاً ناشی از عادت به جدا دیدن اجزاء کلمه است که از اوّل غلط املا - شده است .

مواردی که چسبیده نوشتن « یی » ظاهراً ناهنجار می نماید ، از این قرار است :

۱- وقتی که کلمۀ اصلی با حرف آواز کوتاه فارسی آغاز شود . مانند :

بی اندازه - بی ارزش ...

۲- وقتی که کلمۀ اصلی ، عربی باشد و با همزه آغاز شود . مانند :

بی انصاف - بی احتیاط - بی اهمّیت ...

۳- وقتی که کلمۀ اصلی يك واژه خارجی باشد که در فارسی با نقل حروفی

املا شود . مانند :

بی پرنسیپ - بی اسانسور - بی سانسور ...

اینگونه کلمات را ، به طریقی ساده ، می توان به هم پیوست . و آن ، این است که مانند املای اروپائی ، میان دو جزء ، خطّ پیوند نهاده شود .
مثال :

بی-انصاف ، بی-ارزش ، بی-اسانسور

پیشاوند « یی » ، هم بر سر واژه های فارسی در می آید ، هم بر سر لغات غیر فارسی متداول در فارسی . مثال :

با واژه های فارسی :

بیباک - بیخواب - بیدل - بیچیز - بیکار - بیکس - بیخرد - بیشمار - بیگاء - بیدست و پا - بیچشم و رو ...

با لغات عربی :

بیعقل - بیشعور - بینظم - بترتیب - بیمورد - بیصبر - بیقیاس - بیبها - بیقدر - بیرونق - بیدوام - بیصدا - بیکمال ...

یادآوری - بدیهی است که این پیشاوند، در همه مصدرها و اسم مصدرها و دیگر مشتقات که از صفات منفی مذکور، درست می شود ؛ نیز باید چسبیده املا شود . مثال :

بیخار - بیکاره - بیکاری - بیکارشدن - بیکاربودن

بیخود - بیخودی - بیخودانه - بیخود بودن - از خود بیخود شدن

بیشعور - بیشعوری - بیشعوروار - بیشعوربودن

یادآوری ۲ - صفات منفی مذکور ، گاهی مانند دیگر صفات ، قید واقع می شود . مثال :

« همینکه او را دید ، بیدرنگ زبان به شکوه گشود . »

مثال دیگر :

« بیتکلفانه ، به کلبه ام گذری . و به چشم یاری ، به شهیدان کویت نظری . »

(از منشآت قائم مقام)

مثال دیگر :

هر که عیب دگران ، پیش تو آورد و شمرد ،

بیگمان ، عیب تو ، پیش دگران خواهد برد

(گلستان)

پیشاوند « بی » ، از نظر اشتقاق ، خصوصیاتى دارد که آن را از حرف اضافه « بی » ، متمایز می سازد . از این قرار :

۱- پیشاوند « بی » ، جزئی از اجزاء کلمه مرکب است و با کلمه سروکار دارد ، نه با جمله . مثال :

« تلمیذ بی - ارادت ، عاشق بی‌زور است . و رونده بیمعرفت ، مرغ بیپر . و عالم بیعمل ، درخت بیبر . و زاهد بیعلم ، خانه بیدر . »

(گلستان)

۲- پیشاوند « بی » ، جزئی از صفت منفی مرکب است که با موصوف خود ، اضافه وصفی (ترکیب وصفی) می سازد . مثال :

مرد بیطالع - آدم بیقدر - آب بیرنگ و بو - - شره بیگزند - ادیب بیمایه - غذای بینمک - جوان بیکار - آموزگار بیحوصله - تلفون بیموقع - مادر بیدست و پا - زن بیحیا - مرد بیمروت - سخن بیجا - گرد بیطعم - آدم بیعار - کشور بیطرف - بانگ بیهنگام - درخت بیثمر - دانشمند بیمثال - کارمند بیعلاقه - پریبطاقت - شوخی بیمزه - سعی بیهوده * ...

اینگونه ترکیبهای وصفی ، با همان ترکیب که دارد ، در جمله قرار می گیرد . مثال :

*- « هده » در فارسی قدیم به معنای « حق » است . و « بیهوده » در فارسی کنونی ، به معنای « ناحق » و « بیفایده » است .

« دو کس ، رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند ؛ یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد . »

(گلستان)

مثال دیگر :

« از تن بیدل طاعت نیاید و پوست بیمغز ، بیضاعت را نشاید . »

(گلستان)

۳- پیشاوند « بی » جزئی از صفت منفی است که می تواند در جمله مُسند

قرار گیرد و با فعل عام یا فعل رابط * همراه باشد. مثال :

« او ، بیهنر است و کاری از دستش بر نمی آید . »

مثال دیگر :

« این سخن ، بیجاست و اثری ندارد . »

مثال دیگر :

« ورود به این منطقه ، مدت ها ممنوع بود ؛ اما حالا بیمناع است . »

چند مثال دیگر :

« سخنانش بیهوه بود . سعیش بی - اثر شد . »

۴- چنانکه ذکر شد ، اینگونه صفات منفی ، می تواند مانند دیگر صفات ،

قید واقع شود. مثال :

« پرسیدم : موافق ای ؟ بیدرتنگ پاسخ داد : نه ! »

تمرین املاي پیشاوند « بی - »

بیدقتی در کارها ، ضرر فراوان به بار می آورد.

* - در فارسی ، فعلهای مشتق از : استن - هستن - بودن - شدن - باشیدن ، همیشه فعل عام و فعل رابط است. اما فعلهای مشتق از : گشتن - گردیدن - واقع شدن - قرار گرفتن - رفتن - آمدن - افتادن - ماندن ، گاهی فعل رابط و گاهی فعل خاص است. (معنای اصلی خود را دارد.)

بیکاری ، مایهٔ فساد است .

او، بیوفا نیست . بیمهری ظاهری او ، علتی دارد .

ورود بیموقع وی ، مستقبلاً را به جنب وجوش انداخت .

برزبان راندن سخن بیجا ، شایستهٔ افراد تربیت شده ، نیست .

بسا بیخردان معاشرت میکنند .

رفنارش بازیردستان ، بیرحمانه است .

ای بیخبر ! بکوش که صاحبخبر شوی .

تا راهرو نباشی ، کی راهبر شوی ؟

(حافظ)

گر کسی وصف او ز من پرسد ، بیدل از بینشان چه گوید باز ؟

(گلستان)

این مدعیان ، در طلبش ، بیخبران اند

کان را که خبر شد ، خبری بساز نیامد

(گلستان)

بدان که عشق جهانی است بیقرار . دراو

هزار عاشق بیجان و بیقرار نگر

(دیوان کبیر)

به لطافت چو بر نیاید کار ، سربه بیحرمتی کشد ، ناچار

(گلستان)

مهر خواهی ز من و بیمهر ای هده جوئی ز من و بیهده ای

(دیوان رودکی - ص ۱۰۷۱)

گر صورت بیصورت معشوق ببینید

هم حاجی وهم کعبه و هم خانه شما اید

(دیوان کبیر)

کیخسرو بیکلاه و بیتخت دلخوشکنر سد هزار بیرخت

(لیلی و مجنون نظامی - ص ۹۶)

مدان حقیر گدایان عشق را کین قوم ،

شهان بیکمر و خسروان بیکله اند

(حافظ)

چونکه بیرنگی ، اسیر رنگ شد ،

موسیقی با موسیقی در جنگ شد

(مثنوی - ص ۱۵۲)

تفاوت «هم» و «همه»

کلمه «هم» لغتی است مستقل ، بسا مفاهیم مختلف و چون در میان کلمات متشکل جمله نقشی برعهده دارد ، می باید جدا و مشخص املا شود ؛ ولی همین کلمه اگر پیشاوند باشد (جزئی از کلمه مرکب باشد) ، چسبیده املا می شود .

در املا ، برای احتراز از غلط - نویسی ، می باید به معنای آن دقت شود . چسبیده نوشتن بیجای این کلمه یا سرهم نوشتن بیمورد آن ؛ نه تنها يك غلط املائی است ، بلکه يك اشتباه بارز معانی بیانی و موجب تغییر معنا یا سبب مهمل شدن عبارت است .

به دو املاي زیر که یکی غلط و دیگری درست است ، دقت فرمائید :

املاي غلط :

ای° فدای تو ، هم دل و هم جان

وی° نثار رخت همین و همان

املاي درست :

وی° نثار رخت ، هم این و هم آن

املاي غلط :

افغانستان ، هم مرز ایران است .

املاى درست :

افغانستان، هممرز ايران است .

معانى مختلف كلمه مستقل « هم » ، از اين قرار است :

۱- ضمير انعكاسى .

در اين معنا، كلمه « هم » انعكاسى است از اسم يا ضمير پيش از خود ،
براى تأكيد و در انگليسى با كلمات :

too, so, also, either, as, as... as, besides.

مقايسه مى شود . اينك چند مثال :

ايشان مايلى اند بروند. من هم همين طور.

They would like to go and I would, too.

او ديروز غايب بود . من هم غايب بودم .

She was absent yesterday, so was I.

او يکچند در کانادا به سر برده است . من هم چندی آنجا بوده ام.

He has been to Canada for a while. I have also been there.

من اگر نروم ، او هم نخواهد رفت .

If i do not go, he shall not either.

آيا شما هم به اندازه من مطالعه مى كنيد؟

Do you read as much as i do?

علاوه بر اين كتاب، آن كتاب را هم بايد بخوانم .

Besides this book, i need to read that book.

۲- ضمير :

«هم» : وقتی ضمیر است که بتواند جای اسم یا ضمیر را بگیرد . و در چنین معنا ، مرادف است با کلمه « همدیگر » و در انگلیسی با «each other» مقایسه می شود .

این ضمیر را در دستورها ، اصطلاحاً ، ضمیر مبهم گفته اند . مثال :
من و او ، مدت ها ، با هم دوست و همکلاس بودیم ؛ تا اینکه دوسال پیش ، به جهت مسافرت او به خارج ، از هم جدا شدیم .
۳- قید ایجاب :

«هم» ، در این معنا ، مرادف است با کلمه «همی ، مسلماً» و در انگلیسی با کلمه «certainly» مقایسه می شود . مثال :
بعد از تو ، ملاذ و ملجئی نیست هم ، در تو گریزم ، ار گریزم
(گلستان)

مثال دیگر :
پیش که بر آورم ز دست فریاد ؟
هم ، پیش تو ، از دست تو گر خواهم داد
(گلستان)

۴- قید استثنا :
«هم» در این معنا ، مرادف است با کلمه «مگر» و در انگلیسی با کلمه «only» مقایسه می شود . مثال :

از عمر من چو نمانده است ، هم ، دمی
باری بیا که با تو دمی خوش بر آورم
(عراقی)

هـ- قید تأکید:

«هم» ، در این معنا ، مرادف است با کلمه «نیز» ، همچنین». مثال :

بیا که چون تو نبوده است و هم نخواهد بود

بیا که چون تو ندیده است دیدگان سماع

(دیوان کبیر)

مثال دیگر:

از تناسائی و بیکاری بترس هم مشو يك ثانیه غافل زدرس

مثال دیگر :

در رعایت بهداشت نباید سهل-انگاری نمود . هم نباید از عقاید پراز
اشتباه گذشتگان پیروی کرد.

یادآوری - کلمه «هم» با حروف اضافه ترکیب می شود و قید مرکب
می سازد . در املاي اینگونه کلمات ، میان اجزاء متشکّل نباید فاصله داده-
شود . مثال :

روی هم - باهم - دور هم - سر هم - توهم - بهم*
اما اگر کلمه «هم» مفعول با واسطه باشد ، مسلم است که جدا املا
می شود . مثال :

ایشان ، مدتی ، با هم گفتگو کردند و چند بار در هم خیره شدند.
یادآوری ۲- گاهی کلمه «هم» در جمله مکرر و به صورت «هم ... هم»
به کار می رود . مثال :

او ، هم خدا را می خواهد ، هم خرما را .
یادآوری ۳- کلمه «هم» ، در لغات گروهی ، جدا املا می شود . مثال :

* - «توهم» و «بهم» ، هر دو، صفت مرکب است .

درهم برهم - روی هم رفته - به هم برآمدن - توهم رفتن - برهم زدن - به هم
در شکستن ...

تمرین امالای «هم»

مپرس از کفر و ایمان ، بیدلی را
که هم کفر و هم ایمانش تو باشی
(عراقی)

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست ،
گیرم که غمت نیست ، غم ما هم نیست؟
(گلستان)

هم خویش را بیگانه کن . هم خانه را ویرانه کن
وانگه بیا با عاشقان ، همخانه شو . همخانه شو
(دیوان کبیر)

هم رهن ای . هم رهبرای . هم ماه ای . هم مشتری
هم این سرا . هم آن سرا . هم گنج استظهار من
(دیوان کبیر)

من و تو بهم ، همچو جان و تن ایم
میان تن و جان ، جدائی مکن
(دیوان کبیر)

می وصلم بچشان ؛ تا در زندان ابد ؛

از سرعربده ، مستانه ، به هم در شکنم

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

(حافظ)

گر چهره بنماید صنم ، پر شو از او ، چون آینه

ور زلف بگشاید ز هم ، روشانه شو . روشانه شو

(دیوان کبیر)

نان ، بی تو ، مه را ، زهر است ، نه نان

هم آب من ای ، هم نان من ای

(دیوان کبیر)

« رفیقی داشتم که سالها با هم سفر کرده بودیم و نمک خورده ... »

(گلستان)

« فی الجمله ، شبی خلوت میسر شد و هم در آن شب شحنه را خبر

شد . »

(گلستان)

پیشاوند «هم -» و املاي آن

این پیشاوند ، با مفهوم اتحاد و اجتماع ، در سر واژه های مرکب ،

فراوان دیده می‌شود و در فارسی دری ، گاهی ؛ به صورت « هاه — » ، به کار رفته است . مثال :

مگ و گربه ، همسایه و هامراه

به دزدی ، شب و روز ، پویان به راه

(شاهنامه)

« هر دو را بیا کند از سبیکه‌های زر و سیم . و سرش به زعفران ،

ماموار کرد . »

(مجمل التواریخ و القصص)

پیشاوند «هم - » ، در انگلیسی با چند پیشاوند و پساوند ، مقایسه می‌شود

که اهم آنها را در جدول مقابل ملاحظه می‌فرمائید :

co—, com—, con—, —mate

ترجمه	اجزاء کلمه مرکب	لغت مرکب
همخانگی	co – habit – ation	cohabitation
همذات	co – exist – ent	coexistent
همکار	co – l – labor – ater	collaborater
هموطن	com – patrie * – ot	compatriot
فشردگی	com – press – ion	compression
همرتبه	com – peer	compeer
هممرکز	con – centre – ic	concentric
همخو	con – genie * – al	congenial
همکلاس	class – mate	classmate

پیشاوند «هم —» ، در فرانسه نیز چند مشابه دارد. از این قرار :

a, –co–, com–, con–, uni–

*- مأخوذ از فرانسه .

کلمه مرکب	اجزاء کلمه مرکب	ترجمه
accorder	a - c - cord - er	هم‌آی کردن
accompagner	a - c - compagnie - er	همراهی کردن
core'ligionnaire	co - religion - n - aire	همکیش
correlation	co - r - relation	همبستگی
coope'ratrice	co - opérer* - ative	همیاری، شرکت
commensurable	com - mensur* - able	مساوی
composer	com - Pose - er	ترکیب کردن
concours	con - cours	همچشمی، مسابقه
consanguin	con - sang - u - in	هم‌نژاد، هم‌خون
concitoyen	con - cite' - oyen	همشهری
homogène	homo - gène	همجنس
homophone	homo - phone	هماهنگ (دستوری)
uniforme	un - i - forme	همشکل

پیشاوند « هم » ، همان طور که به واژه‌های فارسی قلاب می‌شود ،
به لغات غیرفارسی نیز جوش می‌خورد . بدینسان :

* - ریشه این واژه ، در زبان متداول ، بتنهائی ، مورد مصرف ندارد .

با واژه‌های فارسی:

همسایه - همبر - همسر - همبستر - همخوابه - همنشین - همکار -
همدرد - همدوش - همدست - همانند - همتك - هم‌ژاد - همبوی -
همخوی - همبازی - همپالکی - همپاله - همپیمان - همتازیانه - همچشم -
همداستان - همخوراك - همزنجیر - همدم - همزبان - همزاد - همزیستی -
همسنگ - همشیره - همنام - همگرائی - همبستگی - هممیهن - همچند
(مساوی) ...

۲- با لغات عربی:

همجنس - همردیف - همسفر - همسفره - همسن - همشان - همطبع -
همعصر - همعنان - همقافیه - همقرین - همسل - همنفَس - هموزن - همشکل -
همعقیده - هموطن - همفکر - همعهد ...

۳- با لغات اروپائی:

همکلاس - همپانسیون

یادآوری - ضمائر، مبهمات، قیود و کلمات ربط مرکب که «هم» جزئی
از اجزاء آنها باشد، البته چسبیده املا می‌شود. مثال:
همین - همان - همانجا - همینجا - همدیگر - همچون - همانا - همچنین -
همچنان ...

یادآوری ۲- کلمه «هم» با ضمیر «او» ترکیب می‌شود و ضمیر مؤکد «همو»
را می‌سازد. این ضمیر، همانند است به ضمائر مؤکد انگلیسی که با «self -»
ترکیب می‌شود. و همیشه سرهم املا می‌شود.

یادآوری ۳- کلمه «همان» خواه ضمیر مبهم باشد، خواه صفت، خواه

قید و خواه علامت معرفه ، جدا از اسم نگاشته می شود . مثال :

همان دم - همان لحظه - همان روز - همان شب - همان دقیقه -
 همان ساعت - همان کس - همان کار - همان آتش است و همان کاسه ...
 چسبیده نوشتن اینگونه کلمات ، به صورت « هماندم » . . . غلط املائی
 است .

نکات املائی

هرگاه پیشاوند « هم » بر سر لغاتی درآید که با حرف آواز فارسی یا با
 همزه عربی آغاز شود ، در املای آنها می باید روشی به کار رود که حافظ تلفظ
 درست باشد ؛ بدین معنا که اگر حرف آواز در سر سیلاب افتاده باشد ، پیشاوند به
 صورت « هم » نگاشته می شود . و برای نمایش پیوستگی دو جزء ، می توان از
 خط اتحاد یاری گرفت . مثال :

هم - ارز ، هم - اطاق ، هم - اپارتمان ...
 هم - اسم ، هم - اصل ، هم - اداره ...
 اما ، وقتی که حرف آواز پای سیلاب افتد ، مسلم است که پیشاوند
 چسبیده املا می شود ؛ زیرا دیگر در تلفظ اشکالی به وجود نمی آید . مثال :
 هماهنگ - هماویز - هماواز - همآورد - همان - همین ...

تمرین املائی پیشاوند «هم -»

بیا ؛ تا قدر یکدیگر بدانیم

که تا، ناگه ، ز همدیگر نمایم

(دیوان کبیر)

بلبل ، همطبع «فرزدق» * شده است

سوسن چون دیه اِزرق شده است

(منوچهری)

همان مرحله است این بیابان دور

که گم شد در او شکر سالم و تور

(حافظ - ساقینامه)

تو بجای * پدر چه کردی خیر ؟

تا همان چشم داری از پُست

(گلستان)

گل ، همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان ، همیشه خوش باشد

(گلستان)

* - کلمه « بجای » از حروف اضافه قدیم است ، به معنای « برای ، درباره »
* - فرزدق ، نام یکی از شعرای قدیم و معروف عرب است که به فصاحت مشهور

بود .

« خرقه پوشی ، در کاروان حجاز ، همراه مایود ... »

(گلستان)

« قاضی ، یکی را گفت از علمای معتبر که همعنان او بود ... »

(گلستان)

غمگین ز چه ای ؟ مگر تو را غولی

از راه بیرد و همشست آمد ؟ *

(دیوان کبیر)

آن گوشوار شاهدان ، همصحبت عارض شده

گر گوش و عارض بایدت ، دردانه شو . دردانه شو

(دیوان کبیر)

دو همجنس دیرینه همقلم نباید فرستاد ، يك جا ، بهم

(بوستان - باب اول)

ای ° که گفتی : « هیچ دردی چون فراق یار نیست » ،

گر امید وصل باشد ، همچنان * دشوار نیست

(سعدی)

حقّا که همو بود که می گفت « اَنَا الْحَقُّ » ، در صوت الهی

« منصور » نبود او که بر آن داربر آمد ، نادان به گمان شد

تبریز همو بود همو شمس معانی ، در گلشن انوار

او بود که در جوشش اسرار بر آمد ، در عشق نشان شد

(دیوان کبیر)

* - آمد ، اینجا فعل رابط است و مرادف « شد » .

* - کلمه همچنان ، اینجا ، به معنای « چندان » است .

زان کس که نام خلق ، به گفتار زشت کرد ،
دوری گزین ؛ که از همه بدنامتر ، هموست
(پروین)

سخن گفت و دشمن بدانست و دوست
که در مصر ، نادانتر از وی ، هموست
(بوستان - باب هفتم)

ای° بسا هندو و ترك همزبان ای° بسا دو ترك چون بیگانگان
پس زبان محرمی ، خود دیگر است
همدلی از همزبانی بهتر است
(مثنوی - ص ۱۵۲)

املاى قيد نفى «نِى»، «نَه» وپيشاوند «ت»

قيد ، يك اصطلاح دستورى است . آن ، كلمه‌ئى است كه اكثر اقسام كلمه و گاهى تمام جمله را توصيف مى كند و مفهوم آن را به چيزى از: چگونگى، مقدار، زمان ، مكان ، اثبات ، نفى ... مقيد مى سازد . (۱)

قيد، كلمه‌ئى است مستقل^۱ ؛ زيرا از اجزاء متشكل جمله است و دخالتى در تغيير معنای كلمه بعد از خود ندارد ؛ بعكس پيشاوند كه جزء كلمه است . و با نشستن بر سر واژه اصلى ، موجب تغيير معنا مى شود . (۲)

با توجه به فرقى كه از نظر معنا و اشتقاق ، ميان قيد و پيشاوند هست ، تكليف املاى آندو ، روشن مى گردد ؛ بدین معنا كه كلمه « نه » ، اگر قيد باشد، قاعده^۲ مى بايد جدا و مشخص املا شود ؛ ولى اگر پيشاوند باشد، چسبيده به جزء بعدى نگاشته مى شود .

قيد نفى «نِى» (با «ى» کوتاه)، لهجه‌ئى است كه ن كه به مرور زمان ، به «نِ» و «نَ» تحول يافته . و سرانجام، املاى آن، با حرف ابداعى فارسى، به صورت « نه » تثبيت شده است .

(۱) - قيد را در گراسر اروپائى « adverb » و در صرف عربى ، « ظرف » گویند .

۲- بنگريد به مبحث پيشاوند ، در همین كتاب .

این قید، در انگلیسی با قیده‌های :

no ' not ' do not ' did not (۱)

و در فرانسه با قیده‌های :

non ' ne....pas ' ne pas ' pas

و در عربی با حروف نفی :

لَا ، مَا ، اِنْ ، لَمْ ، لَمَّا ، لَنْ مقایسه می‌شود و چنانکه معلوم است، در

هرسه زبان ، قیود نفی ، جدا و بارز املا می‌شود.

مثال از انگلیسی :

I do not go home. من ، به خانه نمی‌روم .

He is not working now.

او ، حالا مشغول کار نیست .

I was not in the class yesterday.

دیروز ، در کلاس نبودم .

I did not walk today. امروز ، پیاده نیامدم .

Are you going? not now. دارید می‌روید ؟ نه حالا .

Are you ready? not yet. آماده‌اید ؟ نه هنوز .

no smoking! سیگار نکشید !

دو کلمه « **not** و **no** » گاهی قید است و گاهی صفت . و در هر حال، جدا

و بارز املا می‌شود . مثال از قید :

۱- صورتهای کوتاه شده قید نفی ، در املاي انگلیسی ، با «اِهوسترافی» مشخص

می‌شود .

Are you a doctor? **no** ' i am not a doctor. i am a teacher.

ترجمه : شما پزشک اید؟ نه ، من پزشک نیستم . من معلم ام .
مثال از صفت :

There is **no** paper on the desk.

روی میز تحریر ، هیچ کاغذ نیست .
مثال از فرانسه :

Je ne parle pas. حرف نمی زنم

Je n' ai pas parle'. حرف نزده ام .

pas question (حرفش را هم ننزید .)
کلمه «non» ، ممکن است جزئی از صفت مرکب باشد . مانند :

non-jouissant = بی بهره

ممکن است جزئی از اسم مرکب باشد مانند :

non - sens = بی معنایی

ممکن است قید باشد . مانند :

Y' a - t - il un livre sur la table? **non** ' il n' y a pas .

روی میز کتابی هست ؟ نه ، نیست .
مثال از عربی :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ = هیچ خدائی ، جز خدا نیست .

مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ = این ، از قرآن نیست .

إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ = نیست او ؛ مگر فرشته‌ای بزرگوار .

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ = فرزاده و زائیده نشده است .

تَعْلَمُ الْقِرَاءَةَ وَلَمَّا يَكْتُبْ = خواندن را آموخته ؛ ولی هنوز نوشتن را
فرا نگرفته است .

قَالَ لَنْ تَرَانِي = گفت : هرگز مه را نمی بینی .

قید نفی ، دراملای فارسی باستان ، فارسی پهلوی و فارسی دری کهن ،
(بعکس املای امروزی) همیشه جدا از فعل نگاشته می شده است .

ظاهراً ، پس از رواج هنر خوشنویسی که توجه خطاطان به جنبه نقاشی
خط و متراکم نویسی ، معطوف گشته و به دُرست نویسی دقت ننموده اند ، این شیوه
غلط متداول شده است .

نباید گمان کرد که سرهم نوشتن یا جدا نوشتن يك لفظ كوچك اهميت
ندارد ! املای غلط ؛ نه تنها موجب ناخوانائی جمله و دشواری قرائت
می شود ، بلکه ذهن دانش آموز را از فهم کامل مطلب ، درك لطایف معانی بیانی ،
تمیز نکات بلاغی و شناخت روح زبان قاصر می سازد یا موجب کندی آموزش
می شود .

قید نفی فارسی ، در متون اوستائی ، با «هزوارش» ، به صورت «**ه**»
املا شده و پس از تکمیل الفبای «دین دبیری» و رفع «هزوارش» به صورت
«**ه**» با تلفظ «**ثیت**» نگاشته شده است .

به نمونه ئی از ترجمه يك متن اوستائی که به وسیله دواستاد بزرگ زبانهای
باستانی «دکتر محمد مقدم» و «دکتر صادق کیا» انجام گـرفته و در آن نهایت
دقت در حفظ اصالت معنوی و لغوی ، به عمل آمده ، توجه فرمائید :

«آنگاه ، به او گفتم ، ای زردشت ! من اهورمزد : آماده باش ای
جم نیکدیدار و یونگهان ! برای برشمردن و بردن دین من .»

«آنگاه ، به من پاسخ داد جم نیکدیدار ، ای زردشت ؟ : نی آفریده-

شده‌ام . نی آموخته ، برای برشمردن و بردنِ دین .»

«آنگاه ، به او گفتم ، ای زردشت ! منِ اهورمزد : اگر آماده نیستی
برای برشمردن و بردنِ دین من ، پس جهان مرا فراخ کن ...*
اینک ، در جدول صفحه بعد ، به تكَ تكَ واژه‌های قسمتی از این متن و
مقایسه آن با فارسی کنونی ، توجه فرمائید :

* - نقل از دامتان جم - ص ۱۴۵ - بند ۳

ترجمه به فارسی معاصر:

آنگاه ، من که اهورا مزدا ام ، ای زردشت ! به او گفتم : ای جمشید زیبا روی ،
فرزند «ویوهونت» ! برای تبلیغ و برقرار کردن دین من ، آماده باش .
آنگاه ، ای زردشت ! جمشید نکوروی به من پاسخ داد : من برای تبلیغ و برقرار-
کردن دین ، آفریده نه شده‌ام و آمادگی نه دارم .
آنگاه ، ای زردشت ! من که اهورا مزدا ام ، به او گفتم : اگر برای تبلیغ و برقرار-
کردن دین من آماده نه ای ، پس جهان مه را آباد کن ...

(نگارنده)

فارسی اوستائی	به خط فارسی	ترجمه فارسی
رَکِپِ رَ . ۴۰	نُتِیت	نه
فَسَ ۴۰ لَی . د د س ۶ د .	دات . آهمی .	آفریده شده ام
رَکِپِ رَ . ۴۱	نُتِیت .	نه
۲ د د ۴۰ لَی .	جِست .	آموخته ، آماده
۶ ل ۱ ۴۰ لَی .	مِیرِ ت .	برشمردن ، تبلیغ -
۱ ل ۱ ۴۰ د د ۴۰ د .	بِیرِ تِج .	بردن ، برقرار کردن
ف د ۴۰ ل ۱ د س د .	دُئینه تُو	دین را

رَکِپِ رَ . ۴۲	نُتِیت	نه ای ، نیستی
ه ا ی د د ۴۰ لَی .		آماده ، پذیرفته

د د ۴۰ د	آت .	پس ، باری
۴۰ ۴۰	می .	م (ضمیر متصل اضافی) *
۴۰ د ۴۰ ۴۰ د د	گِیَهان .	جهان را
ل ۱ د ۴۰ د د د .	فَراجِه تِیَته .	فراخ کن ، آباد کن

* - می جهان را ، یعنی : جهان سه را ، جهانم را .

چنانکه در جدول صفحه قبل ملاحظه می‌فرمائید ، قید نفی در فارسی اوستائی به خط دین دبیری ، همیشه جدا و بارز املا می‌شده است. در فارسی دری هم مواردی هست که این قید، ناگزیر ، جدا املا می‌شود. از این قرار :

۱- در پنج صیغه افعال رابط ، قید نفی جدا از فعل املا می‌شود . و در صیغه سوم شخص مفرد که وضع خاص دارد ، سرهم است . صرف قدیم :

نی ام	نی ایم	یا نه ام	نه ایم
نی ای	نی اید	نه ای	نه اید
نیست	نی اند	نیست	نه اند

صرف امروزی :

نیستم (نی + استم)	نیستیم
نیستی	نیستید
نیست	نیستند

مثالهای دیگر :

بیدل نه امی ؛ گریه رخت ننگرمی
گمره نه امی ؛ گریه درت ننگد رمی
(دیوان خاقانی - ص ۷۴۰)

هان مشو نومید ؛ چون واقف نه ای از سرغیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان . غم مخور
(حافظ)

نگویم که بر آب قادر نی اند که بر « شاطی نیل » مستقی اند
(بوستان)

آشفته چنان فی ام به تقدیر
کاسوده شوم ، به هیچ زنجیر
(لیلی و مجنون نظامی)

نه ای . ای دل ، تو کم از باغبانی
نه مهر تو ، کم است از گلستانی
(ویس و رامین)

۲- و قتیکه میان فعل و قید نفی فاصله افتاده باشد. مثال:
نه بخود آمدم اینجا که بخود باز روم
دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم
(دیوان کبیر)

نه تو گفتمی که به جای آرم و گفتم که نیاری
عهد و پیمان وفاداری و دلداری و یاری ؟
(سعدی - طبیبات)

نه چندان نشیند بر این روی گرد
که بتوان به دست محبت سترد !
(بوستان)

۳- و قتیکه قید نفی جای فعل منفی محذوف را گرفته باشد. مثال:
فی دل که به شوی بر ستیزم فی زهره که از پدر گریزم
(لیلی و مجنون نظامی)

نه روزی به بیچارگی جان دهی ؟
همان به که در پای جانان دهی
(بوستان)

شبی چون شبه روی شسته به قیر

نه بهرام پیدا ، نه کیوان ، نه تیر

(شاهنامه)

به روزگار ، هوای تو ، کم شود ؟ فی . فی

هوای تو ، عَرَضی نیست . مادر آورد است

(خاقانی)

۴- وقتیکه دو فعل منفی ، به همدیگر عطف شده باشد. مثال :

خلق همه یکسره نهال خدای اند

هیچ نه بشکن از این نهال و نه بفکن

(ناصر خسرو)

فی صفا می ماندش . فی لطف وفر فی به سوی آسمان راه سفر

(مثنوی - ص ۲۴)

که ای مدعی ! عشق کار تو نیست

که نه صبر داری ، نه یارای ایست

(بوستان)

۵- هرگاه قید نفی به جای جمله محذوف باشد . مثال :

به اروپا سفر کرده ای ؟ نه . (سفر نکرده ام.)

قصد سفر نداری ؟ نه .

اصلاً مایل به سفر نیستی ؟ نه .

از این بحث و از این مقایسه ، نتیجه گرفته می شود که قید نفی می باید

جدا املا شود . با اینهمه ، در این کتاب ، شاید برای احتراز از خرق عادت ، این

قید متصل به کلمه املا شد ؛ تا وقتی که اصلاحات اساسی در املاى فارسی انجام گیرد .

متصل نگاشتن این قید ، موجب پیدایش چند نکتهٔ املائی شده است که در زیر به آنها اشاره می شود :

۱- قید نفی « نه » در املاى امروزی فارسی ، جز در موارد مذکور ، چسبیده به فعل نگاشته می شود . جدا کردن آن ، اگر لازم باشد ، بستگی به اقدام فرهنگستان دارد . مثال :

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت ،

به غمزه مسأله - آموز صد مدرس شد

(حافظ)

۲- هرگاه قید نفی « نه » ، بر سر فعلهائی در آید که با حرف آواز « آ ، آ ، اُ » آغاز می شود ، برای نرمش تلفظ ، حرف آواز پذیر « یَ » میان آندو واسطه می شود و در املا حرف آواز فعل به شکل دوم خود و حرف آخر قید ، به شکل وسط خود مبدل می شود .

شکل اول	شکل دوم	شکل آخر	شکل وسط
آ	ا	ه	ـَ
آ	ـَ		
اُ	ـُ		

مثال :

حرف واسطه

آمد - نیامد	:	ن - ـَ - ی - ا - مد
آنداخت - نینداخت :		ن - ـَ - ی - ـَ - نداخت
آفتاد - نیفتاد :		ن - ـَ - ی - ـُ - فتاد

ناگفته نماند که اگر املا به صورت قدیم نگاشته شود ، نیز نرمش لفظ ، از راه وصل برقرار خواهد بود.

مثال : فی ° افتاد - تلفظ می شود : نیفتاد .

۳- هرگاه قید نفی « نه » بر سر فعلی که با حرف آواز « ای » آغاز می شود ، در آید ، در املا فقط حرف آخر قید به شکل وسط خود مبدل می شود . مثال :

ایستاد - نایستاد : نه - ایستاد

۴- اگر قید نفی « نه » بر سر قید استمرار « می » در آید ، دو قید به هم متصل گشته ، در املا از فعل جدا می شود . مثال :

نمی رفت : نه - می - رفت

یادآوری - گاهی به ضرورت شعری ، جای دو قید « نه ، می » عوض می شود . در این موارد ، قید استمرار جدا و قید نفی چسبیده به فعل املا می شود .
مثال :

ناز کُبدنی که می ننگجد در زیر قبا ، چو غنچه در پوست

(سعدی - ترجیع بند)

همیشه می نتوان رفت بیخود و فارغ

هماره می نتوان زیست غمگن و حیران

(پروین)

۵- هرگاه قید نفی « نه » و قید استمرار « می » بر سر فعل آمده باشد ، هر سه قسمت جدا املا می شود : مثال :

نه می دانست ...

۶- هرگاه فعل با حرف زینت « ی » و با قید نفی « نه » همراه باشد ، هر دو

متصل به فعل املا می شود . مثال :

غم مخور، ای دوست، کین جهان بنماند
آنچه تو می بینی، آنچنان بنماند
(سعید طائی)

تمرین املا ی قید نفی

نباید سخن گفت نا ساخته نباید بریدن نینداخته *
(بوستان - باب ششم)

نه . نه . سرچشمه حیوان، به خراسان خیزد
چون نه خضرام، به خراسان شدنم نگذارند
(خاقانی)

نی . نی . که چو «نعمان» بین پیل - افکن شاهان را
پیلان شب و روزش، کشته به پی دوران
(خاقانی)

گر مدعی نه ای، غم جانان به جان طلب
جان چون به شهر عشق رسد، نورهان * طلب
(خاقانی)

من آفتاب ام . سایه نه ام که گم کندم
چو گم کند، به کف آرد دگر قرینه من؟

* - نینداخته، یعنی: اندازه نگرفته .

* - نورهان، یعنی: رهاورد، سوقاتی .

نه . نه . به بحر در ام ، برفلك كمان نكشم

كه سر نگون چو كمانه كند سفینه من

(خاقانی)

نه دل از سلامت نشان می دهد

نه عشق از ملامت امان می دهد

نه راحت دمی همدمی می کند

نه محنت زمانی زمان می دهد

(خاقانی)

املاي پيشاوند «ن» و پيشاوند «ذ»

«ن» پيشاوندی است باستانی و در چند مصدر و مشتقات آن باقی مانده است مفهوم آن روشن نیست و ترکیب آن ، امروزه ، چنان نامحسوس گشته است که کلمه بدون آن بی معنا شمرده می شود . تعداد این کلمات اندك است . حرف آواز پيشاوند ، بهتر است درهمه آنها ، به طور یکسان ، « ن » تلفظ شود .
مثال :

نمودن - نمونه - نما - نمایش - نمودار

نوردیدن - نورد *

* - کلمه «نوردیدن» ، دریکی از مشتقات خود (وَرَدَنه) که ابزار نانوائی است ، بدون پيشاوند است .

نِشستن — نشسته *

نِشاستن (مصدر متعدی از لغات قدیم ، به معنای نشانیدن) — نشاسته
 امّا پیشاوند « ذَ » ، مفهوم نفی دارد و باریشه فعل یا با اسم ، ترکیب می شود
 و صفت منفی می سازد. تعداد اینگونه صفات ، اندک است و آنچه هست ، بیشتر
 در زبان محاوره به کار می رود ، نه در زبان ادبی .
 این پیشاوند ، مانند دیگر پیشاوندها ، می باید چسبیده به واژه اصلی
 املا شود . مثال :

نتراشیده (صفت مفعولی) — خشن ، ناصاف

نترس (« فاعلی) — بیباک

نچسب (لغت محاوره) — دیرجوش ، خونسرد — نادلپذیر

نجوش « « — دیرجوش ، خونسرد

نخراشیده (صفت مفعولی) — خشن ، ناصاف

نخیر (لغت تعارف)

ندان (از لغات قدیم) — نادان

نچیز « « « — ناچیز

* — کلمه «نِشستن» در فارسی دری کهن ، گاهی بدون پیشاوند دیده می شود .

مثال :

گروهی بماندند مسکین و ریش پس چرخ ، شستن گرفتند پیش (نِشستن)

(بوستان)

تا که در پیش من ای . شسته به چشمان من ای

شمس تبریز ، خداوند ، تو چون ای به سفر

(دیوان کبیر)

- نمرد (ازلغات قدیم) - نامرد
- ندیدار « « « - نهان ، (ضد پدیدار)*
- ندانم - کاری (ازلغات محاوره) - کارهای پراز اشتباه کردن
- نسوز (اصطلاح بازرگانی) - کالای غیر قابل اشتعال
- نشکن « « - کالای دیرشکن ، ناشکننده
- نرسیده (صفت مفعولی) - نارس ، کال
- نسنجیده « « - قیاس نشده ، غیر عقلانی
- نفهم (با جزء عربی) - بیشعور ، کودن
- یاداوری** - هر مصدری را می توان با افزودن لفظ « نَ » به صورت منفی در آورد . مانند :
- رفتن - نرفتن
- بودن - نبودن
- دانستن - ندانستن
- این مصدرها ، چنانکه می بیند ، دراملای متداول ، سرهم نگاشته می شود ؛ ولی به نظر نگارنده ، جزء اول آنها قید است و باید جدا نگاشته شود (چنانکه دراملای اروپائی متداول است .) مثال :
- رفتن - نه رفتن
- بودن - نه بودن
- دانستن - نه دانستن
- یاداوری ۲** - این قید نفی در مشتقات خود ، صفت منفی یا قید منفی می سازد که ممکن است در ترکیب در وسط کلمه مرکب قرار گیرد . مثال :

* - بتگرید به سبک شناسی - ج ۲ - ص ۱۴۰ .

جانيفتاده - دم نکشیده - دانسته ندانسته - ورنیامده - دست نخورده...
این کلمات ، چنانکه می بینید ، در املای متداول ، سرهم نگاشته
می شود ؛ ولی به نظر نگارنده ، از نوع لغات گروہی است و بهتر است جدا
املا شود . بدینسان :

دم نه کشیده - دانسته نه دانسته - دست نه خورده ...

قید نهی «مه» و املای آن

این قید ، در فارسی ، سه کار انجام می دهد :

۱- از فعل امر ، فعل نهی می سازد . مثال :

بکن مکن

برو مرو

بزن مزن

مزن بی تأمل به گفتار دم نکوگو . اگر دیرگوئی چه غم؟
(مقدمه گلستان)

خاکت ام سایه وار . سایه زمن در مد زُد*

نار نه ام بر مجوش . مار نه ام در مَرَم*

۲- از فعل نهی ، فعل دعا یا نفرین می سازد . مثال :

مریز مریزاد

ممیر ممیراد

مباد مبادا - مباد

* - فعل نهی ، از مصدر « در دزدیدن » .

* - فعل نهی ، از مصدر « در رمیدن » .

مثال دعا :

هماره جوان بادی و تندرست مبادت کیانی کمرگاه، سست
(شاهنامه)

مریزاد دستی که انگور چید بماناد پائی که در هم فشرد
(حافظ)

آزار تو ، راه ما مگیراد ما را ، به گناه ما مگیراد
(لیلی و مجنون نظامی - ص ۱۶۵)

مثال نفرین :

منشیندا از نیکوان ، جز تو کسی بر جای تو
کم بیندا جز تو کسی ، آن روی شهرارای تو

۳- به جای فعل نهی محذوف می‌نشیند . مثال :

با چنین ظلم ، در ولایت تو ، مه تو و مه سپاه و رایت تو
(حدیقه سنائی)

« قیدافه پسر خویش را برنجانید و زجر کرد و گفت : مه تو و مه ملک
مصر که پدر زن تو بود . » (اسکندرنامه)

این قید ، امروزه ، در «شُرف و ازدگی است ؛ زیرا در تداول عامّه ،
جای آن ، قید نفی « نه » به کار می‌رود . و این استعمال ، چنان غلبه یافته است
که به زبان رسمی و ادبی نیز کشیده شده . و البته خلاف فصاحت است :

زبان ادبی : مناز ، مبادا

زبان محاوره : نناز ، نبادا

باآنکه در فارسی امروزی ، معمولاً قید نفی را متصل به فعل املا می-
کنند ، مواردی هست که این قید ، ناگزیر ، جدا نگاشته می‌شود . و آن موقعی

مه پس گذارده تن و مه از دیگر داغها که هستند از اهریمن . داغ بر مردمان نهاده .»*

از آنچه بیان شد، شاید نظر نگارنده ، در این که قید نهی اصولاً می باید جدا از فعل املا شود، معلوم گشته باشد؛ ولی در این تألیف ، همچنان از املاى متداول پیروی و به پیشنهاد اصلاح این قسمت از املاى فارسی ، بسنده شد ؛ زیرا چسبیده نگاشتن قید نهی ، در تلفظ و املاى فارسی کنونی ، نکاتی به وجود آورده است که با تغییر رسم الخط ، ناگزیر می باید در همه آنها تجدید نظر شود . با شیوه املاى متداول امروزی ، برنگاشتن این قید ، قواعدی مترتب می گردد که در زیر از نظر خواننده محترم می گذرد .

نکات املاى

۱- در املاى متداول فارسی ، قید نهی ، چسبیده به فعل نگاشته می شود و این رسم الخط ، با آنکه درست نیست، متداول است . مثال :

* - نقل از داستان جم، ص ۱۵۲-۱۵۳، بند ۲۸-۲۹ و اینک ترجمه آن به فارسی:

« به آنجا از همه رُستنیها که در زمین هست و بلندتر و خوشبویتر است ، تخمه بیر . و از انواع خواربار که در زمین هست و خوردنیتر و خوشبویتر است ، تخمه بیر . آنها را جفت جفت کن ، چنانکه زیان ناپذیر باشد... »

« بیای تا افراد گوژ سینه و گوژ پشت و عقیم ، به آنجا مه روند . مه آنان که کودن اند . مه آنان که نقص اندام دارند . مه کوتاه قدان . مه آنان که کج و معوج اند . مه آنان که پوسیده دندان اند . مه پیسی گرفتگان و مه آنان که داغ اهریمن دارند و داغ اهریمنی بر آنان خورده است . »

(نگارنده)

مبین تابش و مجلس افروزییم تبش بین و سیلاب دلسوزییم

(بوستان)

۲- هرگاه قید نهی بر سر فعلهائی درآید که با حرف آواز «آ، ا، اُ» آغاز شود، برای حفظ نرمش تلفّظ، حرف آواز پذیر «یْ» ، میان دو قسمت، واسطه می شود و در املا، حرف آواز پایان قید، به شکل وسط و حرف آواز آغاز فعل، به شکل دوم خود، مبدّل می شود:

شکل آخر: «ه» شکل اول: آ، ا، اُ

شکل وسط: ـه شکل دوم: ـا، ـی، ـو

مثال، از «آزردن»:

حرف واسطه

بیازار - میازار: م - ی - ا ز ا ر

مثال، از «آفکندن»:

بیفکن - میفکن: م - ی - ف ک ن

مثال، از «آفتادن»:

بیفت - میفت: م - ی - ف ت

۳- هرگاه قید نهی، بر سر فعلهائی که با حرف آواز «ای» آغاز می شود، درآید، حرف پایان قید به شکل وسط خود درمی آید و حرف واسطه لازم نمی گردد.

مثال، از «ایستادن»

بایست - مایست: م - ای س ت

تمرین املای قید نهی « مه »

املای درست	املای غلط
مینداز	میانداز
میفکن	میافکن
میازار	میآزار
میاسای	میآسای
میا	میآ
برو شیر درنده باش ای دغل	مینداز خود را چو روباه شل (بوستان)
نصیحت بجای است، اگر بشنوی	ضعیفان میفکن به دست قوی (بوستان)
به دریا <u>مرو</u> گفتمت ، زینهار	وگر می روی، تن به طوفان سپار (بوستان)
بر آنچه می گذرد ، دل منه ^۰ که دجله بسی	پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد (گلستان - باب هشتم)
میازار <u>پرورده</u> خویشتن	چو تیر* تو دارد، به تیرش مزن (بوستان)

* - در قدیم یکی از نشانه‌های امان دادن این بود که پادشاه تیری را که نامش بر آن منقوش بود ، به پناهنده خود می‌داد ؛ تا از مزاحمت لشکریان در امان باشد .

مینداز در پای کار کسی که افتد* که در پایش افتی بسی

(بوستان)

مخسب ای گُنه کرده خفته. خیز به عذر گُنه، آب چشمی بریز

(بوستان)

« فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر که این، دام زرق نهاده است و

آن، دامن طمع گشاده . » (گلستان - باب هشتم)

* - « افتد » اینجا فعل عام است . یعنی : پیش می آید ، ممکن است .

قید استمرار «همی»، «می» و املاي آن

کلمه «همی»، لغتی است باستانی، از ریشه «*ه م د*» (هم*) و همین ریشه است که در سرکلمات: همیشه - هماره - همواره... مانده است.

این کلمه، در فارسی پهلوی به صورت «*ه م د*» تلفظ می‌شود «همانی»، قید تأکید و استمرار بوده و همیشه جدا از فعل املا می‌شده است.

کلمه «همی» با دیگر قیده‌های استمرار و تأکید، مانند: همه - همیشه - همچنان - پیوسته، مُدام - هرآینه... مترادف است و در نظم و نثر فارسی دری کهن، در همه این معانی به کار رفته است. مثال:

کلیله به تازی شد از پهلوی

بر اینسان که اکنون همی بشنوی

به تازی همی بود، تا گاه «نصر»

بدانگه که شد بر جهان شاه عصر

(شاهنامه)

* ه حرف سیم، در تلفظ باستانی این ریشه، از بینی (n asal) است.

سخن مانند از تو همی یادگار سخن را چُنین خوارمایه مدار
(شاهنامه)

من ایدون شنیدم که جای مہی همی مردم ناسزا را دہی
(شاهنامه)

اگر گنج داری، و گردرد ورنج، نمانی همی در سرای سپنج
(شاهنامه)

کهن گشته این داستانها، ز من همی نو شود بر سر انجمن
(شاهنامه)

«روایت کردند از پیغامبر، علیہ السلام، کہ گفت: بازرگان سود همی چشم دارد...»

«گفت: اگر گویند حکیم نیست؟ گفتند: ندانیم. گفت: گوئید: همی توانگری آموزیم...»

(کتاب گزیده - ابونصر خانقاهی - ص ۹۸)

در دو مثال زیر، کلمه «همچنان»، به معنای همی به کار رفته است:
ای° کہ گفتی هیچ مشکل چونِ فراقِ یار نیست،

گر امید وصل باشد، همچنان دشوار نیست
(سعدی)

سعدیا! دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست

در میان این و آن، فرصت شمار امروز را
(سعدی)

این قید را گاهی نیز بعد از فعل می آورند. و شاید بدین ترتیب، جنبه تأکیدی آن بیشتر می شد. مثال:

بوی «جوی مولیان» آید همی
 یاد یار مهربان آید همی
 ریگ آموی و درشتی راه او ،
 زیر پایم پرنیان آید همی
 آب جیحون از نشاط روی دوست ،
 خنگ ما را تا میان آید همی ...
 (دیوان رودکی - ص ۱۰۲۹)

و اما کلمه «می» صورت کوتاه شده‌ئی است از «همی» که در فارسی
 دری پیدا شده و مرادف «همی» ، با مفهوم قید استمرار و تأکید ، در شعر
 و نثر، به کار رفته است. و همیشه جدا از فعل املا شده. مثال :

بمیر ای دوست پیش از مرگ ؛ اگر می زندگی خواهی
 که «ادریس» از چنین مردن ، بهشتی گشت پیش از ما
 (سنائی)

چو می بگذرد جاه و ملک و سریر
 نبرد از جهان دولت ؛ الا فقیر
 (بوستان - باب اول)
 کنون خورد باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از کوهسار
 (شاهنامه)

در دستورها و فرهنگها ، غالباً دو کلمه «همی» و «می» را پیشاوند نامیده
 یا از حروف زاید بر فعل خوانده‌اند.* اما این تعریفها ، درست نمی‌تواند

* - بنگرید به فرهنگ فارسی دکتر معین و به دستور زبان فارسی تألیف پنج استاد،

باشد؛ زیرا این دو کلمه، نه مفهوم پیشاوند دارد و نه خاصیت پیشاوند. اصطلاح «حروف زاید بر فعل» هم خاص صرف عربی است و مفهومی دیگر دارد. برای صرف فعل ماضی استمراری، در فارسی دری کهن، علامتی وجود داشته که بتدریج متروک گشته است و آن افزودن لفظ «ی» به پای فعل بوده است. بدینسان:

رفتیمی (می رفتیم)	رفتیمی (می رفتیم)
رفتیدی (می رفتید)	رفتیدی (می رفتید)
رفتندی (می رفتند)	رفتندی (می رفتند)

در متون کهن فارسی دری، اینگونه فعلهای استمراری، بار دیگر با قید استمرار مؤکد می شده؛ تا اینکه قید استمرار، یکباره، جای علامت استمرار را گرفته و صرف فعل را از آن بینایز کرده است. اینک نمونه‌ئی از نثر تاریخ مسعودی:

«و خواجه بزرگ، احمد حسن، هر روز به سرای خویش، به در عبدالآعلی، بار دادی و تا نماز پیشین بنشستی و کار می براندی.»
 «من با دبیران بودمی. و آنچه فرمودی، می‌نشستی و کار می براندمی و خلعتها و صلت‌های سلطانی می‌فرمودی. چون نماز پیشین بکردیمی، بیگانگان باز گشتندی. و دبیران و قوم و خویش و مرا به خوان بردندی و نان بخوردیمی و باز گشتیمی.»

«يك هفته تمام، بر این جمله بود، تا همه کارها تمام گشت و من، فراوان چیز یافتم. پس، از بلخ حرکت کرد. و در راه، هر چند با خواجه پیل با عماري و استر با مهد بود، وی بر تختی می‌نشست در صدر... و آن را پنج مرد می‌کشیدند. و از هندوستان به بلخ، هم بر این جمله آمد؛ که

تناسلتر و بآرامتر بود. و به « بغلان » ، به امیر رسیدیم . و امیر آنجا نشاط شکار کرده بود . و منتظر خواجه می بود . *

« از عبدالرحمن قوال شنیدم . گفت : امیر محمد ، روزی دوسه ، چون متحیری و غمناکی می بود . چون نان می بخوردی ، قوم را باز گردانیدی . » *

چنانکه ملاحظه می کنید . در متن بالا ، فعلهای ماضی استمراری ، گاهی با صرف قدیم آمده و گاهی علاوه بر علامت استمرار در پایان ، با قید تأکید و استمرار نیز همراه است . و چند بار ، فعل فقط با قید استمرار آمده . و يك بار کلمه « هم » مرادف با قید استمرار « همی » ، به کار گرفته شده است .

در فارسی دری بتدریج قید استمرار « همی » و علامت استمرار « — ی » متروک شده و کلمه « می » جای هر دو را گرفته است . و امروزه این کلمه ؛ نه تنها قید استمرار و تأکید است ، بلکه نشانه صرف حالت استمراری فعل نیز هست .

این قید ، هم با فعل ماضی می آید ، هم با فعل مضارع .

مثال از ماضی :

بیدل و شوریده و مجنون و مست می ندادش روزگار وصل دست

مثال از مضارع :

رفتی و نمی شوی فراموش می آئی و می روم من از هوش

(سعدی)

این قید ، در برخی از لهجه های فارسی ، از جمله لهجه بخارا ، پس از فعل استفهامی واقع می شود و به آن جنبه تأکید بیشتر می بخشد . مثال :

* - نقل از تاریخ سعودی (بیهقی) - چاپ دکتر غنی و دکتر قیاض - ص ۲۴۵-۲۴۶

* - « « « « « « « « « « - ص ۵

خورید می؟ (آیا هر آینه می خورید؟)

روید می؟

همچنین در فارسی دری قدیم، فعل امر نیز با قید تأکید و استمرار همراه می شده است. مثال:

می باش طیب عیسوی هُش	امّا نه طیب آدمی کُش
می باش فقیه طاعت - اندوز	امّا نه فقیه حیلّت - آموز

* * *

می کوش به هر ورق که خوانی کان دانش را تمام دانی
(لیلی و مجنون نظامی)

این قید، تا روزگاری که هنوز مفاهیم دستوری و قواعد املائی فارسی پهلوی از یادها نرفته بود، در شعر و در نثر جدا و مشخص املا می شد. از آن پس املائی آن دچار آشفتگی شده، به طوری که در هر صفحه و در هر سطر از متون فارسی یا مطبوعات، به دو گونه دیده می شود.

از آنچه بیان شد، نتیجه گرفته می شود که چون شناخت لغت، اساس املائی صحیح است، از نظر رعایت این اصل، قید «می» همیشه باید جدا املا شود. و این شیوه، هم درست است و هم مایه روشن و زیبایی خط.

تمرین املائی «همی» و «می»

همی تا کند پیشه، عادت همی کن جهان مرجفا را، تو مرصا بری را

(ناصر خسرو)

بر دو دیده همی به اندیشه، هر شبی صورت تو بنگارم

(مسعود سعد)

پرده بردار و برهنه گو؛ که من
می نخسبم با صنم با پیرهن
(مثنوی)

لیلی ز درون پرند می دوخت
مجنون ز برون سپند می سوخت
لیلی چو گل شکفته می رست
مجنون به گلاب دیده می شست
لیلی سر زلف شانه می کرد
مجنون دُرِ اشک دانه می کرد
(لیلی و مجنون نظامی)

« در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ئی همی گفتم ، به طریق وعظ ، با جماعتی
افسرده دلمرده ، ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده . دیدم که نقّسم
در نمی گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی کند ... »
(گلستان)

اشتقاق و املاي « این » ، « آن »

دو کلمه « این » و « آن » که در جمع « اینان - آنان - اینها - آنها » می شود ، در فارسی مفاهیم مختلف دارد. از این قرار :

- ۱- ضمیر اشاره - که می باید مرجع معین داشته باشد. مثال :
- « فریب دشمن مخور و غرور مدّاح مخرکه این ، دام زرق نهاده است و آن ، دامن طمع گشاده . »

(گلستان)

- ۲- صفت اشاره - که ممکن است با موصوف همراه باشد یا مانند دیگر صفات ، به جای اسم نشسته باشد . مثال :

آواره دلا ! میا بدین سو	آن جا بنشین که خوش مقام است
آن نُقل گزین که جانفزای است	آن باده طلب که با قوام است

(دیوان کبیر)

این مار ، همیشه می زند نیش زنهار به زخم کس نخندی

(پروین)

اینان مگر ز رحمت محض آفریده اند

کارام جان و انس دل و نور دیده اند

لطف آیتی است در حق اینان و کبر و ناز
پیراهنی که بر قد ایشان بریده‌اند
(سعدی - بدایع)

سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد
چون بدانست که در بند تو خوشتر که رهائی
این که می‌بینم، به بیداری است، یارب، یا به خواب؟

۳- علامت معرفه بودن اسم (در فارسی دری کهن). مثال :
« و مر این دل تو را نیز یکی ترجمان است که هر چه این دل تو خواهد و
بیندیشد، این ترجمان بگوید و آشکارا کند. و این ترجمان، این زبان
توست ... »
(ترجمه تفسیر طبری)

۴- ضمیر مبهم - اگر مرجع این و آن معلوم نباشد و شناختن آن محتاج
قرینه باشد، از مبهمات است. مثال :

کاش آنان که عیب من کردند،
رویت، ای دلستان، بدیدندی
(سعدی)

بدنامی حیات، دو روزی نبود بیش
آن هم، کلیم، با تو بگویم چسان گذشت
يك روز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت
(کلیم)

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست،
گیرم که غمت نیست، غم ما هم نیست؟
(گلستان)

۵- گاهی مراد از زمان است. مثال :

پیش از این (این زمان)

پیش از آن (آن زمان)

ای° که دستت می‌رسد ، کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

(گلستان)

« این » و « آن » ، در همه موارد مذکور ، کلمه‌ئی است مستقل و می‌باید جدا و مشخص املا شود؛ اما اگر این دو کلمه با اجزائی ترکیب شود و کلمه مرکب بسازد ، مسلم است که سرهم املا می‌شود . مثال :

چُنان (چون + آن) - چُنین (چون + این) - آنچنان - چونین -
چنانچون - چونان - آنجا - اینجا - آنگاه - وانگهی - آنکاره (بدکاره) -
اینگونه - بدینسان - بدانسان - بدینگونه - بدانگونه - زینهار - زنهار - همین
همان - اینت ، اینت (زهی - آفرین) - اینک - آنک - آنچه - با اینکه -
با آنکه - بی‌اینکه - بی‌آنکه ...

۶- کلمه « این » و « آن » ، در لغات گروهی ، جدا املا می‌شود.

مثال :

از این رو - در این صورت - از آن سبب - از این قرار - از آن
جهت ...

۷- کلمه « این » و « آن » در هر جا که مفهوم صفت اشاره داشته باشد .

جدا املا می‌شود . مثال :

این بار - این دفعه - آن یکی - این یکی - آن يك - این طرف - آن
طرف - این سوی - آن سوی - این ور - آن ور ...

نکات املائی

۱- تلفظ لغت « این » در فارسی باستان، « ام » بوده است. این تلفظ، هنوز در سه کلمه مرکب باقی است و سرهم املا می شود :

امروز - امشب - امسال

۲- « این » و « آن » هرگز نباید در املا به کلمه « است » چسبانیده شود، زیرا هر دو کلمه، مستقل^۱ است :

املاى غلط	املاى درست
اینست	این است
آنست	آن است

و باید توجه داشت که اینگونه کلمات متوالی، لفظاً وصل می شود، نه کتباً و در زبانهای همتراد فارسی نیز چنین است و در آنها، وصل یالفظی است، برای نرمش یا با «اپوستروف» است، برای کوتاه کردن. مثال :

it's it is

۳- ضمایر مبهم « این - آن - اینان - آنان » نباید به « که » موصول چسبانیده شود؛ زیرا هر دو کلمه، مستقل^۲ است. برای مقایسه با املاى دیگر مبهمات به ستون زیر توجه فرمائید :

املاى درست	املاى غلط
کسانی که	کسانیکه
هر کس که	هر کسکه

املاى درست	املاى غلط
آن کس که	آنکسکه
فلان که	فلانکه
آن که	آنکه
این که	اینکه
آنان که	آنانکه

۴- « این » و « آن » پس از حروف اضافه « از - اندر - در - بر » ، ایجاب وصل می کنند. در چنین مواقع، بهتر است تخفیف، لفظی باشد نه کتبی؛ زیرا که می توان دو کلمه را کامل نوشت و مخفف تلفظ کرد. مثال :

از این - اندر این - در این - بر این
از آن - اندر آن - در آن - بر آن

اگر دقت شود، معلوم می گردد که تخفیف لفظی این کلمات، خاص نثر نیست؛ بلکه در شعر نیز می توان، عبارت را با تخفیف یا نرمش لفظی قرائت کرد. بنابراین، نوشتن این کلمات به صورت : ازان - ازین - دران - درین... لزوم ندارد.

۵- اگر « این » و « آن » دنبال کلمه مختوم به حرف آواز باشد، در شعر، تخفیف لفظی و کتبی لازم می گردد. ولی باید اینگونه تخفیف از روی قاعده معین املا شود و یکنواخت باشد. در چنین موارد، بهترین راه تخفیف کتبی آن است که حرف آواز پایان کلمه قبلی محذوف و حرف آواز کلمه « این - آن » به شکل دوم خود مبدل گردد. و بدین ترتیب، کلمات شعری، ساخته شود.

شکل اوّل : آ ، ایـ

شکل دوم : ا ، یـ

مثال :

املاى درست	املاى غلط
که این	کاین
که آن	—
وَ این	—
وَ آن	—
ز این	—
ز آن	ز آن

۶- دو کلمه **ایندو** و **آندو** ، ضمیر تثنیه است که استثناءً در فارسی پیدا شده است. و همیشه سرهم املا می شود .

تمرین املاى « این » ، « آن »

«شب قدر، شب رحمت است . مسلمانان، این شب را گرامی می دارند و در آن به عبادت می پردازند.»

دانی که نوشداروی سهراب، کی^۰ رسید ؟

آنکه که او ز کالبدی بیشتر نداشت

(پروین)

امشب چرا بوقت* نمی خواند این خروس؟

عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس

(سعدی)

* - بوقت ، قید مرکب است. بنگرید به بحث حروف اضافه ، در همین کتاب.

این است همان درگه، کو را ز شهان بودی

دیلم ، ملکِ بابل . هندو ، شهِ ترکستان

(خاقانی)

با آنکه ما جفای بُتان بیشتر بریم ،

مشتاق روی توست ، هر آن کس که خوبروست

(پروین)

شبِ کان دلبر عیارِ با ماست ،

نه يك شب ، سد شبِ قدر است آن شب

(دیوان کبیر)

آن شب قدری که گویند اهل معنی ، امشب است

یارب ! این تأثیر دولت ، از کدامین کوب است؟

(حافظ)

هر آن کو گذشت از ره مردمی ، ز دیوان شمر . مشمرش آدمی

مه را کاشکی بودی آن دسترس که نگذارمی حاجت کس ، به کس

(شاهنامه)

آنان که محیط فضل و آداب شدند ، در جمع کمال ، شمع اصحاب شدند ،

ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌ئی و در خواب شدند

(خیام)

از سفر می‌آیم و در راه صید افکنده ام

اینست صیدی چرپه‌لو که ارمغان* آورده ام

(خاقانی)

* - بنگرید به مبحث اشتقاق و املای « که » ، در همین کتاب .

نور از افق جانت ، دیدار نمود آنک
 حور از تتق کامت ، رخسار نمود آنک
 شنگی کن وسنگی زن، بر شیشه عقل ایرا
 می^۰ چون پری از شیشه، دیدار نمود آنک
 (خاقانی)

آنک عروس روز ، پی حجله معتکف
 گردون نثار ساخته سد تخت گوهرش
زان پیش کان عروس برهنه، شود علّم ،
 کوس از پی زفاف شب آنک نواگرش
 (خاقانی)

«آن» را که گوش ارادت گران آفریده اند، چون کند که نشنود؟ و آن را
 که کمند سعادت، کشان می برد، چه کند که نرود؟ « (گلستان — باب هشتم)
 «هر آنچه دانی که هر آینه معلوم تو گردد ، به پرسیدن آن تعجیل مکن .»
 (گلستان — باب هشتم)

غلط است این که گویند : « ز دلی ره است دل را .»
 دل من ز غصّه خون شد ، دل او خبر ندارد

اشتقاق و املائی ((که))

کلمه « که » در فارسی مفاهیم گوناگون و موارد استعمال مختلف دارد .
از این قرار :

۱- ضمیر استفهام - در این معنا، همیشه در صدر جمله می آید و جمله‌ئی که این ضمیر را دارد ، حتماً باید با علامت پرسش (؟) پایان پذیرد .
مثال :

که گفت : « برو دست رستم ببند. » ؟

نبندد مه را دست ، چرخ بلند
(شاهنامه)

که گفت : « پیرزن از میوه می کند پرهیز. » ؟

دروغ گفت ؛ که دستش نمی رسد بر شاخ
(گلستان)

که برآرد بنزد شاهان ، ز من گدا پیامی ؟

که به کوی میفروشان ، دوهزار جم به جامی
(حافظ)

۲- موصول - که دو قسمت جمله را به همدیگر متصل می سازد و عبارت قبل از خود را توصیف می کند . اسمی که قبل از آن می آید ، غالباً نکره است . مثال :

کسانی که بد را پسندیده اند،
ندانم زنیکی چه بد دیده اند
(سعدی)

با وصل تو، کس چو من بداموز مباد
روزی که تو را نینم، آن روز مباد
(رودکی)
سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه،
ندارد حدود ولایت نگاه
(بوستان - باب اول)

۳- ضمیر مبهم - در این معنا، مرادف است با یکی از مبهمات. یا به
جای ضمیر مبهم نشسته است. مثال:

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری (هر که)
دل نخوانند که صیدش نکند دلداری (که آن را)
(سعدی)

خدا را ندانست و طاعت نکرد
که بر بخت و روزی قناعت نکرد (هر که)
(سعدی)

ای که دست می رسد کاری بکن (آن که)
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
(سعدی)

همه خون دل خلق است در این ساغر
که دهد ساقی دهرت می نوشین (آنچه)
(پروین)

۴- ضمیر انعکاسی - ضمیری است که به اسم قبلی باز می گردد و در

تفسیر آن می آید . مثال :

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست (که در آن روز)

به امید سر کویش ، پر و بالی بززم

(دیوان کبیر)

سر که نه در راه عزیزان بود ، (که آن سر)

بار گرانی است کشیدن به دوش

(گلستان)

۵- کلمه ربط - در این معنا ، میان دو جمله ارتباط برقرار می سازد و

مرادف یکی از کلمات ربط به کار می رود . مثال :

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما ، کافری است رنجیدن (زیرا که)

(حافظ)

میازار موری که دانه کش است ؛

که جان دارد و جان شیرین خوش است (زیرا که)

(فردوسی)

۶- برای بیان علت - در این معنا ، مرادف است با عبارت « به همین

علت است که » یا « از آن است که » . مثال :

حلاجو شان ایم که از دار نترسیم

مجنون صفتان ایم که در عشق خدا ایم

(دیوان کبیر)

گلی خوشبوی در حمام ، روزی ،

رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشگ ای یا عیر ای

که از بوی دلاویز تو مست ام؟

۷- تکیه کلام - کلمه زائدی است که در گفتار بدان تکیه می شود و جمله بدون آن نیز درست است. مثال :

هر پسه گمان مبر نهالی شاید که پلنگ خفته باشد

(گلستان)

مرد باید که گیرد اندر گوش و نوشته است پند، بر دیوار

۸- برای توضیح - در این معنا، غالباً پس از فعل «گفت» و نظایرش می آید. مثال :

باده ده و کم پرس که «چندم قدح است این؟»

کز یاد تو، ما، باده ز پیمانه ندانیم

(دیوان کبیر)

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که «چرا غافل از احوال دل خویشتم ام؟»

تو مپندار که من شعر بخود می گویم

تا که هشیارم و بیدار ، یکی دم نزنم

(دیوان کبیر)

۹- قید زمان - به معنای «ناگهان ، دفعهٔ ...». مثال :

« با طایفه دانشمندان ، در جامع دمشق ، بحثی همی کردم که جوانی

درآمد و گفت : ... »

(گلستان)

« ما، در این حالت که دوهندو، از پس سنگی سر بر آوردند. »

(گلستان)

مفاهیم کلمه که، در فارسی، بیش از آن است که مذکور شد؛ ولی همه جا، کلمه‌ئی است مستقل* که در ساختن جمله، نقشی برعهده دارد و می‌باید جدا و مشخص املا شود؛ مگر اینکه با اجزائی ترکیب شده، کلمه‌ئی مرکب ساخته باشد. مثال:

قید مرکب:

چندانکه - از بسکه - همینکه - وقتیکه - بسا که ...

کلمه ربط مرکب:

تا آنکه - تا اینکه - چونکه - زیرا که - چنانکه - با آنکه - با اینکه -
حال آنکه - اینکه - آنکه* - مگر اینکه

در مثالهای زیر، به تفاوت املا توجه فرمائید:

« وقتیکه به هوش آمد، قبل از هر چیز، نام دخترش را بر زبان راند. »

« وقتیکه وارد تالار شدم، سخنرانی آغاز شده بود. »

« از آن وقت که او را ندیده‌ام، پنج سال می‌گذرد. »

« وقتی که برای سخنرانی تعیین شده، چندان مناسب نیست. »

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید، در دو مثال اول، کلمه مورد نظر، قید زمان مرکب است. و در دو مثال دوم، کلمه منظور، مستقل* و با « که » موصول همراه است.

* - دو کلمه « اینکه، آنکه » را وقتی می‌توان سرهم نوشت که جزء اول آن قابل برداشتن باشد.

مثال: توانم آنکه نیازم اندرون کسی: توانم که نیازم ...

مثال دیگر :

« همینکه خواستم پندش دهم، خشمگین شد و ناسزا گفت. »
« همین که آمده است و عذر می‌خواهد، برای آشتی بس است. »

نکات املائی

۱- کلمه « که » ، در شعر، غالباً کوتاه می‌گردد و به کلمه بعدی وصل می‌شود ؛ ولی در رسم الخط* فارسی ، هنوز علامتی برای نمایش « وصل » ابداع یا انتخاب نشده*. و شیوه خاصی برای املاي آن معین نگردیده است. مثلاً ، دو کلمه « که از » ، گاهی به صورت « کز » و گاهی به صورت « کاز » در متون و در مطبوعات ، املا شده است . بدیهی است که یکی از موارد ضرور اصلاح املا ، تعیین تکلیف اینگونه لغات شعری است. « وصل » ، در ضرورت شعری ، وقتی لفظاً و کتباً انجام می‌گیرد که پای کلمه قبلی و سر کلمه بعدی ، هر دو ، حرف آواز باشد. شیوه املا ، در وصل شعری ، می‌باید منطقی ، یکنواخت و بدون استثنا باشد ؛ تا بتواند تعمیم یابد و اصالت تلفظ را هم حفظ کند. در وصل ، قاعده* می‌باید حرف آوازی که در پای کلمه قبلی است ، انداخته شود ؛ زیرا همین کلمه است که کوتاه می‌شود و خود را به کلمه بعدی می‌زند .

* - در املاي عربی ، تکلیف وصل ، روشن است ؛ بدین ترتیب که همزه متحرک ، با نهادن علامت کوچکی به شکل « ه » بر بالای آن ، لفظاً و کتباً ساکن و وصل می‌شود. در املاي اروپائی هم وصل ، یا با « اپوستروف » یا با خط « لیه زون » (liaison) نشان داده می‌شود - بنگرید به مبحث نشانه گذاری ، در همین کتاب .

همچنین ، با توجه به وضع خاص الفبای فارسی ، حروف آواز کلمه بعدی ، قاعده می باید از شکل آغازی خود به شکل دوم خود تغییر یابد ؛ تا وصل ، کتباً انجام پذیر باشد. با کلیت دادن دواصل مذکور ، املاى اینگونه کلمات شعرى ، روشن می گردد و آشفتگی املا ، از میان بر می خیزد .

بدینسان :

املاى درست	املاى غلط
که از	کز
که اندر	کندر
که او	کو
که این	کین
که آتش	کاتش
که ای	کی
	کای

۲- در وصل کلماتی که با « آ ، ا » آغاز می شود ، روش دیگری در املاى متون دیده می شود که بدینست و آن ، این است که حرف آواز کلمه قبلی را حذف و حرف آواز کلمه بعدی را با علامت جزم نگاشته اند : تا هم اصالت تلفظ رعایت شده باشد و هم قرائت آسان باشد . بدینسان :

که آفزون — کا فزون
 که آسب — کا سب
 که آرمغان — کا رمغان
 که اُفتاد — کا فتاد

مثال :

صحبت تن ، تا توانست ، از تو کاست

تو چنان پنداشتی کافزون شدی !

(پروین)

در صف عُشّاق ، خاقانی ! من ام

کأسب معنی ، زیر ران می آیدم

البته ، برای املاي لغات شعری مذکور ، سه شیوه دیگری می توان پیشنهاد

کرد ، از این قرار :

۱- استفاده از علامت وصل عربی . مانند : که اُسب - که افتاد

۲- استفاده از خط « لیه زون » فرانسه . مانند : که اسب - که افتاد

۳- استفاده از « اپوستروف » . مانند : ک ، سب - کُ ، فتاد

۴- دو عبارت « این است که » و « آن است که » ، در املاي متداول

امروزی غالباً چسبیده به هم نگاشته می شود که خلاف اصول اشتقاق و املاست و می باید متروک شود . توجه کنید :

املاي غلط و تیره

املاي درست و روشن

اینستکه

این است که

آنستکه

آن است که

چنین استکه

چنین است که

از آنستکه

از آن است که

۴- کلمه « که » (ضمیر استفهامی) ، در لهجه قدیم فارسی دری و در

فارسی پهلوی ، با « ی » کوتاه ، تلفظ می شده است . در فارسی امروزی ، تلفظ

و املاي قدیم آن ، در يك مورد ، حفظ شده است . و آن وقتی است که با فعل

« است » همراه باشد . و چنانکه می بینید ، چسبیده به هم املا می شود :

کیستم؟ (کی استم)	کیستیم؟ (کی استیم)
کیستی؟ (کی استی)	کیستید؟ (کی استید)
کیست؟ (کی است)	کیستند؟ (کی استند)

علت سرهم شدن این دو کلمه ، چنانکه در مبحث املای افعال رابط گذشت ، این است که اولاً کلمه « کی » تلفظ کهن خود را دارد . ثانیاً افعال رابط ، در پنج صیغه دیگر نیز صورت باستانی خود را حفظ کرده است .

هـ علامت مفعولی « را » نباید به « که » چسبانیده شود ؛ تا هم قاعدهٔ املائی تعمیم یابد و هم اصالت تلفظ محفوظ ماند .

املای درست	املای غلط
که را	کرا

۶- اغلب گفتارها ، در متون فارسی دری قدیم ، با فعل امر « بدان » آغاز می شود . این فعل ، نباید به کلمه « که » چسبانیده شود ؛ زیرا هم خلاف قواعد املاست و هم مایهٔ اشتباه .

املای درست	املای غلط
بدان که	بدانکه

۷- در متون قدیم فارسی دری ، کلمه « کی » (که) ، گاهی با حرف آواز کوتاه « ی » و گاهی با حرف آواز « ـ » املا شده است . البته ، نسخهٔ خطی اینگونه متون ، می باید به حال خود بماند ؛ ولی در چاپ آنها ، صلاح آن است که این کلمه با صورت امروزی خود نگاشته شود ؛ تا قرائت متن برای همگان آسان باشد . بدیهی است که محقق می تواند در مقدمهٔ نسخهٔ چاپی یا در ذیل صفحه یا میان پرانتز ، به تفاوت دولهجه و دو املای قدیم و جدید ، اشاره کند .

مثال :

«... پس دُشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی. و چنان خواست که* مراین را ترجمه کنند به زبان پارسی. پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که* روا باشد که* ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؟...»

(ترجمه تفسیر طبری)

۸- هرگاه کلمه «که»، در شعر، به کلمات عربی با حرف تعریف «ال»، وصل شود، شایسته تر آن است که وصل، لفظی باشد و در املا، با علامت وصل عربی نشان داده شود.

مثال:

درع حکمت پوشم و بی ترس گویم که «الْقِتَالُ»

خوان فکرت سازم و بی بخل گویم که «الصَّلَا»

(خاقانی)

۹- کلمات عربی متداول در فارسی را که با همزه آغاز شده باشد، می توان به روش وصل فارسی املا کرد؛ زیرا همزه عربی در فارسی درست مانند حرف آواز تلفظ می شود.

مثال:

به بوی نافه‌ئی کاخر، صبا زان طره بگشاید، (که آخر)

ز تاب جعد مشکینش، چه خون افتاد در دلها

(حافظ)

* - در نسخه اصلی، کلمه «که» به لهجه قدیم «کی» نوشته شده و کلمه که ما، سرهم، به صورت «کما» املا شده است.

القتال، یعنی: که می آید به جنگ من؟ - الصَّلَا، یعنی: بفرمائید، بسم الله

ترك احسان خواجه اوليتر كه احتمال جفاى بوآبان*
(گلستان)

تمرین املاى « كه »

جائى كه بزرگ بايدت بود ، فرزندی من نداشت سود
(نظامی)

اى كه پنجاه رفت و در خواب اى !
مگر اين پنجروزه دريابى
(مقدمه گلستان)

فرق است میان آن كه يارش در بر
با آن كه دو چشم انتظارش بر در
(گلستان - باب اول)

كه را دانى از خسروان عجم
ز عهد فریدون و ضحاک و جم ،
كه بر تخت و مُلكش نيامد زوال
نماند بجز مُلك ايزد ، تعال
كه را جاودان ماندن اميد ماند
كه كس را نبينى كه جاويد ماند
كه را سيم و زر مانده و گنج و مال
پس از وى ، به چندی ، شود پايمال

* - بوآبان ، يعنى : دربانان .

و ز آن کس که خیری بماند روان ،
دمادم رسد رحمتش بر روان
بزرگی کز او نام نیکو بماند ،
توان گفت با اهل دل ، کو بماند
(بوستان - باب اول)

به تیشه کس نخرشد ز روی خارا گل
چنانکه بانگ درشت تو می تراشد دل
(گلستان)

توانم آنکه نیازم اندرون کسی
حسود را چه کنم . کو ز خود به رنج دراست
(گلستان)

این مدعیان در طلبش بیخبران اند
کان را که خبر شد ، خبری باز نیامد
(مقدمه گلستان)

تازه بهارا ورق زرد شد دیگ منه کاتش ما ، سرد شد
(گلستان)

از راستی بال ، منی کرد و همی گفت
که « امروز ، همه ملک جهان زیر پر ماست »
(؟)

کاشکار و نهان ، همه ما ایم لیس فی الدار غیرنا دیار
(عراقی)

کسی گفت پروانه را کی حقیر! برو دوستی در خور خویش گیر
(بوستان)

بدان چشم سیه کاهو - شکار است ،
کز آهوی تو، چشمم را غبار است
(خسرو و شیرین نظامی - نغمه باربد)

تو کاگاه گردی به بانگ مگس ، شاید اصم خواندت زین سپس
(بوستان - باب چهارم)
ز کف رفته بیچاره‌ئی را لگام نگویند کاهسته ران . ای غلام
(بوستان)

حرفم ز تبش چنان فروزد که انگشت بر او نهی ، بسوزد
(لیلی و مجنون نظامی - ص ۴۱)

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من
آن من ام ؛ گر در میان خاك و خون بینی سری
کان که جنگ آرد ، به خون خویش بازی می کند
روز میدان . وان که بگریزد ، به خون لشکری
(گلستان - باب اول)

گوئی که انبوه حافظان مناسک گرد در «مسجد الحرام» برآمد
(خاقانی)

بانوی شرق و غرب مگر رخصه خواهدم
که امید این حدیث ، دو گوشم چهار کرد
(خاقانی)

« بدان که بعضی گفته اند که چنانکه خلق ظاهر متغیر نگردد ، از آن که

آفریده‌اند؛ که کوتاه. دراز نشود و زشت ، خوب نشود؛ همچنین اخلاق که
صورت باطن است، متغیر نشود، این خطاست؛ که اگر چنین بودی...»
(کیمیای سعادت)

« یکی در «مسجد سنجار» ، به تطوّع ، بانگ گفتی ؛ به ادائی که
مستمعان را از او نفرت بودی... »
(گلستان)

« یکی از صاحب‌دلان، سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت
مستغرق شده . حالیکه از این معامله باز آمد ، یکی از دوستان گفت : ... »
(مقدمه گلستان)

اشتقاق و املای «چه»

کلمه «چه» ، در فارسی مفاهیم مختلف دارد . از این قرار :

۱- صفت استفهامی ، برای غیرانسان . در این معنا ، غالباً در صدر جمله است و جمله با نشانه پرسش پایان می یابد . و ممکن است این صفت ، مانند دیگر صفتها ، به جای موصوف بنشیند . مثال :

چه موضوعی را می خواهید از من پنهان کنید ؟

این موضوع ، به شما چه ربطی دارد ؟

چه گلی را دوست می داری ؟

بگو تا به^۱ از زندگانی به دست

چه افتاد ؛ تا صرف شد زندگانی ؟

(سعدی)

« از این بوستان که بودی ، ما را چه تحفه کرامت کردی ؟ »

(مقدمه گلستان)

مه تابان ، بجز از خوبی و ناز ،

چه نماید ؟ چه پسندد ؟ چه کند ؟

۲- قید شگفتی - در این معنا ، دیگر جنبه استفهامی نخواهد داشت .

مثال :

چه چیزها که نشنیدیم! - چه کارها که نکرد! - چه وعده‌ها که نداد!
چه روزها به شب آورده‌ام بر این امید
که با وجود عزیزت شبی به روز آرم
(سعدی)

به به! چه هوای خوبی - چه منظرهٔ دلفریبی!
جهانا چه بد عهد و بد پیکر ای!
که خود پرورانی و خود بشکری
(شاهنامه)

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کی نورچشم من! بجزاز کشته ند روی
(سعدی)

دوش از بت من ، جهان چه می‌شد!
وز ماه من ، آسمان چه می‌شد!
در پیش رُخش، چه رقص می‌کرد!
وز آتش عشق ، جان چه می‌شد!
چشم ، از نظرش چه مست می‌گشت!
وز قند لبش ، دهان چه می‌شد!
از تیر مژه ، چه صید می‌کرد!
وان ابروی چون کمان ، چه می‌شد!
(دیوان کبیر)

۳- قید تمناً - در این مفهوم ، مرادف کلمهٔ «کاش» است و با فعل

تمنّا همراه است .

مثال :

به رخ ، چو مهر فلک بینظیر آفاق است

به دل ، چه بودی ، اگر نیز مهربان بودی

۴- کلمه ربط - در این معنا، مانند دیگر کلمات ربط ، دو جمله را معنّا

به همدیگر مربوط می سازد. مثال :

« من ، برای او ، جز در مقام پاسخ ، نامه نخواهم نوشت ؛ چه می دانم که

او هم از من همین را می خواهد. »

« اصحاب لذّات حیوانی... کثیر الوجود اند و در معاشرت ایشان ، اقتصار

بر اندک ، اولیّ است ، چه این طایفه ، به منزله نمک و توابل اند... »

(اخلاق ناصری)

« چه » ربط ، ممکن است در جمله مکرّر و به صورت « چه ... چه ... »

به کار رود . مثال :

چو آهنگ رفتن کند جان پاک ؛

چه بر تخت مردن ، چه بر روی خاک

(سعدی)

کلمه « چه » ، در مفاهیم مذکور ، کلمه بسیط و مستقلّی است که در

ساخت جمله نقشی خاص بر عهده دارد و می باید جدا و مشخص املا شود .

امّا ، اگر همین کلمه با اجزائی ترکیب شده و کلمات مرکّب ساخته باشد ،

مسلّم است که سرهم نگاشته می شود .

مثال :

صفت مرکّب : چکاره

کلمه ربط مرکب : گرچه ، چنانچه
 صفت استفهامی مرکب : چقدر - چگونه - چسان - چطور
 ضمائر مبهم مرکب : آنچه - هر آنچه - هر چه
 قید شرط مرکب : چنانچه
 کلمه استفهام مرکب : چرا

نکات املائی

۱- کلمه «چه»، صفت استفهامی، هرگز نباید به فعل چسبانیده شود؛ زیرا هر دو کلمه مستقل است و نقشی خاص خود دارد.

املائی درست	املائی غلط
چه کنم	چکنم
چه گوید	چگوید
چه سود	چسود

با سیه دل چه سود خواندن و وعظ؟ (چه سود دارد)

نرود میخ آهنین بر سنگ
 (گلستان)

جور دشمن چه کند؛ گر نکشد طالب دوست؟ (چه کار کند)

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی، بهم اند
 (گلستان)

چه کنم؟ با که توان گفت که «دوست

در کنار من و من مهـجور ام.»؟

(گلستان)

گر کسی وصف او زمن پرسد ، بیدل از بینشان چه گوید باز؟

(مقدمه گلستان)

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

(مقدمه گلستان)

۲- کلمه «چه» ، هرگاه با «ها» جمع بسته شود، مبدل به قید مقدار می شود و شگفتی را می رساند. دراملای این قید مرکب، برای حفظ اصالت تلفظ، علامت جمع می باید جدا ولی بیفاصله نگاشته شود. مثال :

با دل ریش عاشقان ، وه که چه ها نمی کنند

ابروی چون کمندشان، غمزه چون خدنگشان

(عراقی)

سحر بلبـل حکایت با صبا کرد

که «عشق روی گل، با ما چه ها کرد!»

(حافظ)

۳- کلمه «چه» ، هرگاه به ضرورت شعری، کوتاه شده باشد، دراملا، از اصل تلفظ پیروی می کند و همان طور که گفته می شود ، املا می شود .
مثال :

پریچهره هرچ اوفتادش به دست به کین، درسر ومغز مردك شکست

(بوستان)

نافهٔ مُشک است هُوجُ آن بُنگری در بوستان

دانهٔ دُرّ است هُوجُ آن بُنگری در جویبار

(منوچهری)

من چه کردم ؟ آنچه آن آید ز من

تو چه کن ؟ آنچ از تو آید . والسلام

(انوری)

۴- قاعدهٔ « وصل » این کلمه ، همان طور است که در مبحث پیش در

« وصل » کلمهٔ « که » بیان شد . مثال :

چو دیوانه میخواره هُوجُت بگوید ، (هرچه - ت)

نه بر بد ، نه بر نیک ، باور مدارش

(ناصر خسرو)

۵- کلمهٔ استفهام « چرا » همیشه متصل املا می شود ؛ زیرا يك کلمهٔ

مرکّب است . مثال :

بدین زودی از من چرا سیر گشتی ؟

نگارا ! بدین زود سیری چرا ای ؟

(فرخی)

چرا مهر باید همی بر جهان ؟

چو باید خرامید با همرهان ؟

(شاهنامه)

۶- کلمهٔ « چه » در فارسی دری قدیم ، با حرف آواز « ی » کوتاه ،

تلفّظ و به صورت « چی » نگاشته می شد . این تلفّظ هنوز در چند مورد

مانده است .

۱- در تداول عامّه :

چی گفتی ؟ (چه گفتی ؟)

چی شد ؟ (چه شد ؟)

۲- در صرف فعل رابط :

چیستم ؟ (چی استم ؟)

چیستی ؟ (چی استی ؟)

چیست ؟ (چی است ؟)

علّت چسبیده نگاشتن این دو کلمه ، آن است که هر دو به صورت باستانی است . *

۷- در املای کلمات مرکّب ، چنانکه مکرّر یادآور شده است ، میان اجزاء ، فاصله خطّی نباید منظور گردد .

املای غلط

املای درست

اگر چه

اگر چه

گر چه

گر چه

هر چه

هر چه

۸- در متون قدیم فارسی دری ، گاهی کلمه « چی » یا « چه » با حرف آواز « هـ » ، به صورت « چ » ضبط شده است که البته رسم الخط آن ناقص است .

در چاپ یا در نقل اینگونه متون ، صلاح آن است که املا به شیوه امروزی باشد ؛ تا رسم الخط یکسان و قرائت متون برای همگان آسان باشد . البته محقق می تواند در مقدمه کتاب یا در ذیل صفحه یا به نحوی

* - بنگرید به بحث اشتقاق و ابلای افعال رابط ، درهمین کتاب .

دیگر، به تفاوت دولهجه و دو املا اشاره کند. مثال :

« چنین گفت ابومنصور موفّق بن علی الهروی که * مرکتابهای حکیمان
پیشین و عالمان و طبیبان مجرب، همه بوجستم و هرچه * گفته بودند، به تأمل
نگه کردم ... »

« الابنية عن حقایق الادوية »

* - کلمه « که » ، در نسخه اصلی « کی » و کلمه « هرچه » ، « هرچ » نگاشته

شده است .

حرف باستانی «خَو» و املاي آن

حرف باستانی «خَو» که دستورنویسان فارسی، آن را «واو معدوله» خوانده‌اند، يك حرف مرکب (دو آوازی) باستانی است که هنوز با همان آواز قدیم خود، در برخی از لهجه‌های محلی فارسی، تلفظ می‌شود.*
در الفبای دین دبیری، دونوع «خ» وجود داشته است: یکی، حرفی که برابر «خ» فارسی بوده است. مثال:

خرَد م د ، یعنی: خرد

خ ر ت ء (خَرْت)

این حرف، در اول و میان و پای واژه درمی‌آید.

دیگری، حرفی که صدای آن همانند «خَو» فارسی بوده است.
مثال:

خَو د ر د ، یعنی: خفتن

خ و ف ن ء (خَوَفَن)

این حرف، در سر و میان واژه درمی‌آید.

* - در تلفظ دقیق آن، پیش، کوتاه و نرم، واو سبک و زبر کوتاه است.

به تفاوت لفظی و املائی این حرف ، در فارسی پهلوی و فارسی دری ،
دقت فرمائید:

پهلوی به خط فارسی	فارسی
سجده ۱	خورش
سجده ۲	خود داده (جاویدان)
سجده ۳	خورشید

اما چون نقل حروفی روی تلفّظ اثر می‌گذارد و خود لغت نیز دائماً سیر تحوّل دارد، تلفّظ حرف «خَو» خصوصاً در زبان رسمی و ادبی، کم‌کم فراموش گشته و دو حرف، با املای متفاوت، تلفّظ یکسان یافته است.

از نظر املا، تبدیل این دو صورت املائی به يك صورت ؛ به اعتبار این که تلفظ مساوی دارد، لزوم ندارد؛ زیرا تعداد کلماتی که این حرف را دارد، اندك است. و می شود آنها را در اوایل زباناموزی فرا گرفت و به خاطر سپرد. ابقای « واو معدوله » در املا ؛ گذشته از این که موجب حفظ يك حرف باستانی است، از مشته شدن لغات متشابه نیز پیشگیری می کند. مثال :

خویش (خود، خودی)	خیش (قسمتی از گاو آهن)
خورد	خُرد
خورده	خُرده
خوار	خار
خواستن	خاستن
خواسته (ثروت)	خاسته (بر پا شده)
خوان	خان
باد خوان (هرزه گوی)	باد خان (بادگیر)
آبخوست (جزیره)	آبخست (میوه فاسد شده)

نکات املائی

۱- حرف «خُو» در چند کلمه به صورت «خ» املا و متداول شده که البته

نابجا ست :

املائی درست	املائی غلط متداول
خورداد	خرداد
خوراسان	خراسان

۲- در دستورها گفته و نوشته اند :

« نیست بعد از واو معدوله، مگر این حرفها :

دال و را و زا و سین و شین و نون و ها و یا »

ولی این گفته، صحیح و کامل نیست؛ زیرا این حرف محدود به این حدّ نیست. در جدول زیر ملاحظه می کنید که حروف دیگری، از جمله حروف آواز؛ نیز بعد از آن می آید.

حرف «خَو» در سر کلمه

خوابیدن		
خواب	ریشه امر	ومشتقاتش :
		خوابناك - خوابالود - خوابدار - تختخواب -
		رختخواب - خورو خواب - بهار خواب -
		خواب دیده - خوش خواب ...
خوابید	ریشه ماضی	ومشتقاتش : خوابیده ...
خواجه		
خوار	بیمقدار	
خوازه	طاق نصرت	لغت قدیم
		خوازه بستن (طاق نصرت زدن)
خواستن	طلب	
خواه	ریشه امر	ومشتقاتش :
		خواهنده (گدا) - خواهش - خود خواه -
		خواه نخواه ...

خواست	ریشه ماضی	و مشتقاتش :
		خواستنه - خواستنی - خواستگار - خواستار ..
خوان	سفره	خوان نهادن
خواندن	قرائت کردن	
«	دعوت کردن	
«	نامیدن	
خوان	ریشه امر	و مشتقاتش :
		خواننده - خوشخوان - خوانا ...
خواند	ریشه ماضی	و مشتقاتش :
		خوانده - خواندنی ...
خواف	اسم خاص	یکی از بخشهای تربت حیدریه در استان خوراسان
خواقند	اسم خاص	شهری در آسیای مرکزی (ازبکستان) در کنار شعبه ئی از سیردریا
خواهر		
خود		خود آموز - خودخواه - خودپرست - خودکار - بیخود - بخود ...
خور	مهر، خورشید	خوروش - خورداد - خوراسان - مه و خور ...
خوردن		

خور	ریشه امر	و مشتقاتش :
		خورش - خوراك - خوره - خورنده - آبخور... خوار - خونخوار - گوشتخوار - علفخوار - خوار بار... و مشتقاتش :
خورد	ریشه ماضی	خورده - خوردنی - خورده پز - خوردو خوراك - برخوردار... خوالگر - خوالیگر - خوالی
خوژم	بخار آب	
خوست	کوفته ، نوعی غذا	
خوش		و همه ترکیباتش : خوشحال - ناخوش - خوش رنگ .. شهر معروف
خونسار	نام خاص	
خوند	مخفف خداوند	
خوהל	کج - غیر مستقیم	
خوید	جو سبز	
خویش		و همه ترکیباتش : خویشان - خویشاوند - خویشان - خویشندار ..
خوی	عرق بدن	

خوی	اسم خاص	شهری در آذربایجان
خویله	کودن	

حرف «خَوَ» در وسط کلمه

دُشخوار	دشوار	
نخود		نخودی (رنگ)
همخوند	خواجه تاش	
نشخوار		
آخوند		آخوندك (حشره معروف)
استخوان		

تمرین املاي «خَوَ»

سگی را گر کـلوخی بر سر آید ،

ز شادی بر جهد: کین استخوانی است

و گرنعشی دوکس بر دوش گیرند ،

لثیم الطبع پندارد که خوانی است

(گلستان - باب هشتم)

جوینی که از سعی بازو خورم به از می‌نده برخوان اهل کرم

(بوستان - باب ششم)

بفرمود رستم به خوالیگران که اندر زمان آوریدند خوان

(شاهنامه)

خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

(سعدی)

« دیدم خواجه را که بیامد و تکلفی کرده بودند درنشابور، از خواجه زدنها

و آراستن ... » (تاریخ بیهقی - ص ۲۰۹)

املاى «وو»

يکى از موارد اختلاف در املاى فارسى، نگاشتن کلماتى است که در ردیف حروف آنها، حرف آواز پذیر «و» با حرف آواز «و»، همراه باشد. مانند «کاووس» که در اغلب متون، با رسم الخط ناقص «کاوس» املا شده است.

درست است که تعداد اینگونه کلمات در فارسى بسیار اندک است؛ ولى نباید بدین بهانه، از درست نوشتن آنها غفلت شود.

شاید اختلاف املاى اینگونه کلمات، ناشى از مقایسه آنها با ضبط کلمه «داود» در قرآن مجید باشد. ولى، باید در نظر داشت که قرآن مجید، خطى خاص خود دارد و با تجویدى خاص، قرائت مى شود، و برای سرمشق نیست. در املاى فارسى اینگونه کلمات، مى باید اصل تطابق تلفظ با خط، رعایت شود و هر حرفى با آواز خود ضبط گردد. مثال:

املاى درست	املاى غلط
طاووس	طاوس
داوود	داود
چاووش	چاوش
هوو	-

برای رفع تردید در صحت املای پیشنهادی ، کافی است این کلمات را به وسیله تجزیه حروفی (spelling) یا تجزیه هجائی (syllabification) با کلمات هموزن سنجید . و حروفی را که برای ضبط کامل کلمه لازم است شماره کرد . بدینسان :

کاووس ، بر وزن خاموش :

K	ک	خ	ک
a	ا	ا	ا
v	و	م	و
ou	و	و	و
s	س	ش	س

در املای لغات خارجی ، به طریق نقل حروفی (transliteration) نیز باید دقت نمود که حرفی از رقم املا ساقط نشود . مثال :

هالی - وود : Holy - wood

H	ه
o	ا
l	ل
y	ی
-	-
w	و
oo	و
d	د

یادآوری - هرگاه اینگونه کلمات ، در شعر ، مخفّف شده باشد ،
مسلمّ است که مخفّف نگاشته می‌شود .
مثال :

پسر چاوشان دید و تیغ و تبر
قباهای اطلس ، کمرهای زر
(بوستان)

املاى « يِیَ »

هرگاه کلمات مختوم به حرف آواز « ی » ، با ضمایر متصل « یم ، یت ، یش » همراه باشد، چون دو حرف آواز در پی هم می‌افتد، برای نرمش تلفظ، حرف آواز پذیر « یِ » میان آن‌دو واسطه می‌شود. و لفظ به صورت « یِیَ » درمی‌آید.

در چنین موارد، ضبط کلمه باید چنان باشد که خط با تلفظ تطابق داشته باشد. مثال :

ضمیر متصل	حرف واسطه				
خداوندی :	خداوندی + یِ +	تَ :	خداوندیت		
زندگانی :	زندگانی + یِ +	شَ :	زندگانیش		
بیماری :	بیماری + یِ +	مَ :	بیماریم		

اینگونه کلمات، گاهی در شعر مخفف می‌شود و بر اثر تخفیف، حرف واسطه و حرف اول ضمیر از آن می‌افتد. مثال :

رهائیت باید، رهاکن جهان را نگهدار زالودگی پاک جان را
(پروین)

مسأله‌ئی که در این مبحث مطرح است، این است که اگر به املاى متون دقت شود، ملاحظه می‌شود که صورت کامل این کلمات هم مانند صورت مخفف

آنها املا شده است؛ حال آنکه دو تلفظ متفاوت، می باید با دو املا متفاوت نگاشته شود. مثال :

۱- صورت مخفف و درست :

این بود حساب زورمندیت ؟ وین بود فسون دیو بندیت ؟

(لیلی و مجنون نظامی - ص ۱۱۴)

۲- صورت کامل با املا ناقص :

خدایا به ذات خداوندیت به اوصاف بیمثل و مانندیت

(بوستان - باب دهم)

۳- صورت کامل با املا کامل :

خدایا به ذات خداوندیت به اوصاف بیمثل و مانندیت

برای رفع تردید در صحت املا پیشنهادی، همان طور که در مبحث پیش تشریح گردید، می توان از طریق تجزیه حروفی (تهجی) تمامیت کلمه را سنجید.

تمرین

نفرستیم پیام و نگوئی به حسن عهد

کندر حصار بسته، چو بیژن چگونه ای ؟

(مسعود سعد)

روز از فراقت در فغان، شب از غمت در زاری ام

دارم عجب روز و شبی ! این خواب و این بیداریم

گفتی که « عاشق ! می کنم روزی علاج درد تو. »

روز آنچنان می رانیم . شب اینچنین بگذاریم

مثال دیگر:

دوره پیریت چراست سیاه؟
مگرت دوره شهاب نبود؟
(پروین)

چند مثال دیگر:

پادشاهیت برقرار باد .
بیماریش بهبود یافت .
طشت رسوائیش از بام افتاد .
بیگناهییش ثابت گردید .
زندگانییم در حرمان گذشت !

علامت جمع و املاي آن

درفارسی پهلوی، دو علامت جمع وجود داشته است.

۱- « ۱۳ » (ان) مثال : ۱۳۴۱۳۴ (مَرْتان) : مردان .

۲- « ۱۳۴ » (یها) مثال : ۱۳۴۱۳۴ (دریها) : درها .

و هر دو علامت، متصل به مفرد املا می شده است .

درفارسی دری نیز همین دو علامت ، به صورت « — ان ، — ها » به کار می رود و هر دو می باید متصل به مفرد املا شود.

اصولاً علامت جمع ؛ چه در زبانهای آریائی و چه در زبانهای سامی ، به مفرد الحاق می شود تا دلالت بر جمع کند .

درفارسی چند علامت جمع عربی نیز هست که با عربی وارد فارسی شده و خاص کلمات عربی متداول در فارسی است.

علامتهای جمع عربی عبارت است از :

وَنَ - در حالت رفعی با اعراب رفع - برای مذکر - مثال :
الْمُؤْمِنُونَ

المؤمنين

المؤمنين

المؤمنات

ان - در حالت رفعی - برای مذکر - مثال : اَلْمَوْءُودُ مَنَانٌ

يُنْ - » » نصبي - » - » : الْمُؤْمِنِينَ

» : » » جرّی - » »

بلدين ترتيب :

ونْ — — — ينْ — — — اتْ — — — انْ — — — مِنْْ

۲۸۵

امروزه در فارسی علامت جمع — ون° ، کمیاب است و بیشتر در لغات دینی و علمی و فلسفی به کار می‌رود . مثال :

روحانیون — الهیون — طبیعیون — رواقیون — انقلابیون ...

علامت جمع « — ین° » در فارسی بیشتر به کار می‌رود . مثال :

مَشائین — مصلومین — مالکین — مأمورین — مجنومین — مجروحین — مشترکین ...

علامت جمع « — ات » ، در فارسی فراوان به کار می‌رود و شاید علت پذیرش آن، خوشی آهنگ آن باشد . مثال :

امتحانات — تعطیلات — مشروبات — مجهولات — تأسیسات — تزیینات — تزئینات — تشکیلات — مسکرات — اشتباهات — اختیارات ...

علامت تثنیه « — ان » در فارسی کمیاب است . مثال : توأمان

علامت تثنیه « — ین° » بیشتر متداول است . مثال :

مجلسین — طرفین — والدین — قطبین — زوجین — اعلیٰ حضرتین — لوزتین ...

یادآوری — بهتر آن است که جمع و تثنیه عربی در فارسی به موارد ضرور محدود شود. مثلاً بجای معلمین — مأمورین — مسؤولین — مالکین — مجلسین — زوجین ... بهتر است گفته شود:

معلمان — مأموران — مسؤولان — مالکان — دومجلس — دوهمسر ...

نکات املائی

۱- هرگاه به املائی متون و مطبوعات دقت شود ، ملاحظه می‌شود که در

املاى علامت جمع «ان» اتفاق نظر هست و همه جا متصل نگاشته مى شود ؛
ولى املاى «ها» نامنظم است .

چنانكه حتى ' در يك صفحه و يك سطر ، گاهى چسبيده و گاهى جدا
املا مى شود كه شايبسته نيست و مى بايد عادت جدا نويسى علامت جمع ،
متروك شود .

۲- علامت جمع «ها» همان طور كه به كلمه فارسى مى چسبد ، به كلمات
غير فارسى نيز مى چسبد ؛ چنانكه در جدول صفحه بعد ، مى بينيد .

لغات اروپائی		لغات عربی		لغات فارسی	
غلط	درست	غلط	درست	غلط	درست
کلاس‌ها	کلاسها	درس‌ها	درسها	دندان‌ها	دندانها
اتوموبیل‌ها	اتوموبیلها	قلم‌ها	قلمها	انگل‌ها	انگلها
رستوران‌ها	رستورانها	علامت‌ها	علامتها	آسمان‌ها	آسمانها
دانشینگ‌ها	دانشینگها	مکافات‌ها	مکافاتها	زمین‌ها	زمینها
پارکینگ‌ها	پارکینگها	عشق‌ها	عشقها	کشتی‌ها	کشتیها
هتل‌ها	هتلها	روح‌ها	روحها	مرداب‌ها	مردابها
تلفون‌ها	تلفونها	جسم‌ها	جسمها	خشکسالی‌ها	خشکسالیها
تلگراف‌ها	تلگرافها	تکلف‌ها	تکلفها	خستگی‌ها	خستگیها
تلویزیون‌ها	تلویزیونها	مرکب‌ها	مرکبها	تاریکی‌ها	تاریکیها

۳- هرگاه مراد از «ها» ، نمونه و نوع و جنس باشد ، مثل يك كلمه مستقل ، جدا املا می شود ؛ زیرا در این مفهوم ، مرادف است با کلمات « از قبیل ، امثال » مثال :

« شیراز ، همان شهر عزیز است که در دامن خود ، سعدی ها و حافظ ها پرورانیده است. »

۴- هرگاه کلمات مختوم به حروف گسسته ، با « — ان » یا « — ها » جمع بسته شود ، میان مفرد و علامت جمع ، فاصله خطی یا چاپی نباید منظور گردد . مثال :

املای درست : خسروان - هیربدان - بدکاران - نوآموزان - لشکرها - گنبدها ...

املای غلط : خسرو ان - هیربد ان - لشکر ها ...

۵- حرف آخر کلمات مختوم به « d » ؛ خواه فارسی باشد ، خواه غیر فارسی ، در جمع به « ها » نباید به شکل وسط (—) تغییر داده شود ؛ زیرا نه تنها موجب دشواری قرائت می شود ، بلکه احیاناً باعث تعریف و اشتباه نیز می گردد . مثال :

املای درست : جامه ها - ریشه ها - چشمه ها - قریه ها - صومعه ها - نکته ها پروژه ها - کافه ها ...

املای غلط : جامها - ریشهها - چشمها - قریها - صومعهها - نکتهها ...

۶- کلمه « چه » ، هرگاه صفت باشد و جمع بسته شود ؛ نیز باید مطابق قاعده مذکور املا شود . مثال :

با دل ریش عاشقان ، وه که چه ها نمی کنند

ابروی چون کمانشان ، غمزه چون خدنگشان

(عراقی)

۷- علامت جمع «ها» ، در اشعار مُردّف ، ردیف نیست بلکه از زواید قافیه است. به همین سبب، نباید مثل کلمهٔ ردیف، جدا نگاشته شود. در املاى دیوانها، به این نکته دقّت نشده است. برای مثال ، اگر دیوان چاپی «بهار» را مطالعه کنیم، می بینیم که در یکی از قصاید، به مَطْلَع :

بگرفت شب ، ز چهرهٔ انجم نقابها

آشفته شد به دیدهٔ عشاق خوابها

علامت جمع «ها» ردیف شمرده شده و به غلط چنین نگاشته شده است: بگرفت شب ز چهرهٔ انجم نقابها...

حال آنکه در همین دیوان ، در قصیدهٔ دیگر، به مَطْلَع :

تا ناخستند بیهنران در مصافها ز دزنگ تیغهای هنر، در غلافها

در سراسر قصیده، علامت جمع متصل و درست املا شده است .

۸- در متون قدیم ، در املاى کلمات مختوم به «ه» در جمع به «ها» ، معمولاً حرف آخر مفرد را تغییر می دادند، در چاپ اینگونه متون، بهتر است شیوهٔ متداول امروز به کار گرفته شود ، تا احتمال اشتباه برخیزد . البته محقق می تواند در مقدمهٔ چاپ یا در ذیل صفحه یا میان پارانتر، به تفاوت املاى قدیم و جدید، اشاره کند .

مثال :

« وفر^۱ ایشان جامهای [جامه های] سلطانی می افکندند و پردها [پرده ها]

می زدند... » (تاریخ بیهقی - ص ۴۹۹)

« و از قریها به قریها [قریه ها به قریه ها] ، جسر ها بنا کرد و پلها و قنطر ها

[قنطره ها] ترتیب داد . »

(تاریخ الحکماء قفطی - نسخهٔ خطی ص - ۶۶ نسخهٔ چاپی ص ۹۱)

جست از سوی دکان سوئی گریخت

شیشه‌های روغن بادام ریخت (شیشه‌های)

(مثنوی ص ۱۷ - نسخه نیکلسون)

گفت : اینک اندر آن کار ام . شها !

کا'فکنم در دین عیسی فتنها (فتنه‌ها)

(مثنوی - ص ۳۰ - نسخه نیکلسون)

علامت « - تر » ، « - ترین » و املای آن

لفظ « تر » و « ترین » ، دو علامت است که با پیوستن به پای صفات ، صفت تفضیلی و صفت عالی می‌سازد . مثال :

به - بهتر - بهترین
 درخشان - درخشانتتر - درخشانتترین
 سبک - سبکتتر - سبکتترین

این دو علامت ، به لغات غیرفارسی متداول در فارسی نیز می‌پیوندند .
 مثال از عربی :

عریض - عریضتر - عریضترین
 سالم - سالمتر - سالمترین
 مغضوب - مغضوبتر - مغضوبترین

مثال از لغات اروپائی :

شیک - شیکتر - شیکترین

املای این دو علامت ، در رسم الخط فارسی ، همیشه نا منظم بوده است ؛ چنانکه در يك صفحه و حتی يك سطر ، ممکن است به دو گونه (جدا ، چسبیده) دیده شود .

در فارسی پهلوی علامت تفضیل ، متصل به کلمه نگاشته می‌شد .

مثال :

در پهلوی: وه + یشت : وهیشت (بهترین، برترین)

در فارسی: به + شت : بهشت

در زبانهای همژاد فارسی نیز علامت تفضیل، چسبیده به کلمه اصلی املا می شود. در زبان انگلیسی صفت تفضیلی باعلامت «er —» و صفت عالی با علامت «est —» مشخص می گردد. بدین ترتیب:

young	جوان
younger	جوانتر
youngest	جوانترین

مقایسه صفت تفضیلی و صفت عالی فارسی، با «اسم تفضیل» عربی، از دولحاظ بیجااست. یکی آن که در عربی کلمه‌ئی که با صفت عالی فارسی متقابل باشد، وجود ندارد و در ترجمه، «اسم تفضیل» عربی، جای صفت عالی فارسی نیز به کار می رود. دوم آن که در عربی «اسم تفضیل» در وزن خاص خود ساخته می شود. و چون در قالب خویشتن محدود است، تکلیف املائی آن نیز معلوم است.

بدین ترتیب :

وزن «أَفْعَل» برای مذکر	وزن «فُعْلَى» برای مؤنث	ترجمه فارسی
اکبر	کبری'	بزرگتر، بزرگترین
اعظم	عظمی'	« «
اسعد	سعدی'	نیکبختتر، نیکبختترین

برخی از «اسم تفضیل‌های» عربی، در فارسی، بار دیگر، علامت تفضیل

می‌گیرد، مانند: ارشد، اولی که در فارسی ارشدتر و اولیتر شده و از دیرباز متداول گشته است.

نکات املائی

۱- هرگاه علامت « — تر » و « — ترین » به کلمات مختوم به حرف آواز « ه » ملحق شود، برای حفظ اصالت تلفظ، گسسته و بی‌فاصله نوشته می‌شود. مثال:

تشنه	-	تشنه‌تر	-	تشنه‌ترین
خسته	-	خسته‌تر	-	خسته‌ترین
زبده (ه)	-	زبده‌تر	-	زبده‌ترین
طرفه (ه)	-	طرفه‌تر	-	طرفه‌ترین

۲- هرگاه، این دو علامت، به کلمات مختوم به حروف گسسته ملحق شود، میان آندو، فاصله خطی یا چاپی نباید داده شود.
مثال:

املائی درست: زیباتر - خوش‌تر - بدتر - پیرتر...
املائی غلط: زیبا تر - خوش‌تر - بد تر - پیر تر...

تمرین املاي صفت تفضیلي و صفت عالی

وعدۀ تو کز تر است ؟ یا پشت من ؟ یارای تو ؟

قول تو ، بی-اصلتر ؟ یا خوی تو ؟ یا کار من ؟

(نظامی گنجوی)

سبکبار مردم ، سبکتر روند

حق ، این است و صاحب‌دلان بشنوند

(بوستان - باب اول)

خرد زانش طبعی آتشتر است که مر مردم خام را او پزد

(ناصر خسرو)

سرهای سراندازان ، در پای تو اولیتر

در سینه جانبازان ، سودای تو اولیتر

خواهی که کشی یاری ، آن یار ، من ام . آری !

گر کشتنی ام ، باری ، در پای تو اولیتر

خرمترم آنگه بین ، کز خوی تو ام غمگین

کز هر چه کند تسکین ، صفرای تو اولیتر

(خاقانی - ص ۶۲۱ دیوان)

بر سر من نامده است ، از تو جفاجویتر

در همه عالم تو ای ، از همه بد خویتر

گیر که من نیستم . شو، زخود انصاف ده
تا به جهان کس شنید ، از تو جفاجویتر ؟
هستی خورشید حسن ، لاجرم از وصل تو
هر که بتزدیکتر ، از تو سیه‌رویت
در صف عُشّاق تو ، کمتر خاقانی است
لیکن در وصف تو ، اوست سخنگویتر
(خاقانی - ص ۶۱۹ دیوان)

املاى كلمه «يك» و مشتقات آن

كلمه «يك» هرگاه عدد باشد ، و به يکى بودن دلالت کند ، در حکم صفت است . مثال :

تصوير دوزلف و رخ آن يارکشيدم

يك روز و دوشب زحمت اين کارکشيدم
هرگاه علامت نکره و مرادف «يکى» باشد، نيز در حکم صفت است.
مثال :

مدّتى بود او را ندیده بودم . يك روز به دیدنش رفتم ..»

هرگاه، مرادف كلمه «فقط» باشد ، قيد است . مثال :

يك امروز است ما را نقد ايتام

بر او هم اعتمادى نيست تا شام

(خسرو و شيرين نظامى - ص ۹۸)

كلمه «يك» ممکن است جانشين موصوف خود باشد و در اين صورت با ضمائر مبهم توأم خواهد بود. مثال :

هريك - آن يك - اين يك - اين يکى - آن يکى - هيچ يك

شعرای بزرگ ايران، بسيار اند. و هريك در خلق آثار جاويدان ،

سهمی بزرگ دارند .»

در شهر یکی کس را ، هشیار نمی بینم

هریک بتر از دیگر . شوریده و دیوانه

(دیوان کبیر)

کلمه « یک » در مفاهیم مذکور، لغتی است مستقل و هرگز نباید به -
کلمه قبلی یا بعدی چسبانیده شود.

به نمونه‌ئی از املاى غلط این کلمه توجه فرمائید:

جهاندار شاهی که مانند او

ندیده است یکچشم ، شاه جهان

(مسعود سعد - ص ۴۵۹ دیوان)

(یک چشم - چشمی از چشمها)

مثال دیگر :

« یکشب تأمل ایام گذشته می کردم ... » (یک شب)

(گلستان)

اما اگر کلمه « یک » با جزئی دیگر ترکیب شده و لغت مرکب ساخته

باشد، حکم پیشاوند را دارد و مسلم است که باید چسبیده املا شود .

مثال :

صفت مرکب :

یکرو - یکدل - یکرنگ - یکجهت (موافق) - یکدست - یکتا -

یکلا - یککلام (اصطلاح فروشگاهی) - یکدانه - یکران (اسب تمام سفید) -

یکپارچه - یکشناس - یکتاز - یکچشم - یکسو (برکنار)

صفت نسبی مرکب :

یکرویه - یکجانبه - یکطرفه - یکدله - یکشبه - یکروزه - یکساله -

یگانه - یکهفته (لغت قدیم) ...

قید مرکب :

یکچند (مدّتی) - یکچندی - یکباره - یکبارگی - یکسر - یکسره -

یگان یگان - یکجا (جملگی) ...

ضمیر مبهم مرکب :

یکدیگر - یکدیگر

عدد ترتیبی :

یکم، یکمین

اینک ، با در نظر گرفتن مفاهیم این کلمه و با توجه به اشتقاق و لغت سازی

آن، به تفاوت املای آن در کلمات متشابه، توجه فرمائید :

« معنای این مقوله طولانی، یک کلام بیش نیست »

« این فروشگاه ، یککلام است. »

مثال دیگر :

« یک سو این رشته باریک ، به دست من بود و یک سو آن ، در

دست وی . »

« جهان یکسر ، همه، خواب و خیال است . »

مثال دیگر :

« شوریده‌ئی که در آن سفر، همراه ما بود ، نعره‌ئی بر آورد و راه بیابان

(گلستان)

گرفت و یک نفس آرام نیافت. »

به اوصاف بیمثل و ماندییت

« خدایا به ذات خداوندییت

زننگ دو گفتن، به فریاد رس

« که مارا در آن ورطه یکنفس*،

(بوستان - باب دهم)

* - ورطه یکنفس ، یعنی : لحظه کوتاه ، دم واپسین .

مثال دیگر:

« فراق محبوب از يك سو و ملامت مردم از يك سو ، مه را چون
منگنه می فشرد . »

« یکدل و یکجهت و یکرو باش

وز دورویان جهان ، یکسو باش »

مثال دیگر :

« يك هفته بیشتر به نوروز نمانده است . »

« سماع زُهره ، شب را درگرفته

مه یکهفته ، نصفی برگرفته »

(خسرو و شیرین نظامی - ص ۱۳۲)

مثال دیگر :

« يك سال ، دور از او به سر بردم . »

« یگانه فرزند او ، اینك دختری است یکساله . »

نکات املائی

۱- گاهی ، درقید ، برای نمایش ترتیب و تسلسل ، کلمه‌ئی را تکرار می‌کنند ، مانند کم کم ، اندك اندك ، دیردیر... کلمه « يك » هم ممکن است بدین صورت درقید به کار رود، درچنین قیدها ، چون غرض تکرار کلمه است ، البته هریك از آنها جدا املا می‌شود .

مثال :

« يك يك * ، از در ، بیرون بروید . »

مثال دیگر :

« مردان دلاور ، از کمین به در جستند و دست یکان یکان ، برکتف

بستند . »

(گلستان - باب اول)

۲- اگر درقید ترتیب مذکور ، لغت به صورت گروهی باشد نیز جدا

املا می شود . مثال :

« این دو تیم فوتبال ، يك به يك ، مساوی کردند . »

تمرین املاي « يك » (کلمه بسیط)

« يك سال دیگر ، درفراق سپری شد . در این يك سال ، حتی 'يك روز

بی یاد اوبه سرنبرده ام . »

« در این حادثه هولناك ، سه مرد و يك زن کشته شدند . »

از همه تاهمه ، مه را ، نیم دل است و يك نفس

هر دو بمهر کرده ام ، به رضای روی تو

(خاقانی)

از پسِ راه حق ، کم از كودك

نتوان بود ، ای كم از يك يك

* - نوشتن این قید ، به صورت « يكيك » ، که در برخی نوشته ها دیده می شود ،

خطا و نازیباست .

بنی آدم اعضای يك پیکر اند که در آفرینش ز يك گوهر اند
(گلستان - باب اول)

يك ره ز ره دجله ، منزل به مداین کن
وز دیده ، دوم دجله ، برخاک مداین ران
(خاقانی)

دو همجنس دیرینه همقلم ، نباید فرستاد ، يك جا ، بهم
(بوستان - باب اول)

يك امشبى که در آغوش شاهد شکر ام
گرم چو عود بر آتش نهند ، غم نخورم
(سعدی)

از دو چشمم آب يك سوگشته جاری خون ز يك سو
دست و پایم بسته دین از يك طرف . قانون ز يك سو
قامتم را کوژ دارد . خون دل از دیده بارد
آن قدِ موزون ز سوئی . وان رخ گلگون ز يك سو
بسته عهد اتفاق اندر پسی تاراج دلها ،
غمزه جانان ز سوئی . گردش گردون ز يك سو
(ادیب الممالک - ص ۴۴۲ دیوان)

تمرین املاى «يك» (در لغات مرکب)

يكچند بخیره عمر بگذشت من بعد ، بر آن سرم که چندی

بنشینم و صبر پیش گیرم دنبالۀ کار خویش گیرم

(سعدی)

تو آن دُرّ مکتوم یکدانه ای که پیرایۀ سلطنتخانه ای
(مقدمۀ بوستان)

دو اسبہ درآی و رکابی* درآور

کز او چرمۀ صبح ، یکران نماید*

(خاقانی)

به یکبار بر دوستان زر میاش وز آسیب دشمن براندیشه باش
(بوستان - باب دوم)

نه بینی که لشکر چو یکروزه راند ،

سر پنجه زورمندش نماید؟

(بوستان - باب اول)

تم چون رشتۀ مریم دو تایی است

دلم چون سوزن عیسی ست یکتا

(خاقانی)

جدائی گمان برده بودم ؛ و لیکن

نه چندان که یکسو نهی آشنائی

(فرخی)

خستگانت را شکیبائی نماند یا دواکن یا بگش یکبارگی

(سعدی)

* - رکابی نوعی ساغر بوده است .

* - یکران : اسب تمام سفید .

زان دوتا زلف که چون قدّ بنفشه است، مه را
پشت چون لاله دوتا، جامه چو گُل یکتا بین
(نظامی گنجوی)

« اکنون، اگر میسر شود، بازگوی داستان دوستان یکدل و یاران
موافق. » (کلیله و دمنه - باب حمامه)

« این طفل یکشبه، ره صد ساله می رود. »

املاى كلمه «اى»

كلمه «اى»^۱، از اصوات است و خود يکى از انواع كلمات به شمار مى‌رود. هرگاه به املاى آن، درمتون فارسى دقت شود، ملاحظه مى‌شود که به طور نامنظم، گاهى به كلمه بعدى چسبيده و گاهى از آن فاصله گرفته است! نگاشتن اين كلمه به صورت «اِی» و چسبانيدن آن به كلمه بعدى، مانند: ايدل - ايدوست - ايخدا... از نظر دستور زبان فارسى، درست نيست؛ زيرا اين كلمه از عوامل اعراب نيست و در اسم منادى^۲ تغييرى نمى‌دهد. وانگهى، شيوه متراکم‌نويسى، موجب نازيبائى و تيرگى خط مى‌شود.

به چند مثال که همه از صفحه ۶۹۰ کليات سعدى، چاپ مؤسسه علمى، نقل مى‌شود، توجه فرمائيد و ببينيد املاى «اى» در فارسى باچه سرگردانى مواجه است!

مرحبا اينسيم عنبر بوى - اى نسيم کوى معشوق! اينچه* بادخرم
است؟ -

محال است اين که ترک دوست هرگز

بگويد سعدى. ايدشمن تو ميگوى

* - «اينچه» املاى متراکمی است از «اين، چه» که نازيبا و غلط است.

الا ای° ترک آنشروی ، ساقی
 که ای° باد از کجا آوردی این بوی ؟
 چه بزماری ای° گلبرگ خود روی !

نکات املائی

۱- هرگاه کلمه « ای° » ، در شعر ، به کلمه « که » وصل شده باشد* ، املا تابع تلفظ می گردد؛ تا همان طور که گفته می شود، نگاشته شود. مثال:
 کسی گفت پروانه را کی° حقیر !

برو دوستی درخور خویش گیر
 (بوستان)

۲- گاهی در شعر ، منادی° ساقط می شود و ضمیر مبهم « که » جای آن را می گیرد . چسبانیدن این ضمیر به کلمه ندا ، گرچه معمول است ، ولی درست نیست و می باید جدا املا شود . مثال:

الا ای° که عمرت به هفتاد رفت !

مگر خفته بودی که بر باد رفت ؟
 (بوستان - باب نهم)

۳- برای این که کلمه « ای° » با کلمه « ای » (فعل رابط) مشته نگردد ، بجا و زیباست که همیشه روی کلمه ندا ، علامت جزم نهاده شود . « جزم » ، از علایم ظریف الفبائی است و فایده اش ، به کار گرفتن آن است ، نه مهمل گذاشتن آن !

* - بنگرید به مبحث املائی « که » در همین کتاب .

در املای مثال زیر، فایده قاعده مذکور، ملاحظه می شود:

مگر شیر و پلنگ ای . ای° دل ، ای° دل ؟

به مو دایم به جنگ ای . ای° دل ، ای° دل

اگر دستم رسد، خونت بریجم

بویسم تا چه رنگ ای . ای° دل ، ای° دل

۴- کلمه « ای° » ، اگر برای اعجاب و همراه قید مقدار باشد، نیز جدا

املا می شود . مثال :

ای° بسا اسب تیز رو که بماند که خرلنگ، جان به منزل برد

(گلستان - باب دوم)

تمرین املای « ای° »

مه را تو غایت مقصود ای از جهان . ای° دوست

هزار جان عزیزم ، فدای جان . ای° دوست

چنان به دام تو الفت گرفت مرغ دلم

که یسار می نکند عهد آشیان . ای° دوست

که گفت : « سعدی از آسیب عشق بگریزد »؟

به دوستی؛ که غلط می برد گمان . ای° دوست

(سعدی - طیبات)

ای° که گفتمی : « هیچ مشکل چون فراق یار نیست »

گر امید وصل باشد ، همچنان دشوار نیست

(سعدی - طیبات)

ای ° مرغك رام گشته در دام !

برخیز ! که دام را گسستند

ای ° دل ! اول قدم نیکدلان ،

(پروین)

با بد و نیکِ جهان ساختن است

ای ° که با چرخ همی بازی نرد !

بردن ، اینجا ، همه را باختن است

(پروین)

املاي كلمه «نيم»

كلمه «نيم» ، اگر دلالت بر مقدار كند و مرادف كلمه «نيمه ، نصف» باشد، واژه‌ئي است مستقلّ و جدا املا مي‌شود. مثال :

«دوسد گفته، چون نيم كردار نيست.»

اما اگر جزئي از اجزاء كلمه مركب باشد ، در حكم پيشاوند خواهد بود و بايد چسبيده به كلمه اصلي املا شود. مثال :

نيمروز (ظهر) - نيمشب - نيمترك (نوعی چادر) - نيمرو (نوعی غذا) -
نيمخواب - نيمبسته ...

چشمه‌اي نيمخوابت، سال و ماه، همچون مست اند. بي‌ميخوارگي
(سعدی - بدایع)

« اين برنامه ، يك ساعت ونيم طول كشيد. »

« امروز ، يك برنامه نيمساعته داشتيم . »

اصول و قواعد سرهم نوشتن و جدا نوشتن

یکی از مسائل آشفته و مورد اختلاف ، در املاى فارسى ، مسأله سرهم نوشتن و جدا نوشتن کلمات مرکب است .

گروهى ، چنان معتاد به متراکم‌نویسى اند که حتى لغات مستقل را به يك زنجير مى‌کشند ، بى آنکه متوجه باشند با اين افراط چه زيانى به فصاحت زبان خود وارد مى‌سازند . و گروهى چنان متمایل به پراکنده‌نویسى گشته‌اند که حتى اجزای جدا ناشدنی کلمات مرکب را مى‌گسلند و کلمه را از هم مى‌درند و ملتفت نیستند که با اين تفریط ، چگونه به اصالت املا و بلاغت فارسى صدمه مى‌زنند .

مسأله املاى کلمات مرکب ، امروزه ، در زبانهای هم‌تراز فارسى ، مانند انگلیسى ، المانى و فرانسه ، بر اثر تدوین دو علم « orthography » و « etymology » ، حل شده است . و با آنکه اين دو دانش ، در ادبیات اروپا نیز از علوم جدید ادبى محسوب است ، در قاموسهای زبانهای زنده ، املاى هیچ کلمه بى تکلیف نمانده است و هیچ لغت وارد فرهنگها نشده ؛ مگر با املاى درست و مشخص و با ذکر موارد استثنائى .

در املاى اروپائى ، کلیه لغائى که پیشاوند یا پساوند دارد یا لغات اصلی

که با همدیگر جوش خورده و مبدل به کلمات مرکب شده است ، سرهم املا می شود . و در مواردی هم که ترکیب بسیار بارز است یا سرهم نوشتن ، موجب طول شدن املا یا باعث دشواری قرائت می گردد ، اجزا را با يك علامت بسیار ساده (ـ) * به همدیگر مرتبط می سازند ؛ تا وحدت کلمه محفوظ بماند و لغت مرکب ، با تمامیت لفظی و معنوی خود ، در نقشی که در تلفیق جمله بر - عهده دارد ، متجلی شود .

در املاي فارسی پهلوی ، از این بابت ، اشکالی در میان نبوده است ؛ زیرا همه لغات آن ، فارسی و ساختمان واژه ها نیز ساده و شناخته شده بوده است . وانگهی ، پیشه دبیری ، در انحصار متخصصان (هیردان و موبدان) بوده است .

اما ، در فارسی دری ، علاوه بر مشکلات ناشی از نقل حروفی و گذشته از دشواریها که بر اثر اختلاط زبان ناهمژاد عربی با فارسی ، پیدا گشته ، ساختن لغات مرکب ، برای بیان مقصود هم به طور غیر محدودی متداول شده است .

تعداد کثیری لغات مرکب ، از پیوند واژه های فارسی به لغات عربی ، پیدا شده . و تعداد کثیری هم در جای خالی واژه های بسیط باستانی که مفقود یا وازده شده ، سبز گشته است . و املاي آنهمه لغت ، تاکنون ، نظمی نیافته و شیوه نگارش آنها ، فقط به میل و ذوق افراد واگذار شده است .

دیگر این که در املاي فارسی دری ، در ایران ، به زیبایی خط " بیشتر از درستی املا توجه شده است . و بسا که به توهّم حفظ زیبایی ، از دُرست نویسی

* - این علامت « hyphen » نامیده می شود - بنگرید به بحث نشانه گذاری ، در همین کتاب .

و نظم منطقی املا ، چشمپوشی شده است .

امروزه ، در املاى کلمات مرکب فارسی ، آنچه ملاک است ، عادت است ، نه منطق و نه علم . چشم مردم ، به جدا دیدن اجزاء برخى از کلمات و متصل دیدن برخى دیگر ، عادت کرده است .

این نیز واضح است که تصمیم نهائى در اصلاح هرگونه مسائل مربوط به خط و دستور زبان ، برعهده فرهنگستان است .

با توجه به مطالب مذکور ، نگارنده بر آن نیست که به ذکر قواعد کلتى در باره املاى کلمات مرکب فارسی مبادرت نماید . در این تألیف ، فقط اصولى خاطر نشان مى شود که موردى برای اختلاف نظر ندارد و قواعدى پیشنهاد مى شود که اکثر ادبا و فارسیشناسان ، با آن موافق اند . این قواعد ، که از میان شیوه های همین املاى آشفته متداول ، استخراج شده است ، در این گفتار ، بدین ترتیب خلاصه مى شود :

اصل اول - کلتیه پساوندها و پیشاوندها ، باید متصل به کلمه اصلى املا شود . و گسستن آنها ، در همه زبانهای آریائی ، از غلطهای بارز املائی است .

اصل دوم - اجزاء لغات «گروهى» که به طور «locution» به کار مى رود ، در املا جدا از هم نگاشته مى شود . ولغات «گروهى» ، همیشه ، بیش از دو کلمه است .

اصل سوم - هرگز نباید اجزاء کلمه مستقل را که واحدی از لفظ معنادار است ، از هم گسست .

مثال :

املاى درست	املاى غلط
کوه بيستون	کوه بى ستون
سلسله جبال زاگروس	سلسله جبال زاگک روس*
شهر زنجان (زنگان)	شهر زن جان
عاشق دل داده	عاشق دل داده
علاقه يکجانبه	علاقه يك جانبه

اصل چهارم - هرگز نباید دولت مستقل را که در تلفیق جمله نقشهای جداگانه برعهده دارد، سرهم نگاشت .
مثال :

املاى درست	املاى غلط
ممکن است	ممکنست
حلالم کن	حلالمکن*

اصل پنجم - به کارگرفتن خط پیوند (-) در مرتبط کردن اجزاء کلمات مرکب طویل، زیانی به زیبایی خط نمی رساند و «تقلید» هم محسوب نمی شود .
و دراملاى فارسى هم بیسابقه نیست . این علامت، یکی از همان علایم نگارش است که از رسم الخط اروپائی گرفته و به کار برده ایم .
مثال :

املاى متداول	املاى بهتر
طاقت فرسا	طاقت - فرسا
مشکل گشا	مشکل - گشا

* - بنگرید به املاى کتاب «عصر اوستا» .
* - بنگرید به نمونه های غلطهای املائی از چاپهای معتبر، در همین کتاب .

املاى متداول	املاى بهتر
طريقت شناس	طريقت - شناس
حرف شنو	حرف - شنو
تسلّى بخش	تسلّى - بخش
ملا مت گو	ملا مت - گو
فلک گردان	فلک - گردان

اصل ششم - همان طور که در املاى فارسى پهلوى معمول بوده ، و همان طور که در املاى اروپائى معمول است ، خوب است که در املاى فارسى هم میان هر دو کلمه مستقل ، يك فاصله چاپى منظور گردد و خط فارسى ، از متراکم نویسى نجات یابد . تعلیم این شیوه ، اگر از آغاز تحصیل باشد ، هر خط نویس به فاصله خطى عادت مى کند و فواید این شیوه ، در تسریع آموزش زبان و شناخت لغت ، خود روشن است .

اصل هفتم - کلمات مرکب از فارسى و عربى ، جزء لغات فارسى است و مى باید تابع قواعد املاى فارسى باشد . مثال :

فارسى	فارسى و عربى
دل باز	لج باز
پاک باز	عشق باز
سخندان	عشق دان *

* - این لغت را خاقانى مکرر به کار برده است . مثال :

شهرى به فتنه شد که فلانى از آن ماست

ما عشق باز صادق و او عشق دان ماست

ولى ، در متن چاپى دیوان خاقانى ، جدا (عشق باز ، عشق دان) املا شده است .

فارسی و عربی

فارسی

حسابدان

زبان‌دان

ملتخواه

دلخواه

اصل هشتم - صفات مرکب که بر تخصص دلالت کند، درست آن است

که همیشه و بدون استثنا، سرهم املا شود. مثال :

ریاضیدان - موسیقیدان - روانشناس - معدنشناس - حروفچین -

ماشیننویس - خاورشناس - ایرانشناس - فارسیشناس - کارشناس - سنگتراش -

مبلساز - قالیباف - کفشدوز ...

اصل نهم - هرگاه در ترکیب کلمه مرکب، اعم از اسم عام یا اسم

خاص، کسره اضافه ملفوظ باشد، ودو کلمه گسسته املا شود. هیچ عیب نیست

که میان دو قسمت، خط پیوند نهاده شود یا در مواقع لزوم، کسره اضافه نهاده

شود، چه کسره اضافه خود علامتی است که فایده‌اش، به کار بردن آن است،

نه مهمل گذاشتن آن. مثال :

اسم خاص

صرف نظر

نقش - رستم

قطع امید

تخت - جمشید

امعان نظر

تخت - سلیمان

کسب آزادی،

دشت - مغان

نقل مکان ...

برخی کلمات، که ابزار کار و زندگی است، سرهم نوشته می‌شود. مانند:

تختخواب، رختخواب - بامغلطان .

اصل دهم - اگر در کلمات مرکب ، اعمّ از اسم خاص یا اسم عام ، کسره اضافه ملفوظ نباشد (اضافه مقلوب باشد) ، کلمه سرهم املا می شود .
مثال :

اسم خاص	
هفتگیل	دلارام
ارمغانخانه	مهمانسرا
دو شانتپه	گلشکر
دارابگرد	سکنگین
سوسنکرد	دوشاب
سیاهکوه	گلاب
گلمانخانه	لبتخت (اضافه مقلوب نیست)
عجبشیر	بشقاب (ترکی)
بهشهر	کفگیر

اصل یازدهم - در عناوین شخصیتها و لغات تعارف ، اگر کسره اضافه ملفوظ نباشد ، کلمه سرهم املا می شود . مثال :

اعلیحضرت - علیاحضرت (باتبدیل الف مقصوره عربی به الف فارسی)
شاهنشاه - شهبانو
شاهپور - شاهدخت
ولیعهد - والاحضرت
عالیجناب - عالیجاه
آنجناب - اینجناب

اما اگر کسره اضافه ملفوظ باشد ، بهتر است دو کلمه جدا املا شود .

مثال :

ولایت عهد - حضرت والا - حضرت عالی - حضرت علیّه - نوّاب
علیّه - جناب عالی ...

اصل دوازدهم - کلمات مرکب اروپائی که به طریق نقل حروفی ،
به فارسی املا شود ، اگر در املاّی زبان اصلی ، خطّ پیوند دارد ، در نقل
حروفی نیز می باید با خطّ پیوند نگاشته شود . مثال :

self - service سلف - سرویس

show - man شو - من

Anglo - Saxon انگلو - ساکسن

اصل سیزدهم - کلمات مرکب اروپائی که به طریق نقل حروفی ،
به فارسی املا می شود ، نباید گسسته املا شود . مثال :

املاّی غلط املاّی درست

Centimètre سانتی متر سانتیمتر

Conférence کن فرانس کنفرانس

Technician تکنی سین تکنیسین

اصل چهاردهم - چون الفبای فارسی ، به دو نوع پیوسته و گسسته
منقسم است ، در چاپ و در خطّ ، می باید دقت شود که حروف گسسته کلمه
واحد ، از هم دور نشود و کلمه ، پاره و دوتکه به نظر نرسد .

املاّی درست املاّی غلط

روانشناس روانشناس

اصل پانزدهم - کلمه «شاه» اگر بدل از اسم باشد ، جدا املا
می شود . مثال :

املاى درست	املاى غلط
ناصرالدّين شاه	ناصرالدّينشاه
محمّدعلی شاه	محمّد علیشاه
فتح علی شاه	فتحعلیشاه

اصل شانزدهم - مضاف و مضاف^۲ الیه، ولو در اضافه مقلوب، جدا املا می شود. مثال :

املاى درست	املاى غلط
فروردین ماه	فروردینماه (ماه فروردین)
آبان ماه	آبانماه
دی ماه	دیماه

اصل هفدهم - افعال رابط، و قتیکه فعل معین باشد، در مصدر و صرف فعل، جدا املا می شود. مثال :

ناخوش بودن	ناخوش بود	ناخوش است	—
مهربان بودن	مهربان بود	مهربان است	مهربان باش
مزاحم بودن	مزاحم بود	مزاحم است	—
خاموش شدن	خاموش شد	خاموش است	خاموش باش
رام شدن	رام شد	رام شود	رام باش، رام شو
رام گردیدن	رام گشت	رام گردد	—
آرام گشتن	آرام گشت	آرام گردد	—

اصل هیجدهم - همه فعلهای معین، در مصدر و صرف فعل، جدا املا می شود. مثال :

انجام دادن	انجام داد	انجام دهد	انجام ده
خواهش کردن	خواهش کرد	خواهش کند	خواهش کن
خواب رفتن	خواب رفت	خواب رود	-
لاف زدن	لاف زد	لاف زند	-
پیشی گرفتن	پیشی گرفت	پیشی گیرد	پیشی گیر
سخن گفتن	سخن گفت	سخن گوید	سخن گوی
- رمت داشتن	حرمت داشت	حرمت دارد	-
بزرگ داشتن	بزرگ داشت	بزرگ دارد	بزرگ دار

اصل نوزدهم - مصدرهای مرکب مرخّم ، قاعدةً سرهم املامی شود.
مثال :

بزرگداشت - چشمداشت - بهداشت - کمبود - پیشرفت...

اصل بیستم - اسم مصدرهای مرکب ، قاعدةً سرهم املامی شود .
مثال :

هدفگیری - تاجگذاری - پیشروی - سخنگوئی - خطنویسی

اصل بیست و یکم - واژه‌های فارسی ، نباید با حروف مشابه عربی
املا شود :

املای درست	املای غلط
------------	-----------

سد ، سید ، پانسد...

صد - سید - پانصد...

شست (عدد)

شصت

رای (خرد)

رای

تهران

تهران

یادآوری - برخی از کلمات مرکب معمولاً و اکثراً ، سرهم نگاشته -

شده و از دیرباز دراملای آنها اتفاق نظر بوده است . و این ، نشانه‌ی است از تمایل به شناخت لغت و توجه به ضبط صحیح آن که متأسفانه هنوز تعمیم نیافته و قاعده کلی شناخته نشده است . مشهورترین این ترکیبات ، عبارت است از ترکیب کلمات :

به - خوب - نیک - جوان - خوش - زشت - پیش - کم - خانه -
سرا - سیه ...

و چنانکه در مثالهای زیر مشاهده می‌فرمائید ، ترکیب برخی از این کلمات نیز چندان قوّت نیافته که همه جا یکسان باشد !

به :

بهدخت - بهنام - بهزاد - بهدین - بهروز - بهداشت - بهکیش ...

نیک :

نیکمرد - نیکدل - نیکرو - نیکزاد - نیکنام - نیکخو ... [نیک پی -

نیک سیرت ...]

خوب :

خوبرو - خوبرویان - خوبچهر ... [خوب صورت ...]

جوان :

جوانبخت - جوانمرد - جوانمرگ ... [جوان سال ...]

خوش :

خوشوقت - خوشرو - خوشدل - خوشقدم - خوشاهنگ - خوشخوراک -

خوشخواب ... [خوش روش - خوش آواز - خوش خدمت - خوش

ترکیب ...]

زشت :

زشترو - زشتکار ، زشتکاری ... [زشت نام ...]

پیش :

پیشاهنگ - پیشرفت - پیشرو - پیشکار - پیشخدمت ... [پیش خان -
پیش خور - پیش کسوت ...]

کم :

کمرنگ - کمرو - کمیاب - کمبود ... [کم گوشت - کم طاقت -
کم نظیر - کم حوصله - کم سو - کم عرض - کم خون ...]

خانه :

گلخانه - توپخانه - مهمانخانه - چاپخانه - ضرابخانه
[مکتب خانه]

سرا :

مهمانسرا - کاروانسرا ...

سیه :

سیهدل - سیهکار - سیهرو ... [سیه بخت ...]

در پایان این گفتار، به یادآوری چند نکته مهم در امر چاپ، مبادرت
می شود :

یکی این که حروفچینی و ماشیننویسی، فنی است بسیار دقیق و ظریف و
شاغل آن، می باید از آموزش کافی برخوردار باشد. دارندگان این شغلها
نباید درستی املا را فدای آسانی کار کنند؛ یعنی نباید دست حروفچین، در
چیدن حروف، خودکامه باشد.

دیگر این که مؤلف یا نویسنده، می باید، همان طور که به انشای خود
اهمیت می دهد، به صحت املاي خود نیز توجه کند و متنی را که برای

چاپ آماده کرده است ، چنان پاکیزه و درست و خوانا بنگارد که بهانه‌ئی
برای دخل و تصرف ، به دست چاپخانه یا حروفچین ندهد .
و دیگر این که نظارت بر چاپ ، از امور دقیق فرهنگ هر کشور است .
و دقت در درستی املا ، وظیفه ناظران چاپ است . به همین سبب ، این کار ،
می‌باید به متخصص واگذار شود .

تشدید در عربی و املاى آن

تشدید، يك علامت عربی است كه در الفبا، جزء « ضوابط » مذکور می‌گردد و نشانه شدت؛ یعنی « سخت گفتن » لفظ و نمایشگر ادغام دو حروف همجنس یا دو حرف قریب‌المخرج است.

بدین ترتیب :

۱- در ادغام دو حرف همجنس متوالی كه یکی ساكن و یکی متحرک

باشد. مثال :

م	ه	ع	ل
م	ر	ت	ب
		ا	
م	ر	ت	ب

مُوتَب، بروزن مُفَعَّل :

مثال دیگر :

م	ف	ع	ل	ة
م	ظ	ه	ه	ة
م	ظ	ه	ه	ة
		ا		
م	ظ	ه	ه	ة

مَظَنَّة، بروزن مَفْعَلَة :

۲- نشانه مضاعف بودن ریشه ثلاثی مجرد . مثال :

ف	ع	ل
ضدّ :	ض	د
مدّ :	م	د
ظنّ :	ظ	ن

۳- در ادغام حرف اصلی «و» و حرف زاید «ة» ، در باب افتعال ، از ریشه‌های «مثال واوی» . مثال :

ا	ف	ع	ل
ا	و	ح	د
ا	ه	ح	د

اتّحاد ، از ریشه «و-ح-د» :

مثال دیگر :

ا	ف	ق
ا	و	ق
ا	ه	ق

اتّفاق ، از ریشه «و-ف-ق» :

۴- در ادغام حرف اصلی «ط» و حرف زاید «ة» ، در باب افتعال .

مثال :

ا	ط	ع
ا	ط	ل
ا	ط	ع

اطّلاع ، از ریشه «ط-ل-ع» :

هـ- برای تشخیص و تلفظ صحیح «الف لام شمی» . مثال :

الشمس - الصراط - الدار - الروضة ...

نهادن تشدید ، بر روی روف مشدّد عربی ، واجب است ؛ و گرنه وزن کلمه و در نتیجه ، معنای آن تغییر می یابد . یا کلمه بیمعنا می گردد .
مثلاً کلمات :

صديق - منصف - علامة - مشکل - قوت - مفصل - دیار

بدون تشدید ، به معنای : دوست - با انصاف - نشانه - دشوار - روزی - بند و سرزمین است . حال آنکه با تشدید ، به صورت :

صديق - منصف - علامة - مشکل - قُوّة - مفصل - ديار

به معنای : بسیار راستگو - نصف کننده - بسیار دانا - تشکیل دهنده - نیرو - پرتفصیل و ساکن سرزمین است . وانگهی ، تشدید نشانه وجود دو حرف است و نهادن آن ، خلاف اصول املاست ؛ زیرا هیچ حرفی را نباید ، بی جهت از رقم املا خارج کرد .

تشدید ، همیشه با یکی از حرکات سه گانه (َ - ِ - ُ) یا با یکی از حروف مدّ (ا - ی - و) همراه است و املاى آن در عربی با شکلهای زیر دیده می شود :

۱- املاى تشدید ، با حرکات :

ـَ (تشدید زَبَر) - مثال

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

مثال دیگر :

خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ

ث (تشدید زیر) - مثال :

بَلِّغْ مَا عَلَيْكَ فَأَنْ لَمْ يَقْبَلُوا ، مَا عَلَيْكَ*

(گلستان - باب هفتم)

مثال دیگر :

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ش (تشدید پیش) - مثال :

أَلَا نَنْتَظِرُ أَشَدَّ مِنَ الْمَوْتِ .

مثال دیگر :

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

(سوره ۳ - قسمتی از آیه ۱۸۳)

ع (تشدید دو زیر) . مثال :

وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

(سوره ۱۹ - قسمتی از آیه ۶۴)

مثال دیگر :

فَأَنْ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا

(سوره ۴ - قسمتی از آیه ۱۴۹)

* - از زبانزدهای عربی است ، بدین معنا : تو آنچه را که برعهده توست ، بگوی .
اگر نپذیرند ، بر تو باکی نیست .

ث (تشدید دو زیر) . مثال :

فَأَنذَرْتُكُمْ عَمَّا يَغْمُرُ لَكِيلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ

(سوره ۳ - قسمتی از آیه ۱۴۸)

مثال دیگر :

لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ

(سوره ۴۲ - آیه ۴۴)

ث (تشدید دو پیش) . مثال :

صَمٌّ بَكْمٌ عَمَىٰ فَهَمٌّ لَا يَرِ جَعُونَ

(سوره ۲ - آیه ۱۸)

مثال دیگر :

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ

(سوره ۹۰ - آیه ۲ و ۳)

یادآوری - دراملاي «تشديد دو زیر» گاهی تشديد را روی حرف و کسره را زیر حرف می گذارند و گاهی هردو را روی خط می نهند .

بدینسان :

مُفَرِّخٌ - مَيِّتٌ

شیوه دوم، در املاي عربي ، تازگی دارد و بعد از رواج صنعت چاپ متداول شده است .

یادآوری ۲- چون تنوین خاص آخر کلمه است، « تشدید تنوین » جز در پای کلمه در نمی آید.

یادآوری ۳- در موارى كه « تنوین دو زَبر » به صورت الف (أ) نوشته می شود، گاهی تشدید را قبل از تنوین می نهند و گاهی هردورا باهم. مثال:

شَرًّا - كَلًّا - غَمًّا شَرًّا - كَلًّا - غَمًّا

و البته شیوه اول، روشنتر و آسانتر است.

۲- املای تشدید، با حروف مدّ:

د، ث، ی (تشدید با الف). مثال:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

مثال دیگر:

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (سوره ۷۸ - آیه ۱۴)

مثال دیگر:

عَبَسَ وَتَوَلَّى (سوره ۸۰ - آیه ۲)

مثال دیگر:

وَاللَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (سوره ۹۲ - آیه ۳)

ی، ی (تشدید با یاء مدّ) - مثال:

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

(سوره ۱۱ - قسمتی از آیه ۹۵)

مثال دیگر :

أَنْتَ كَانَ لِي قَرِينٌ (سورة ۳۷ - قسمتی از آیه ۵۰)

ء (تشدید با واو مدّ) . مثال :

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ

(سورة ۵۹ - قسمتی از آیه ۲۴)

مثال دیگر :

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (سورة ۲ - آیه ۲۵۷)

تشدید در فارسی و املای آن

تشدید ، با کلمات عربی ، وارد فارسی شده و مقدار کثیری از لغات مشدّد عربی ، در فارسی متداول گشته است .

در املای کلمات مشدّد عربی ، در فارسی ، از دیرباز ، از نهادن حرکات سه گانه (ؤ ، و ، ی) صرف نظر شده است . امّا ، اگر حرف مشدّد منوّن نیز باشد ، نهادن « تنوین تشدید » ضرور و حذف تنوین ، غلط املائی است .

مثال :

زبانبریده ، به کنجی نشسته صُمُّ بُکُم ،

به° از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

(گلستان)

تشدید ، چنانکه در مبحث پیش بیان شد ، نمایشگر وجود دو حرف و راهنمای « شدّ » تلفظ است . به همین سبب ، نهادن آن ؛ خواه در عربی ، خواه در فارسی ، واجب و اسقاط آن ، غلط املائی و نشانهٔ بیمبالاتی است .

نکتهٔ دقیق در املای لغات مشدّد ، آن است که تشدید ، درست ، رو ،

حرف مشدّد قرار گیرد . مثال :

املاى غلط

املاى درست

مسودّه

مسودّه

متکّا

متکّا

منقصّ

منقصّ

تضادّ

تضادّ

منظمّ

منظمّ

هرگاه لغات مشدّد عربى، در فارسى، تحت تأثیر لهجه یا به ضرورت شعری، نرم شده باشد، نهادن تشدید بر آن لازم نخواهد بود، زیرا در چنین موارد، تلفظ ملاک است نه صورت اصلی.

بسیاری از کلمات مشدّد عربى، وقتیکه در ترکیب فارسى قرار مى گیرند، نرم و کوتاه مى گردد و تشدید را از دست مى دهد. برخى از اینگونه لغات را در جدول صفحه بعد، ملاحظه مى فرمائید:

در عربی	در فارسی	در ترکیب فارسی
سدّ	سدّ - حدّ و سدّ	سد سازی
فلزّ ، فلزّات	فلزّ - فلزّات	فلز کاری
مهمّ	مهمّ	مهمترین
خاصّ ، خاصّۀ	خاصّ ، خاصّۀ	خاص و عام - خاصه خرجی
خطّ	خطّ ، خط	خطکش - خطخوان*
عامّ	عام	بارعام
وهّاب	وهّاب	وها بزاده
حقّ	حقّ ، حق	ذی حق - حقیرست - ناحق - حق دوست - حق به جانب - حق ناشناس
تضادّ	تضاد	
متضادّ	متضاد	
حدّ	حدّ ، حد	سرحد ، حد زدن
محشّی	محشّی	محشّی گردانیدن*
شكّ	شكّ و تردید ، شكّ	بیشكّ ، شكّ نیست
سمّ	سمّ ، سم	سمپاشی - سم خوردن
عدو	عدو	(عدو شود سبب خیرا اگر خدا خواهد)
منحلّ	منحلّ	منحل کردن - منحل شدن
درّ	درّ ، در	پردر
حسّ	حسّ ، حس	حس کردن - بیحس
طیّ	طیّ - طیّ	طیّ کردن - طیّ شدن
ولیّ	ولیّ (سرپرست)	

* - خطخوان ، یعنی : باسواد . * - محشّی گردانیدن ، یعنی : حاشیه نوشتن .

چنانکه می بینید ؛ در ترکیب فارسی ، تشدید عربی غالباً از میان می رود .
در مثالهای زیر ، چون لغات مشدّد عربی به ضرورت شعری ، نرم شده ، کلمه
بی تشدید املا می شود :

تا نام آن زمین شد ؛ هم سد ، هم آب حیوان ،
القاب « سیف دین » شد ؛ هم خضر ، هم سکندر
(خاقانی)

ما نگوئیم بدو میل به ناحق نکنیم
جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
(حافظ)

ای به شبان خفته ! ظن مبر ! که نیاسود
گر تو بیاسودی ، این زمانه زگشتن
(ناصر خسرو)

سردار خضر - دانش . خضر - بهشت - حضرت
سردان روح - بینش . روح - فرشته - مخبر
(خاقانی)

گفت : باید حد زند هشیار مردم ، مست را
گفت : هشیاری بیار . اینجا کسی هشیار نیست
(پروین)

لاف از سخن چو در توان زد
وان خشت بود که هر توان زد
(نظامی گنجوی)

ز سِیَسْد فزون بود هشتاد و پنج
که پر دُر شد این نامبردار گنج
(شاهنامه)

شنیدم که در مصر ، میری اجل
سپه تاخت بر روزگارش اجل
(بوستان)

ای شاه! ز پاکی نیت خود را
اندر خور مدحت و ثنا کردی
(بهار)

از صبا گوئی تو و ما از سَموم
بهر ما ، این شهد را سم کرده اند
(پروین)

در فارسی ، بعکس عربی ، واژه مشدّد کمیاب است و از حروف الفبای فارسی ، فقط حرف « و » ، استعداد شدّد دارد.
تشدید ، در واژه های فارسی ، يك علامت اصیل نیست ؛ زیرا واژه های مشدّد فارسی ، بی تشدید هم به کار می رود و توان گفت که بی تشدید درستتر است .

مثال :

برّه : بره ، آهو بره
برّان : بلی بران
برّنده : برنده ، کار بُر
درّنده : درنده ، دره ، دهن دره

فر	:	فر
زر	:	زر ، زری ، زرینه
امید	:	امید
نر	:	نر ، نرینه ، نر و ماده
پر	:	پر ، پرش ، پرند
خرم	:	خرم
بچه	:	بچه ، مغبچه
گله	:	گله

صورت مشدّد لغات فارسی، بیشتر در شعر دیده می‌شود. به همین سبب،
درامای فارسی، نهادن تشدید، به تلفّظ بستگی دارد. به مثالهای زیر دقّت
فرمائید:

کار هر بز نیست خرمن کوفتن
گاو نو می‌خواهد و مرد کهن

یکی نوّه گوری بزد بر درخت
که در چنگ او پو مرغی نسخت

چون نیک نظر کرد، پو خویش در آن دید
گفتا: ز که نالیم. که از ماست که بر ماست

مگر پو کرکس شود یا همای؛
و گرنه بدان دژ نپوید به پای

زَر از بهر خوردن بود . ای پسر !
برای نهادن ؛ چه سنگ و چه زر

به زَر و به گوهر ییاری گاه
چنانچون بیاید سزاوار شاه

امید هست که روی ملال در نکشد
از این سخن ؛ که گلستان نه جای دلتنگی است

چه خوش باشد دل آمیدواری که امید دل و جانش توباشی

فهر و لطفش که در جهان نوی* است
تهمت گبر و شبهت ثنوی است

چنین گفت شاه جهان با « نخوار »
که آمد به نوی* یکی نامدار

* - نوی (از لغات قدیم) یعنی : حدوث ، تازگی . مثال :
« و دانسته آید که آن کسان را که به نوی (در تازگی ، اخیراً) اثبات کرده است...
بداشته آید و زیاده‌ها باشد. » (تاریخ بیهقی - ص ۳۶)

که گیتی سپنج است و جاوید نیست
فوی برتر از فر جمشید نیست ،
سپهر بلندش به پای آورید
جهان را جز او کدخدای آفرید

ای موسی جان ! چوپای شده ای
بر « طور » بر آ . ترك گله كن

مه را گله بانی به عقل است و رای
تو هم گله خویشان را بیای

آن قصر که بهرام در او جای گرفت ،
آهو ، بچه کرد و روبه ، آرام گرفت

بچه بط ، اگر چه دینه* بو د ، آب دریاش ، تا به سینه بو د

و عده تو کز تو است؟ پا پشت من؟ یا رای تو؟
قول تو ، بی - اصلتر؟ یا خوی تو؟ یا کار من؟

از افراز چون کز گردد سپهر ؛
نه تندی به کار آید از بُن . نه مهر

* - دینه (ازلغات قدیم) یعنی : دیروزی ، جوجه .

خُمها ست از آن باده. خُمها ست از این باده
تا نشکنی آن خُم را ، هرگز نهجشی این را

این روبهك به نیت طاووسی ،
افکنده دُم خویش به خُم اندر

برید و درید و شکست و ببست
یلان را سر و سینه و پا و دست

بذرد جگرگاه دیو سپید زشمشیراو، گم کند راه ، شید

رسید آن شه°. رسید آن شه°. بیارائید ایوان را
فروبرید ساعدها ؛ برای «خوبِ کنعان»* را

گرب او شکنند نرخ شکر، می رسدش
ور رُخش طعنه زند بر گل تر، می رسدش

شکر شکن شدند همه طوطیان هند ،
زین قند پارسی که به « بنگاله » می رود

* - خوب کنعان ، یعنی: « یوسف » .

خُرم آن روز که پرواز کنم تا برِ دوست

به امید سرکوشش ، پرو بالی بزنم

خُرم آنان که از تن جان نذونند

ز جانان جان ، ز جان جانان نذونند*

عریان ز حوض ماهی ، سوی بوه روان شد

همچون بوه بر آمد . پوشید صوف اصفر*

درفارسی ، در تداول عامه ، چند عدد ترتیبی ، برخلاف قیاس ، مشدّد تلفّظ می شود . و این ، در زبان ادبی غلط و نازیباست . صورت مشدّد این اعداد ، در شعر ممکن است دیده شود ، ولی در نثر مورد ندارد . مثال :

عدد	پساوند ترتیب	تلفّظ درست	تلفّظ قدیم	تلفّظ غلط
یک	م ، مین	یکم	—	یکم
دو	« «	دوم	دویم	دوم
سه	« «	سوم	سیم ، سیوم	سوم
شش	« «	ششم	—	ششم
نه	« «	نهم	—	نهم
ده	« «	دهم	—	دهم

مثالهایی از متون اصیل قدیم ، تلفّظ درست این اعداد را نشان می دهد :

مه را شیخ دانای مرشد ، « شهاب » ،

دو اندرز فرمود ، بر روی آب :

* - از ترانه های باباطاهر عریان به لهجه محلی فارسی .

* - یعنی : از برج حوت دست خالی به سوی حمل آمد ؛ ولی در برج حمل توانگر

شد . و مانند برّه ئی شده که پشم زردگون دارد .

یکی آن ، که در جمع بدبین مباش

دوم آن ، که در نفس خودبین مباش

(بوستان)

مثال دیگر :

دوم روز ، هنگام بانگ خروس ،

بیندیم بر کوهه پیل ، کوس

(شاهنامه)

چو این کاخ دولت پرداختم ،

بر او ده در از تربیت ساختم

یکی ، باب عدل است و تدبیر و رای

نگهبانی خلق و ترس خدای

دوم ، باب احسان نهادم اساس

که منعم کند فضل حق را سپاس

سوم ، باب عشق است و مستی و شور

نه عشقی که بندند بر خود به زور

چهارم ، تواضع . رضا ، پنجمین

ششم ، ذکر مرد قناعت - گزین

به هفتم در ، از عالم تربیت

به هشتم در ، از شکر بر عافیت

نهم ، باب توبه است و راه صواب

دهم ، در مناجات و ختم کتاب

(مقدمه بوستان)

گُل زرد و گُل خیری* و بید و بساد شبگیری

ز فردوس آمدند امروز. سبحان الذی اسری*

یکی، چون دورخ و امق. دوم چون دولب عذرا

سیم چون گیسوی مریم. چهارم چون دم عیسی

واژه‌های فارسی را با علامت مصدری « یَت » ، به وزن لغات عربی در آوردن ناروا و غلط است و باید از آن پرهیز کرد .

مثال :

غلط	درست
خوب	خوبیّت
خر	خریّت
ایرانی	ایرانیّت
زردشتی	زردشتیّت
زن	زنیّت
من	منیّت

اگر واژه‌های فارسی ، به سبب ادغام مشدّد شده باشد ، باید با تشدید

املا شود . مثال :

شپره	(شب + پره)
شبو	(شب + بو)
بتر	(بد + تر)

* - اشاره است به آیه یکم از « سورة الاسرى » : سبحان الذی اسرى عبده لیلاً

من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى .

شهره گر وصل آفتاب نخواهد

رونق بازار آفتاب ، نگاهد

(مقدمه گلستان)

یادآوری - در فارسی تعداد لغاتی که همیشه با تشدید به کار می‌رود ،

بسیار اندک است . از آن جمله است :

فرّخ - غرّش - ارّه

تنوین و املای آن

تنوین يك علامت الفبائی عربی و خاص لغات عربی است و فقط در آخر اسم درمی آید .

تنوین ، لغۀ به معنای افزودن «ن» به آخر اسم است که البته لفظاً افزوده می شود ، نه کتباً .

و چون زبان عربی مُعَرَّب است ، و اِعراب اسم ، به وسیله سه حرکت (َ ، ِ ، ُ) انجام می گیرد ، تنوین مسبوق به یکی از این سه حرکت خواهد بود و با سه صدا تلفّظ خواهد شد .
بدینسان :

َ ، اَ — با صدای َ ن°

ِ ، اِ — « « ِ ن°

ُ ، اُ — « « ُ ن°

کلمه‌ئی را که تنوین داشته باشد ، « مَنْوَن » می گویند . بسیاری از کلمات مَنْوَن عربی ، وارد فارسی شده و بدون توجه به اِعراب ، متداول گشته است . کلمات مَنْوَن منصوب (با دو زَ بَر) که حالت و چگونگی را می‌رساند ، در فارسی جای قید را گرفته و فراوان به کار رفته است .

اینک اقسام تنوین :

۱- تنوین نصب (دو زَبَر) - مثال :

وِ انْ کَانُوا اِخْوَةَ رِجَالٍ وَّ نِسَاءً فَلِلَّذِ کَرِ مِثْلُ

حَظِّ الْاُنْثِیِّنِ

(سورة ۴ - قسمتی از آیه ۱۷۶)

۲- تنوین جرّ (دو زیر) - مثال :

رُبَّ اَكْلَةٍ تَمْنَعُ اَكْلَاتِ

۳- تنوین رفع (دو پیش) - مثال :

شَفِیعٌ ، مُطَاعٌ ، نَبِیُّ کَرِیْمٌ*

قَسِیْمٌ ، جَسِیْمٌ ، نَسِیْمٌ ، و سِیْمٌ*

(مقدمه گلستان)

تنوین جرّ و تنوین رفع ، چون يك شکل بیشتر ندارد ، املاى آن ساده و آسان است ؛ اما تنوین نصب ، دوشکل به خود مى گیرد و هر شکل ، مورد استعمال خاص دارد که مى باید در املا مدّ نظر باشد.

تنوین نصب ، فقط در دو مورد به صورت ساده خود (=) املا

مى شود :

۱- وقتی که کلمه مختوم به همزه باشد ، مثال :

استثناء : استثناء :

* - این کلمه ، به ضرورت شعری بدون تنوین شده است .

اقتداء : اقتداء :

جزء : جزء :

شئ : شئ : فشيء (اندك اندك)

۲- وقتی که کلمه مختوم به تاء تأنیث (ة ، ة) باشد . اینگونه کلمات ، با هر تغییری که در فارسی پیدا کرده باشد ، در تنوین به صورت اصلی خود برمی گردد ، سپس علامت تنوین ، بسادگی ، در پای آن می نشیند ؛ چنانکه در جدول صفحه بعد می بینید :

ریشه عربی	سه حرف اصلی	با تاء تأنیث	در فارسی	منو ^ن
نَسَب	ن - س - ب	النسبة	نسبت	نسبة ^ن
نَدَر	ن - د - ر	النُدرة	ندرت	ندرة ^ن
نَتَج	ن - ت - ج	النتيجة	نتیجه	نتیجه ^ن
أَصْل	أ - ص - ل	الاصالة	اصالت	اصالة ^ن
طَبِع	ط - ب - ع	الطبیعة	طبیعت	طبیعة ^ن
دَفَع	د - ف - ع	الدَّفعة	دفعه	دفعه ^ن
حَسَب	ح - س - ب	الحِسبة	حسبت	حسبة ^ن لله
فَطَرَ	ف - ط - ر	الفِطْرة	فطرت	فطرة ^ن
حَقَّ	ح - ق - ق	الحقیقة	حقیقت	حقیقة ^ن
عَوَد	ع - و - د	العادة	عادت	عادة ^ن
وَصَف	و - ص - ف	الصفة	صفت	صفة ^ن
نَوَّب	ن - و - ب	النِّیابة	نیابت	نیابة ^ن
صُلِح	ص - ل - ح	المصلحة	مصلحت	مصلحة ^ن
رَسَلَ	ر - س - ل	الرِّسالة	رسالت	رسالة ^ن
صَوَّر	ص - و - ر	الصُّورة	صورت	صورة ^ن
سَيَّر	س - ی - ر	السَّیرة	سیرت	سیره ^ن
عَجَلَ	ع - ج - ل	العجلة	عجله	عجالة ^ن *

* - این کلمه ، فقط در فارسی متداول است .

گذشته از دو مورد مذکور ، تنوین نصب ، همیشه به صورت الف (آ) نگاشته می‌شود . در جدول زیر ، نمونه‌هایی از ریشه‌های مختوم به «ت» ، ارائه شده که چون «ت» در آنها حرف اصلی است ، تنوین آن ، به صورت الف نگاشته شده و این املا ، در فارسی و عربی ، درست است .

ریشه عربی	سه حرف اصلی	در عربی	در فارسی	منوّن
ذات	ذ - ا - ت	الذات	ذات	ذاتاً
وقت	و - ق - ت	الموقت	موقت	موقتاً
ثبت	ث - ب - ت	الاثبات	اثبات	اثباتاً
سكنت - سکوت	س - ك - ت	السّاکت	ساکت	ساکتاً
صمت - صموت	ص - م - ت	الصّامت	صامت	صامتاً

و اینک مثالهای دیگر :

تصادفاً - لطفاً - خصوصاً - اصلاً - اصولاً - مسلماً - ابداً - یقیناً -
 اشتباهاً - عموماً - اجباراً - اضطراراً - کلاً - اخیراً - محترماً - احتراماً -
 بعداً - جبراً - شفهاً - اولاً - ثانیاً - ثالثاً

نکات املائی

۱- چون تنوین در واقع يك حرف مرکب الفبائی است و شکلی خاص

خود دارد، می‌باید در املا فقط با شکل خود نگاشته شود، نه مطابق تلفّظ*:

املاى درست	املاى غلط
شفاهاً	شفاهن
مشارالیه	مشارن‌الیه

۲- کلمات منوّن به تنوین نصب، به صورت الف (أ) ، هنگام وقف، یسا در ضرورت شعری، تخفیف می‌یابد و در املا بدون «دو زبر» نگاشته می‌شود. تعدادی از اینگونه کلمات، در نظم و نثر فارسی متداول شده است که می‌باید با تخفیف املا شود.

بدینسان :

حالا - عمدا - حقّا - حقّا که - مرحبا - اصلا و ابدا ...

مثال :

بسیار کسان که جان شیرین

در پای تو ریزد، اوّلا من

(سعدی - ترجیع بند)

۳- هرگاه کلمه منوّن به تنوین رفع (ـُ) ، در فارسی، به ضرورت شعری مخفّف شود، املاى آن، تابع تلفّظ می‌گردد؛ تا همان طور که اراده شده است، نگاشته شود.

مثال :

* - فقط در نقل حروفی به حروف لاتین، لازم می‌شود که حرف «ن» نگاشته شود زیرا الفبای لاتین شکلی که نماینده صدای تنوین باشد، ندارد.

به تهدید گر بر کشد تیغِ حُکم ،
 بمانند کرو و بیان ، صُمُّ بُکُم*
 (مقدمه بوستان)

(در اصل ، صُمُّ بُکُم بوده است .)

۴- در کلمات مختوم به « ی » (الف کوتاه عربی) ، قبل از تنوین نصب ،
 علامت کوچک « ـِ » ساقط می شود . مثال :

ذَٰلِكَ أَلْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (آیه مبارک)

(در اصل ، هُدًى بوده است .)

* * *

در پایان این مبحث ، تذکّر يك نکته بجاست و آن ، این است که
 تنوین خاص لغات عربی است . و منوّن کردن کلمات غیر عربی ، غلط و
 مضحک است .

به جمله های زیر که از اشخاص کمسواد شنیده می شود ، توجه فرمائید :

« ایشان خانوادتاً مردمان خوبی هستند . » (خانوادگی - اند)

« پیشنهاد او را ناچاراً پذیرفتم . » (ناچار)

« موضوع را زباناً به او گفتم . » (زبانی ، شفاهاً)

« تساریخ حرکتش را تلگرافاً خبر داده بود . »

(تلگرافی)

* - کروبیان ، یعنی : فرشتگان مقرب . صُم ، یعنی : ناشنویان ، مفرد آن

« آصم » است . بُکُم ، یعنی : گنگان . مفرد آن « ابکم » است .

« تلفوناً از او احوالپرسی کردم . » (تلفونی)

« افراد این خانواده نژاداً ضعیف و حسّاس هستند . »

(از حیث نژاد - اند)

همچنین منوّٰن کردن اعداد ترتیبی فارسی به صورت : دوّمّا ، سوّمّا ...

خطاست . و باید از آن احتراز شود؛ چنانکه مشدّد کردن آن نیز خطاست !

«ة» عربی و املای آن در فارسی

تاء مدوّر یا تاء تأنیث ، يك حرف عربی است و با کلمات عربی وارد فارسی شده است .

این حرف ، با دوشکل «ة ، ة» فقط در آخر کلمه درمی آید و همیشه حرف زاید است ، بخلاف «ت ، ة» که گاه حرف اصلی است و گاه زاید و بعکس «ت ، ت» که همیشه حرف اصلی است .

تاء مدوّر در عربی ، هنگام وقف ، غیر ملفوظ است ؛ ولی هنگام اضافه شدن به کلمه دیگر ، ملفوظ می گردد . مثال :

ملفوظ در وقف	غیر ملفوظ در وقف
رَأَيْتُ الْمَحْصَلَةَ الْمُهَذَّبَةَ	الْمَحْصَلَةُ ، الْمُهَذَّبَةُ

حرف «ة ، ة» ، در فارسی ، تحت تأثیر لهجه ایرانی و برای هماهنگی با ساخت و ریخت واژه های فارسی ، تغییر یافته و به دو صورت دگرگون گشته است :

۱- آن که نقطه اش اسقاط شده و به شکل حرف آواز «ه ، ه» «درآمده است .

۲- آن که در املا و تلفظ ، همانند تاء منقوط «ت ، ت» شده است .

بدینسان :

شکل دوم		شکل اوّل	
در فارسی	در عربی	در فارسی	در عربی
وحدت	الوحدة	مکالمه	المکالمه
راحت	الراحة	دفعه	الدّفعه
صورت	الصّورة	قضیه	القضیه
سعادت	السّعادة	مدینه	المدينة
قوّت	القوّه	سعیده	السّعیده
استعانت	الاستعانة	تذکره	التّذکرة
تربیت	التّربیه	غلبه	الغلبة
نصرت	النّصرة	حملة	الحملة

یادآوری - تعدادی از اینگونه کلمات ، با هر دو نوع تغییر ، در فارسی متداول شده و با هر شکلی ، مفهومی خاص به خود گرفته است . مثال

به شکل « ه ، و » به شکل « ت ، ت »

مراجعه	مراجعت
مصاحبه	مصاحبت
اراده	ارادت
طریقه	طریقت
اقامه	اقامت
ضربه	ضربت

به شکل « ت ، ت »	به شکل « ه ، ه »
آیت	آیه
اشارت	اشاره
منزلت	منزله (بمنزله)
شرارت	شراره
صحّت	صحّه (صحّه گذاشتن)

یادآوری ۲- برخی از این لغات هم، باطیّ قرون ، چندبار تغییر یافته و غالباً از شکل « ت ، ت » به شکل « ه ، ه » درآمده است. مثال :

در فارسی کنونی	در فارسی گذشته
مداخله	مداخلت
سوره	سورت
کلمه	کلمت
مقاله	مقالت
بقیه	بقیّت
نسخه	نسخت
محاسبه	محاسبت
اجازه	اجازت
صله	صلت
حواله	حوالت

یادآوری ۳- تغییر تاء مدوّر به تاء منقوط ، در املای عربی هم سابقه دارد. مثلاً وقتی که یکی از ضمایر، به کلمات مختوم به « ة ، ة » پیوندد ، « ة ، ة » به « ت ، ت » مبدّل می شود. مثال :

الرَّحْمَةُ : بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

همچنین ، دراملای قرآن مجید ، گاهی به صورت « ت » نگاشته شده است . مثال :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

(سوره مائده - آیه ۱۱ - چاپ مصر)

نکات املائی

۱- بدیهی است که مفردات کلمات عربی مختوم به «ة ، ة» ، درفارسی ، با شکل تغییر یافته خود ، املا می شود ؛ ولی در مرکبات عربی (جمله ، عبارت ، نام خاص ، عنوان ، ضرب المثل...) می باید به همان صورت اصلی نگاشته شود. به عبارت دیگر ، مفردات تغییر یافته ، در ترکیب عربی ، به اصل خود برمی گردد. و تنها تفاوت که دراملای فارسی جایز است ، اسقاط نقطه «ة ، ة» ، در پایان ترکیبات است . مثال درجدول صفحه بعد.

در عربی	در مفرد فارسی	در ترکیب عربی متداول در فارسی
البداية	بدايت	مِنَ الْبَدَايَةِ إِلَى الْنَهَايَةِ
السُّلْطَنَةُ	سلطنت	نایب السلطنة
الدَّوْلَةُ	دولت	ناظم الدَّوْلَةِ
المَشِيَّةُ	مشیت	بمَشِيَّةِ اللَّهِ وَ عَوْْنِهِ
الحضرة	حضرت	وَصَافِ الْحَضْرَةِ (اسم خاص ، نام کتاب)
المسامرة	مسامرت ، مسامره	مسامرة الاخبار (نام کتاب)
الوزارة	وزارت	معین الوزاره
الحكمة	حکمت	کنز الحکمة (نام کتاب)
الخلافة	خلافت	دار الخلافه
الراحة	راحت	راحة الصدور (نام کتاب)
العمارة	عمارت	شمس العماره (نام خاص)
التَّوْلِيَةُ	تولیت	نایب التَّوْلِيَةِ
الطَّيْبَةُ	طبیعت	ما بعد الطبیعه
الزَّكَاةُ	زکات	زکاة الفطر
العبارة	عبارت	بعبارة أُخْرَى
الْمِنَّةُ	منت	الْمِنَّةُ لِلَّهِ
آلَايَةُ	آیت - آیه	آية الله العظمى

در عربی	در مفرد فارسی	در ترکیب عربی متداول در فارسی
الحُجَّة	حجَّت	حجَّة الاسلام
العادة	عادت	خارق العاده ، فوق العاده
الجَنَّة	جَنَّت	جَنَّة العَدْن
المنطقة	منطقه	منطقة البرُوج (اصطلاح نجومی)
التَّذْکرة	تذکره	تذکرة الاولیاء (نام کتاب)
الدَّایرة	دایره	دایرة المَعَارِف
المدينة	مدینه	مدينة السَّلام (بغداد)
الرَّوْضَة	روضه	روضة العارفین ، روضة الواعظین (نام کتاب)
العُمْدَة	عمده	عمدة الثُّجَّار ، عمدة المُلُک (نام خاص)
خدیجة	خدیجه	خدیجة الکبریٰ (ع)
فاطمة	فاطمه	فاطمة الزَّهراء (ع)
القُرَّة	قرّه	قُرَّة العَیْن (نام خاص)
اللَّقْمَة	لقمه	لقمة الصَّبَّاح

۲- تنها موردی که مفردات عربی، در ترکیب فارسی، با همان شکل تغییر یافته خود املا می شود، نام اشخاص است. مثال:

قدرت الله - نعمت الله - بهجت الملوك - عزت السادات ...

۳- کلمات مختوم به «ة، آة» با هر تغییری که در فارسی یافته باشد،

هنگام تنوین، به صورت اصلی خود برمی گردد* مثال

منوَن	در فارسی	در عربی
نسبة	نسبت	النسبة
دفعه	دفعه	الدَّفعه

تمرین املاي «ة ة»

ای چارده ساله قرّة العین بالح نظر علوم کونین
(نظامی)

أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَعْدَلَةِ السُّلْطَانِ
احمد شیخ آویس حسن ایلخانی
(حافظ)

ز درج دیده در آورده ام لآلی را نثار مقبره درّه المعالی را
(ایرج)

سزد کراچی و لاهور، قبة الاسلام
که هست یاری اسلام، کار پاکستان

با رنگ و نگار جَنَّةِ الْعَدْنِ ای
با نور و ضیاء لیلة القدر ای

« لَقْمَةُ الصَّبَاحِ مَسْمَارِ الْبَدَنِ »

* - بنگرید به بحث تنوین و املای آن، در همین کتاب.

الف کوتاه عربی و املائی آن در فارسی

الف کوتاه یا « الف مقصوره » ، یکی از حروف آواز عربی است . این حرف ، از لحاظ صدا و کشش ، با الف عربی تفاوت ندارد ؛ ولی از حیث رسم الخط ، با آن فرق دارد و با چهار شکل ، در وسط و آخر کلمات عربی ، نگاشته می شود . بدینسان :

شکل میانی :

مانند : رَحْمَن - اسْحَق - سَمَوَات

وُ مانند : زَكُوَّة - حَيَوَة - مَشْكُوَّة

يُ مانند ، تَوْرِيَّة (تَوْرَات)

شکل آخر :

يُ ، يَ مانند : شَوْرِي - مَبْتَلِي

این حرف ، با لغات عربی یا لغات دخیل عربی وارد فارسی شده و در املائی فارسی ، تحت تأثیر محیط و لهجه ، وضع قدیم خود را از دست داده و صورتهای مختلف پیدا کرده است . بدینسان که در برخی از کلمات ، به الف فارسی (الف کشیده) مبدل گردیده و در برخی موارد ، با تلفظ کشیده . هنوز

شکل عربی خود را حفظ کرده است .

این آشفته‌گی املائی ، چند علت دارد . یکی آن که اصولاً ایرانیان با آواز الف‌های عربی که کوتاه و مایل به فتحه است ، مأنوس نیستند و چون انواع الف‌های عربی را مانند الف فارسی ، کشیده ادا می‌کنند ، در املا نیز به نگاشتن شکل کشیده ، تمایل یافته‌اند . دیگر آن ، که لغات مختوم به الف کوتاه عربی ، در فارسی ، هنگام اضافه ، ناگزیر تغییر شکل می‌یابد و خود به خود به الف فارسی مبدل می‌شود . و این ، خود مجوزی بوده است برای تغییر املا . بدینسان :

در عربی	در اضافه فارسی
شوری ^۱	مجلس شورای ملی
منتهی ^۱	منت‌های کوشش
هیولی ^۱	هیولای مخفوف
هوی ^۱	هوای دوست

به هر حال ، در املائی فارسی ، هنوز ، ضابطه‌ئی برای نگاشتن این حرف ، در دست نیست و فعلاً نمی‌توان در این باره قاعده کلی ذکر کرد ؛ جز این که املائی هر کلمه را با هر تحویلی که یافته ، بشناسیم و رسم الخط آن را به خاطر بسپاریم .

آنچه مسلم است ، این است که در رسم الخط يك ملت ، يك کلمه نباید به چند صورت املا شود . و نباید صورتهای مختلف املا ، بر حسب میل افراد ، غلط یا درست شمرده شود !

بهترین پیشنهاد برای تنظیم املائی این حرف در فارسی ، این است :

« تغییر الف کوتاه عربی ، به الف کشیده فارسی ، که تا کنون در پاره‌ئی از کلمات معمول گشته ، تعمیم یابد . »

تغییر الف مقصوره به الف ، در عربی نیز سابقه دارد. مثلاً کلمه « دُنْیَا »
 که مؤنث کلمه « آدْنِی » است و بنا بر قیاس . می باید با الف مقصوره املا
 شود ، در اکثر متون عربی ، حتی در نسخه های کلام الله مجید ، به صورت « دنیا »
 املا شده است .

فعلاً ، آنچه در املاى اینگونه کلمات ، شایان توجه است ، این است که
 بارى از نهادن علامت کوچک بر روی حرف آواز غفلت نشود . مثال :

املاى غلط

املاى درست

طولى

طولى'

عقبى

عقبى'

كبرى

كبرى'

لغات عربى مختوم به الف کوتاه ، در فارسى ، چندان زیاد نیست
 و مى توان املاى هريك از آنها را ، با شكلى كه به خود گرفته ، به خاطر
 سپرد . در جدول زیر ، املاى نمونه هاى از اینگونه لغات ، به شیوه عربى و
 به شیوه های مختلف فارسى ، از نظر خواننده گرامى مى گذرد و مجسم مى دارد
 كه چگونه املاى آنها ، در حال دگرگونى است :

درفارسی	دروعربی	درفارسی	دروعربی	درفارسی	دروعربی
اُنْثیٰ	اُنْثیٰ	لِیْلَا - لیلی	لَیْلٰی	شورا	شوری
اُخْری	اُخْری	سکنا - سکنا	سکْنٰی	تقوا	تقوی
اُولٰی	اُولٰی	قوی - قرا	قُوی (قریبه‌ها)	دنیا	دُنْیٰ، دنیا
اُولٰی	اُولٰی	منقش - منقش	منقْیٰ	هیولا	هیولی
مصلٰی	مصلٰی	اقصا - اقصا	اقصٰی	اعلا	اعلی
مُتوفی	مُتوفی	کبرا - کبرا	کبری	علیا	علیٰ
وُسطی	وُسطی	صغرا - صغرا	صغری	منتها	منتهی
مُرضی	مُرضی	مقتدا - مقتدا	مقتدی	مسمّا	مسمی
مُکنّی	مُکنّی	صبّا - صبّا	صبی	معنا	معنی
حَتّٰی	حَتّٰی	مبتدا - مبتدا	مبتدی	تقاضا	تقاضی
موسٰی	موسٰی	مبنا - مبنا	مبْنٰی	دعوا	دعوی
عیسیٰ	عیسیٰ	منادا - منادا	منادی	مصفا	مصفی
یحییٰ	یحییٰ	مصطفّا - مصطفّا	مصطفی	ماوا	ماوی
مُجْتَبٰی	مُجْتَبٰی	مرتضا - مرتضا	مرتضی	فتوا	فتوی

تمایل تبدیل الف مقصورة عربی به الف ، در فارسی ، سابقه دیرین دارد . واغلب شعرای بزرگ ، کلمات مختوم به این دو حرف را قافیه کرده‌اند. مثلاً ، خاقانی شروانی ، در قصیده خود ، بدین مطلع :

جوشن صورت برون کن . در صف مردان در آ

دل طلب ؛ کز دار ملک دل توان شد پادشا

کلمات : رها ، خدا . . . را با کلمات : مصطفی ، منها . . . قافیه کرده است.

نکات املائی

۱- علامت کوچک « ۛ » در املائی عربی ، اصولاً نشانهٔ مد است و برای نمایش جهت کشش ، در بالا یا در زیر حرف نهاده می‌شود .
مثال :

اِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ يُحْيِیْ وَاَیْمِیْتُ وَاِلَیْكُمْ
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَنْ وَاِلَیْ وَلَا نَصِیْرٍ

(سورهٔ ۹ - آیهٔ ۱۱۸)

۲- نامهای خاص و کلمات عربی با الف مقصورة میانی ، در املائی عربی برخی با الف و در املائی فارسی ، تقریباً همه با الف کشیده نگاشته می‌شود و این ، تحولی است که تدریجاً به وجود آمده و گسترش یافته است.

مثال :

درعربی	درفارسی
رحمن ^۱	رحمان
اسحق ^۱	اسحاق
اسمعیل	اسماعیل
معوّیه ، معاویه	معاویه
ذکوّة ، زکاة ، زکات	زکات
حیوة ، حیاة	حیات
تورّیه ، توریت ، تورات	تورات
مشکوّة ، مشکات	مشکوّة

۳- نامهای خاص مختوم به الف مقصوره ، درعربی وفارسی ، غالباً با شکل آخرالف مقصوره ، نگاشته می شود . مانند :

موسی^۱ - عیسی^۱ - یحیی^۱ - صغری^۱ - کبری^۱ - لیلی^۱ - سلمی^۱ -
'سعدی^۱ - طوبی^۱ - 'عزّی^۱ (بت معروف) - 'شعری^۱ (ستاره معروف)...
ولی ، این اسامی هم ، هنگام اضافه ، دراملای فارسی ، تغییر می یابد .

مثال :

املای قدیم	املای امروزی
عیسی ^۱ مریم	عیسای مریم
موسی ^۱ عمران	موسای عمران
'شعری ^۱ یمانی	'شعرای یمانی

۴- کلمه « آله ، الهه ، الهی » در عربی و فارسی ، با الف مقصوره املا می شود . نهادن مدّ ، روی این کلمه و نگاشتن آن به صورت « الهی » ؛ چنانکه در برخی متون فارسی مشاهده می شود ، درست نیست .

۵- اسم مفعول یا اسم مکان (از ریشه های مهموز الفاء یا ناقص یائی یا ناقص واوی) باید با علامت کشش به بالا نگاشته شود تا با اسم فاعل مشتبه نگردد . مثال :

ملغی ^۱ (لغو شده)	ملغی (لغو کننده)
منادی ^۱	منادی
مبتدی ^۱ ، مبتدا	مبتدی

۶- کلمه « بلی » در فارسی ، صورت تغییر یافته ئی است از « بلی^۱ » در عربی ، به معنای « آری » . این کلمه ، اگر به عربی اراده شده باشد ، مانند عربی املا می شود . مثال :

گفتی: « أَلَسْتُ بِجَانِمِ حَاصِلِ شَدِه زَان دَم »

تعویذ کن « بلی^۱ » را بر جان حاملم ند

(اشاره است به آیه ۱۷۲ از سوره ۷) (دیوان کبیر)

۷- کلمات مختوم به الف مقصوره ، وقتی که در ترکیب عربی قرار گیرد ، به صورت عربی املا می شود . مثال :

مُنْتَهَى الْآلِ رَب (نام کتاب)

نورالهدی^۱ (اسم خاص)

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

(سوره ۵۳ - قسمتی از آیه ۳۹)

۸- اسامی و کلمات مختوم به الف مقصوره ، در شعر فارسی ، گاهی مخفف شده است. در چنین موارد ، املای آن ، با تلفظ آن ، مطابقت می یابد.

مثال :

دُنْیِی آن قدر ندارد که براو رشك برند

یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

(سعدی)

خواهی که ممتّع شوی از دُنْیِی و عُقبِی

با خلق کرم کن ؛ چو خدا با تو کرم کرد

(گلستان)

موسی از بهر « صفورا » کند آتشخواهی

وان شبانیش ، هم از بهر « صفورا » باشد

(خاقانی)

دو رونده ، چو اختر و گردون

دو برادر ، چو موسی و هارون

(حدیقه - ص ۲۵۰)

فتراك عشق گیر ، نه دنبال عقل ، از آنك ،

عیسیت دوست به ° که حواریت آشنا

(خاقانی)

فیض هزار کوثر و زین ابر ، يك سرشك

برگ هزار طوبی* و زین باغ ، يك گیا

(خاقانی)

* - طوبی ، نام درختی است بر در بهشت موعود .

۹- کلمه «حتی» ، در عربی ، از حروف جر است و انتهای زمانی را می‌رساند . مثال :

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ - سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

(سوره ۹۷ - آیه ۴ و ۶)

یعنی :

« شب قدر ، بهتر است از هزار ماه - سلامت هست در آن ، تا

سپیده صبح »

اما ، این حرف جر " یا حرف اضافه ، در فارسی با تغییر مفهوم ، مبدل به قید تأکید شده است .

مثال :

« با او آشنائی ندارم ؛ حتی اسم او را هم نمی‌دانم . »

مثال دیگر :

« از نسیه دادن معذور ایم ؛ حتی به شما ! »

با در نظر گرفتن چنین تحوّل معنوی ، می‌توان گفت : املای این کلمه ، در فارسی ، به صورت « حتّا » ، شگفتی ندارد و به چیزی زیان نمی‌رساند .

۱۰- کلمه ترکی « طورغا » به معنای « فرمان ، منشور » ، در عربی به صورت « طغراء » درآمده و در فارسی به صورت « طغری » نگاشته شده است .

بهتر آن است که این کلمه ، در متون فارسی (هرچا آمده باشد) ، « طغرا » املا شود .

مثال :

به دست همت ، طغرای بینیزی دار
که هردو کون توداری، چوداری این طغرا
(خاقانی)

۱۱- کلمه « کسری » ، معرب « خسرو » ، در عربی ، با الف مقصوره
املا می شود . در فارسی ، این کلمه را (هر جا آمده باشد) ، می توان « کسرا »
نگاشت .

مثال :

جوهر اسفندیار وقت ، به گیتی ،
بهمن کسرافش قبادفر آورد
(خاقانی)

۱۲- گفتیم که نامهای مختوم به الف مقصوره ، در فارسی ، هنگام
اضافه ، تغییر می یابد و با الف کشیده املا می شود ؛ اما اگر اینگونه کلمات ،
در شعر مخفف شده باشد ، می باید همان طور که تلفظ می شود ، نگاشته شود .

مثال :

ای ° موسی جان ! چوپان شده ای ؟
بر « طور » بر آ ! ترك گله كن
(دیوان کبیر)

لب ، چو بر آستین دین باشد ،

عیسی - مریم - آستین باشد

(حدیقه - ص ۹۸)

کَسری از این ممالک و سد* « کَسری قباد »

خطوی از این مسالك و سد* خطّه « خطا »

(خاقانی)

* - کلمه «صد» به شیوه این تألیف ، «سد» نگاشته شد.

* - کسری قباد ، اضافه پدر فرزندی است ، یعنی : کسرا پسر قباد . در متن چاپی نسخه دکترا سجادی «کسری و قباد» ضبط شده است .

* - خطّه خطا ، یعنی سرزمین «ختا» نام این سرزمین در املاي قدیم با «ط» نوشته می شد . و قطعاً در نسخه اصلی هم با «ط» نوشته شده است ؛ تا نوعی جناس باشد .

همزه عربی و املائی آن در کلمات عربی

همزه يك حرف عربی است و با چهار شكل ، در سر و میان و پای لغات عربی دیده می شود :

أ - إ - ئ - ؤ - ء

شكل اصلی همزه ، همان صورت چهارم است (ء) ؛ ولی املائی آن ، به اعتبار وقوع آن در سر و میان و پای کلمه ، و به اعتبار حرکت آن ، یا به اعتبار حرکت ماقبل ، به صورتهای دیگر درمی آید .

تغییر شكل همزه ، مبنی بر قواعدی است که تدریجاً در املائی عربی تکامل یافته و امروزه مثل يك قاعده کلتی ، در املائی عربی مراعات می شود و هیچ مورد استثنائی ندارد .

مراد از تکامل قواعد املا ، آن است که روش املا با موازین حروفشناسی و تهجی " (spelling) و تجزیه هجائی (syllabification) سنجیده شود و جنبه علمی و نظم منطقی داشته باشد .

اگر در املائی همزه ، شیوه خوشنویسان قرآن مجید را در کشورهای مختلف اسلامی ، در قرون مختلف ، ملاك قرار دهیم ، خواهیم دید که قاعده یکسانی در نظر نگرفته اند . مثلاً ، همزه مضموم واقع در میان کلمه را ، گاه

به صورت «ق» و گاه به صورت «م» نوشته‌اند. گاه نیز حرف مدّ «و» را از آن برداشته‌اند. به املای آیه کریم که از نسخه قرآن مجید با کشف الآیات ، به خطّ «حسینی شیرازی» نقل می‌شود، توجه فرمائید :

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

(سوره ۱۷ - آیه ۳۹ - در چاپ مصر آیه ۳۶)

می‌بینید که در کلمه اخیر، همزه به صورت «م» نگاشته شده است. همین کلمه ، در قرآن مجید ، نسخه آریامهر، به صورت «ق» نگاشته شده و حرف مدّ «و» از آن گرفته شده است .

بدینسان ، «مَسْئُولًا»

در رسم الخطّ نسخه‌های کلام الله مجید ، با آنکه تاکنون ، تغییراتی داده شده ؛ ولی هنوز شیوه یکسانی اتخاذ نشده است . و باید گفت : رسم الخطّ قرآن، خاص قرآن است و بس و با تجوید خاص تلاوت می‌شود. و برای سرمشق نیست .

همزه ، در الفبای عربی ، جزء حروف بیصدا و از سنگینترین حرفهاست. این حرف، از انتهای دستگاه صوتی، با فشردن دنده‌های پائین به قفسه صدر و حرکت عضلات حلق ، ادا می‌شود .

سنگینی همزه ؛ نه فقط برای فارس‌زبانان قابل تحمل نیست ، بلکه برای عرب‌زبانان نیز خوشایند نیست . به همین سبب است که برای سبک ساختن ، گاهی آن را به حروف دیگر مبدّل می‌کنند و به اصطلاح تخفیفش می‌دهند . یا حذفش می‌کنند .

موارد مشهور تخفیف یا حذف همزه ، از این قرار است :

اول- مبدّل کردن به حروف علّه* (ا - و - ی) . بدینسان :

تبدیل به «آ» مانند ؛ اَعْ دَم ، اَدَم - اَعْ مَن ، اَمَن

تبدیل به «و» مانند : اَعْ تَی ، اُوتَی

تبدیل به «ی» مانند : اَعْ مَان ، اَیْمَان - اَعْ ثَار ، اِثَار

دوم- تبدیل به الف . مثال :

مُجْزَأ ، مُجْزَا - مُتَّكَا ، مُتَّكَآ - مُؤْمَأُ اِلَیْهِ ، مُؤْمَأُ اِلَیْهِ

سوم- تبدیل به واو و ادغام . مثال :

مَبْدُوءٌ ، مَبْدُو - مَمْلُوءٌ ، مَمْلُو

چهارم - تبدیل به یاء و ادغام . مانند :

بَرِیْثَةٌ ، بَرِیْثَة - خَطِیْثَةٌ ، خَطِیْثَة

پنجم - حذف . مانند :

اَكْرَمَ ، یَاْ كَرِمْ ، یُكْرِمُ - رَأَیْ ، یَرَأَیْ ، یَرِیْ

* * *

اینک املا و رسم الخطّ امروزی همزه ، به ترتیب ، در سر و میان و پای

کلمات عربی ، با ذکر مثال :

* - مقصود از حروف علّه ، سه حرف «و - ا - ی» است ؛ خواه به صورت حروف صدا دار (vowels) باشد ، خواه به صورت حروف بیصدا (consonants) و البته ، الف همیشه صدا دار است .

* - در عربی الف مدّی (آ) نشانه اجتماع و ادغام همزه و الف ، یا همزه و همزه است و کشش آن ، با الف بلند فارسی (آ، اول) تفاوت دارد .

املاى همزه ، در سر كلمات عربى

همزه ، در سر كلمات عربى ؛ خواه حرف اصلى باشد ، خواه حرف زايد ، به صورت الفى كه همزه‌ئى در بالا يا پائين دارد ، نوشته مى‌شود و صورتهائى زير را به خود مى‌گيرد :

ا ا - ا ا - ا ا - ا ا

اگر حرکت همزه ، فتحه (—) باشد ، همزه بالائى الف نهاده مى‌شود و اگر كسره (—) باشد ، در زير ؛ ولى اگر ضمه (~) باشد ، علاوه بر نهادن همزه بالائى الف ، علامت ضمه نيز نهاده مى‌شود . به عبارت ديگر ، نهادن همزه در بالائى الف ، خود نشانه مفتوح بودن همزه اول است و نهادن همزه در زير ، نشانه مكسور بودن به شرطى كه جزم نداشته باشد . مثال :

همزه اول مفتوح :

أمر - أحد - أحسن - أمير - أدب - إمام (طرف پيش)

همزه اول مكسور :

إنسان - ابن - إنعام - حسان - إدارة - إمام (پيشوا)

همزه اول مضموم :

أنثى - أس - أسطورة - أصول - أحد - أولى

در املای همزه در اوّل کلمات عربی ، باید چند نکته را در نظر داشت :

۱- برخی از حروف جرّ عربی یا دیگر حروف عربی ، بسیار کوتاه است و فقط از يك حرف و يك حرکت تشکیل یافته است . مانند :

بَ - كَ - لَ - فَ

هرگاه اینگونه حروف ، بر سر همزه اوّل درآید ، در املای همزه مفتوح و مضموم ، تغییری به وجود نمی آید . مثال :

أَحْسَنَ : بِأَحْسَنَ

أَحْمَدَ : بِأَحْمَدَ

أَرَادَ : فَأَرَادَ

أُصُولُ : لِأُصُولٍ

أَسْطُورَةٌ : كَأَسْطُورَةٍ

اما املای همزه مکسور، ممکن است در چاپ اندکی تغییر یابد . بدین ترتیب که گاهی همزه و کسره ، هردو ، بالا نهاده می شود . مثال :

أَبِلَ : كَأَبِلٍ إِشَارَةٌ : بِإِشَارَةٍ

و گاهی ، هردو ، در زیر نهاده می شود . مثال :

أَذَنٌ : بِأَذْنِ اللَّهِ

گاهی نیز از نهادن همزه صرف نظر و به نهادن کسره اکتفا می شود .
مثال :

أَبْنَهُ : بِأَبْنِهِ

انتخاب این سه نوع رسم الخط ، بستگی دارد به وسایل حروفچینی و وجود حروف لازم در چاپخانه‌ها .

در قاعدهٔ املائی مذکور ، چند کلمه وضع استثنائی دارد که مربوط به - کیفیت صرفی کلمه است . یکی از آنها کلمهٔ « لَمَّا » است . این کلمه در اصل ، سه جزء دارد : « لَ - اَنْ - لا » ، به معنای : « تا اینکه نه » ؛ اما پس از ترکیب ، مخفف می‌شود و همزهٔ آن ، از شکل « اُ » به شکل « اَ » درمی‌آید .

دیگر کلمهٔ « لَئِنْ » است که در اصل ، دو جزء دارد : « لَ - اِنْ » ، به معنای « اگر » . و پس از ترکیب ، همزهٔ آن ، از شکل « اُ » به شکل « اِ » درمی‌آید .

۲- در املائی چند کلمه همزهٔ اول حذف می‌شود . یکی کلمهٔ « اِسْم » است در عبارت :

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ »

باید دانست ، که جز در این سر سورهٔ مبارک ، در هیچ جای دیگر ، همزهٔ کلمهٔ « اسم » حذف نمی‌شود ؛ ولو در تلفظ نیاید . و فقط روی آن علامت وصل نهاده می‌شود . مثال :

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ

(سورهٔ ۹۶ - آیهٔ ۲)

دیگر ، حذف کلمهٔ « اِبْنِ » است ؛ و قتیکه صفت باشد و میان دو اسم خاص قرار گیرد . مثال :

قالَ عَلِیُّ بْنُ اَبی طَالِبٍ (ع) ...

اما اگر کلمه «ابن» صفت نباشد و میان دو اسم خاص قرار نگیرد ،
همزه آن حذف نمی‌شود . مثال :

هَذَا الرَّجُلُ ابْنُ عَمِّي (این مرد ، پسرعموی من است .)
دیگر ، حذف همزه «أَلْ» (حرف تعریف) است ، وقتی که حرف جرّ
«لِ» بر سر آن درآید . مثال :

لِلرَّجُلِ : لِـ أَلـ رجل

لِلنَّاسِ : لِـ أَلـ ناس

أَلَا تَجَارُنْ أَخِي الْبَلِيَّةَ فَلِلرَّحْمَنِ الطَّافُ خَفِيَّةً

(گلستان)

یادآوری - املاي همزه اوّل عربي ، در فارسي ؛ معروض اختصار
گردیده و از نهادن علامت همزه و زیر و زبر آن صرف نظر شده است . بنابراین
نوشتن کلمات عربي : أمر - احسان - أسطورة ... در فارسي به صورت : امر -
احسان - اسطوره ... درست است و تقلید از صورت عربي آنها لزوم ندارد ؛
چنانکه تلفّظ آنها هم در فارسي بسيار خفيف و همانند تلفّظ حروف آواز است .
یادآوری ۲- در املاي برخي از نُسخ قرآن مجيد ، چاپ ايران ، در
املاي همزه اوّل ، علامت همزه و در برخي ، علامت حرکات نیز نهاده نشده
است و این اهمال ، روا نیست .

املاي همزه در وسط كلمات عربي

همزه ، در وسط كلمات عربي ، به سه ص رت دیده می شود :

أ - ئ - ؤ

انتخاب هريك از اين شكلها ، بستگی دارد به حالات و نكات وقواعدی که در زیر بیان می گردد .

همزه ، در وسط كلمه ، سه وضع ممکن است داشته باشد :

اول - همزه ساكن و ماقبل آن متحرک باشد .

دوم - همزه متحرک و ماقبل آن ساكن باشد .

سوم - همزه متحرک و ماقبل آن نیز متحرک باشد .

هريك از حالات مذکور ، با تنوع حرکت ، خود سه حالت پیدا می کند .
اینک شرح هريك از آنها :

وضع اول - هرگاه همزه ساكن باشد ، باید به حرکت ماقبل توجه کرد و همزه را به صورت حرف حرکت* نگاشت ؛ یعنی اگر حرکت ماقبل ، فتحه باشد ، همزه را باید به صورت الف (أ) نگاشت . اگر کسره باشد ، به - صورت « ؤ ، ئ ، ء » و اگر ضمه باشد ، به صورت « ؕ » .

* - در عربي زیر ، زیر ، پیش را حرکات و « و - ا - ی » را حروف مد گویند .
و چون هر يك از حروف مد ، در واقع صورت اشباع شده و کشیده یکی از حرکات است ، از این رو ، « الف » را حرف فتحه ، « واو » را حرف « ضمه » و « یاء » را حرف کسره نامند .

مثال ، از همزه وسط ساکنِ ماقبل - مفتوح که به صورت «أ» نگاشته می‌شود :

بأس - تأبید - تأثیر - تأدیب - تأدیه - تأسیس - تأکید - تألیف
تأخیر - تأنیث - تأویل - رأس - رأى - رأفة (رأفت) - مأذون -
مأوى - مأمور - مأمّن - مألوف - مأكول - تأمين - مأخذ - كأس - مانوس -
يأس - طُمأنينة - مستأصل - مستأجر .

در املاى این همزه در رسم الخط* امروزی عربی، مورد استثنائی وجود ندارد .

همزه ساکنِ ماقبل - مفتوح، در اکثر نسخ قرآن مجید نیز، به صورت «أ» نگاشته شده و ندره* به صورت ساده (ء) دیده می‌شود . مثال :

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ

(سوره ۳۲ - قسمتی از آیه ۲۰)

مثال دیگر :

وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ

مثال ، از املاى همزه ساکنِ ماقبل - مفتوح، به صورت ساده :

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَحْزُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

(سوره ۱۶ - آیه ۶۱ - چاپ مصر)

* * *

مثال ، از همزه ساکنِ ماقبل - مکسور که به صورت «ؤ ، ء» نوشته می‌شود :

إِثْمَار - إِثْتَلَف - بِشْر - ذِئْب - ظِئْر - إِشْمِئْزَاز ...

املای همزه ساکنِ ماقبل - مفتوح به صورت (یاء) استثنا ندارد و در نسخ قرآن مجید نیز، همه جا به صورت « ث ، ثُ ، ثٌ » املا شده است. مثال :

بَشَرٌ مِّثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
(سوره ۶۲ - قسمتی از آیه ۶)

مثال دیگر :

فَهِیَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبَنَرٍ مُّعْتَلَّةٍ وَ قَصْرِ مَعْشَدٍ
(سوره ۲۲ - قسمتی از آیه ۴۵)

مثال ، از همزه ساکنِ ماقبل - مضموم ، به صورت « قُ » :
بُؤْسٌ - رُؤِیة (رؤیت) - رُؤِیا - لُؤْم - مُؤْمِن - مُؤْلَم - لُؤْلُؤ...
در املای این همزه نیز ، در رسم الخط امروزی عربی ، استثنا وجود ندارد ؛ لیکن در نسخ قرآن مجید ، گاهی به صورت « قُ » و گاهی به صورت ساده « ع » املا شده است .

مثال :

وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحَرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ
(سوره ۴ - قسمتی از آیه ۹۲ - چاپ مصر)

مثال ، از همزه ساکنِ ماقبل - مضموم ، به صورت ساده « ع » :

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءَاكَ عَلَيَّ اخْوَتَكَ
(سوره ۱۲ - قسمتی از آیه ۵ - چاپ مصر)

* * *

وضع دوم - هرگاه همزه وسط ، متحرک و ماقبل آن ساکن باشد ، املای

آن به صورت حرف حرکت خود درمی آید .
 مثال ، از همزه مفتوح ماقبل - ساکن که به صورت «أ» نگاشته می شود :
 مَسْأَلَةٌ (مسأله، مسألت) - مِصْأَبٌ - مَرَأَبٌ - مَرَأَى - تَوَامٌ - مَشَامَةٌ -
 (مَشَامَةٌ) - أَشَامٌ ...

املای این همزه ، در رسم الخطّ امروزی عربی ، و در ضبط قاموسهای چاپ جدید ، استثنا ندارد ؛ لیکن در نسخ قرآن مجید ، گاهی به صورت «أ» گاهی به صورت «م» و گاهی به صورت ساده «ع» املا شده است .
 مثال (نقل از نسخه آریامهر) :

فَاذِّنْ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمُونَ
 (سوره ۴۱ - قسمتی از آیه ۳۹)

مثال دیگر (نقل از کشف الآیات ، چاپ سنگی - محرم ۱۳۶۶ - تهران)
 وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ
 (سوره ۱۶ - آیه ۵۶)

مثال دیگر (نقل از کشف الآیات) :
 لَا يَسْأَلُ إِلَّا أَنْ يَنْزِلَ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ
 (سوره ۴۱ - قسمتی از آیه ۵۰)

مثال دیگر (نقل از نسخه آریامهر) :
 وَلَا يَسْتَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا
 (سوره ۷۰ - آیه ۱۱)

این همزه ، در چاپ مصر ، به صورت ساده ، بدین شکل « يَسْلُ »
املا شده است .

مثال ، از همزه مکسورِ ماقبل - ساکن که به صورت « ؤ ، ُ ، ِ » نگاشته
می شود :

مَسَائِلَ - أَسْئَلَةَ - مَرَّتِي - اسرائيل ...

املاي اين همزه نيز در رسم الخط " امروزي عربي ، استثنا ندارد ؛ ليكن
در نسخ قرآن مجيد ، گاهي به صورت « ؤ ، ُ ، ِ » و گاهي به صورت ساده « ع »
املا شده است .

مثال (نقل از نسخه آريامهر) :

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ

و همین کلمه ، در نسخه کشف الآيات به خط " حسینی شیرازی ، با
صورت ساده همزه ، بدین شکل املا شده است : إِسْرَاءِيلَ
(سوره ۱۷ - قسمتی از آیه ۳)

* * *

مثال ، از همزه مضمومِ ماقبل - ساکن که به صورت « ُ » املا می شود :

مَسْئُولٌ - مَفْئُودٌ - مَرُؤُسٌ - مَشْئُومٌ ...

املاي اين نوع همزه ، در رسم الخط " امروزي عربي و در ضبط قاموسهای
چاپ جديد ، استثنا ندارد ؛ ولسی در فارسی ، هنوز به سه شیوه نگاشته
می شود . گاه به صورت « ُ » چنانکه مذکور شد ، گاه به صورت « ِ » و گاه
به صورت « ُ » با حذف حرف مد . بدین شکلها :

[مسؤل - مسئل - مسؤل]

با توجه به صورتهای مختلف حرف همزه و موارد و علت انتخاب هر شکل ، که در این تألیف مشروحاً بیان گردید ، صورت درست املای این همزه ، معلوم می گردد . نیز می توان کلمه را با میزان خود سنجید .
بدینسان :

حرف مدّ

مَ	فَ	عُ	و	ل	(مفعول)
مِ	سِ	ؤ	و	ل	(مسؤل)
مِ	رِ	ؤ	و	س	(مرؤوس)

املای این همزه در نسخ قرآن مجید نیز مختلف است ، چنانکه گاهی به صورت « مَ » ، گاهی به صورت ساده « ع » و گاهی به صورت « و » و با حذف حرف مدّ املأ شده است .

مثال (نقل از کشف الآیات ، به خطّ حسینی شیرازی) :

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا

(سورة ۲۵ - آیه ۱۸)

در آیه مبارک ، همزه مضموم ماقبل - ساکن ، يك بار بسا حذف مدّ و يك بار به صورت ياء نگاشته شده است .

مثال دیگر (نقل از نسخه آریامهر)

وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

(با حذف حرف مدّ)

(سورة ۳۷ - آیه ۲۵)

مثال دیگر (نقل از نسخه چاپ مصر) :

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (به صورت ساده)

(سوره ۱۷ - آیه ۳)

* * *

وضع سوم - هرگاه همزه وسط متحرک و ماقبل آن نیز متحرک باشد ،
با در نظر گرفتن سبک - سنگینی حرکات و تأثیر و غلبه آنها بر یکدیگر ، املای آن
متفاوت می شود . بدینسان :

اگر همزه مفتوح و ماقبل آن نیز مفتوح باشد ، به صورت « أَ » نوشته
می شود . مثال :

تَاسَفَ - تَانَى - تَامَلَ - تَأَثَّرَ - تَأَدَّبَ - تَأَخَّرَ - تَأَسَّى -
تَأَلَّفَ - تَأَلَّمَ - تَأَهَّلَ - مُتَأَهَّلٌ - مُتَأَذَى ...

مثال ، از لغاتی که در فارسی ساخته شده است :

مُتَأَسِّفانه - تَأَثَّرانگیز - مُتَأَلِّموار ...

املای این نوع همزه ، در عربی و فارسی ، استثنا ندارد ؛ لیکن در نسخ
قرآن مجید ، گاهی به صورت « أَ » ، گاهی به صورت « هُ » و گاهی به صورت
ساده « ع » املا شده است .

مثال (نقل از نسخه آریامهر) :

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

(سوره ۷۰ - آیه ۲)

مثال دیگر (نقل از نسخه کشف الآیات ، به خط "حسینی شیرازی) :

فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ

(سوره ۴ - قسمتی از آیه ۱۵۲)

مثال دیگر (نقل از نسخه چاپ مصر) :

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ

(سوره ۹۶ - آیه ۱۳)

* * *

اگر همزه وسط مفتوح و ماقبل آن مضموم باشد ، به جهت سنگینی و غلبه آواز ضمه برفتنحه ، به صورت حرکت ماقبل (قُ) نگاشته می شود .

مثال :

فُؤاد - سُؤال - مُؤثر - مُؤلف - مُؤنث - مُؤبد - مُؤسس - مُؤکد -
مُؤذن - مُؤاخذه - مُؤامره - رُؤساء ...

املاي این نوع همزه ، در رسم الخط "امروزی عربی و فارسی ، استثنا ندارد و در نسخ قرآن مجید نیز ، به همین صورت ، یکسان املا شده است .

مثال :

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ

(سوره ۳۸ - قسمتی از آیه ۲۴)

مثال دیگر :

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ

(سوره ۵۳ - آیه ۱۲)

مثال دیگر :

وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ

(سوره ۳ - قسمتی از آیه ۱۲)

* * *

اگرهمزه مفتوح و ماقبل آن مکسور باشد ، نیز به سبب سنگینی و غلبه آواز کسره برفتحه ، به صورت حرف حرکت ماقبل (ؤ ، ء) نوشته می شود .

مثال :

لِثَامٍ - رِثَاسَةٌ [ریاست] ...

این نوع همزه دراملای عربی و فارسی استثنا ندارد و درنسخ قرآن مجید نیز یکسان املا شده است .

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

(سوره ۱۰۸ - آیه ۴)

* * *

همزه مضموم ماقبل - متحرک ، همیشه ، به صورت حرف حرکت خود (ؓ) نگاشته می شود . مثال :

رَؤُوفٌ - رُؤُوسٌ - شُؤْنٌ - كُؤُوسٌ - مَؤُونَةٌ [مؤونت] ...

برای اطمینان از درستی املا ، می توان این کلمات را بسا میزان خود

سنجید . بدینسان :

حرف مدّ

و	و	فَ	وزن فَعُول :
و	و	رَ	
و	و	وُ	وزن فُعُول :
و	و	وُ	

وزن مَفْعَلَةٌ (با تبدیل حرف واو به بحرف مدّ «و») :

م م م م م

م م م م م (مؤونة)

املاى اين همزه ، در رسم الخطّ كنونى عربى ، و در ضبط قاموسها ، استثنا ندارد ؛ ولى در نسخ قرآن مجيد ، گاهى به صورت «قُ» با حذف حرف مدّ و گاهى به صورت ساده (ع) املا شده است .

مثال (نقل از نسخه آريامهر) :

وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

(سورة ۵ - قسمتى از آيه ۹)

اين كلمه ، در نسخه چاپ مصر ، به صورت ساده املا شده ، بدينسان :

« بِرُءْ و سِكُمْ » (آيه ۶)

* * *

همزه مكسور ماقبل - متحرك ، هميشه ، به صورت حرف حركت خود

(ؤ ، ئ) نگاشته مى شود . مثال :

مُشْمِزٌ - مُطْمَئِنٌّ - أَيْمَةٌ - لَيْثٌ ...

اين همزه ، در نسخ قرآن مجيد نيز ، به همين صورت ، يكسان املا

شده است .

مثال :

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

(سورة ۸۹ - آيه ۲۸ و ۲۹)

مثال دیگر :

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

(سوره ۸۳ - آیه ۱۱)

املائی همزه در آخر کلمات عربی

همزه در پای لغات عربی ، به چهار شکل دیده می شود که چنین اند :

« ء - ا - و - ی »

انتخاب هریک از این شکلهای ، بستگی دارد به وضع کلمه و قواعدی که براملائی آن مترتب می گردد . به طور خلاصه ، املائی همزه آخر ، در شرایط : ساکن بودن ماقبل - متحرک بودن ماقبل - الحاق به « ة ، ة » و حرف صحه بودن ماقبل - الحاق به « ة ، ة » و حرف عله بودن ماقبل ، تفاوت می کند . اینک شرح هریک از شرایط مذکور :

اگر همزه آخر ، ماقبل - ساکن باشد ، به صورت ساده « ء » نگاشته می شود . مثال :

جُزْءٌ - بَدْءٌ - شَيْءٌ - مِلْءٌ - مَرءٌ - شُعْرَاءٌ - حُكَمَاءٌ - مِرَاءٌ -
وَرَاءٌ ...

املائی این همزه ، استثنا ندارد و در نسخ قرآن مجید نیز یکسان نگاشته شده است . مثال :

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

(سوره ۱۵ - آیه ۲۲)

* * *

اگر همزه آخر ، ماقبل - متحرک باشد ، به صورت - رف حرکت ماقبل ، نگاشته می شود و البته ، سه حالت به خود می گیرد . بدینسان :

۱- هرگاه حرکت ماقبل ، فتحه باشد ، همزه به صورت « ا » نگاشته می شود .

مثال :

مَبْدَأٌ - مَلَجَأٌ - ظَمَأٌ - مَقْرَأٌ - خَلَأٌ - مَلَأٌ ...

املاى این همزه ، استثنا ندارد و با هر اعراب که پیدا کند ، باز به همین شکل املا می شود . این همزه ، در نسخ قرآن مجید نیز یکسان نگاشته شده است .

مثال (از نسخه چاپ مصر) :

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

(سوره ۹۶ - آیه ۲)

مثال دیگر :

إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

(سوره ۱۵ - قسمتی از آیه ۲۸)

مثال دیگر :

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا

(سوره ۱۱ - قسمتی از آیه ۲۷)

مثال دیگر :

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمَكُمُ أََوْ إِنَّ يَشَأْ يُعَذِّبَكُمْ

(سوره ۱۸ - قسمتی از آیه ۵۴)

۲- هرگاه حرکت ماقبل ، ضمه باشد، همزه به صورت « وُ » نگاشته می‌شود . مثال :

لَوْ لَوْ - تَلَا لَوْ ...

املای این همزه نیز استثنا ندارد و با هراِ عراب که پیدا کند، باز به همین شکل نگاشته می‌شود. این همزه ، در نسخ قرآن مجید نیز املای یکسان دارد .
مثال :

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكَنُونٌ

(سوره ۵۲ - آیه ۲۵)

۳- هرگاه حرکت ماقبل ، کسره باشد، به صورت « یُ » املا می‌شود .
مثال :

بَرِيءٌ - بَطِيءٌ - هَنِيءٌ - مَرِيءٌ ...

برای اطمینان از صحّت املا ، می‌توان این کلمات را با میزان خود
سنجید . بدینسان :

وزن فَعِيلٌ : حرف مدّ

ف ي ل
ب ط ي ی

املای این همزه ، در رسم الخطّ امروزی عربی و در ضبط قاموسها ،

استثنا ندارد ؛ ولی در قرآن مجید ، خوشنویسان ، آن را گاهی به صورت «ی» و گاهی به صورت ساده «ء» املا کرده اند .

مثال (نقل از نسخه آریامهر) :

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

(سوره ۷ - آیه ۲۰۴)

مثال دیگر (به صورت ساده) :

إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

(سوره ۶ - آیه ۷۹)

یادآوری - همزه آخر ماقبل - مکسور ، در اتصال به ضمایر ، از شکل بزرگ آخر (ی) به شکل کوچک وسط (ئ) مبدل می شود. مثال :

سَنَقِرُ لَكَ فَلَا تَنْسَى

(سوره ۸۷ - آیه ۷)

* * *

هرگاه تاء تأنیث (ة، ة) به کلمه مختوم به همزه ، افزوده شود، ماقبل همزه ، یا حرف صحه است یا حرف عله (و - ا - ی) و املاى همزه در حالات مختلف ، در این دو وضع ، متفاوت می گردد. بدین ترتیب :

وضع اول - که ماقبل همزه ، حرف صحه باشد ، خود دو حال پیدا

می کند :

۱- این که حرف صحیح ، ساکن باشد ، در این صورت ، همزه به شکل

«أ» نگاشته می شود . مثال :

نَشَأَ - جَرَأَ - فُجَأَ ...

املای اینگونه کلمات ، در عربی استثنا ندارد و در نسخ قرآن مجید نیز یکسان است . مثال

وَأَنَّ عَلَيْهِ النُّشَاةَ الْآخِرَىٰ

(سوره ۵۲ - آیه ۴۹)

یادآوری - املای این کلمات ، در فارسی ، به - هت تحوّل حرف «ة ، ة»* وضع دیگری یافته است . بدین شکل :

نشأت - جرأت - فجئه ...

۲- اگر حرف صحیح ، متحرّک باشد ، املای همزه به صورت حرکت ماقبل درمی آید . مثال :

ماقبل - مفتوح ، به صورت «أ» ، مانند : امرَ أمةٌ

ماقبل - مکسور ، به صورت «ء» ، مانند : توطِئَة - تخَطِئَة - خاطِئَة - تبرِئَة ...

املای این همزه ، استثنا ندارد و در نسخ قرآن مجید نیز یکسان است . مثال :

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ

(سوره ۲۷ - قسمتی از آیه ۲۴)

مثال دیگر :

* - بنگرید به مبحث «ة ، ة» عربی و املای آن ، در همین کتاب .

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ *

(سوره ۲ - قسمتی از آیه ۲۵۱)

* * *

وضع دوم - که ماقبل همزه حرف علّه باشد ، خود سه حال پیدا می کند :

۱- اگر حرف علّه ، الف باشد ، همزه به صورت سادّه « ء » نگاشته می شود . مثال :

قراءة - براءة - اراءة - دناءة

املاى این همزه ، استثنا ندارد و در نسخ قرآن مجید نیز یکسان است .
مثال :

بِرَأَاةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(سوره ۹ - آیه ۲)

یاداوری - املاى این همزه نیز ، به جهت تحوّل حرف « ء ، ة » ، در فارسی ، تغییر یافته و بدین شکل درآمده است :

قرائت - برائت - ارائه - دنائت ...

۲- اگر حرف علّه ، یاء باشد (خواه حرف مدّ ، خواه حرف بیصدا) ، همزه به صورت « َ » نگاشته می شود . مثال :

خطیئة - مَشِیئة [مَشِیّت] ...

هیئة [هیئت] - سیئة ...

* - لغت « فئه » ، در اصل « فیء » بوده و « ء » بدان زاید گشته و باعث تخفیف آن شده است .

املای این همزه نیز استثنا ندارند .

مثال از آیات کریم (نقل از نسخه آریامهر) :

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ

(سوره ۲ - آیه ۸۱)

إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ

(سوره ۳ - قسمتی از آیه ۴۴)

۳- اگر حرف عله ، «و» (حرف مدّ) باشد ، همزه به صورت ساده

« ؤ » نگاشته می شود . مثال :

مُرُوءَة که در فارسی پس از چند تحوّل ، « مروّت » شده است .

یاداوری - هرگاه ماقبل همزه آخر ، حرف مدّ « ا - و » باشد و « ة »

بدان ملحق نشده باشد ، به صورت ساده « ؤ » نگاشته می شود .

مثال :

ابتداء - ضیاء - مساء - بهاء - وراء - شعراء ...

وضوء - ضوء - سوء - مقروء ...

* * *

چنانکه خواننده گرامی مطالعه فرمود ، املای همزه عربی ، با همه

شکلهای متنوّع که دارد ، تابع نظم معینی است که اگر مراعات شود ، نگاشتن

آن ، ساده و آسان می گردد . و اختلاف نظر از میان می رود .

نگارنده ، قواعد مذکور را پس از تحقیق و پس از مطالعه کتابهای مفصل صرف و نحو و لغت عربی و نسخ مختلف قرآن مجید ، و پس از رفع اشتباهات کتب دستور ، استخراج کرد. و به تنظیم آن، به صورتی که هم آموزنده باشد و هم فشرده ، همت گماشت. و در انجام این خدمت ، بحمدالله ، از تأیید الهی برخوردار گردید .

نکات املائی

۱- کلمات همزه دار عربی، در املائی فارسی، حتماً باید با علامت همزه نگاشته شود. مثال :

املائی درست	املائی غلط
تأثیر	تائیر
توأم	توام
مؤثر	موثر

۲- در املائی اشکال مختلف همزه ، علامت همزه باید روی حرف تکیه آن نهاده شود، نه پهلوی آن . مثال :

املائی درست	املائی غلط
مبدأ	مبداء
منشأ	منشاء
لؤلؤ	لوء لوء
بطیء	بطیء

۳- همزه آخر بسیاری از اسمها و مصدرهای عربی ، در لهجه فارسی ، حذف شده و املای آنها ، بدون همزه ، در فارسی درست است .

بدینسان :

در عربی :

اطباء - علماء - سواء - انشاء - املاء - وضوء ...

در فارسی :

اطبا - علما - سوا - انشا - املا - وضو

مثال :

ای^۰ خواجه ، ضیا شود ز روی تو ظَلَم

با طلعت تو ، سور نماید ماتم

۴- کلمات مختوم به همزه عربی، که در فارسی مخفف شده است، در موقع اضافه، لازم نیست به اصل عربی برگردد، بلکه مانند کلمات مختوم به حرف آواز فارسی اضافه می شود .

بدین ترتیب :

املای غلط	املای درست
غناء معنوی	غنای معنوی
رضاء خاطر	رضای خاطر
شعراء بزرگ	شعرای بزرگ
حکماء گذشته	حکمای گذشته
ابتداء کار	ابتدای کار
سواء شما	سوای شما

مثال :

همانا که در پارس انشای من

چو مُشک است بیقیمت اندر «خُتن»

(بوستان)

۵- کلمات مختوم به همزه عربی که در فارسی مخفف نشده است ، در اضافه. با همزه نگاشته می شود . بدینسان :

استغناء طبع - سوء ظن - جزء اول ...

۶- در ترکیب عربی ، همزه به حال خود می ماند . مثال

بهاء الدین - ضیاء الحق ...

۷- اضافه شدن پیشاوند و پسوند و فعل معین فارسی ، موجب کوتاهی کلمات عربی مختوم به همزه و سبب سقوط همزه می شود .

مثال :

در ترکیب فارسی

در عربی

بهادار - گرانها (با تغییر معنا)

بهاء (روشنی)

وضو گرفتن

وضوء

رضا دادن

رضاء

۸- در تلفظ و املای بسیاری از اسم فاعلها و صفات مشبّهه و جمعهای مکسر عربی ، در عربی و فارسی ، میان « ی » و « ئ » فرق نهاده نشده ؛ بنابراین ، املای آنها به هر دو صورت زیر درست است :

دائم - سائر - کائن - قبائل - اوائل - وسائط ...

دایم - سایر - کاین - قبایل - اوایل - وسایط ...

۹- هرگاه در نظایر کلمات مذکور در بالا ، همزه از حروف اصلی باشد ، املا فقط با همزه درست است . مثال :

املائی درست	املائی غلط
سائل	سایل
صائب	صایب

۱۰- برای انتخاب یکی از دو صورت « یِ » ، « یِ » می توان زیبایی و نر می و خوشاهنگی کلمه را در نظر گرفت . مثلاً « وسایل » و « عجایب » خوشاهنگتر است از وسائل و عجائب .

۱۱- در املائی مصدرهای مزید^۲ فیه عربی ، و مشتقات آن می باید حروف اصلی (ریشه) در نظر گرفته شود مثلاً کلمه تزین مصدر باب « تفعیل » است از ریشه « زین » و نباید به صورت تزئین ، تزئینات نگاشته شود .

۱۲- کلمات عربی مختوم به همزه ، و قتیکه در فارسی پساوند می گیرد ، املائی آن تابع قواعد املائی فارسی می شود . بدینسان :

مبدأ ، مبدئی - جزء ، جزئی ...

مثال :

بعد از تو ملاذ و ملجئی نیست

هم در تو گریزم ؛ ارگریزم
(گلستان)

۱۳- املا و تلفظ دو کلمه عربی « نشوء » و « نماء » که یکی از ریشه « نشأ » و دیگری از ریشه « نمى » است ، در فارسی ، تحت تأثیر محیط و لهجه ، به « نشو و نما » مبدل گشته و متداول شده است . مثال :

خشك شد بيخ طرب، راه خرابات كجاست ؟

تا در آن آب و هوا، نشو و نمائی بکنیم

(حافظ)

۱۴- كلمه « تَفَّأَل » از ریشه « فال » لغتی است که در فارسی ساخته شده و

برخلاف قیاس قواعد املای عربی، به همین صورت املا می شود .

املاى عبارات عربى درمتون فارسى

ترکيبات و عبارات عربى متداول در فارسى ، شايسته است با رعايت اصول املاى عربى نگاشته شود؛ زيرا تحويل درمفرد (کلمه) جايز است، نه در مرکب (عبارت و جمله) . و ترکيب، خود مقتضى حفظ اصول زبان است.

کنار گذاشتن عبارات عربى ، زيانى به فصاحت و بلاغت فارسى نمى رساند ؛ ولى به کارگرفتن آنها با املاى غلط ، خلاف اصول نگارش محسوب مى شود .

آيات ، جملات و ابیات عربى ، در متون کهن فارسى درى ، فراوان ديده مى شود و مى بايد در چاپ آنها، قسمتهاى عربى ، به طور دقيق ، صحيح املا شود؛ ولى در فارسى معاصر، عربى بسيار کاهش يافته و به برخى از اصطلاحات، قيود و زبانزدها محدود شده است . و اين مقدار هم ، چنانچه به کار رود، البته مى بايد با رعايت قواعد املا و اشتقاق عربى ، نگاشته گردد و از نهادن حرکات و ضوابط بر آنها ، غفلت نشود ؛ تا درست قرائت شود و معنايش معلوم باشد .

اينک نمونه هاى از ترکيبات مشهور عربى که هنوز در فارسى متداول است و غالباً در اوراق امتحانى يا در تکاليف کتبى دانشجويان ، با املاى غلط ديده مى شود :

ترجمه :	املاى درست و دقيق :	املاى غلط :
اگر خدا خواهد	اِنْ شَاءَ اللّٰهُ	انشاء الله
هر چه خدا خواهد	مَا شَاءَ اللّٰهُ	ماشاء الله
در حدّ خود	عَلَىٰ حَدِّهِ	عليحده
با وجود اين	مَعَ هَذَا	معهذا
ايشان (در تعارف)، نامبرده	مُشَارٌ اِلَيْهِ	مشارن عليه
پاكيش جاودان باد .	دَامَتْ عَفْثَتُهَا	دام عفتها
با وجود آن	مَعَ ذَٰلِكَ	معدالك
به هر حال	عَلَىٰ اَيِّ حَالٍ	على اي حال
بنابر اين	عَلَىٰ هَذَا	عليهذا
خدا رحمتش كند	رَحِمَهُ اللّٰهُ	رحمة الله
رحمت خدا بر او باد .	رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ	رحمت الله عليه
خدا داناتر است	اللّٰهُ اَعْلَمُ	الله و اعلم
چنانكه سزااست	كَمَا يَنْبَغِي	—
گوئى از بيخ نبوده است	كَأَن لَّمْ يَكُنْ	كان لم يكن
خواه نخواه	طَوْعاً و كَرْهاً	طوعاً و كره
مدّت نهادن، مدّت معين	ضَرْبُ الْاَجَلِ	ضربل عجل
سايه اش كم و كوتاه مباد	دَامَ ظِلُّهُ	—
نامش بزرگ است	عَظِيمٌ اسْمُهُ	—

املاى غلط : املاى درست ودقيق : ترجمه :

عَزُّ وَجَلَّ	عَزَّ وَجَلَّ	بزرگ و بزرگوار است
الاکرامُ بل اتمام	أَلَّا كَرَامٌ بَلَّا تَمَامٌ	کرامت آن است که تام باشد
المسافر كل مجنون	المُسَافِرُ كَالْمَجْنُونِ	همچون دیوانگان است
لعن الله اليه	لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ	نفرین خدا براو باد
علير غم	عَلَى الرَّغْمِ	برخلاف میل
منبعد	مِنْ بَعْدٍ	پس از این
منجمله	مِنْ جَمْلِهِ	از جمله
عنقريب	عَنْ قَرِيبٍ	بزودی ، در آینده نزدیک
ابن انجد	أَبَا عَنْ جَدٍّ	پدر بر پدر
ابتدا به ساکن	ابْتَدَأَ بِسَاكِنٍ	ناگهانی ، بی مقدمه
ابنول وقت	أَبْنُ الْوَقْتِ	آن که هر دم به رنگی درآید
ابول حول	أَبُو الْهَوْلِ	ترساور ، مخوف
الحمد لله	أَلْحَمْدُ لِلَّهِ	سپاس خدا را
ارواحنا فدا	أَرْوَاهُنَا فِدَا	جانهای ما برخی او باد
ال اهم فل اهم	أَلَا هُمْ فَالَا هُمْ	به ترتیب اهمیت
وسلام	وَالسَّلَامُ	و بس ، همین
الان ، الانه	أَلَا نَ ، إِلَى الْآنَ	اکنون ، تاکنون

املاى غلط : املاى درست و دقيق : ترجمه :

بلجمله	بالجمله	بارى ، خلاصه
بطرفين افراط و تفريط	بَطَرَفَ فَيَ افراط	به دوسوى افراط و تفريط
	و تَقْرِيط	
حسبنا لله	حَسْبَنَ لِلّٰهِ	در راه خدا - براى رضاي خدا
ذل جلال	ذوالجلال	صاحبجلال ، بزرگوار
ذيروح	ذى روح	جاندار
ذينفع	ذى نفع	آن که سود مى برد، سود بر
سمعاً و طاعتاً	سَمْعاً وَ طَاعَةً	به چشم
شدید الاثر	شَدِيدُ الْاَثَرِ	زورمند
على اصول	عَلَى الْأُصُولِ	اصولاً
علا و ام	عَلَى الدَّوَامِ	همیشه
على ظاهر	عَلَى الظَّاهِرِ	ظاهراً ، به ظاهر
على طلوع	عَلَى الطُّلُوعِ	سپیده دم
امّا قريب	عَمَّا قَرِيبَ	بزودی
و غيرو	وَ غَيْرُهُ	و جز او، و جز آن
لد لوصول	لَدَى الْوُصُولِ	به محض دريافت
لنترانى	لَنْ تَرَانى	هرگز مه را نمى بينى
متحد المال	مَتَّحِدَ الْمَالِ	بخشنامه
منباب	مِنْ بَابِ	از جهت

نکتهٔ املائی دیگر این است که انداختن « آء » (حرف تعریف) در املای ترکیبات عربی ، نارواست ، همان طور که در يك اصطلاح اروپائی نباید « ارتیکل » را کنار زد . مثال :

املای غلط	املای درست
دارل مجانین	دارالمجانین
دار و تربیه	دارالتربیه
صحیحن نسب	صحیحُ النسب
دارُ ل مُلک	دارُ الملک
آخرلامر	آخرالامر
بیت و غزل	بیت الغزل (شاه بیت)
مولانا جلالدین	مولانا جلال الدین

یادآوری - هرگاه اینگونه کلمات ، اساساً ، به صورت ترکیب فارسی درآورده شده باشد ، بدیهی است که نیاز به « آء » نخواهد داشت . و این تحوّل است که از دیرباز در فارسی معمول گشته و سابقه دارد .
مثال :

ترکیب عربی :	ترکیب فارسی :
دارُ الملک	دارِ ملک
روحُ القدس	روحِ قدّس

داور دین ، « شاه شجاع » ، آن که کرد ،

« روح قُدُس » ، حلقهٔ امرش به گوش

(حافظ)

مفلسان گر خوش شوند از زر^۱ قلب ؛

لیك آن رسوا شود در دارِ ضرب

(مثنوی - ص ۵۶)

« چنین آورده اند که نصر بن احمد ، واسطهٔ عقد* آل سامان بود ... »

(چهارمقاله - ص ۴۹)

تمرین املای ترکیبات عربی در متون فارسی

یکچند بخیره عمر بگذشت

مِنْ بَعْدُ ، بر آن سرم که چندی ،

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنبالهٔ کار خویش گیرم

(سعدی)

به خراسان شوم . إِنْ شَاءَ اللَّهُ

آن ره ، آسان شوم . إِنْ شَاءَ اللَّهُ

(خاقانی)

* - واسطهٔ العقد ، یعنی : فرد اعلا ، درشتترین دانهٔ گوهر در گردنبند.

زهی خوشی که بگویم که « کیست، هان، بر در؟ »

بگو وید او که « من ام ». لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

(دیوان کبیر)

« پارسائی را دیدم برکنار دریا که زخم پلنگ داشت ... مدتها در آن

رنجور بود و شکر خدای ، عَزَّ وَجَلَّ ، عَلَى الدَّوَامِ ، گفتی ... »

(گلستان - باب اول)

آمد ندا از آسمان، جان را که: « باز آ . أَ لَصَلَا »

جان گفت: « ای نادى خوش ! أَهْلًا وَسَهْلًا مَرَحِبًا »

سَمْعًا وَ طَاعَةً ای ندا . هر دم دو سد جانت فدا

يَكْ بَارِ دِيْكَرْ بَانْگْ زَنْ ؛ تا بر پرم تا هَلْ أَتَى*

(دیوان کبیر)

كَرِيمُ السَّجَايَا . جَمِيلُ الشَّيْمِ

نَبِيُّ الْبَرَايَا . شَفِيعُ الْأُمَمِ

چه نعت پسندیده گویم تو را ؟

عَلَيْكَ السَّلَام . ای نَبِيُّ الْوَرَا

که باشند مشتی گدایان خیل

به مهمان دارالسلامت ، طفیل ؟

* - قسمتی از آیه ۱ از سوره ۸۶ .

تو را عزّ لَوْ لَأَكْ تمکین بس است

ثنای تو « طه » و « یس » بس است

چه وصفت کند سعدی نا تمام ؟

عَلَيْكَ الصَّلَاةُ، اَيُّ نَبِيٍّ! وَالسَّلَامُ
(مقدمه بوستان)

زن بد ، در سرای مرد نکو

هم در این عالم است ، دوزخ او

زینهار از قرین بد ، زینهار !

وَ قَنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ
(گلستان - باب دوم)

خطّ امان ، ستانه ش ولهای خسروان

الْعَبْدُ برنوشته ، به خطّ امان اوست
(خاقانی - ص ۷۳ دیوان)

«موسیٰ» عَلَيْهِ السَّلَام قارون را نصیحت کرد که : أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ

اللَّهُ إِلَيْكَ « نشنید و عاقبتش شنیدی ! »

(گلستان - باب هشتم)

« لختی به اندیشه فرو رفت و گفت : غالب اشعار او ، در این زمین ،

به زبان پارسی است . اگر بگوئی ، به فهم نزدیکتر باشد .

كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ

(گلستان - باب پنجم)

« ... از آن تاریخ ، ترك صحبت كردیم و طریق عزلت گرفتیم .

وَالسَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ .»

(گلستان - باب دوم)

« شبی در خدمت پدر ، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ، نشسته بودم ... »

(گلستان - باب دوم)

« عالمی معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملاحده ،

لَعَنَهُمُ اللهُ عَلَىٰ أَحَدِهِ ...» (گلستان - باب چهارم)

نمونه هائی از آشفته‌گی املاى فارسى

در این فصل ، نمونه‌هائی از متون فارسى که نمایشگر آشفته‌گی املاست و از نسخه‌های معتبر چاپى یادداشت شده است ، از نظر خواننده گرامى مى‌گذرد .

آنچه بدیهى است ، این است که بیشتر خطاهای املائى ، مربوط است به آزادی دست حروفچینان در چیدن حروف و نشانه‌ئى است از بیدقتى ناظران چاپ ، در صحت املا .

این نیز هست که اغلب مصححان آثار ، به ثبت عین رسم الخط قدیم ، پایبند بوده و به این مسأله که «حفظ امانت» در این مورد خاص ، چه دشواریهائى برای خواننده ایجاد مى‌کند ، توجه نموده‌اند .

کتابى که برای نسل معاصرتهیّه مى‌شود ، حق این است که به خط معاصر باشد و با املائى صحیح و دقیق چاپ شود . و گرنه ، شیوه‌های گوناگون ، از خط و املا ، عرضه مى‌شود که خواننده با هیچ يك از آنها انس و آشنائى ندارد !

مطالعه نمونه‌های زیر ، بخوبى نشان مى‌دهد که املاى آشفته و حساب نشده ، چسان مایه تضعیف معنا و موجب تیرگی خط مى‌گردد .

نقل از بوستان : *

کسی گفت پروانه را کایحقیر (کی° حقیر) : که ای° حقیر
برو دوستی درخور خویش گیر
(ص - ۱۲۰)

نه دینار داد آنسیه دل نه دانگ (آن سیهدل)
برآورد بسرباری* از طیره* بانگ (به سرباری)
(ص - ۸۳)

نخواهنده بر در دیگران (نخواهنده ای) : خواهنده نیستی
بشکرانه خواهنده* از در مران (به شکرانه)
(ص - ۷۱)

گلستان ما را طراوت گذشت
که گلدسته بندد چو پژمرده گشت

(که گل دسته بندد ، چو پژمرده گشت ؟)

(ص - ۲۲۵)

چه کم گردد ، ایصدر فرخنده پی (ای° صدر)
ز قدر رفیع بدرگاه حی* (به درگاه حی)
(ص - ۶)

* - مقصود نسخه‌ئی است از بوستان که با حواشی و به تصحیح امیر خیزی ، در سال ۱۳۱۲ ، در تبریز ، برای استفاده دانشاموزان تهیه و چاپ شده است .

* - کلمه «حی» مخفف (بدون تشدید) است : تا بتواند با کلمه « پی » قافیه باشد
* - بسر باری ، یعنی علاوه بر این
* - از طیره ، یعنی : بی جهت .
* - خواهنده ، یعنی : سائل ، گدا .

که فکرش بلیغست و رأیش بلند (بلیغ است - رایش)
(ص - ۱۵۶)

ز کف رفته بیچاره را لگام (بیچاره‌ئی)
نگویند کاهسته ران . ایغلام (ای ° غلام !)
(ص - ۱۲۱)

نه بر حکم شرع آبخوردن خطاست (آب خوردن)
و گر خون بفتوی بریزی ، رواست (به فتویٰ)
(ص - ۲۷)

بغرّید بر من که عقلت کجاست
چودانی و پرسی ، سئوال خطاست (دانی - سئالت)
(ص - ۳۷)

همینت بسند است اگر بشنوی (بسند است)
که گر خار کاری ، سمن ندروی (ند° روی)
(ص .. ۳۹)

جوانان شایسته بخت و ور (بختور)
ز گفتار پیران نییچند سر
(ص - ۶۵)

نه مستظهرست آن ، باعمال خویش (مستظهر است - به اعمال)
نه این را در توبه بسته است پیش
(ص - ۱۲۶)

گرفتم که خود هستی از عیب پاك
 تعنت مكن بر من عيب ناك (من - عيبناك)
 (ص - ۱۲۶)

چه آوردم از بصره دانسی عجب
 حدیثی که شیرین تر* است از رطب (شیرینتر)
 (ص - ۱۷۳)

بسبأ به دندان پیشین بمال (به سبأ به)
که نهیست در روزه بعد از زوال (نهی است)
 (ص - ۱۹۱)

شنید این سخن ده خدای قدیم (دهخدای)
 (ص - ۱۹۱)

معانیست* در زیر سطر سیاه (معانی است)
 چو در پرده معشوق و در میغ ماه
 (ص - ۲۰۳)

* - علامت صفت تفضیلی ، در همین نسخه ، در برخی صفحه‌ها درست املا شده
 است از جمله در صفحه ۱۸۹ (کسی گفت ، پنداشتم طبیعت است - که دزدی بسامانتر از
 غیبت است)

* - نظایر این فعل ، در برخی از صفحه‌ها درست املا شده است . از جمله در
 ص ۲۰۳ که نوشته است :

نقاب است هر سطر من زین کتیب فرو هشته بر عارض دلفریب

گنه کار و خود رای و شهوت پرست (گنه کار - شهوت پرست)
بغفلت شب و روز مخمور و مست (به غفلت)
 (ص - ۱۲۷)

نقل از گلستان : *

« هر مژرا گفتند : وزیران پدر را چه خطا دیدی که بند فرمودی ؟ گفت :
 خطائی معلوم نکردم ؛ ولیکن دیدم که مهابت من در دل ایشان بی کرانست ... »
 (بیکران است) (ص - ۳۱)

« توانگر فاسق ، کلوخ زران و دست و درویش صالح ، شاهد خاك آلود .
 این ، دلق موسیست مرقع . و آن ، ریش فرعون مرصع . »
 (زر اندود است - خاکالود - موسی است) (ص - ۲۲۸)

دانی چه گفت مرا ، آن بلبیل سحری ؟
 تو خود چه آدمیی کز عشق بیخبری
 (آدمی ای - بیخبر ای)
 (ص - ۸۶)

سؤال کردم و گفتم : جمال روی ترا
 چه شد که مورچه برگرد ماه جوشیدست
 (سؤال - ترا) (جوشیده است)
 (ص - ۱۵۲)

« باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا
 کشیده . »
 (بی حسابش)
 (ص - ۳)

* - مقصود نسخه‌ئی از گلستان است به تصحیح فروغی ، به خط جواد شریفی ،
 که به سال ۱۳۲۹ چاپ شده است.

« یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را بخواب چنان دید که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده ؛ مگر چشمان او که همچنان در چشم خانه همی گردید . »
(به خواب - چشمخانه)

(ص - ۲۰)

« نسل فساد اینان منقطع کردن اولیتر است »

(اولیتر است) (ص - ۲۵)

نقل از لیلی و مجنون نظامی *

من زین دو علاقه قوی دست
در کش مکش اوفتاده ، پیوست
(ص - ۱۸۴)

من بددل و راه بیم ناکست
چون راهنما تویی چه باکست
(تو ای - باک است ؟)
(ص - ۴)

و آنگه بطریق میل ناکی
گردد بطواف دیر خاکی
(به طواف)
(ص - ۲۲)

سگ را که تهی بود تهی گاه
نانی نرسد تهی در این راه
(تهی گاه)
(ص - ۲۴)

* - مقصود نسخه‌ئی از کتاب لیلی و مجنون نظامی است که با تصحیح و با حواشی وحید دستگردی ، به سال ۱۳۳۳ به سرمایه کتابفروشی ابن سینا چاپ شده است .

فهرست کَش نشاط اینباغ (فهرستکَش - این باغ)

برران سخن چنین کشد داغ

(ص - ۱۰۱)

بخشود بر آن غریب همسال

هم سال تهی نه بلکه هم حال (همسالِ تهی نه ؛ بلکه همحال)

(ص - ۱۰۶)

از طعمه تواند آدمی زیست

گر آدمی طعام تو چیست ؟ (آدمی ای)

(ص ۱۰۶)

گر تیغ روان کنی بدین سر ،

قربان خودم کنی بدین در ،

اسماعیلی ز خود بسنجم

اسماعیلیم اگر برنجم (اسماعیلی ام)

(ص - ۱۳۴)

وز ناخلفی که در زمانم (زمانه ام)

دیوانه خلق و دیو خانم (خانه ام)*

(ص - ۷۵)

از تلخ گواری نواله ام (تلخگواری - نواله م)

در نای گلو شکست ناله ام (ناله م)*

(ص - ۵۰)

* - در چنین موارد ، دو کلمه لفظاً مخفف می شود نه کتباً. «ام» در این دو مصرع فعل رابط است

* - در این دو مصراع ضمیر متصل (م -) مخفف گشته است .

ناکی دم اهل اهل دم کو (اهل؟ اهل دم کو؟)

همراه کجا و هم قدم کو (همقدم کو؟)

(ص - ۵۰)

نقل از دستور جامع زبان فارسی :

ایکه پیمان جمله بشکستی (ای° که)

ما ترا ییم تو کرا هستی (تورا - ایم - که را)

(ص - ۶۵۵)

نقل از حدیقه سنائی: *

سایه بانیست عقل بر در او (سایه بانی است)

خیلتاشیست جان ز لشکر او (خیلتاشی است)

(ص - ۱۴۷)

دل و جاننش نهفته شد حق جوی (حقجوی)

شد زبانش بحق «اناالحق» گوی (به حق)

(ص - ۱۶۱)

نه توئی تو زتست برکاری (توست)

تو کئی اندرین میان باری (که ای - اندر این)

هر کجا ذکر او بود، تو کئه ای (که ای؟)

جمله تسلیم کن بدو تو چه ای

* - مقصود نسخه‌ئی از حدیقه الحقیقه است، به تصحیح استاد مدرس رضوی که در سال ۱۳۳۸ چاپ شده است.

آن اوئی توکم ستیز بر اوی (آنِ او ای)

گرگریزی، ازو گریز دراوی (از او)

(ص - ۱۶۴)

با قبول تو، ای زعلت پاک (ای°)

چبود خوب وزشت مشتی خاک (چه بو د....؟)

(ص - ۱۵۰)

چون کلید نماز پاکسی تست (توست)

قفل آن دان که عیب ناکی تست (عیناکی توست)

نقل از کلیّات شمس تبریزی* :

چو دررسی تو بدان شه° که نام او نبرم،

به حق° شاهی آن شه° که شاه وار نگر (شاهوار)

(ص - ۴۲۵)

هله! ای° طالب سمو! بگداز از غمش چو مو

بگشراز با همو؛ که سلام علیکم (سلام° علیکم°)

هله! دیوانه لولیا! بعروسی ما بیا (به عروسی°)

لب چون قند، برگشا؛ که سلام علیکم (سلام° علیکم°)

(ص - ۸۴۶)

نقل از تاریخ بیهقی* :

« دیر، نامه را برملا بخواند. نامه° با بسیار نواخت و دل گرمی... »

* - مقصود، نسخه‌ئی است از دیوان کبر از انتشارات مؤسسه امیرکبیر.

* - مقصود، نسخه‌ئی است از تاریخ بیهقی که به تصحیح و کوشش دکتر غنی و دکتر

فیاض چاپ شده است.

بخط طاهر دبیر ، صاحب دیوان رسالت امیرمسعود . آراسته بتوقیع عالی
و چند سطر بخط امیرمسعود ، بحاجب بزرگ ، علی ، مخاطبه : « حاجب
فاضل برادر » . و نواختها از حد و درجه بگذشته ؛ بلکه چنانکه اکفا باکفا
نویسند . » (ص - ۷)

(نامه‌ئی - دلگرمی - به خط* - صاحب‌دیوان - به توقیع - به خط* -
به حاجب - حد* - اکفا به اکفا)

نقل از خسرو و شیرین نظامی* :

چنین گوید جهان‌دیده سخنگوی
که چونمیشد در آنصحرا جهانجوی ، (چون می‌شد - آن صحرا)
شکاری چونشکر میزد ز هر سو (چون شکر - می‌زد)
برآمد گرد شیرین از دگر سو
که با یاران جماش آن دل افروز (جماش - دلفروز)
بعزم صید بیرون آمد ، آن روز (به عزم)
(ص - ۱۱۵)

ز تاریکی در آنشب يك نشانبود (آن شب - نشان بود)
(ص - ۱۳۱)

مرا ، از لعل تو ، بوسی تمامست (تمام است)
حلالمكن که آن نیزم حرامست (حلالمكن - حرام است)
(ص - ۱۴۷)

* - مقصود ، نسخه‌ئی است از خسرو و شیرین که با حواشی و به تصحیح وحید
دستگردی ، در سال ۱۳۱۳ در تهران ، در مطبعه ارمنیان چاپ شده است .

دگر کز شه نشانها بود دیده

وزان سیمین بران لختی شنیده (وزآن - سیمینبران)

(ص-۱۱۲)

درینکردند ماهی عمر خود صرف (دراین کردند)

وزین حرفت نیفکندند یکحرف (وز این - يك حرف)

(ص-۱۲۴)

زمین، در مُشک پیمودن، بخروار

هوا، در غالیه سودن، صدف وار (صدفوار)

(ص-۱۳۱)

دگر ره دیو را در بند میداشت (می داشت)

فرشتش بر سر سوگند میداشت (فرشته ش - می داشت)

نقل از دیوان خاقانی* :

تب اینهمه تب خال پی آنم داد (تبخال - پی)

تا بر لب یار بوسه نتوانم داد (نتوانم)

(ص-۷۱۵)

عشق، بهین گوهریست. گوهر دل، کان او (گوهری است)

دل، عجمی صورتیست. عشق، زبان دان او (صورتی است - زبان دان)

(ص-۳۶۲)

* - مقصود، نسخه‌ئی است از دیوان خاقانی که به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی در سال ۱۳۳۸ چاپ شده است.

بیدل نه امی گر برخت ننگرمی (به رخت - ننگرمی)

گمره نه امی گر بدرت نگذرمی (به درت - نگذرمی)

غمخوار تو ام کاش ترا درخورمی* (تورا - درخور امی)

گر درخورمی* ترا چرا غم خورمی؟ (درخور امی - تورا،)

(ص - ۷۴۰)

آن بلبل همای فرزاغ فرق بین ('همایفر - زاغفرق)

کو خاص گلستان خواص بنان ماست

(ص - ۸۰)

من بتو ای زود سیر . تشنه دیرینه ام (به تو - زود سیر)

دشنه مکش هم چو صبح . تشنه مکش چون سراب (همچو)

(ص - ۴۶)

نقل از دیوان مسعود سعد* :

جهاندار شاهی که مانند او

ندید است یکچشم شاه جهان (ندیده است - یک چشم)

(ص - ۴۵۹)

توئی معدن ملك ، تا حشر پای (تو ای)

توئی منبع جود ، جاوید مان (تو ای)

(ص - ۴۵۹)

* - در این کلمه ، «در خور» صفت ، «ام» فعل و «-ی» پساوند است برای ساختن

فعل تمنا و شرط .

* - مقصود ، نسخه‌ئی است به تصحیح رشید یاسمی، از انتشارات مؤسسه بیروز

ای بزرگی* و فضل را ماوی (ماوی، مأوا)
 وی کریمی وجود را مسکن (کریمی* و جود)
 (ص - ۴۶۲)

شاد و غمگین گشته از خذلان من ، در پیش تو،
 دشمنان دو زبان و دوستان یک دله (یکدله)
 (ص - ۴۸۲)

نقل از کتاب خیام شناسی* :

هریک چندی یکی برآید که منم (هر یکچندی - من ام)
 بانعمت و با سیم وزرآید که منم (من ام) .
 چون کارک اونظام گیرد ، روزی
 ناگه اجل از کمین برآید که منم (من ام)
 (ص - ۳۵)

یک روز ز بند عالم آزاد نیم (نی ام)
یک دم زدن از وجود خود شاد نیم (دمزدن - نی ام)
 شاگردی روزگار کردم بسیار
 در کار جهان هنوز استاد نیم (نی ام)
 (ص - ۱۱۴)

* - مقصود، نسخه‌ئی است از کتاب خیام شناسی از مهدی فولادوند که به سال ۱۳۴۸ در تهران چاپ شده است .

نقل از مثنوی ، چاپ نسخه نیکلسون :

بعد از آن در زیر دارآور مرا
تا نخواهد يك شفاعت گر مرا (شفاعتگر)
(ص - ۲۲)

هر که او از هم زبانی شد جدا (همزبانی)
بی زبان شد گر چه دارد صد نوا (بیزبان)
(ص - ۴)

نقل از تاریخ بلعمی*:

بهرام گفت : «من شما را راست گوی می دانم ...» (راستگوی)
(ص ۹۳۷)

گفتند : « باید که که خواهش گر ما باشی ...» (خواهشگر)
(ص ۹۳۹)

«نخست بدانکه خدای ، عزوجل* ، مدت روزگار ، همت هزار سال
نهاد ...» (بدان که - مدت)
(ص ۲۵)

* - مقصود نسخه‌ئی است به تصحیح ملك الشعرابهار - که در سال ۱۳۴۱ در تهران چاپ شده است.

نشانه گذاری

نشانه گذاری ، ترجمه لغت «punctuation»* و از لغات جدید فارسی است . پیش از آن که اقسام نشانه های نگارش و موارد استعمال آنها گفته شود ، بهتر است از فواید آنها بحث شود .

نشانه گذاری در نوشته های قدیم متداول نبود . نخست بار ، اروپائیان ، آن را معمول داشتند . و بیش از صد سال است که به تأثیر مطبوعات اروپائی ، در فارسی نیز معمول گشته است .

در زندگی امروزی که سهولت و سرعت ، از لوازم هر کار است ، دیگر رسم الخطهای دشوار طرفدار ندارد . و اشخاص ، وقت و فرصت ندارند که چنین خطها را بنویسند یا بخوانند .

پژوهشگرانی که عمر خود را به تحقیق در متون قدیم و خطی ، مصروف

* - اصل این لغت لاتین است . در انگلیسی از این ریشه لغتهائی ساخته شده از جمله «punctual» ، به معنای «دقیق ، خوشقول» و «punctum» ، به معنای «نقطه» ، خال» و «punctuator» ، به معنای کسی که آئین نشانه گذاری را خوب بداند . در فرانسه ، لغت «punctuation» ، به معنای نشانه گذاری ، و لغت «punctué» ، به معنای متن نشانه گذاری شده ، آمده است . همچنین لغت «point» که در فرانسه و انگلیسی ، با املا ی یکسان ، تلفظ مختلف دارد ، از این ریشه است .

می‌دارند، بهتر متوجه می‌شوند که خواندن خطهای دشوار و متراکم، چقدر وقت می‌گیرد. به همین جهت است که اشخاص با ذوق، و قتیکه متنی را برای چاپ آماده می‌سازند، تدابیری برای تسهیل مطالعه اتخاذ می‌کنند. از جمله این که عبارات را به وسیله نشانه گذاری، تفکیک می‌کنند و مطالب را به «پاراگرافها» بخش می‌کنند؛ تا رغبت مردم به مطالعه آثار، بیشتر و زحمت قرائت متون، کمتر گردد.

در شیوه خطاطی قدیم و در چاپهای سابق، اصول زیبایی و نقاشی و شاید صرفه جوئی در مصرف کاغذ که نفیس و کمیاب بود، بیشتر رعایت می‌شد؛ اما امروزه که خواندن و نوشتن، عمومیت یافته است، آنچه می‌باید بیشتر رعایت شود، اصولی است که در عین حفظ زیبایی خط، به تسهیل مطالعه و تسریع قرائت یاری کند.

در خطاطی امروزی، شیوه‌ئی بیشتر اهمیت دارد که آموزش و یادگیری خواندن و نوشتن، هنر درست خواندن و درست نوشتن، فهم مناسبات دستوری، درک نکات معانی بیانی، شناخت نوع لغت و تشخیص نقش هر کلمه را در جمله، آسانتر و ساده‌تر کند.

امروزه، شرط اول خوبی هر خط و امتیاز هر چاپ، خوانا بودن آن است. همان طور که کلمه می‌باید خوانا باشد، جمله نیز می‌باید خوانا باشد؛ یعنی ارکان و اجزاء جمله چنان تفکیک شود و به شیوه‌ئی نگاشته گردد که چند گونه خوانده نشود و خواننده ناگزیر نگردد که برای تصحیح قرائت خود، وقت اضافی صرف کند.

روزگاری بود که خواندن خطهای دشوار و متراکم، هنر شمرده می‌شد و

تخصّص لازم داشت. و در مکتبخانه‌ها، یکی از فنون که معلّم به شاگرد می‌آموخت، خواندن طومارها و منشورهای بود که به دست خطاطان چیره‌دست، متراکم و شکسته و درعین حال زیبا و هنرمندانه، املا شده بود. البته، در ایّامی که تعداد باسوادان، اندک بود و در روزگاری که وقت، پُرارجی ساعات «عصرماشین» را نداشت، صرف وقت برای کسب هنرنیز محدودیتی نداشت.

روش تعلیمات قدیم که با انواع ریاضتها همراه بود، برای همان روزگاری مفید بود، زیرا موجب می‌شد که سرنوشت نوآموز، در همان اوایل ورود به مکتب، معین گردد. و در واقع، نوآموز، در بونّه آزمایش قرار می‌گرفت. یا، مشکلات تعلّم را با «جوّ راستاد» تحمّل می‌کرد و نایبغی از کار درمی‌آمد، با اشراف همنشین می‌شد، به دربارها راه می‌یافت، به وزارت می‌رسید. یا، از مکتب می‌گریخت و دنبال پیشه‌ئی دیگر می‌رفت.

امروزه با ترك شیوه متراکم نویسی و ترك صرفه جوئی در مصرف کاغذ، و اجرای نظم علمی در رسم الخط و نشانیدن نشانه‌های نگارش، در جای معین آنها، می‌توان هر نوع خط ناخوانا و فشرده و تیره را، روشن و گشاده و خوانا استنساخ و چاپ کرد.

نشانه‌های نگارش، نقشهای ساده و کوچکی است که چون نماینده صوت نیست، خوانده نمی‌شود؛ اما خواننده را به خواندن عبارات، با همان لحن که نویسنده اراده کرده، راهنمایی می‌کند. و موجب می‌شود که قرائت متن و فهم مطالب آن، برای خواننده و شنونده، آسانتر و دلنشینتر گردد.

آدمی، هنگام سخن گفتن، برای جان بخشیدن به کلام، به حرکات و اشارات گوناگون متوسّل می‌شود. مانند: حرکت دادن سر، بالا انداختن

شانه‌ها، جنبانیدن انگشت، درهم فشردن عضلات چهره، کشیده ادا کردن کلمه، کشیده گفتن قسمتی از جمله و غیره. همچنین، حالات درونی آدمی، به طور طبیعی، در شکل و قیافه وی اثر می‌گذارد که مفسر زبان حال وی می‌شود. مانند: سرخ شدن، توهم رفتن، رنگ باختن، به لکنت افتادن، برآشفتن، وارفتن، جاخوردن و غیره. اما، در نگارش، تا توضیحی داده نشود و «منظره سازی» نشود، حالات، در کلام منعکس نمی‌گردد؛ مگر به ابهام.

نشانه‌های نگارش، این فایده را دارد که بی‌هیچ شرح و توضیح، حالات روحی، مقاصد خاص و آهنگ سخن را معلوم می‌سازد، قدرت تخیل خواننده را تقویت می‌کند، او را به اندیشه و برای طرز قرائت، تکلیف معین می‌کند، همچنانکه علایم رانندگی، تکلیف راننده اتومبیل را روشن می‌سازد.

دیگر این که در سخن گفتن، معمولاً جمله‌های ساده و کوتاه و مجزاً به کار می‌رود؛ حال آنکه در نوشتن، احیاناً، جمله‌ها از سادگی به درمی‌آید. میان مبتدا و خبر، خصوصاً در شعر، فاصله می‌افتد و گاهی جمله‌های معترضه به میان می‌آید. در چنین موارد، نشانه‌گذاری بهترین و ساده‌ترین وسیله‌ای است که می‌تواند در رفع مشکل، مؤثر باشد و به خواننده امکان دهد که جمله‌های سخت و دراز را نیز، باسانی، بدون اشتباه و بی‌آنکه محتاج تکرار و تصحیح گردد، بخواند.

نقش نشانه‌گذاری، در تسهیل قرائت متون کهن، که به سعی پژوهشگران آماده چاپ می‌شود، به‌ترو بیشتر محسوس است؛ زیرا شیوه نگارش، به مرور زمان، تغییر می‌یابد و شیوه متروک، با شیوه متداول، تفاوت‌هایی پیدا می‌کند که خواننده، تا از سیر تحول زبان و تطور رسم الخط کاملاً با خبر نباشد،

بعید است که بتواند يك متن کهن را درست و آسان قرائت کند ، یا در همان برخورد اول ، آن را درست بخواند .

جایگزین کردن نشانه‌های نگارش در متون کهن ، فرصت مناسبی به خواننده می‌دهد تا عبارات آن را با زبان و انشای معاصر مقایسه کند . و در شناخت اصطلاحات ، هشیار باشد . و آنچه را درك نمی‌کند ، از اهل فن پرسد . نه آنکه غلط بخواند و درست پندارد !

در برخی از متون کهن ، اسم خاص فراوان آمده است . اسم‌هایی که فراموش گشته یا همه کس آنها را نمی‌شناسد . اینگونه متون ، اگر دقیقاً نشانه گذاری شود و اسم‌های خاص به طریق درشت نوشتن یا نهادن داخل علامت خاص ، مشخص گردد ، از بسیاری از اشتباهات پیشگیری می‌شود .

می‌دانیم که در رسم الخط فارسی دری ، از دیرباز عادت بر این بوده که کلمات را بر هم نویسند و میان دو کلمه مستقل فاصله ندهند . این شیوه بد ، شاید از همان زمان متداول شده که فارسی ، به طریق نقل حروفی ، با الفبای کوفی نگاشته شده و در آن از شیوه رسم الخط عربی تقلید شده است ؛ در حالیکه این تقلید ، روا نبوده و کلمات فارسی نمی‌بایست با عربی سنجیده می‌شد ؛ زیرا لغات عربی اوزان خاص دارد که خود مبین تمامیت آنهاست . و انگهی ، وجود « ا » در آغاز اسم معرفه یا وجود تنوین و اعراب ، در پای کلمه ، خود به خود ، نمایشگر سرونه کلمه است . و از این روست که بی‌فاصله نگاشتن کلمات عربی ، اشکالی در قرائت ایجاد نمی‌کند ؛ ولی فارسی چنین وضعی ندارد .

خطنویسان پیش از اسلام ایران ، در املاي کتب دینی به خط « دین دبیری » ، میان واژه‌های مستقل ، فاصله خطی می‌دادند . افزون بر این ، برای تفکیک هر واژه از واژه دیگر ، يك نقطه و برای نمایش ختم هر جمله کامل ، سه نقطه ،

وصفت استفهامی نیز، غالباً، از سر جمله حذف می شود. بنابراین، جز با هوش سرشار یا با تمرین بسیار، نمی توان جمله استفهامی فارسی را، خصوصاً در متون کهن، در نخستین برخورد، استفهامی خواند.

در مکتبخانه های سابق، به شاگرد می آموختند که برای قرائت درست و روان، متن را چنان بخواند که پیوسته چشم پیشتر از زبان کار کند؛ یعنی وقتی آغاز جمله را دارد بر زبان می راند، پای جمله را دیده و سنجیده باشد؛ تا غلط نخواند و به تصحیح قرائت خود، نیازمند نگردد و به کمسوادى منسوب نشود!

انجام اینگونه تمرینها، گرچه نیکوست؛ ولی برای همه کس، در روزگاری که همه باید با سواد شوند، آسان نیست. بهترین و ساده ترین وسیله که سنجیدن سروتة کلمه و پائیدن درستی قرائت را آسان می گرداند، همان نشانه گذاری است؛ یعنی «خوانا نگاشتن جمله ها».

درست است که در اروپا نیز، برخی از نویسندگان، نشانه های نگارش را به کار نمی برند، یا در آن از نظم معینی پیروی نمی کنند، یا سلیقه شخصی را در آن دخالت می دهند. و درست است که در ایران هم، بیشتر نویسندگان، به نشانه گذاری عادت یا اعتقاد ندارند؛ ولی به جهت مزایا و فوایدی که این شکلهای كوچك و ظریف با خود دارد، بهتر است هر کس به استعمال آنها توجه کند و با آنها خو بگیرد.

عادت کردن به نشانه گذاری، کار دشواری نیست. و اگر دانشاموز، از آغاز تحصیل، نشانه های نگارش را، در کتابهای درسی خویش ببیند، و معنای آنها را از آموزگار بیاموزد، و در املا به نهادن آنها ملزم گردد، در اندک زمان، با آنها خومی گیرد (همچنانکه به الفبا خو می گیرد) و نگاشتن بموقع

آنها، برایش يك عمل انعكاسی می‌شود .
امروزه ، در اغلب کشورهای پیش - افتاده ، دردانشگاهها، خصوصاً در رشته منشیگری و روزنامه نگاری، فراگرفتن نشانه گذاری وپاراگرافبندی ، از مواد درسی است واز آنها امتحان می‌شود .
از شرحی که معروض گشت ، شاید لزوم و فواید نشانه گذاری معلوم گشته باشد .

اینك، در پایان این گفتار، به تذکر^۲ دونکته نیزمبادرت می‌شود:
یکی - این که نهادن زیر و زبَر و پیش و جزم ، هم از رموز خوانا نگاشتن خط^۳ فارسی است ؛ البتّه نه درهمه جا، بلکه درمواقع حسّاس ودر آنجا که بیم تحریف هست !

دیگری - این که نهادن «همزه» ، «تشدید» و «مدّ» ؛ نیز از لوازم خوانا نگاشتن خط^۴ فارسی است ونباید از آنها غفلت شود .

در زیر، نمونه های املائی، يك بار، راسته وبدون نشانه گذاری ويك بار، در پاراگرافها، با نشانه گذاری وحرکات وضوابط لازم ، از نظرخواننده محترم می‌گذرد. باتوجه به هردونمونه ، خواهند دید که چگونه رعایت کامل مقررات املا و نشانیدن چند نشانه ظریف ، روانی ودرستی قرائت را تأمین وفهم مطلب را تسریع می‌کند* :

اوستا مرکّب است از پنج کتاب یا جزو اول یسنا که مهمترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یاها می‌باشد پنج گاتها جزء آنست دوم ویسپرد مجموعه ایست از ملحقّات یسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده

* - این آزمایش، مکرر، در کلاسهای درس ، به وسیله نگارنده انجام و آزمایش شده است.

است و آن مشتملست بر ۲۴ فصل یا کرده سوم و نندیداد که مطالب عمده آن راجع به قوانین مذهبی است هر يك از ۲۲ فصل آنرا يك فرگرد گویند چهارم یشت که موضوع این کتابست از آن مفصلتر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستا یا خرده اوستا که از برای نماز و ادعیه و اوقات روز و ایام متبر که سال و اعیاد مذهبی و غیره ترتیب داده شده است .

(کتاب یشتها)

• • •

«آوِستا» ، مرکب است از پنج کتاب یا «جزو» :
 اوّل - «یسنا» که مهمترین قسمت کتاب مقدّس است و دارای ۷۲ فصل یا «ها» ، می باشد. پنج «گانه» ، جزو آن است .
 دوم - «ویسپرَد» که مجموعه‌ئی است از ملحقات «یسنا» که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است. و آن، مشتمل است بر ۲۴ فصل یا «کرده» .
 سوم - «وَنَدیداد» که مطالب عمده آن ، راجع به قوانین مذهبی است. هر يك از ۲۲ فصل آن را يك «فرگرد» گویند .
 چهارم - «یشت» که موضوع این کتاب است . از آن ، مفصلتر صحبت خواهیم داشت .

پنجم - «خورده آوِستا» یا «خرده آوِستا» که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبر که سال و اعیاد مذهبی و غیره، ترتیب داده شده است. مثال دیگر :

دل چو بدید روی تو چون نظرش بجان بود

جان زلبت چو می کشد خیره و لب گزان بود

(دیوان کبیر)

دل، چو بدید روی تو، چون نظرش به جان بُوَد؟
جان، زلبت چو می کشد، خیره و لبگزان بُوَد

مثال دیگر :

« علی بن الراهبه طیب متقی عباسی بوده بسیار کبیرالقدر و متقی وی را
بغایت مکرم و محترم میداشت »

(ترجمه تاریخ الحکماء قفطی)

« علی بن الراهبه ، طیب «متقی عباسی» بوده . بسیار کبیرالقدر . و
«متقی» ، وی را ، بغایت مکرم و محترم می داشت.»

توضیح : در مثال بالا، ملاحظه می کنید که نهادن اسم خاص، میان « ، »
چگونه از مشتبه شدن آن با صفت، پیشگیری کرده است .

مثال دیگر :

« ابوالحسن ابن الفرات محسن بن علی بن محمد از وزرای مقتدر عباسی
بود . » (ترجمه تاریخ الحکماء قفطی)

« ابوالحسن، ابن الفرات ، محسن بن علی بن محمد، از وزرای «مقتدر
عباسی» بود . »

مثال دیگر :

من بجان دوست پیمان کرده ام	نشکنم تاجان بود پیمان دوست
من چنینم یارگوئی چون بود	آن خود دانم ندانم آن دوست
	(فرخی)

من ، به جان دوست ، پیمان کرده ام
نشکنم تاجان بُوَد ، پیمان دوست

من، چنين ام . يار، گوئي چون بُوَد
آنِ خود دانم . ندانم آنِ دوست
مثال ديگر:

« ودر اين باب استاد مثالي نسخت کرد و نبشته آمد و بتوقيع موکدگشت
ووي نماز ديگر اين روز برفت و ديگر روز اين نامه وزير رسيد »
(تاريخ بيهقي - ص ۵۴۷)
« ودر اين باب ، استاد مثالي نسخت کرد . و نبشته آمد . و به توقيع ،
مؤکدگشت . و وي ، نمازِ ديگرِ اين روز، برفت . و ديگر روزِ اين، نامه
وزير رسيد . »

پاراگراف

پاراگراف* ، يك اصطلاح نگارش اروپائي است كه اگر بخواهيم
مفهوم آن را روشن سازيم ، بايد بگوئيم :
« پاراگراف ، يعنى : بند بند کردن گفتار ، در نوشته ها . »
هر پاراگراف ، قسمتي از مطالب يك مبحث است كه در چند سطر يا
بيشتر ، نوشته مي شود ؛ به طوري كه ابتدای آن ، در سطر ، قرار گيرد .

* - لغت پاراگراف، از ریشه لاتینی « paragraphos » ، درفرانسه با اسلای
paragraphe و درانگلیسی با همین اسلا ، باحذف حرف آخر ، به کاررفته . ودر دوره
ادبی معاصر، مانند بسیاری از اصطلاحات ادبی اروپائی، وارد زبان فارسی شده وبتداول
گشته است.

پاراگراف، ممکن است بسیار کوتاه باشد و از يك سطر تجاوز نکند. و ممکن است بلند باشد و يك صفحه را پر سازد.

هر مبحث نوشته شده، از مطالب متعدد تشکیل می شود که گرچه دنباله هم است، اما هر مطلب، خود بحثی را شامل است که می تواند در قسمتی مشخص نگاشته شود.

در نوشته ها، به منظور مجزا کردن مطالب، قسمت ها را به سر سطر می برند؛ تا خواننده با دیدن پایان قسمتی از مطلب، درنگی نماید و فکر خود را متمرکز کند و دنباله مبحث را در بند بعدی بخواند.

هرگاه مطلب جدید، با مطلب قبلی، تفاوت کلی داشته باشد، دیگر نمی توان با رفتن به سر سطر، توجه خواننده را به دریافت مطلب جدید جلب کرد و نمی توان به همین سادگی موجب تمرکز فکری گردید؛ بلکه می باید مطلب جدید را با ذکر عنوان آن، به سر صفحه بعدی برد؛ یعنی در فصلی جداگانه نوشت؛ تا خواننده با دیدن عنوان فصل که معمولاً درشت نوشته می شود، برای دریافت مطلب جدید، آمادگی ذهنی پیدا کند. و به همین جهت است که مطالب کتابها را در گفتارها و فصلها، پخش می کنند.

در پاراگراف بندی، برای رفتن به سر سطر، شیوه های مختلف پیدا شده است:

یکی آن که نخستین سطر پاراگراف را، به اندازه يك سانتیمتر، خارج از ردیف عمودی سطرها می نویسند. و در واقع، سر سطر را از حاشیه شروع می کنند.

دوم آن که پاراگراف را از همان ردیف عمودی سطرهای دیگر آغاز می کنند. و به تمام معنا، «سر سطر» می روند.

سوم آن‌که پاراگراف را از يك سانتیمتر به داخل ردیف عمودی سطرها آغاز می‌کنند. و این شیوه ، زیباتر است و بیشتر متداول است.

باید در نظر داشت که پاراگراف‌بندی ، کاری است علمی و دقیق ، هرگز نباید مطلب را بی‌سبب به سرسطر برسد . این اهمال ، رشته تفکر خواننده را می‌گسلد . و درك مطلب را دشوار می‌سازد .

بهترین موقع ، برای گشودن پاراگراف جدید ، آنجاست که مطلبی را گفته و خواسته باشیم ، پس از يك نفس تازه کردن کافی ، مطلبی دیگر را در همان زمینه و در دنباله همان مطلب ، بگوئیم .

شکلها و نامهای نشانه‌های نگارش

مهمترین نشانه‌های نگارش که در املاي فارسي هم متداول است، از این قرار است :

شکل	نام، به انگلیسی	نام، به فرانسه	نام، به فارسی
.	period, full stop	point	نقطه
، ،	comma	virgule	مکث یا سرکج
؛ ؛	semi colon	point - virgule	نقطه - مکث
:	colon	deux - points	دو نقطه
-	dash	tiret	خط "فاصل"، تیره
—	hyphen	trait d' union	خط "پیوند"
؟ ؟	interrogation point « mark question «	point d'interrogation	نشانه پرسش علامت سؤال
!	exclamation point « mark	point d' exclamation	علامت تعجب یا خط - نقطه

شکل	نام، به انگلیسی	نام، به فرانسه	نام، به فارسی
()	parentheses' curves' round brachets	parenthèses	پارانتز یا دوهلال
[]	brachets, square brachets	crochets	کروش یا دونیش
}	brace	accolade	اکلاد
« »	quotation marks	guillemets	گیومه ، یا نشانه نقل قول
“ ”	inverted commas, narration marks, points for indi - rected speech		
....	ellipsis, leaders, the dots,	points de suspen - sion	چند نقطه یا نقاط تعلیق
—	line	ligne	خط "ممتد"
*	asterisk	astéisque	ستاره
**	reference points	«	دو ستاره
***	stars	«	سه ستاره
«	ditto	idem	ایضاً

البته، نشانه‌های نگارش، به آنچه مرقوم شد، ختم نمی‌شود. تعداد آنها از ۳۰ می‌گذرد. ولی، برخی از آنها در فارسی مورد استعمال نیافته یا متداول نشده است. اهم^۱ نشانه‌هایی که دراملای اروپائی به آنها برمی‌خوریم، از این قرار است:

۱- اکسان (accent)

اکسانها، علاماتی است که روی حروف آواز (voyelles) نهاده می‌شود؛ تا جهت و اندازه کشش آنها را معین کند. دراملای فرانسه، سه نوع اکسان به کار می‌رود:

اول - اکسانت اگو (accent aigu) به معنای « اکسان تند ». این اکسان، خط^۲ مایل کوتاهی است که از راست به چپ، روی حرف آواز نهاده می‌شود. مثال:

modéré - féodal - pénétrer - année - génie

دوم - اکسان گراو (accent grave) به معنای « اکسان سنگین ». این اکسان نیز خط^۳ مایل کوتاهی است که از چپ به راست، روی حرف آواز نهاده می‌شود. مثال:

à - à un mois de là - le père - la mère

سوم - اکسان سیرکُنْفلیکْس (accent circonflexe) به معنای « اکسان کشیده ». این اکسان همانند علامت مد^۴ است و کشش حرف آواز را دو برابر می‌کند. مثال:

l' âge - la fête - la bûche - côté - être

۲- کَرت (caret)

این علامت که به شکل هشت (۸) است، زیر سطر نهاده می‌شود و معلوم

می‌دارد که قسمتی از مطلب ، از قلم افتاده است .

۳- دیه‌ره‌سیس (diarexis)

این علامت ، به شکل دو نقطهٔ پهلوی هم است و در مواقعی که دو حرف آواز دنبال هم قرار می‌گیرد و هر دو می‌باید تلفظ شود ، روی حرف دوم نهاده می‌شود ؛ تا راهنمای تلفظ درست باشد .

مثال :

zoölogy	که تلفظ می‌شود :	زو - ئو - لو - جی
coöperation	« « :	کو - ئو - پ - ر - ی - شن
Caraïte	« « :	کا - را - ئیت
maïs	« « :	ما - ئیس

۴- اپوستروف (apostrophe)

این علامت که در انگلیسی «اپوسترافی» نامیده می‌شود ، نشانهٔ حذف حروف در کلمات متوالی و راهنمای «وصل» است . نهادن اپوستروف ، در املاي انگلیسی ، موارد متعدّد دارد که برای دانستن همهٔ آن ، می‌باید به کتابهای مفصل گرامر ، مراجعه شود . اینک چند نمونه از موارد استعمال اپوستروف در املاي انگلیسی :

املاي کامل

i have
do not
can not
of clock

املاي با اپوستروف

i' ve
don't
can't
o'clock

املای کامل

املای با اپوستروف

even

e'en

i am

I' m

you are

you're

he is

he's

who had

who'd

He ok'd. =

موافقت کرد - گفت: o k

They ah'd and oh'd. =

ایشان، «آه و او» راه انداختند.

در املای فرانسه، استعمال اپوستروف، وضع جدّیتری دارد، چنانکه
برخی از عبارات یا جملات، جز با اپوستروف نگاشته نمی شود.

مثال:

صورت محذوف متداول

صورت اصلی غیرمتداول

s'il

si il

c'est

ce est

j' aime

je aime

qu' est - ce que c' est . (que est ce que ce est.)

ه- لیه زون (liaison)

این علامت، خطّ منحنی کوچکی است که در زیرسطر، وسط دو کلمه
نهاده می شود. علامت لیه زون، خاص املای فرانسه و نشانه «وصل» است و در
مراحل اوّل زبانآموزی، به کار می رود. مثال:

les hommes - vous êtes - c' est - à - dire

۶- سدیل (cédille)

این علامت کوچک، گاهی در زیر حرف «C» نهاده می شود، و معلوم

می‌دارد که صدای آن ، برابر صدای « S » است نه « K » .

مثال :

Français – garçon

۷- اوبه لوس (obélisque , obelus)

این علامت ، گاهی به شکل « ـبـ » رگاهی به شکل « + » ، روی کلمه نهاده می‌شود و مفهومش این است :
« این کلمه مجعول است. برای دیدن صورت صحیح آن ، به ذیل صفحه مراجعه کنید. »

انواع نشانه‌های نگارش

نشانه‌های نگارش، از لحاظ فواید و مفاهیم ادبی ، بر چهار دسته تقسیم می‌شود :

دسته اول - نشانه‌های مربوط به دستور زبان (grammatical points) مانند :

نقطه ، نشانه مکث ، مکث - نقطه ، خط فاصل .

دسته دوم - نشانه‌های مربوط به معانی بیان (ritorical points) ، مانند :
نشانه پرسش - نشانه تعجب - نشانه نقل قول - پارانتز .

دسته سوم - نشانه‌های لفظی (etymological points) ، مانند :
اکسان - سدیل - اپوستروف - دیهره‌سیس (در فارسی متداول نشده است) .

دسته چهارم - نشانه‌های توجه و مراجعه (points for reference) ،
مانند :

ستاره - چند نقطه - اوبه لوس - کَارِت (دو نشانه اخیر، هنوز در
فارسی متداول نشده است) .

نقطه و موارد استعمال آن

نقطه، نشانه درنگ کامل است و جمله‌های کامل را از همدیگر تفکیک
می‌کند. موارد استعمال نقطه، از این قرار است:

۱- نقطه، پس از هر جمله کامل و مستقل^۱، اعم^۲ از خبری، انشائی و
امری، نهاده می‌شود؛ مگر اینکه فعل، به قرینه یا به طور مجاز، حذف شده و
جمله به وسیله کلمه عطف (و)، به جمله بعدی معطوف گردیده باشد.
مثال :

« سه روز به اول فروردین مانده بود . روز قبل، آخرین قسمت دروس ما
امتحان شده و از این کار پرزحمت که برای شاگرد مدرسه متعصب و شرافتمند،
بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودم . »

توضیح: در مثال بالا، بعد از دو فعل خبری «امتحان شده» و «است» نقطه
نهاده نشده؛ زیرا در اولی، فعل، به قرینه حذف شده و علاوه بر آن، کلمه «و»
جمله را به جمله بعدی معطوف کرده است. و در دومی هم جمله هنوز کامل نیست
و بقیه دارد.

۲- بعد از کلمه یا عبارتی که نماینده جمله کامل باشد؛ به شرطی که

استفهامی یا تعجبی نباشد؛ زیرا در این موارد، به نشانه‌های خاص خود نیاز دارد. مثال:

معلم گفت: شما قدری در ادبیات ضعیف‌اید. این را قبول دارید؟

شاگرد گفت: بلی، استاد.

— لطفاً از صفحه اول تا صفحه پانزدهم کتاب را به دقت مطالعه کنید.
و در جلسه آینده، اشکالات خود را بپرسید.

— چشم.

— در صفحه شانزدهم، دستور چند تمرین، داده شده. آنها را تمرین کنید.

— بسیار خوب.

— آیا موافق اید که ساعات درس شما را اضافه کنم؟

— البته. با کمال میل.

توضیح: در مثال بالا، چون هریک از پاسخهای کوتاه شاگرد، نماینده جمله‌ئی است، مانند يك جمله، نقطه گرفته است. مثلاً دو کلمه «بلی، استا.» به جای این جمله است: «بلی، استاد! قبول دارم که در ادبیات قدری ضعیف‌ام.»

۳- در نقل قول، پس از جمله‌های منقول؛ اگر انشائی، خبری یا امری باشد، نقطه نهاده می‌شود. مثال:

امروز، هواشناسی، اعلام کرد:

« فردا، هوای تهران، چند درجه خنک‌تر خواهد شد.

مثال دیگر:

استاد فرمود:

« هر دانشجو می‌باید يك مقاله تحقیقی مربوط به درس بنویسد. »

مثال دیگر:

پدر به پسر گفت:

«من دیگر باتو کاری ندارم. برو و هرچه می‌خواهی، بکن.»

۴- پس از کلماتی که برای ختم مطلب و کوتاه کردن سخن، به کار می‌رود، نقطه نهاده می‌شود؛ زیرا این کلمات نماینده جمله است. متداولترین کلمات پایان سخن، عبارت است از:

وبس - وغیره - والسلام - همین - به همچنین - کذا* - الخ* - تمام - تمت* - وقس علیٰ هذا*

مثال از منشآت قائم مقام:

وَلَسْتَ بِسَيْفٍ لِّلْمُلُوكِ وَانَّمَا

حَسَاؤُكَ صَيْفٌ وَ الْمُلُوكُ ثُلُوجٌ *

همچو آدمها مستحق التقات اند که این طور حرف توانند زد؛ نه آنها که فرّاش را فرّاج می‌نویسند و سطرها را کجواج. والسلام.

(نامه ۲۶)

۵- پس از کلمات و حروف اختصاری در نامهای خاص و نام سازمانها.

مثال:

دکتر م. ت. یزدانی (دکتر محمدتقی یزدانی)

* - کذا، عربی است. یعنی: به همین ترتیب. الخ، مخفف عبارت «الی آخره» است. تمت، فعل عربی است. یعنی: تمام شد. وقس علیٰ هذا، یعنی: همین طور بستیج.
* - ترجمه: تو، سیف الملوك نیستی؛ بلکه شمشیر تو تابستانی است که پادشاهان در برابرش مانند برف اند.

مثال دیگر:

ج. اف. کندی (جان فیتزجرالد کندی)

John Fitzgerald Kennedy

مثال دیگر:

کمیته سر. حا. (کمیته سرپرستی حاجیان)

مثال دیگر:

بی. بی. سی. یا B. B. C. (مؤسسه سخنپراکنی بریتانیا)

British Broadcasting Corporation

مثال دیگر:

یا O. N. P. E. (انجمن ملی حمایت کودکان)

Organisation Nationale Pour la Protection de l'Enfance

۶- پس از حروف اختصاری نام سالها. مثال:

ه. ق. (سال هجری قمری)

م. (سال میلادی)

ق. م. (قبل از میلاد مسیح)

ه. ش. (سال هجری شمسی)

۷- پس از کلمات و اصطلاحات اختصاری اروپائی، از کلمات پُستی

یا علمی که در نامه نگاری و نگارش فارسی نیز به کار می رود.

مثال:

Snt. = Station St. = Street

U. S. A. = United States of America

ایالات متحد آمریکا

C. C. = cubic centimetre = سانتیمتر مکعب

Gm. = gramme = گرم

A. M. = avant - midi = قبل از ظهر

P. M. = après - midi = بعد از ظهر

۸- پس از علایم اختصاری اروپائی ، برای عناوین اشخاص که ممکن است در نامه نگاری و نگارش فارسی نیز به کار رود.

مثال از انگلیسی:

Dr. = **Doctor.** = دکتر

D. M. = **Doctor of Medicine.** = دکتر در طب

D. L. = **Doctor of Letters.** = دکتر در ادبیات

Mr. = **Mister.** = آقا

Mrs. = **Mistress.** , **Misses** = بانو

مثال از فرانسه

Mme. = **Madame.** = بانو

M. = **Monsieur.** = آقا

Mlle. = **Mademoiselle.** = دوشیزه

۹- در پایان نشانیها و عنوانهای کامل پستی. مثال :

مدرسه عالی دختران ایران - ونک - تهران .

مثال دیگر:

صندوق پستی ۵۰۵ - تهران .

۱۰- در پایان متن تلگرام. مثال :

برادرگرامی لطفاً سلامت خود اطلاع دهید متشکرم.

یادآوری - در برخی موارد ، با همه شباهتی که به موارد مذکور دارد ، نقطه نهاده نمی‌شود. این موارد ، از این قرار است:

۱- در شعر مقفّا و موزون فارسی ، در پای مصراعها و بیتها که پایان جمله نیز باشد ؛ زیرا قافیه و وزن ، خود می‌تواند نمایشگر پایان جمله باشد .
مثال :

جوانی 'چنین گفت روزی به پیری :
که چون است با پیریت زندگانی ؟
بگفت : اندر این نامه ، حرفی است مبهم
که معنیش ؛ جز وقت پیری ندانی
تو به ° کز توانائی خویش گوئی
چه می‌پرسی از دوره نا-وانی ؟
جوانی نکودار ؛ کین مرغ زیبا ،
نماند در این خانه استخوانی
متاعی که من رایگان دادم از کف ،
تو ، گر می‌توانی ، مده رایگانی
(پروین)

۲- میان حروف کلمات اختصاری ، از نام سازمانهایی که جنبه جهانی یا نظامی دارد ، امروزه ، نقطه نهاده نمی‌شود. مثال :

UNO = United Nations Organization.

سازمان ملل متحد*

* - برخی از اهل فن املا ، عقیده دارند که هرگاه حروف اختصاری چند کلمه ، جمعاً ، لفظی بسازد که بتواند مانند يك کلمه تلفظ شود ، میان حروف متشکل آن ، نقطه نباید نهاد ؛ خواه يك سازمان جهانی یا نظامی باشد ، خواه نباشد .

مثال دیگر :

ILO = International Labour Organization.

سازمان بین‌المللی کار .

کلمه اختصاری آن به فارسی «ایلو» است.

مثال دیگر :

IMCO = Intergovernment Marine Consulting organization.

سازمان مشورتی دریانوردی بین‌حکومتی

کلمه اختصاری این سازمان ، در فارسی ، «ایمکو» است.

مثال دیگر :

WMO = World Meteorological Organization.

سازمان هواشناسی جهانی.

کلمه اختصاری آن، در فارسی ، «ومو» است.

مثال دیگر :

WHO = World Health Organization.

سازمان جهانی بهداشت .

کلمه اختصاری آن، به فارسی ، «هو» است .

مثال دیگر :

UNESCO = United Nations Educational Scientific and Cultural Organization

سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد.

کلمه اختصاری آن، به فارسی ، «یونسکو» است.

مثال دیگر:

USAF = United States Air Force

نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا

۳- پس از علایم اختصاری شیمی نیز نقطه نهاده نمی شود. مثال:

P =	فسفور	C =	کربن
I =	ید	O =	اکسیژن
Na =	سدیم	S =	گوگرد
Fe =	آهن	CH₂OH =	الکل

۴- کلمه عطف «و» ، در جمله های کوتاه متوالی ، می تواند جای نقطه را بگیرد. مثال :

در این بهار، هرروز، هوا ابری می شود و می بارد و طوفان می شود و رعد برق می زند و باز هوا صاف می شود .

۵- بعد از حروف لاتین که نام آنها ، به رای بعضی از اشیاء ، صفت شده است . مثال :

U - T - I

چنانکه در جمله های زیر، می بینید :

برای این قسمت از ساختمان ، تیر آهن I ، به کار می رود.

کارگر، ایوان را با جاروب T ، رفت .

برای این آزمایش ، به مغناطیس U احتیاج داریم.

نشانه مکث و موارد استعمال آن

نشانه مکث ، برای يك درنگ کوتاه است . این نشانه ، بیشتر از دیگر نشانه‌های نگارش به کار می‌رود. و گاهی می‌تواند جای کلمه «و» را در عطف کلمات، بگیرد.

شکل و وضع این نشانه. در املاي فارسی، نسبت به خط "اروپائی، وارونه است. این نشانه، اجزاء جمله را از هم تفکیک می‌کند. برخی از مستملیان معتقداند که در نهادن آن، افراط نباید کرد.

نهادن نشانه مکث ، گاهی واجب است. و آن ، وقتی است که برای پیشگیری از تحریف به کار رود و مانع تغییر معنا شود. با در نظر گرفتن آنچه که مذکور شد، موارد استعمال این نشانه، از این قرار است:

۱- برای جدا کردن کلمات ، عبارات و جمله‌هایی که در شرایط مساوی دستوری واقع است. مانند:

« تقوا، درستی، خدمت به نوع و صحت عمل شعار ماست. »

توضیح: در مثال بالا، قسمت‌های جدا شده، همه از لحاظ ترکیب، مسند^۱ الیه است. و در قسمت آخر، کلمه عطف «و»، جای نشانه مکث را گرفته است.

مثال دیگر:

« از بازارچه محل، سبزی، گوشت، میوه و پنیر خریدم. »

مثال دیگر:

«نامخواهران من، منیژه، پروین و آزاده است و نام برادرانم، جهانگیر،
منوچهر، جهانسوز و شهریار است.»

مثال دیگر:

«اوّل صبح از خراب برخاسته، وضو گرفته، به نماز ایستادم.»
۲- برای جدا کردن ارکان و اجزاء مختلف جمله (فاعل، مسند، الیه،
قید، مفعول، متمم).
مثال:

«مادر بزرگم، دیروز، ساعت هفت بامداد، با هواپیما، همراه پدرم،
از فرودگاه مهرآباد، به قصد زیارت، به مشهد مقدّس مسافرت کرد.»
۳- برای جدا کردن جمله معترضه از جمله اصلی. مثال:
«خواهرم، با آنکه به او سفارش کرده بودم، به دیدن آن نمایشگاه
نرفت.»

یادآوری - جمله‌هایی که مفهوم دعا، نفرین، احترام و تعظیم دارد،
معترضه محسوب می‌شود. مثال:

«حضرت علی، عَلَیْهِ السَّلَام، پسر عمّ و داماد رسول اکرم، صَلَّی اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ، بود.»
مثال دیگر:

«گفت: آنچنان که تو گفתי، طایفه‌ئی حسد بردند و به خیانت منسوب
کردند و مَلِک، دَامَ مَلِکُهُ، در کشف حقیقت آن، استقصا نفرمود.»
(گلستان)

یکی پادشه - زاده ، در گنجه بود
که ، دور از تو ، ناپاک و سر پنجه بود
(بوستان)

مشتاقی و مهجوری ، دور از تو ، چنانم کرد
کز دست بخواهد شد . پایان شکیبائی
(سعدی)

« شبی ، در خدمت پدر ، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ، نشسته بودم و همه شب دیده
بر هم نیسته. »

(گلستان)

چشم بداندیش ، که برکنده باد ،
عیب نماید هنرش در نظر
ور هنری داری و هفتاد عیب ،
دوست نبیند ؛ بجز آن يك هنر
(گلستان)

۴- برای جدا کردن جمله‌ئی که «عطف بیان» یا «بَدَل تفضیلی» باشد.
مثال :

« نسرین ، خواهر بزرگتر من ، سال گذشته ، دوره دانشکده را به پایان
رسانید. »

مثال دیگر :

صبر و ظفر ، هردو ، دوستان قدیم اند
بر اثر صبر ، نوبت ظفر آید
(حافظ)

مثال دیگر:

« این تابلو ، تصویری است خیالی ، از رودکی ، پدر شعر ایران . »

مثال دیگر:

« میرزا بزرگ قائم مقام ، وزیر دربار محمد شاه قاجار ، از ادبای بنام ایران است . »

هـ- پس از کلمات : آری ، بلی ، نه ، نی ، نخیر... مثال :

آری ، آری ، جان فدای موی اوست

چشم هر صاحب‌دلی بر سوی اوست
(خسرو)

بلی ، هر چه خواهد رسیدن به مردم ،

بر آن دل دهد هر زمانی گواهی
(فرخی)

من ، مدحت او چونکه همی مختصر آرم

آری ، چوسخن نیک بوّد مختصر آید
(فرخی)

نی ، نی ، که چو «نعمان» بین ؛ پیل - افکن شاهان را

پیلان شب و روزش ، کُشته به پی دو ران
(خاقانی)

نه ، به یکبار شاید در احسان بستن

صافی ار می ندهی ، کم‌زیکی جرعه درد؟
(دیوان کبیر)

مه را بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود

نبود دندان . لا ، بل چراغ تابان بود

(رودکی)

۶- پس از کلمات و عبارات تکیه کلام که معنای خاصی ندارد و فقط فاصله‌ئی برای بیان باقی مطلب، به دست می‌دهد. و همیشه، در آغاز پاراگراف قرار می‌گیرد. تکیه کلامهای مشهور متداول در فارسی، از این قرار است:

باری - به هر جهت - خلاصه - الغرض - چه در دسر - سخن کوتاه -
الحاصل - ماحصل - اما بعد - فاما - فی الجمله - در جمله.

۷- هرگاه وجه وصفی فعل (صفت مفعولی)، به صورت قید چگونگی به کار رود، حتماً باید پس از آن نشانه مکث نهاده شود. مثال:

« از راه رسیده، شروع به پر خاش کرد. »

« نگه کرد و نجیده، در من فقیه »

نگه کردن عاقل اندر سفیه»

(بوستان)

۸- به طور کلی، هر جا که جمله ناتمام باشد، علامت مکث نهاده می‌شود. مثال:

« هر که را طاووس باید، جور هندوستان کشد. »

« تا کار به زر بر می‌آید، جان در خطر افکندن نشاید. »

« هر که با دشمنان صلح می‌کند، سر آزار دوستان دارد. »

« خبری که دانی که دلی بیازارد، تو خاموش؛ تا دیگری بیارد. »

« اگر شبها، همه، قدر بودی، شب قدر، ببقدر بودی. »

« دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند، شاید که به يك دم بیازارند. »

(گلستان)

۹- اگر کلمات قید یا ربط ، در جمله قرار گیرد ، پس از آنها مکن است علامت مکث نهاده شود. مثال :

سرانجام ، به مقصود خود رسید. — بعلاوه ، این رسم دوستی نیست. —
بنابراین ، چگونه می توان از آن چشم پوشید ؟ — با اینهمه ، علاقه‌ئی در میان
باقی بود. — از زیارت دستخط^۲ آن عزیز ، مشعوف شدم. نیز ، از شنیدن خبر
موفقیت تو ، غرق سرور و افتخار گشتم.

سر کج - نقطه و موارد استعمال آن

نشانه سر کج - نقطه نیز برای درنگ و تفس تازه کردن است . مقدار
درنگ آن ، دو برابر درنگ سر کج و نصف درنگ نقطه است .
شکل و وضع این نشانه هم در املای فارسی ، نسبت به املای اروپائی ،
وارونه است .

موارد استعمال سر کج - نقطه ، از این قرار است :

۱- سر کج - نقطه ، میان دو جمله که به وسیله کلمات ربط ، معنا ، به
همدیگر مربوط می گردد ، نهاده می شود ؛ یعنی در مواردی که جمله بعدی ،
معنای جمله قبلی را روشن و کامل سازد. مثال :

« دیروز نتوانستم به مدرسه بروم ؛ زیرا حالم خوش نبود. »

« چشمانم بشدت خسته شده است ؛ به طوری که دیگر نمی توانم مطالعه

کنم . »

« فردا امتحان دارم؛ بنابراین نمی توانم در جشن شرکت کنم. »

میا زار موری که دانه - کش است؛

که جان دارد و جان شیرین، خوش است

(شاهنامه)

حریف مجلس ما، خود همیشه دل می برد؛

علی الخصوص که پیرایه ئی بر او بستند

(سعدی)

توضیح: هرگاه به مثالهای بالا دقت کنید، می بینید که اگر کلمه ربط را از میان برداریم، دو جمله مستقل خواهیم داشت که هر یک می باید در پایان نقطه بگیرد. ولی، کلمه ربط ارتباطی برقرار کرده؛ به طوری که جمله دوم، معنای جمله یکم را روشن می سازد. و به همین جهت، نقطه، مبدل به سرکج- نقطه و میزان مکث، نصف شده است.

مشهورترین کلمات ربط فارسی و کلمات ربط عربی که در فارسی متداول است، از این قرار است:

پس - که - چه - تا - تا آنکه - تا اینکه - چون - چونکه - از آنجا که - اگر نه - ار نه - ورنه - اگرچه - گرچه - چندانکه - زیرا - زیرا که - زیرا که - بویژه - همینکه - بلکه - چنانکه - چنانچه - طوری که - به طوری که - حال آنکه - و حال آنکه - در حالی که - در صورتی که - وقتی که - بسکه - از بسکه - از بس - بنابراین - بدین جهت - از این رو - در این صورت - با آنکه - با اینکه - با اینهمه - با وجود این - با وجود این که - لذا - لهذا - مع هذا - مع ذلك - یعنی - اعنی - مخصوصاً - خصوصاً - بالاخص - علی الخصوص - علی الخصوص که - خاصه - ولو - ولو اینکه - الا - الا که - الا اینکه - جز که - بجز این که - جز - به شرطی که

مشروط بر این که - البته - هر آینه - مثلاً - همچنین - مگر - ایضاً - در نتیجه -
بالتیجه - نیز .

یادآوری - کلمه ربط «نیز» و نظایرش اگر مانند ضمیر تأکیدی به کلمه
قبلی راجع باشد، نیازی به نشانه گذاری ندارد. مثال :

این نیز بگذرد. او هم رفت.

من نیز بانظر شما موافق ام. تو هم می دانستی.

اونیز در مجلس حاضر بود. ما هم بودیم.

نوعی از کلمات ربط یانفی، کلمات دوتائی است که با هم در جمله می آید.
بدینسان :

نه ... نه ...

نه تنها ... بلکه ...

نه فقط ... بلکه ...

فقط ... نیست ... بلکه ... نیز هست.

چه ... چه ...

خواه ... خواه ...

در اینگونه جمله ها، قسمت اول با سر کج - نقطه و قسمت دوم با سر کج
تفکیک می شود.

مثال :

چو از قومی یکی بیدانشی کرد ؛

نه که^۱ را منزلت مانند ، نه مه^۲ را

(گلستان)

پیمانه چو پرشود ؛ چه شیرین ، چه تلخ

چون عمر به سررسد ؛ چه بغداد ، چه بلخ

(خیّام)

چو آهنگ رفتن کند جان پاك ؛

چه بر تخت مردن ، چه بر روی خاك

(گلستان)

من آنچه شرط بلاغ است ، با تو می گویم

تو ؛ خواه از سخنم پندگیر ، خواه ملال

(حافظ)

۲- سرکج - نقطه ، میان جمله مستقل و کلمه عطف (بجز و ، یا) نهاده می شود. کلمه عطف، کلمه‌ئی است که جمله دوم را نتیجه جمله اول می گرداند یا در شرایط آن قرار می دهد . مثال :

می خواستم به او یاری کنم ؛ لیکن کاری از دستم بر نمی آمد .

مشهورترین کلمات عطف فارسی و غیر فارسی متداول در فارسی، عبارت است از :

و - یا - سپس - بعد - ولی - امّا - ليک - وليک - لیکن - ولیکن -
آنگاه - وانگهی - یا اینکه - یا آنکه .

دو کلمه و ، یا ، میان جمله های کوتاه متوالی ، جای نقطه و سرکج - نقطه را می گیرد . همچنین ، می تواند در قسمت آخر بر شماری ، جای «سرکج» یا جای «تیره» را اشغال کند .

مثال :

« این دوره گرد ، هر روز همین ساعت ، می آید و های و هوای راه می اندازد

و مقدارى بُنْجُلْ آب مى کند و مى رود. »

« در این دانشکده ، زبانهای خارجی، علوم اجتماعى، اصول حسابداری

و ادبیات فارسى تدریس مى شود. »

« شهرهای بزرگ خوزستان، عبارت است از: اهواز-آبادان-خرمشهر-

دزفول - مسجد سلیمان - هفتگل و رامهرمز. »

بدیهی است که کلمه عطف «و»، میان کلمات نیز نیازی به نقطه ندارد .

مثال :

باز رسید آن بت زیبای من

خرمى این دم و فردای من

در نظرش ، روشنى چشم من

در رخ او ، باغ و تماشای من

(دیوان کبیر)

کلمه «یا» نیز در برشماری جای سرکج یا تیره را مى گیرد.

مثال :

« کدام را مى خواهی؟ اولی، دومی یا سومى را ؟ »

کلمه عطف «یا»، گاهی در مقام مقابله و انتخاب، در جمله مکرر مى آید.

در چنین جمله ها، سرکج - نقطه، فقط قبل از قسمت اول نهاده مى شود و قسمتهای

بعدی از نشانه بیناز مى گردد. مثال :

« مهره های شطرنج؛ یاسفید است یا سیاه . و هریک از آنها؛ یا یک حرکت

دارد یا دو حرکت . »

یا طلب کن خانه ئی در خورد پیل

دوستى با پیل بانان ؛ یا مکن

(گلستان)

و اگر کلمه «یا» در سر جمله باشد، نیازی به نشانه گذاری ندارد و قسمت دوم را می توان با علامت مکث، تفکیک کرد:

یا وفا خود نبود در عالم ، یا مگر کس در این زمانه نکرد
(گلستان)

بدیهی است که اگر کلمه «یا» میان کلمات باشد، از نشانه بیناز می گردد.

مثال :

« دیافراگم یا حجاب حاجز، قفسه صدر را از شکم جدا می کند. »
« پیشاوند یا سر کلمه، لفظی است که بر سرواژه اصلی می نشیند؛ تا از آن
واژه دیگری بسازد. »

۳- به طور کلی ، قبل از هر جمله یا هر عبارت که توضیحی برای جمله
قبلی باشد، نشانه سر کج - نقطه نهاده می شود؛ حتی اگر کلمه ربط، محذوف
باشد. مثال :

« دیروز عصر هم مدتی کار کردم؛ بعد از آن که مدتی استراحت کردم. »

یادآوری - برخی از دستور نویسان، میان کلمات ربط ، کلمات شرط ،
کلمات استثنا و کلمات عطف فرق نهاده و همراه معنای « کلمه ربط » شمرده اند؛
زیرا همه این کلمات، میان دو جمله قرار می گیرد و فکری را به فکری یا عملی
را به عملی ارتباط می دهد.

در دستور زبان انگلیسی، موصولها را نیز از کلمات ربط شمرده و همراه
« structure words » گفته اند؛ یعنی « لغات سازنده »؛ زیرا این کلمات موجب
می شود که ارکان جمله ارتباط یابد و معنای جمله کامل شود.

یادآوری - کلمات ربط یا عطف، همیشه در میان دو جمله نمی آید؛
بلکه گاهی هم به علل معانی بیانی، در صدر جمله مستقل قرار می گیرد یا در صدر

پاراگراف می‌آید. و در این صورت، می‌توان از نشانه نگارش آن صرف نظر کرد. مثال:

«از آنجا که راهنمایی وظیفهٔ هرمرّبی است، می‌خواهم قبل از شروع درس، نکاتی از آداب معاشرت؛ خصوصاً آئین حضور در کلاس درس، متذکّر شوم.»
مثال دیگر:

چو عضوی به درد آورد روزگار،
دگر عضوها را نماند قرار
(سعدی)

دو نقطه و موارد استعمال آن

دو نقطه، به طور کلی، برای شرح، بیان و توضیح است. به همین جهت قدما آن را «علامت شارحه» نامیده‌اند.
دو نقطه، در موارد زیر به کار می‌رود:

۱- بعد از کلماتی که معمولاً پس از آنها مطلبی را توضیح می‌دهند یا تعریف می‌کنند یا برمی‌شمارند. مثال:
دانشکده‌های مدرسهٔ عالی دختران ایران، تا این تاریخ (۱۳۴۹)، عبارت است از:

- ۱- دانشکدهٔ روانشناسی.
- ۲- دانشکدهٔ زبانهای خارجی و خدمات اداری.
- ۳- دانشکدهٔ علوم خانه‌داری.

مثال دیگر:

ویتامینهای مهم*، عبارت است از:

ویتامین A - ویتامین B - ویتامین C - ویتامین E - ویتامین P و ویتامین K .

یادآوری - متداولترین کلمات توضیح، عبارت است از .

مانند - مثل - مثال - از قبیل - به شرح زیر - از این قرار - بدینسان - بدین ترتیب - عبارت است از - عبارت اند از .

۴- قبل از نقل قول. و مراد از «نقل قول»، این است که عین گفته دیگری را در میان سخن خود یا سخن دیگری بیاورند. مثال:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد:

« میازار موری که دانه - کش است؛

که جان دارد و جان شیرین خوش است»

سیاه - اندرون باشد و سنگدل ،

که خواهد که موری شود تنگدل

(بوستان)

هرگاه بیم آن باشد که آغاز و پایان قول منقول، برای خواننده مشخص نباشد، ساده ترین چاره آن است که قول منقول را میان « » گذارند. در مثال بالا، فایده این کار، بخوبی آشکار است؛ زیرا با محصور کردن قول منقول در میان علامت، آغاز و پایان سخن فردوسی و شروع مجدد سخن سعدی، معلوم گردیده است.

۴- بعد از فعل: گفتن - پاسخ دادن - سرودن - انشاد کردن - پرسیدن -

فرمودن و نظایرش که نیز برای نقل قول باشد. مثال :

گفتم : رخ تو ، بهار خندان من است

گفت : آن تو نیز ، باغ و بوستان من است

گفتم : لب شکرین تو ، آن من است ؟

گفت : از تو دریغ نیست ؛ گر جان من است

(فرخی)

قوم را گفتم : چون اید شمایان به نبید ؟

همه گفتند : صواب است . صواب است . صواب

مثال دیگر :

کسی که خواهد ؛ تا فضل تو بپوشاند ،

گو : آفتاب درفشده را به گل اندای

(فرخی)

بگفتم : تو ز چه سیری ؟ بگفتم : از جز تو

ولیک ، هیچ نگردم از آنچه داری ، سیر

(دیوان کبیر)

۴- برای نشان دادن ساعات کار مؤسسات ، از قبیل : مدرسه ها ،

فروشگاهها ، ادارات ، بانکها و غیره نهاده می شود . مثال :

ساعات کار بانک :

صبحها از ۷:۳۰ تا ۱

عصرها از ۴ تا ۷

۵- برای نشان دادن ساعات حرکت وسایل حمل و نقل و مسافرت .

مثال :

ساعات حرکت هواپیمای پان-امریکن، به قصد نیویورک :

یکشنبه‌ها، سه‌شنبه‌ها، پنجشنبه‌ها ساعت ۳۰ : ۲۲

۶- در تنظیم صورتها، لیستها، برنامه‌ها و نظایرش .

۷- پیش از هر نوع شمارش و طبقه بندی .

۸- به معنای کلمه یعنی در کتابهای دروس ادبی. مثال :

خصومت : دشمنی

صباوت : کودکی

۹- پس از نشانی (درس) و پس از برخی اصطلاحات پستی . مثال :

تقدیم کننده : حبیب الله پایان

گیرنده : عبدالرزاق سهامی

نشانی : خانه ۲۳- خیابان دهم - شهر آرا - تهران.

۱۰- در مکاتبات بازرگانی، بعد از عنوان نامه. مثال :

آقای محترم :

آقایان محترم :

جناب آقای حاج... :

۱۱- در نامه‌های خصوصی، بعد از مبدأ، میان مبدأ و تاریخ که در بالای

صفحه، سمت چپ نوشته می‌شود. بدینسان :

تهران : ۱۰- خرداد - ۱۳۵۰

۱۲- قبل از شماره تلفون در کارتهای ویزیت و نظایرش که در قسمت پائین

نهاده می‌شود. بدینسان :

تلفون : ۹۷۲۲۴۱

۱۳- برای جدا کردن تقسیمات واحدهای زمان. مثال:

« فردا، ساعت ۲۰: ۵، در سالن کنفرانس حاضر باشید. »

مثال دیگر:

« وی، رکوردی معادل ۳: ۱۵: ۰ به جای نهاد. »

که خواننده می‌شود: پانزده دقیقه و سه ثانیه.

۱۴- دونقطه در محاسبات ریاضی نیز مورد استفاده دارد و علامت تقسیم

است.

خط فاصل و موارد استعمال آن

خط فاصل یا «نیمخط»، برای فاصله دادن میان کلمات، هجاها، حروف و ارقام به کار می‌رود. این خط کوتاهتر از خط پیوند است. دراملای انگلیسی، طول خط فاصل (dash)، باندازه يك «N» و طول خط پیوند (hyphen)، باندازه يك «M»، در نظر گرفته می‌شود. و اینک موارد استعمال این نشانه.

۱- در برشماری، هرگاه معدود بسیار باشد، به جای نشانه مکث، از خط

فاصل استفاده می‌شود. مثال:

میوه‌های تابستانی ایران عبارت است از:

گیلاس - آلبالو - آلو - آلوچه - زردالو - شفتالو - هلو - سیب - گلابی -

خیار - طالبی - گرمک - هندوانه - خربزه - لیموترش ...

۲- هرگاه در تایپ یا چاپ یا دستخط تمامی يك واژه در آخر سطر

نگنجد، دراملای اروپائی، قسمتی از کلمه را که انتهای سیلاب است، به سطر

بعدی می‌برند و برای نمایش بریدگی کلمه ، در پایان سطر قبلی ، خطّ فاصل می‌نهند. البته، در فارسی کلمه بسیط را نمی‌توان، حتی از پایان سیلاب، برید؛ ولی می‌توان جزئی از اجزاء کلمه مرکب را یا قسمت الحاقی را ، در صورت لزوم، به سطر بعدی برد. مثال:

ای مرغ شبگیر! تودانی که من در این چند شب ، چگونه با ناله - های تو، یاری کرده‌ام .

۳- برای نمایش مقطع بودن گفتار یا لکنت زبان. مثال:

ناگهان فریاد زد: دُ - دُ - دُزد! مَ - مَ - مَن خودم دیدمش!

مثال دیگر:

امان - امان - امان از دست این مزاحمان!

مثال دیگر:

واه - واه - واه! چه سماجتی!

۴- در تهجی (spell)، برای نشان دادن تك تك حروف و در تجزیه

هجائی (sillabify)، برای نشان دادن تعداد سیلابها. مثال:

کلمه «اندیشه ناک»، با این حروف نگاشته می‌شود:

اَ - نَ - دَ - یَ - شَ - هَ - نَ - اَ - كَ

حروف متشکّل کلمه «سناریو» از این قرار است:

s - c - é - n - a - r - i - o

کلمه «متمنی» چهار سیلاب دارد:

مَ - نَ - مَنُ - نِی

۵- در املای اروپائی ، برای نمایش بریدگی ناگهانی مطلب یا تغییر

ناگهانی فکر، به کار می‌رود. مثال:

if you will listen, i will explain - but, perhaps you don't care to learn.

ترجمه: اگر گوش فرا دارید، بیان خواهم کرد؛ اما شاید شما به آموختن علاقه‌مند نباشید.

توضیح: به‌طوری که در ترجمه ملاحظه می‌کنید، نهادن خط فاصل در این مورد، در فارسی متداول نشده است.

۶- میان دو رقم؛ خصوصاً در ذیلنویسی صفحه‌های کتب. و در این مورد، جای کلمه «تا» را می‌گیرد. مثال:

بنگرید به ص ۱۳۰-۱۴۵

یعنی: برای اطلاع بیشتر، صفحه ۱۳۰ تا ۱۴۵ را مطالعه کنید.

۷- میان دو رقم از تاریخ، برای نشان دادن مدت سلطنت یا طول زندگی. مثال:

اردشیر هخامنشی (۴۶۶-۴۲۴ ق. م.)

یعنی: اردشیر هخامنشی که از سال ۴۶۶ تا سال ۴۲۴ قبل از میلاد پادشاهی کرده است.

مثال دیگر:

آل بویه (۳۲۰-۴۴۸ ه. ق.)

مثال دیگر:

ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ه. ق.)

۸- پس از شماره ترتیب مطالبی که باید بر شماری شود. مثال

اصول دین و مذهب، از نظر شیعه، پنج است:

۱- توحید

۲- عدل

۳- نبوت

۴- امامت

۵- معاد

۹- میان دو اسم خاص که مبدأ و مقصد يك مسیر باشد. مثال:
قطار تهران - جلفا
اتوبوس اهواز - آبادان

۱۰- میان نام دو کشور که دو جهت يك ارتباط باشد. مثال:
انجمن فرهنگی ایران - امریکا

۱۱- میان نام دو شخصیت که دو طرف يك قرارداد باشند. مثال:
پیمان گس - گلشائیان

خطّ پیوند و موارد استعمال آن

خطّ پیوند، نشانه تفکیک است. طول آن، درامای انگلیسی، به اندازه يك «M» در نظر گرفته شده و موارد استعمالش، از این قرار است:

۱- درامای مکالمه‌ها، سؤال و جوابها، مصاحبه‌ها به قصد احتراز از تکرار نام طرفین و تکرار کلمه «گفت» مثال:

پسرک، کلاه کثیف و پاره خود را از سر برداشت و گفت:

- روز بخیر. پدر روحانی.

- روز بخیر. فرزند.

– پدر! مه را می شناسی؟

– نه، من شما را تا امروز ندیده ام.

– چطور؟ باز هم دقت کنید.

– مقصودتان را نمی فهمم.

– دقت کنید! آیا شباهتی میان ما نیست؟

– از من چه می خواهید؟ شما کیستید؟

– عجب! باز هم نمی خواهید مه را بشناسید؟

۲- در نشانیهای پُستی، میان قسمتهای مختلف نشانی، نهاده می شود.

مثال :

مدرسه عالی دختران ایران – ونك – تهران.

۳- میان لغات مرکب اروپائی نهاده می شود، مقصود لغات مرکبی

است که دراملای اروپائی، میان اجزاء متشکل آن، خط پیوند می گذارند؛ تا ترکیب کلمه نشان داده شود. شناختن اینگونه لغات، مربوط به تبحر در املای زبانها اروپائی است. در اینجا، همین قدر باید گفت که اینگونه لغات اروپائی، هرگاه به مناسبتی، عیناً دراملای فارسی آورده شود، می باید قاعده املای اروپائی آنها، مراعات شود. مثال:

در انگلیسی، به مادرزن یا مادرشوهر، گفته می شود:

mother – in – law

مثال دیگر:

گل «فراموشم مکن»، همان گلی است که در انگلیسی

«forget – me – not» نامیده می شود.

مثال دیگر:

او، مرد جنگجوئی بود. به قول مورخان اروپائی «man - of - war» بود.

یاداوری - اینگونه کلمات اروپائی، هرگاه به طریق نقل حروفی، به فارسی نوشته شود؛ نیز باید خط پیوند داشته باشد. مثال:

این مدرسه، يك سلف - سرویس مجهز دارد. (self - service)
مثال دیگر:

او، به عقیده خود، يك شو - من است. (show - man)
همچنین است املاي نامهای خاص اروپائی - مثال:

انگلو - ساکسن * Anglo - Saxon

ایل - دو - فرانس Ile - de - France

یاداوری - در املاي فارسی، هنوز رعایت اندازه نیمخط و خط پیوند، معمول نیست و به موارد استعمال خاص هر يك دقت نمی شود.

نشانه پرسش و موارد استعمال آن

این علامت، گاهی نشانه سؤال و گاهی نشانه تردید است. شکل و وضع این نشانه هم، در املاي فارسی، نسبت به املاي اروپائی، وارونه و دهانه علامت، رو به جهت خط است. موارد استعمال نشانه پرسش، از این قرار است:

* ساکسونها، اصلاً يك قوم المانی بودند. گروهی از آنان، در قرن ۵-۶ م. به بریتانیا دست یافتند و با نژاد انگلیسی درآمیختند و مقیم بریتانیا شدند. به اعقاب آنان «انگلو - ساکسن» گفته می شود.

۱- در پایان جمله‌های استفهامی مستقیم. مثال:

عجب است اگر تو انم که سفر کنم ز کویت!
به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟

* * *

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی؟
تو صنم نمی گذاری که مه را نماز باشد
(سعدی)

یادآوری - هرگاه کلمه استفهام، محذوف باشد نیز می باید نشانه سؤال نهاده شود. مثال:

این بود بلندی کلاهی؟	شمشیر کشیدن سپاهت؟
این بود حساب زورمندیت؟	وین بود فسون دیوبندیت؟
جو لان زدن سمندت این بود؟	انداختن کمندت این بود؟

(لیلی و مجنون نظامی)

۲- بعد از هر کلمه یا هر عبارتی که جای جمله استفهامی مستقیم را بگیرد.
مثال:

کدام را انتخاب می کنی؟ این را؟ یا آن را؟
مثال دیگر:

آیا می خواهی باز هم با او دوستی کنی؟ با این همه بدی که در حق تو کرده است؟

۳- در پایان جمله‌های استفهامی که در نقل قول می آید.
مثال:

گفت: «فهمیدی چه گفتم؟» و به راه افتاد.

مثال دیگر:

دوستان عیب کنندم که: «چرا دل به تو بستم؟»

باید اول به تو گفتن که: «چنین خوب چرا ای؟»

۴- در مقالات تحقیقی، هنگام تردید در درستی مسأله یا در مواقع خوانا نبودن کلمه یا در گنگ بودن مطلب، نشانه سؤال می‌نهند که گویای این مطلب است: «با قید احتیاط می‌نویسم و از درستی مطلب مطمئن نیستم.»

مثال:

سعدی (متوفی ۶۹۱ هـ)

یادآوری - هرگاه جمله اصلی و جمله منقول، هر دو، استفهامی باشد، فقط يك نشانه پرسش، در پایان جمله دوم، نهاده می‌شود.

مثال:

آیا از شما پرسید: «تصمیم شما چیست؟»

مثال دیگر:

آیا از شما خواستند که بگوئید «قبلاً کجا کار می‌کردید؟»

یادآوری ۲- در جمله‌هایی که جنبه خواهش دارد و به صورت استفهامی ادا می‌شود، به حکم نزاکت، نشانه پرسش نهاده نمی‌شود؛ زیرا غرض از ادای چنین جمله‌ها، استفهام نیست، بلکه کسب اجازه است.

مثال:

ممکن است از شما سؤالی کنم.

(اگر اجازه دهید، از شما سؤالی می‌کنم)

مثال دیگر:

می‌شود وقت شمارا گرفت - می‌توان مطلب را واضحتر گفت.

یادآوری ۳- در مقام حیرت و اعجاب ؛ با آنکه کلمه استفهام به کار می‌رود، چون جمله در حقیقت پرسشی نیست، نشانه سؤال نهاده نمی‌شود.
مثال :

اوه! چه بد! - چه منظره دلفریبی! - چه خوب کردی آمدی.
آمدی! وه° که چه مشتاق و پریشان بودم

تا برفتی ز برم ، صورت بیجان بودم
(سعدی)

یادآوری ۴- ردیف کردن چند نشانه پرسش در پایان يك جمله، بیهوده و بیجاست و تأثیری در مهیج کردن کلام ندارد.

نشانه تعجب و موارد استعمال آن

این نشانه را علامت تعجب نامیده‌اند؛ حال آنکه منحصر به تعجب نیست؛ بلکه پس از هر کلمه‌ئی که حاکی از انفعالات شدید نفسانی باشد، مانند : شور، هیجان ، نفرت ، تحسین ... نهاده می‌شود و موارد استعمال آن از این قرار است :

۱- پس از کلماتی که مفهوم شگفتی و اعجاب دارد. مثال :

به به! احسنت! چه زیبا!

۲- پس از کلماتی که حاکی از هر نوع عاطفه نفسانی باشد. از قبیل : ترس، خشم ، حماسه، طعنه، اهانت، انکار، افسوس ، نفرین، دعا، ندا ، سرزنش، گله... مثال :

آفرین بر تو!

وای بر من!

مرگ بردشمنان!

زنده باد آزادی!

هنر نزد ایرانیان است و بس!

ندارند شیر ژیان را به کس!

(شاهنامه)

۳- پس از امر، نهی، استمداد، جحد، تحذیر، تهدید، تشویق، تنبیه، خطاب، در صورتی که پرهیجان باشد. مثال:

بروگم شو! بدترکیب!

قسم می خورم! باور کنید! به من اعتماد کنید!

کمک! کمک! به دادم برسید!

پارانتز و موارد استعمال آن

این علامت که طرفین کلمه یا جمله یا ارقام را می گیرد، غالباً معنای «تساوی» دارد. و موارد استعمال آن، از این قرار است:

۱- جای کلمه «یعنی» را می گیرد و نویسنده را از نوشتن این کلمه بیهیاز می کند. مثال:

«ساختمانهای شبانه روزی، در قسمت جنوب غربی مدرسه عالی دختران ایران، واقع شده و عبارت از دو عمارت چهار طبقه است که یکی (عمارت

سفید) ، دارای ۴۸ اطاق و دیگری (عمارت سرخ) ، دارای ۴۳ اطاق می‌باشد. »

۲- گاهی جمله معترضه، میان پارانتز نهاده می‌شود و در واقع دوهلال ، جای دوسر کج را می‌گیرد. مثال :

« علی (علیه السلام) ، فرموده است : «فرزندان خود را برای زمانی که ایشان خواهند بود، تربیت کنید، نه برای زمانی که شما زندگی می‌کنید. »

۳- عصر، دوره، تاریخ تولّد و تاریخ فوت مشاهیر را، وقتی که نمی‌خواهند مشروحاً ذکر کنند، میان پارانتز می‌نهند. مثال :

امیرسون (قرن ۱۹ م.).

سعدی (قرن ۷ ه. ق.).

۴- در متون نظم و نثر، در دو طرف شماره کلمه یا عبارتی که باید در ذیل صفحه توضیح داده شود، نهاده می‌شود؛ تا آن را مشخص گردانند. بدین ترتیب که شماره در میان دوهلال ، پهلوی کلمه یا بالای کلمه نهاده می‌شود. و در ذیل صفحه، همان شماره، بدون پارانتز نوشته می‌شود و به دنبال شماره و خط فاصل، مفهوم و معنای کلمه منظور، توضیح داده می‌شود.

۵- هرگاه، ضمن گفتار، شعری از شاعری یا سخنی از نویسنده‌ئی یا مطلبی از کتابی، به عنوان نمونه یا شاهد مثال آورده شود، در پایان آن ، زیر آخرین سطر، سمت چپ صفحه، نام شاعر یا نویسنده یا کتاب ، میان پارانتز نهاده می‌شود.

در کتابی که از نظر تان می‌گذرد، موارد متعدّدی از ذکر نمونه یا شاهد مثال ملاحظه خواهید فرمود.

۶- برخی کلمات اختصاری، از عبارات عربی یا فارسی که برای تعارف

و تجلیل معمول گشته، امروزه، برای اینکه مشخص باشد، میان پارانتز نهاده می شود. مثال:

«علی بن ابی طالب (ع) را «شیر خدا» نامیده اند». (علیه السلام)

مثال دیگر:

محمد بن عبدالله (ص) خاتم النبیین است. (صلی الله علیه وآله وسلم)

مثال دیگر:

انبیاء (صلعم) فرستادگان خدای اند. (صلوات الله علیهم اجمعین)

۷- گاهی، ترجمه يك عبارت، میان پارانتز نهاده می شود. مثال:

بزرگان گفته اند:

«خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ» (بهترین سخن آن است که کوتاه و پرمعنا باشد).

۸- هرگاه مبحثی به چند بخش منقسم گردد، و ترتیب بخشها با a-b-c ..

یا با الف - ب - ج ... معین گردد، معمولاً حروف را در سر سطر، میان پارانتز می نهند؛ چنانکه در اوراق تستهای امتحانی متداول است.

۹- پارانتز، در محاسبات ریاضی نیز به کار می رود.

یادآوری - اگر عبارت داخل پارانتز، جمله کاملی باشد، علامت نگارش

نهایی، در داخل پارانتز نهاده می شود؛ اما اگر جزء جمله دیگر باشد، علامت لازم، پس از پارانتز می آید.

کروشه و موارد استعمال آن

این نشانه، دراملا، برای «الحاق» به کار می‌رود و موارد استعمال آن ، از این قرار است:

۱- در دوطرف مطالبی که محقق به متن اصلی کتاب می‌افزاید ، نهاده می‌شود. مثال :

« امیر، پس از نماز بارداد. و پس خالی [کردند] و این اعیان بنشستند. »
(تاریخ بیهقی - ص ۴۸۶)

مثال دیگر:

« دریغا لشکری بدین بزرگی وساختگی [که] به باد شد از مخالفت پیشروان . »

(تاریخ بیهقی - ص ۴۸۶)

« و هر روز این کارشوریده [تر] گردد و این قوم ، قویتر و انبوهتر گردند. »
(تاریخ بیهقی - ص ۵۸۷)

۲- گاهی برای مشخص کردن کلمه یا لغت خاص به کار می‌رود و مقصود، برجسته کردن آن و نشان دادن آن است. مثال :

می گفت : من [آقا بالاسر] نمی‌خواهم.

۳- صورت درست کلمات یا عبارات تحریف شده، در متون کهن ، میان کروشه نهاده می‌شود. مثال :

ای تهیدست رفته در بازار !

ترسمت بر [پُر] نیاوری دستار !

(گلستان)

سگ، دوست شد و تو آشنا نه [نی]

سگ را حق حرمت و تورا نه [نی]

(لیلی و مجنون نظامی)

۴- مطلبی را که جزء گفتار اصلی نیست، با کروش محصور می کنند.

مثال :

ناطق گفت: این که... خانم گفتند: صورت زیبا، در شخصیت زن مؤثر

نیست، درست است. و شاید به همین جهت بوده که مه را زن روزانتخاب کردند.

[خنده حضار]

۵- در نمایشنامه ها، دستورهای اجرایی، میان کروش نهاده می شود.

مثال :

اکبر- [بامقام شروع به خواندن می کند] گدای ام من، گدای ام

من، گدای بینوای ام من، به سختی مبتلای ام من، فغان از حال زار من...

(از اپرت بچه گدا و دکتر نیکوکار - عشقی)

۶- کروش در محاسبات ریاضی نیز به کار می رود.

یادآوری - دراملای انگلیسی، هرگاه جمله معترضه‌ی درجمله معترضه

دیگر داخل شود، جمله محیط، با () و جمله محاط، با [] مشخص

می گردد. مثال ؛

The word «ill» (which is adjective [of those adjectives that are never used attributively]) can't be used instead of

«sick», before the nouns.

ترجمه: واژه «ill» که صفت است (از آن صفتها که مستقیماً به کار نمی‌رود)، نمی‌تواند به جای واژه «sick» که قبل از اسم نهاده می‌شود، به کار رود.

توضیح: چنانکه می‌بینید، در ترجمه فارسی، از گروه استفاده نشده؛ زیرا که این شیوه، در املا فارسی، لازم به نظر نرسیده و متداول نگشته است.

اکلاد و موارد استعمال آن

این نشانه، که عمودی یا افقی نهاده می‌شود، نمایشگر احتوا و برابری است. موارد استعمال اکلاد، از این قرار است:

۱- هرگاه کلمه یا عبارتی، بتواند چگونگی یا شرایط چند کلمه دیگر را در خود منعکس کند، آن را پشت اکلاد و کلمات دیگر را داخل اکلاد می‌گذارند.

مثال:

۹۷۲۲۴۱	متزل:	} تلفون
۶۲۲۲۰۹	مدرسه:	

مثال دیگر:

برنامه روز شنبه، ساعت و محل آن

تدریس	راهنمایی	خطابه
۸ : ۳۰	۱۰ : ۳۰	۵ : ۱۵
کلاس	محوطه	سالون

۲- اکلاذ، در محاسبات ریاضی نیز به کار می‌رود.

گیومه و موارد استعمال آن

این نشانه، در اصل، برای نقل قول و تضمین است؛ ولی برای مشخص کردن حرف و کلمه و جمله نیز به کار می‌رود. موارد استعمال گیومه از این قرار است:

۱- برای نقل قول؛ یعنی اگر بخواهند عین گفته دیگری را، میان گفتار خود یا دیگری نقل کنند، می‌باید قول منقول را میان « » محصور کنند؛ تا داخل مطالب دیگر نگردد. در چنین موارد، معمولاً نام‌گوینده اصلی را در زیر متن منقول می‌نویسند یا در ذیل صفحه به آن اشاره می‌کنند. البته، اگر جمله‌ای از گفتار دیگران را در نوشته خود یا دیگری اقتباس یا تضمین کنند و نخواسته باشند به نام‌گوینده اصلی اشاره کنند، باز می‌باید آن را میان گیومه بگذارند. مثال:

با اینکه این شخص اینک به مقام استادی رسیده است، هنوز از لحاظ اخلاق آدم معتبری نیست. «همچنان، بر قاعده اول است و زهد و طاعتش، نامعول.»

مثال دیگر:

فرزندان خود را از کودکی به پس-انداز عادت دهید. ذخیره‌های ناچیز دوران کودکی، در جوانی می‌تواند سرمایه قابل توجهی باشد. «اندك اندك، خیلی شود و قطره، قطره، سیلی گردد.»

توضیح: در هر دو مثال بالا، عبارات میان‌گیومه، از کتاب گلستان تضمین شده است؛ یعنی چون از خود نویسنده گفتار نیست، میان علامت «» محصور شده است.

۲- عبارات طنزآمیز یا مضحك یا کلماتی که عکس آن قصد شده؛ نیز میان گیومه نهاده می‌شود؛ تا خواننده آن را بابرجستگی و آهنگ خاص قرائت کند. مثال:

نام این پسر لاغر مردنی، «رُستَم» بود.

مثال دیگر:

هروقت بیپول می‌شد، «با نهایت خلوص» به جیب بنده دستبرد می‌زد.

مثال دیگر:

طفلك هیچ اشتها ندارد. روزانه «فقط» شش بار غذا می‌خورد.

مثال دیگر:

بگپرو ببند و بده به دست «پهلوان».

۳- نامهای خاص، اعم از شخصی، جغرافیائی، نام کتاب و غیره، خصوصاً اگر قدیم و ناآشنا باشد، میان «» نهاده می‌شود؛ تا توجه خواننده، به خاص بودن آن جلب شود. مثال:

... شنید که در مدینه «(صور)»، از بلاد «(شام)»، مردی است موسوم به «(اقلیدس)» نجّار که عالم است به فنون هندسه. پس ملّک یونان، آن دو نسخه را نزد ملّک «(ساحل)» فرستاد و درخواست کرد که او «(اقلیدس)» را

به حل " آن کتاب مأمور سازد ...

(ترجمه تاریخ الحکماء قفطی - ص ۸۷)

مثال دیگر :

« الحقیر النافع » ، جرّاحی است یهودی ، از اهل مصر ، در زمان
« حاکم » بوده و به صنعت جرّاحی ارتزاق نمودی .

(ترجمه تاریخ الحکماء قفطی - ص ۲۴۵)

مثال دیگر :

« و سلطان فرمود که نامه ها نبشتند به « هرات » و « پوشنگ » و « طوس »
و « سرخس » و « نسا » و « باورد » و « بادغیس » و « گنج روستا » ، به بشارت
این حال که اورا تازه گشت از مجلس خلافت .

(تاریخ بیهقی - ص ۴۸)

۴- هرگاه خواسته باشند روی کلمه یا جمله‌ئی تکیه کنند ، آن را میان
گیومه می گذارند . مثال :
این موضوع را نباید با کسی در میان گذاری « تکرار می کنم » نباید با
کسی در میان گذاری .

۵- هر کلمه خارجی یا ناشناس که ضمن سخن آمده باشد ، میان گیومه
نهاده می شود ؛ تا توجه خواننده ، به خارجی بودن آن جلب گردد .
مثال :

مه را در فارسی فحشی که گویند ،

به تُرکی ، چرخشان گوید که « سَن سَن »
(خاقانی)

« سَن سَن » به تُرکی یعنی : تو ای .

۶- هر کلمه‌ئی را که بخواهند تهجی کنند یا کاملاً شرح دهند ، میان گیومه می‌گذارند؛ تا مشخص باشد. مثال :

نام من ، «(لیل)» ست ؛ با حروف « (ل - ی - ل - ا) » که همان «Lilas» فرانسه است ؛ به معنای گل یاس ؛ نه « لیلی » که نامی است عربی !

۷- در ذکر آثار نویسندگان ، شعرا و هنرمندان ، هرگاه خواسته باشند نام قسمتی از کتاب یا عنوانی از شعر یا يك نمایشنامه از مجموعه آثار یا يك تابلو نقاشی را نام ببرند ، آن را میان گیومه می‌گذارند .

مثال :

پروین اعتصامی ، از ستارگان درخشان شعر فارسی است . اگر تنها قطعه « سفر اشك » یا « نامه به نوشیروان » یا « مست و هشیار » او را در نظر بگیریم ، هم کافی است که وی را از استادان شعر فارسی بشماریم .
مثال دیگر :

میرزاده عشقی ، نخستین اُپرانویس فارسی است . از آثاری که نگاشته است ، می‌توان اُپرای « رستاخیز شهرياران ایران » را نام برد .

۸- واژه‌های « من در اوردی » و « دساتیری » و اصطلاحات عامیانه و کلمات و عبارات نا درست نیز برای جلب توجه خواننده ، میان گیومه نهاده می‌شود . البته ، آثاری مانند داستانهای صادق هدایت که سراسر آن به عمد با اصطلاحات عامیانه نگاشته شده ، وضع خاص و هدف معین دارد و از قاعده مذکور ، مستثناست .

۹- اصطلاحات فنی یا علمی که معمولاً مردم آنها را نشنیده‌اند نیز میان گیومه نهاده می‌شود . و در صورت لزوم ، در ذیل صفحه توضیح داده می‌شود .

خصوصاً اصطلاحات علمی قدیم در متون کهن که چون امروزه به کار نمی‌رود باید با گیومه مشخص شود. مثال:

علم «تعطیل» مشنوید از غیر

سر توحید را خلل منهد

(خاقانی)

یادآوری ۱- هرگاه نام کتاب یا دیوان یا مجموعه‌ئی، به طور کامل، نوشته شود، لازم نیست که در گیومه محصور گردد.

یادآوری ۲- نام روزنامه‌ها و مجله‌ها، نباید میان گیومه نهاده شود.

یادآوری ۳- هرگاه نقل قول در میان نقل قول درآید، قول اصلی را میان گیومه بزرگتر و قول فرعی را میان شکل کوچکتری توان قرارداد. مثال:

ابن سینا، ضمن شرح احوال خوبستن می‌نویسد:

«روزی، وقت عصر، در بازار وراقین حاضر گشتم. دلّالی را دیدم مجلّدی دردست دارد.. آنرا بر من عرض کرد... من آنرا بروی ردّ کردم.. گفت: «بخراین کتاب را که بسیار ارزان است و به سه درهم می‌فروشم که صاحبش به ثَمَن آن محتاج است.» چون چنین گفت، بخریدم آنرا و آن خود کتابی بود از مؤلفات ابی‌نصر فارابی، در بیان اغراض کتاب مابعدالطبیعة.»

(تاریخ الحکمای قفطی)

یادآوری ۴- دراملای انگلیسی، وقتی که قول منقول، به وسیله عبارتی قطع شود، دنباله آن، مجدداً میان گیومه نهاده می‌شود و با حرف بزرگ آغاز می‌گردد، ولی در ترجمه فارسی، معمولاً چنین وضعی پیش نمی‌آید.

مثال:

« Very good, sir, » I said. « May I prepare tea for the Honorable George before I leave? He can't make a good cup of tea for himself, sir. »

(از داستان : Ruggles of Red Gap - ص ۱۳)

ترجمه : گفتم :

« بسیار خوب ، قربان. اجازه می‌فرمائید پیش از مرخصی برای جناب آقای 'جرج چائی درست کنم ؟ ایشان نمی‌توانند يك فنجان چائی خوب برای خودشان دم کنند. »

مثال دیگر :

« Now don't be mad, » he said. « Let me be comfortable. I am certain that I'll win four hundred dollars this evening. »

(از داستان : Ruggles of Red Gap - ص ۲)

ترجمه :

گفت : « فعلاً عصبانی مشو. بگذار راحت باشم. من مطمئن‌ام که امشب چهارصد دلار خواهم برد. »

یادآوری ۵- هرگاه نقل قول مفصل و شامل چند پاراگراف باشد، باید علامت گیومه، در ابتدا و انتهای هر پاراگراف تکرار شود؛ مگر در قطعاتی که از نمایشنامه‌ها نقل می‌شود.

یادآوری ۶- هرگاه قول منقول، به نحوی دیگر در املا مشخص گردیده باشد؛ مثلاً با خط "درشت یا رنگین نگاشته شده باشد، دیگر نیازی به نشانه نقل قول نخواهد بود.

یادآوری ۷- زبانزدها ، ضرب المثلها و عبارات مشهور را نباید میان گیومه نهاد؛ زیرا شهرتشان برای مشخص کردن آنها بسنده است.

۱۳- موارد استعمال چند نقطه

چند نقطه ، علامت حذف است . در تعداد این نقطه ها چنین گفته اند : هرگاه قسمت حذف شده ، فقط يك کلمه باشد ، به جای آن سه نقطه نهاده می شود ؛ اما هرگاه چند کلمه یا چند جمله حذف شده باشد ، بهتر آن است که به جای کلمه اول سه نقطه و به جای هر کلمه محذوف دیگر ، يك نقطه نهاد. با این قرار ، احیاناً خواننده می تواند با شمردن نقطه ها ، تعداد کلمات حذف شده را تقریباً بداند .

در استناد به اقوال گذشتگان ؛ هرگاه تمامی قول را نقل نکنند و فقط به نقل قسمتهائی از قول اکتفا نمایند ، به جای قسمتهای محذوف ، حدّ اقل پنج و حدّ اکثر ده نقطه قرار می دهند.

اینک موارد استعمال چند نقطه :

- ۱- وقتی که معلوم شود گفتار افتادگی دارد.
- ۲- وقتی که نخواهند کلمه یا جمله ئی را عیناً بنویسند؛ خصوصاً در مواردی که کلمه یا جمله ، رکیک ، قبیح یا شرماور باشد.
- ۳- وقتی که بخواهند از تصریح چشم پوشتند و تفکّر در باره مطلب را به عهده خواننده گذارند .

۴- و قتیکه نخواهند کلمه «و غیره» یا نظایرش را بنویسند، به جای آن چند نقطه می گذارند .

۱۴- موارد استعمال خط ممتد

خط ممتد که در زیر مطالب مکتوب کشیده می شود ، برای مشخص کردن قسمتی از مطلب است. طول آن ، بستگی به مقدار عباراتی دارد که باید مشخص گردد.

خط ممتد را در گذشته بالای عبارات می کشیدند و دندانه‌ئی بر ابتدای آن می نهادند. بدینسان :

از دیرباز، در املائی فارسی ، خصوصاً در کتب شرح و تفسیر، مطالب اصلی، با همین نشانه، معین می گردید. و این نشانه ، در بسیاری از آثار خطی عربی و فارسی دری، دیده می شود .

امروزه در کتابهای درسی، خصوصاً در بخش تمرینها، استفاده از خط ممتد ، بسیار متداول است . مثلاً در تمرین ، از دانشاموز خواسته می شود که پرسشهای مشخص شده با خط را بدقت بخواند و پاسخ آنها را روی خطهای ممتد خالی بنویسد .

در داستانها و مقالات نیز عبارات مهیج را با کشیدن خط ممتد به زیر آن مشخص می گردانند.

خط "ممتد" ، در محاسبات ریاضی و نوشتن فورمولهای علوم طبیعی نیز به کار می رود. به طور کلی باید گفت: استعمال این نشانه را نمی توان به اندازه یا به موارد خاص محدود کرد .

۱۵- موارد استعمال ستاره

ستاره ، نشانه لزوم توجه است. خصوصاً توجه به ذیل صفحه با دیدن این نشانه در روی هر کلمه یا در پایان هر عبارت ، خواننده به آن توجه خاص مبذول می دارد. یا ، به ذیل صفحه می نگرد ، تا توضیحی را که در آنجا نگاشته شده است ، مطالعه کند.

۱۶- موارد استعمال دو ستاره

این نشانه نیز برای لزوم دقت و توجه خاص است ؛ اما نه به ذیل صفحه بلکه به فصول و صفحات قبلی. معمولاً دو ستاره را با شماره صفحات گذشته مورد نظر ، میان پارانتز می نهند و هر دو را بالای کلمه یا عبارت یا در پایان پاراگراف می گذارند . بدینسان :

(۹۵ - ۱۱۰)

یعنی : برای کسب اطلاع بیشتر ، به صفحه ۹۵ تا ۱۱۰ ، مراجعه کنید.

برای اینگونه راهنماییها ، نشانه‌ها و علائم اختصاری دیگری نیز هست که به فراخور به کار می‌رود. مثلاً ، در پایان جمله یا پاراگراف ، شماره‌ئی میان پارانتز می‌نهند و در ذیل صفحه ، با قید همان شماره می‌نویسند :

ر. ک. ص. ۹۵

یعنی : رجوع کنید به صفحه ۹۵.

یا مثلاً می‌نویسند : ر. ک. گلستان - باب ۲ - ج ۵

یعنی : رجوع کنید به کتاب گلستان ، باب دوم ، حکایت پنجم.

اینگونه علائم اختصاری ، دراملای اروپائی نیز به کار می‌رود. مثلاً حرف « S » که نشانه اختصاری کلمه « Several » است ، با شماره صفحه‌ئی در ذیل صفحه یا در فهرست اعلام نهاده می‌شود. بدین معنا که این کلمه ، یا این نام ، در آن صفحه ، مکرراً آمده است و می‌تواند به خواننده اطلاعات بیشتری بدهد. و حرف « P » که نشانه اختصاری کلمه Page است . و حرف « R » که به جای عبارت Refer to... نهاده می‌شود. یعنی به... مراجعه کنید.

۱۷- موارد استعمال سه ستاره

این نشانه ، گاهی برای اشاره به تغییر مطلب و گاهی برای توجه به حذف و انداختگی یا افتادگی کلمه یا عبارت به کار می‌رود.

وقتی که مطلب تغییر یابد. یا ، به قول معروف ، سر صحبت عوض شود ، به طوری که رفتن به سرسطر ، برای نمایش تغییر مطلب کافی نباشد ، و گشودن فصل جدید هم بیمورد باشد ، برای ایجاد يك درنگ بسنده برای تمرکز فکر ،

سه ستاره در وسط يك سطر خالی می گذارند و پاراگراف بعدی را آغاز می کنند .

فاصله میان سه ستاره با آخرین سطر پاراگراف بالائی و نخستین سطر پاراگراف زیری، باهم مساوی و در حدود يك تا دو سطر باید باشد .
همچنین، هرگاه در نقل يك قطعه از شعر یا نثر، نخواسته باشند تمامی آن را بیاورند ، و بر آن باشند که به گلچینی از آن بسنده کنند ، برای نمایش گسیختگی ناشی از انتخاب و گلچینی، چند سطر را خالی رها می کنند و در وسط سه ستاره می گذارند . بدینسان :

خوش خوش خرامان می روی . ای خوشتر از جان ! تا کجا؟
شمعی و پنهان می روی ! پروانه جویان تا کجا؟

* * *

بردل چو آتش می روی . تیز آمدی . کش می روی
درجوی جان، خوش می روی . ای آب حیوان تا کجا؟
(خاقانی)

مثال دیگر:

خرم دمی که دلبرم اندر کنار بود
زلفش قرارگاه دل بیقرار بود
از غم نشان نبود ، چو او بود همنشین
می روحبخش بود، چو او میگسار بود

* * *

آوای سیم و یار ندیم و می قدیم ،
یادش بخیر باد . چه خوش روزگار بود

بگذشت کامرانی آن روز ، خسروا
 این دهر نابکار ، چه بی اعتبار بود
 (دیوان خسرو - نسخه خطی)

۱۸- موارد استعمال نشانه تکرار

این نشانه ، به جای کلمات «ایضاً ، همچنین» و نظایرش می نشیند و مستملی را از تکرار کلمه یا عبارت مشابه که يك بار مرقوم گشته ، بیهیاز می کند .
 تعداد نشانه تکرار ، می باید به تعداد کلمات محذوف باشد .

مثال :

دانشجویان ممتاز مدرسه عالی دختران ایران ، در سال کورش بزرگ ،
 عبارت اند از :

خانم پوران علائی	از دانشکده روانشناسی
» مهیندخت رضائی کاشانی » »	
» پروین مفیدی » »	
» منیژه لاویان » »	
» پروین جعفری مقدم » »	علوم خانه داری ، رشته علوم تغذیه
» اکرم مطیعی » » » » » »	
» مهین بهنگار » » » » » »	خیاطی و
	طراحی

خانم پریوش منوچهری از دانشکده علوم خانه‌داری ، رشته هنرهای

تزیینی

خانم نصرت حکیم‌زاده از دانشکده زبانهای خارجی ، رشته مترجمی

» الهه مرعشی » » » » » »

یادآوری - نشانه تکرار، به دوشکل دیده می‌شود:

۱- به شکل - که خاص املاي دستنویس است.

۲- » » » » » تایپ یا چاپ است.

پایان

ماخذ و منابع تحقیق :

- ۱- قرآن مجید - نسخه آریامهر - تهران
 - ۲- قرآن مجید - به خط طاهر خوشنویس تبریزی
 - ۳- قرآن مجید - به خط استاد شیرازی - چاپ چاپخانه علمی - تهران
 - ۴- قرآن مجید - چاپ سنگی - ۱۳۶۶ ه. ق. - تهران
 - ۵- قرآن مجید - چاپ دانشگاه «الازهر» - چاپ دوم - ۱۳۷۱ ه. ق.
- مصر .
- ۶- دستور جامع زبان فارسی عبدالرحیم همایون فرخ - به کوشش رکن الدین همایون فرخ - چاپ دوم - تهران
 - ۷- نامه زبان آموز - نحو و صرف زبان فارسی - ناظم الاطباء - ۱۳۱۶ ه. ق. - تهران
 - ۸- دستور زبان فارسی - تألیف استادان : قریب ، بهار ، فروزانفر ، همائی ، رشید یاسمی - جلد ۱ و ۲
 - ۹- طرح دستور زبان فارسی - مهرداد ، جمع و نکره و معرفه - استاد دکتر محمد معین - ۱۳۴۳ - تهران

۱۰- دستور زبان فارسی - تألیف استاد دکتر پرویز ناتل خانلری -
برای دبیرستانها

۱۱- دستور مفصل زبان انگلیسی - محمد مشرف الملک - ۱۳۳۴ -
تهران

۱۲- دستور زبان انگلیسی (املا و اشتقاق) - ب. ی. لازار - ۱۳۳۶ -
تبریز

۱۳- دستور زبان فرانسه :

**Grammaire du Certificat d' Etudes par Claude Augé -
Paris**

۱۴- اصول الصرف - دکتر علی اکبر شهابی - به اهتمام عباس فرید -
۱۳۴۰- تهران

۱۵- اصول النحو - دکتر علی اکبر شهابی - چاپ سوم - ۱۳۳۹ - تهران

۱۶- بهجة المرضیة (سیوطی) - از انتشارات کتابفروشی علمی - از روی
نسخه مکتوب در ۱۲۹۳ ه. ق.

۱۷- دستور زبان عربی به انگلیسی :

**Teach Yourself Arabic - by: A. S. Tritton, D. Litt -
London**

۱۸- زبانشناسی و زبان فارسی - استاد دکتر پرویز ناتل خانلری - چاپ سوم -
۱۳۴۷- تهران - از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۹- زیب سخن یا علم بدیع پارسی - دکتر سید محمود نشاط - ۱۳۴۲ -
تهران

- ۲۰- ادات تشبیه در زبان فارسی - دکتر سید محمود نشاط - ۱۳۴۰- تهران
 ۲۱- سبک شناسی - بهار - جلد: ۳ و ۲ و ۱ - ۱۳۲۱- تهران
 ۲۲- لغت نامه - دهخدا - جزوه های چاپ شده تا خرداد ۱۳۵۰
 ۲۳- اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد - سعید شرتونی - ۱۸۹۳

بیروت

- ۲۴- المنجد - لوئیس معلوف - چاپ هیجدهم - ۱۹۶۵ - بیروت
 ۲۵- فرهنگ فارسی - استاد دکتر محمد معین
 ۲۶- فرهنگ نفیسی - ناظم الاطباء - ۱۳۴۴- تهران
 ۲۷- برهان قاطع - به تصحیح و حواشی استاد دکتر محمد معین - چاپ دوم - ۱۳۴۲- تهران
 ۲۸- غیاث اللغات - رامپوری - به کوشش دبیر سیاقی - ۱۳۳۷- تهران
 ۲۹- فرهنگ عمید - حسن عمید - ۱۳۴۲- تهران
 ۳۰- فرهنگ رشیدی - عبدالرشید - به تصحیح ذوالفقار علی آبادی - ۱۸۷۲- کلکته
 ۳۱- فرهنگ جهانگیری - جمال الدین حسین اینجو - ۱۲۹۳ ه. ق.

لکنهو

- ۳۲- فرهنگ اندراج - محمد پادشاه - ۱۸۹۴- لکنهو
 ۳۳- دایرة المعارف اسلامی به انگلیسی:

Encyclopedie of Islam

- ۳۴- دایرة المعارف اسلامی - ترجمه عربی
 ۳۵- فرهنگ فارسی به انگلیسی:

Persien - English Dictionary - F. Steingass - London-1957

۳۶- ایرانشهر- نشریه کمیسیون ملی یونسکو- ۱۳۴۵- تهران

۳۷- دایرةالمعارف فرانسه (لاروس):

Grand Larouss - Paris - 1960

۳۸- فرهنگ انگلیسی به فارسی - تألیف حیم:

New Persian - English Dictionary - by:

S. Haïm - Tehran - 1959

۳۹- فرهنگ انگلیسی به انگلیسی، چاپ دوم:

The Advanced Learner's Dictionary of Current English-
by: A. S. Hornby, E. V. Gatenby, H. Wakefield - London -
1963

۴۰- فرهنگ فرانسه به فارسی:

Dictionnaire - Français - Persan

از سعید نفیسی - ۱۹۶۷- تهران

۴۱- ادبیات مزدیسنا (یشتها) - استاد پورد اوود - ۱۳۰۷- بمبئی

۴۲- کارنامه اردشیر بابکان - به اهتمام محمد جواد مشکور - چاپ

کتابفروشی دانش - ۱۳۲۹- تبریز

۴۳- مزدیسنا و ادب پارسی - استاد دکتر محمد معین - ۱۳۲۸- تهران

۴۴- داستان جم - متن اوستائی - ترجمه استادان دکتر مقدم و دکتر کیا

۱۳۱۴- تهران

۴۵- فرهنگ پهلوی - دکتر بهرام فره‌وشی - ۱۳۴۶- تهران

۴۶- واژه نامه بُندِ هشن- مهرداد بهار- ۱۳۴۵- تهران

۴۷- تاریخ بیهقی - ابوالفضل بیهقی - به کوشش دکتر غنی و دکتر فیاض
 ۴۸- تاریخ بلعمی - ابوعلی محمد بن محمد بلعمی - به تصحیح استاد
 ملك الشعرا بهار - به کوشش محمد پروین گنابادی - ۱۳۴۱- تهران
 ۴۹- ترجمه تفسیر طبری - به تصحیح حبیب یغمائی - از انتشارات دانشگاه
 تهران - ۱۳۳۹

۵۰- مجمل التواریخ والقصص - به تصحیح ملك الشعرا بهار - ۱۳۱۸- تهران
 ۵۱- تاریخ الحكماء - ابن القفطی - نسخه خطی - از گنجینه کتابخانه
 آستانه رضوی

۵۲- ترجمه تاریخ الحكماء - ابن القفطی - به تصحیح و مقابله بانو دکتر
 بهین داری - از انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۴۶

۵۳- تاریخ ادبیات ایران - استاد همائی - چاپ دوم - ۱۳۴۰- تهران
 ۵۴- تاریخ ادبیات در ایران - استاد دکتر ذبیح الله صفا - چاپ ششم - ۱۳۴۷-
 تهران

۵۵- شاهنامه فردوسی - متن انتقادی - از انتشارات انستیتوی ملل آسیا -
 تحت نظری. ا. برتلس - ۱۹۶۶- مسکو

۵۶- دیوان عنصری - به کوشش محمد دبیرسیاقی - ۱۳۴۲- تهران
 ۵۷- بوستان (سعدی نامه) - به تصحیح و حواشی امیرخیزی - ۱۳۱۲-
 تبریز

۵۸- بوستان (سعدی نامه) - متن انتقادی - به تصحیح و تحقیق رستم
 علی یف - از نشریات کتابخانه پهلوی - ۱۳۴۷- تهران

۵۹- کلیات سعدی - از روی نسخه فروغی - چاپ چاپخانه علمی - تهران
 ۶۰- گلستان - از روی نسخه فروغی - چاپ چاپخانه علمی تهران

- ۶۱- گلستان - به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور - ۱۳۴۴- تهران
- ۶۲- دیوان رودکی (احوال و اشعار رودکی) - به کوشش استاد سعید نفیسی - ۱۳۰۹- تهران
- ۶۳- دیوان ناصر خسرو - به تصحیح نصرالله تقوی - ۱۳۳۹- تهران
- ۶۴- ویس و رامین - فخرالدین گرجانی - به اهتمام محمدجعفر محجوب - ۱۳۳۷- تهران
- ۶۵- دیوان خاقانی - به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی - ۱۳۳۸- تهران
- ۶۶- منظومه لیلی و مجنون - نظامی گنجوی - به تصحیح وحید دستگردی - ۱۳۳۳- تهران
- ۶۷- منظومه خسرو و شیرین - نظامی گنجوی - به تصحیح وحید دستگردی - ۱۳۱۳- تهران
- ۶۸- دیوان شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی - به کوشش سعید نفیسی - ۱۳۳۸- تهران
- ۶۹- کلیات دیوان شمس - به تصحیح و حواشی استاد فروزانفر - ۱۳۴۵- تهران
- ۷۰- کلیات دیوان شمس تبریزی - از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر - چاپ سوم - تهران
- ۷۱- مثنوی معنوی (دوره کامل) - مولانا جلال الدین بلخی - نسخه رینولدالین نیکلسون - از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی- تهران
- ۷۲- حقیقة الحقیقة و شریعة الطریقة - سنائی غزنوی - به تصحیح استاد مدرّس رضوی - ۱۳۲۹- تهران

- ۷۳- رباعیات عمر خیّام - به تصحیح فروغی - به خطّ جواد شریفی -
از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر - ۱۳۴۷ - تهران
- ۷۴- خیّام شناسی - مهدی فولادوند - ۱۳۴۸ - تهران
- ۷۵- دیوان کهنه حافظ - از انتشارات فرهنگ ایران زمین - زیر نظر
ایرج افشار - ۱۳۴۸ - تهران
- ۷۶- سفینه حافظ - به اهتمام سرتیب مسعود جنتی عطائی - ۱۳۴۶ -
تهران
- ۷۷- دیوان حافظ - به همت پژمان بختیاری - چاپ پنجم
- ۷۸- دیوان منوچهری دامغانی - به کوشش محمد دبیر سیاقی -
۱۳۳۸ - تهران
- ۷۹- دیوان مسعود سعد سلمان - به تصحیح رشید یاسمی - از انتشارات
مؤسسه مطبوعاتی پیروز
- ۸۰- دیوان انوری - به اهتمام استاد محمد تقی مدرّس رضوی -
۱۳۳۷ - تهران
- ۸۱- دیوان معزّی - به اهتمام عباس اقبال - چاپ کتابفروشی اسلامیّه -
۱۳۱۸
- ۸۲- فرّخی سیستانی (بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او) تألیف
غلامحسین یوسفی - ۱۳۴۱ - مشهد
- ۸۳- ترانه‌های باباطاهر عریان - به خطّ جواد شریفی - ۱۳۳۶ - تهران
- ۸۴- دیوان ابوطالب کلیم کاشانی - به تصحیح ح. پرتو بیضائی -
۱۳۳۶ - تهران

۸۵- دیوان پروین اعتصامی - چاپ سوم - ۱۳۲۴ - تهران
۸۶- دیوان ایرج میرزا - به همت خسرو ایرج - چاپ کتابخانه مظفری
۸۷- دیوان ادیب الممالک فراهانی - به تصحیح و حواشی وحید دستگردی
۱۳۴۵- تهران

۸۸- دیوان ملک الشعرای بهار- جلد یکم - ۱۳۴۴ - تهران
۸۹- دیوان خسرو - (امیر خسرو دارائی) - نسخه خطی
۹۰- چهارمقاله نظامی عروضی - به تصحیح استاد دکتر محمد معین - چاپ سوم
۹۱- کیمیای سعادت - غزالی - به کوشش احمد آرام - چاپ سوم
۱۳۴۵ - تهران

۹۲- سیاستنامه (سیرالملوک) - خواجه نظام الملک - به کوشش دکتر جعفر
شعار - ۱۳۴۸- تهران

۹۳- کتاب گزیده - ابونصر طاهر بن محمد خانقاهی
۹۴- قابوسنامه - عنصرالمعالی - به تصحیح دکتر امین عبدالمجید بدوی -
۱۳۴۳ - تهران

۹۵- کتاب رگ (رسالة النبض) - ابن سینا - به تصحیح استاد سید محمد
مشکوة - ۱۳۳۰- تهران

۹۶- حدود العالم من المشرق الى المغرب - مؤلف نامعلوم - به کوشش
دکتر منوچهر ستوده - ۱۳۴۰- تهران

۹۷- اسکندرنامه - روایت فارسی کالیستن درونمین - به کوشش ایرج
افشار - ۱۳۴۳- تهران

۹۸- کلیله و دمنه - عبد الحمید منشی - به تصحیح استاد قریب - ۱۳۶۸
ه. ق. - تهران

۹۹- سفینه طالبی - عبدالرّحیم تبریزی - ۱۳۱۱- اسلامبول

۱۰۰- کتاب داستان انگلیسی، به نام:

**Ruggles of Red Gap - by: Harry Leon Wilson - New -
York - 1962**

۱۰۱- گنجینه گنجوی - به کوشش وحید دستگردی - ۱۳۱۸ - تهران

۱۰۲- شیوه خط فارسی - نوشته استاد دکتر مصطفی مقررّ بی -

۱۳۴۲- تهران

لطفاً غلطهای چاپ را به ترتیب زیر تصحیح فرمائید:

صفحه	سطر	غلط	درست
۲	۱۱	فارسی - زبانان	فارسیزبانان
۳	۱۳	خط - نویس	خطنویس
۹	۴	اینکه	این که
۱۴	۱۰	حرف	حروف
۲۷	حاشیه	محبث	مبحث
۳۱	۵	زبان آموزی	زباناموزی
۳۸	۱۲	i	i
۳۹	۱۰	au	ou
۵۱	۳	مبدل	مبدل
۶۱	۲۲	واو، تاء، و	واو، و، فاء، و
۶۳	۵	عَلَيْكَ	عَلَيْكَ -
۶۵	۱	آنچه	آنچه
۷۳	۲۳	نی	ئی
۸۰	۱	- ویدا	هویدا
۸۵	۱۶	پیشینه	پیشینه
۱۰۰	۱۲	گبرد	گیرد



صفحه	سطر	غلط	درست
۱۲۷	حاشیه	préffixe	préfixe
۱۳۹	۱	مجنون - صفتان	مجنونصفتان
۲۲۳	حاشیه	چرخ	چرخه
۲۸۸	۴	بداندنش	بداندیش
۲۳۳	۱۱	تاری	تازی
۲۹۱	۲	بادام ریخت	گل را بریخت
۲۹۷	۱۶	شعرای	« شعرای
۳۰۱	۱۶	از پس	از پی
۳۴۴	۴	الانثین	الانثین
۳۵۴	۱۲	صفحه	صفحه
۳۶۳	۷	ذکوة	زکوة
۳۶۴	۴	الفاء	اللام
۳۶۶	۲۰	چا	جا
۴۳۱	۱۸	چنیم	چنینم
۴۳۵	۷	semi colon	semi - colon
۴۳۵	۱۱	؟؟	؟؟